

# آیینه

جلد پانزدهم  
شماره ۶ - ۳

مجلة فرهنگ و تحقیقات ایرانی  
(تاریخ، ادبیات و کتاب)

سال ۱۳۶۸



نقل از روی جلد مجله مشهور سویس (Redelfpalter) سال ۱۹۸۳  
در سالگرد یکصد و مین سال مرگ کارل هارکس

## فهرست مندرجات

شماره ۶ - ۹ (شهریور - آذر ۱۳۶۸)

### زبان فارسی

- دکتر غلامعلی سیار ۴۲۱  
عبدالعلی ادیب برومند ۴۲۳

### عقاید و آراء

- دکتر مهدی پرها ۴۲۵  
قرن آرمانی حافظ

### شعر

- ۴۴۳ - هفت قطعه از: عزت الله فولادوند - پرویزخانی - رحمت موسوی گیلانی  
محمد درضا احمدی - عبدالحسین فرزین - محمد فشار کی - چنگیز میرزا

### دیدارها و یادگارها

- علی پاشا صالح ۴۴۹  
اسماعیل نواب صبا ۴۵۸  
دکتر غلامحسین مصدق ۴۶۴  
دکتر مهدی آذر ۴۶۷
- به یاد برادرم  
چند آگاهی درباره خلیل الدوّله  
جرایی نوین اروهائی درایران  
به یاد الله پیار صالح (واپسین بخش)

### گزارش

- دکتر هاشم رجبزاده ۴۷۴  
محمد تقی دانش پژوه ۴۸۱

### اسناد و مدارک

- ایرج افشار ۴۸۴  
- ۵۰۰  
- ۵۰۱  
احمد شعبانی ۵۰۲
- ایران درسال ۱۳۲۳ از نگاه عبدالحسین هژیر  
دونامه از قوام السلطنه به تقی زاده  
یادداشتی از دکتر امین الملک مرزبان  
دفتر تنتیش فرقه دموکرات ایران

### باب کتاب

- همایون صنعتی ۵۰۴  
احمد ادارمچی گیلانی ۵۰۶

### یادداشت، نکته، حاشیه

- ازیست و چهار نویسنده ۵۱۹

بیست و چهار مطلب جداگذا

### یادبود نویسنده‌گان

- مهدی پرهانی و دیگران ۵۹۴

در گنثتگان سال ۱۳۶۸

یادبود نامه شهریار ۶۲۶

### نامه‌ها - معرفی کتابهای تازه

بخش آینده برای کتابفروشیها

توضیح نشر گستره - ۶۶۰۳۸۸ - ۶۴۰۵۷۰۶



## شاد باش نوروز و آینده ما

بازآمدن بهار را که بانوروز باستانی آغاز می‌شود به ایران دوستانی که فرهنگ ملی را گرامی می‌دارند و نگاهبانی از ماثر گرانبار پیشینیان را ارج می‌گذارند شادباش می‌گوییم.

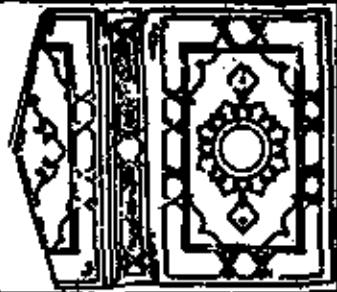
\* \* \*

از این که انتشار چند شماره از سال ۱۳۶۸ با دیر رسیدن کاغذ دیر شده است پژوهش می‌خواهیم. برای اینکه این دفتر که بخشی است از مجله سال پیش بیش ازین به مناسبت نرسیدن کاغذ سهمیه (که وعده تحويل کاغذ حواله صادر شده آذر به خدادامه سال ۱۳۶۹ موکول شده است) در چاپخانه نماند و زودتر به دست خوانندگان بررسد به خوبی دست شده است) در دادیم و خود را به دشواری انداختیم تا دوستداران گمان نبرند آینده خاموش شده و مرده است.

دوستان ، دوستداران ، خریداران چشم به راه و ای نگاهبانان فرهنگ ایرانی !

اگر می‌خواهیم و می‌خواهیم که مجله بماند ظاهر آیگانه چاره آن است که مشترکان بهای اشتراک را اول هرسال پردازند تا مایه دست شود و کاغذ گران را به موقع تهیه کرد . نه آنکه هنوز هستند بیش ششصد نفر از مشترکان سال گذشته که وجه اشتراک را نداده اند . امیدواریم با این یادآوری وجه اشتراک پارسال و امسال را با هم مرحمت کنید . ورنه آینده به آسانی از میان می‌رود و آنها که مجله را نمی‌پسندند خم به ابرو نخواهند آورد .

# آینده



شهریور - آذر ۱۳۶۸

شماره ۶ - ۹ جلد پانزدهم

## دفاع از زبان فارسی

در پی گفت و گوشی که داشتیم پیشنهاد می‌کنم بخشی زیر عنوان «دفاع از زبان فارسی» در مجله «آینده» اختصاص داده شود، این کاری بود که چهل و چند سال پیش روزنامه معروف «لوموند» انجام داد. در آن هنگام یعنی بلاfacile پس از پایان جنگ، برای فرانسه زبانان دفاع از زبانشان در پرابرد هجوم لغات انگلیسی-امریکائی مطرح می‌شد. اگر آن هجوم به سبب خنا و استحکام و قدمت زبان استغوازدار فرانسه که همراه با لاتین مادر زبان انگلیسی به شمار می‌آید، خطری عمده محسوب نمی‌شد اما برای زبان بی‌حافظ و بی‌دفاع کنوئی ما سیل بنیان‌کن لغات و تعبیرات خارجی که بیشتر از طریق ترجمه راه خود را می‌گشاید و رفته رفته خطة زبان فارسی را فرومی‌گیرد، باید خطری جدی تلقی شود. این موضوع را اخیراً با چند تن از استادان ادب و نویسندهای و مترجمان بنام در میان گذاشتم و همگیشان را با این نظر کاملاً موافق یافتم. به گمان من باید از کلیه علاقمندان به آینده زبان و ادبیات پارسی و سنتوشت فرهنگ ایران از ادبیان و استادان و نویسندهای و مترجمان و اهل قلم، دعوت شود که در این بخش نظر خود را ابراز و راه حل‌هایی پیشنهاد کنند. در توضیع این پیشنهاد نکات زیر را یادآور می‌شوم:

۱- منظور پهیچونه جلوگیری از رشد و تکامل و خنای زبان فارسی نیست زیرا این، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، امری است قهری و موافق ناموس تطور زبان. پناپراین بازگشت به شیوه قدیما و کهنه‌پرستی مطلقاً مورد نظر نمی‌باشد چرا که من خود از چهل سال پیش هوادار نوجوشی و توانگر کردن و پهناور ساختن زبان فارسی بوده‌ام.

۲- نظر اینست که این تحول و تکامل جبری به مسیر مطلوب و طبیعی خود بیفتند و رکث و ریشه زبان از هم نپاشد و استخوان بندی آن یعنی قواعد دستوری و ترتیب اجزاء کلام درهم نشکند.

۳- ضمناً گزینش یا وضع لفتمای جدید و تعبیرات نو که برای بیان مقاهیم تازه از آن گزیری نیست بر طبق قواعد و اصول زبان فارسی و از روی بصیرت و ذوق و با تفھص کافی و دقت وافی انجام پذیرد تا بر کالبد و روح زبان خدشهای وارد نشود.

۴- اغلاط متداوی و اصطلاحات و ترکیبات نادرست و ناهنجار که هر روز شاهد شبیخون آنها نه فقط به عرصه جراید و مجلات و رادیو و تلویزیون و میدان محاورات روزمره بلکه به ساحت زبان ادبی هستیم تندکر داده شود تا خوانندگان بر آن آگاه شوند و نویسندهان و گویندگان و مترجمان از استعمال و رواج آنها بروزگردند. مردم مثلاً به سخافت تکیه کلام‌های مبتذل مانند «در رابطه با» که نقل و نیات روزانه‌شان شده است پی بینند و بجا و بیجا کلمات «جمع»- «بندی» و «پیاده کردن»\* و نظایر آنها را در نوشتار و گفتار بکار نبرند.

اینک این مجله شما و این پیشنهاد من! تا که قبول افتد، و چه در نظر آید!

غلامعلی سیار

\* در راسته را فراموش فرموده‌اید. آینده

## گنجینه زبان فارسی

(پنجم از قصیده)

هر آن ذخیره که داریم از جواهر فکر  
از دولت سر گنجینه زبان داریم  
بدین زبان که نکلید خزان هنر است  
از نظم و نثر، بسی گنج شایگان داریم  
بدین زبان سخن از علم و حکمت و آداب  
از هر نمونه که خواهی یکان داریم  
از بحر طبیع سخن گستران دریا دل  
چه ببره ها که ز امواج در فشان داریم  
وز آن گروه که شد نامشان به چرخ اثير  
چه برگزیده اثرهای جاودان داریم  
چو شاعران چمن آرای این چمن گشتند  
نشاط جان ز «گلستان» و «بوستان» داریم  
از پهلو ترجمه گفته های نفر دری  
به هر دیار، گرانمایه ترجمان داریم  
به حفظ جانب گفتار پارسی، بسیار  
به شرق و غرب، هوادار نکته دان داریم  
زبان نفر بسی فکر نو پدید آورده  
به فکر نو سزه از نیروی جوان داریم  
زبان نفر بود پهن دشت خیل خیال  
هزار شکر که جولا نگهی چنان داریم  
زبان نفر بود ظرف نکته های ظرفیف  
کن آن ظرافت گفتار، در بیان داریم

ز فکر خوب تدارک شود معيشت خوب  
 زبان خوب چو داریم، هر دو ان داریم  
 زیان ساده و زیبا و دلنشین و فصیح  
 بزرگش موهبتی دان که را پیگان داریم  
 زبان وثیقه ملت است و ما بی شک  
 بقای وحدت ملی رهین آن داریم  
 زبان ماست اساس حیات ملی ما  
 گر این اساس نباشد چه در جهان داریم

\*\*\*

به حیرتم که چرا این گزیده کالا را  
 نه این از خطر کاهش و زیان داریم  
 به حیرتم که چرا در طریق پاس زبان  
 قیام و سعی نه درخورد آرمان داریم  
 به حیرتم که چرا با اساس وحدت خویش  
 ستیزه‌ای که بود ننگ خاندان داریم  
 اگر به ضعف و زیونی کشد زبان را کار  
 کجا به پاس وطن قدرت و توان داریم

\*\*\*

زغفلت از سر شرم آستین به رخ گیریم  
 اگر نه در بر او سر بر آستان داریم  
 عبدالعلی ادیب برومتد

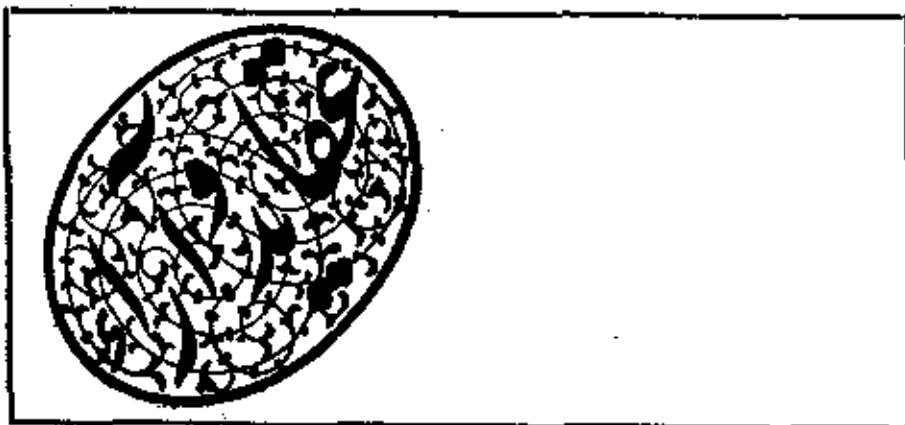
کنت دوگویندو

### وطنپرستی ایرانی

به عقیده من ایرانیان از نوعی میهن پرستی برخوردارند  
 که جاودانی است.  
 یکدیگر را در داخل کشورشان دوستدارند و کشورشان  
 را در وجود خودشان مجسم می‌بینند.

(ص ۴۸۵ سه سال در آسیا)

ترجمه دکتر عبدالعزیز هوشنگ انصاری



دکتر محمدی پرهام

## قرن آرمانی حافظه

### مقدمه‌ای بر «هزاریستی مسالمت آمیز» نوشتة کلود دلماس<sup>۱</sup>

اهمیت ملحن پرتر از آنست که سر نویسنده  
در کاخ شلید یا در کاخ گرملین کانون همه  
«جولیوس - نوره»

تفصیل تکاملی قرن پیشند یکم دیگر می‌بینی  
بر برقای اصلح و اقبال نیست، بلکه برقای  
سازگاران و مصالحت جویان است.  
«متغیر از گوارش کلوب رم»

— چندی پیش در مقاله‌ای که پرای حافظه‌شناس<sup>۲</sup> می‌نوشتم این تمنای دلم را پر قلم آوردم، که چه خوبست حافظه‌خوانی هم مثل شاهنامه خواهی کشیده بروزی در قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی مرسوم بود، و در مکان‌هایی که مرسوم اوقات فراغت‌شان را منس گذاشتند پیطرز باعثه‌ای معمول گردد، چون عصر، عصر حافظه است، یعنی عصری که «هزاریستی مسالمت آمیز»، اندیشه‌ای پهدار و شمار و مانور به دنیا واقعی کام می‌پیماید، دلیل آن چنینی است که اکنون در اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد و پیشتر به روی شاهزاد بودا کرده تا بواقع و عیوبی اینکه امریکا و اروپا هم بر آن مهره‌نالید و قبول می‌ذنند، چون هر اقدامی که انجام می‌گیرد شناهدار از مسالمت جویی در آنست، منتهی مسالمت آگاهانه و حساب شده.

زمانی که شاهنامه خوانی مرسوم بسود روح حمامه سرانی و حمامه گرانی نیز در مردم پائندگی داشت، فرد قهرمان صلحه، چنگها تن بن تن، مرکب اسب، اسلحه‌گرفتوشیدن و سنان بود، هنر نقاشی ارزشگی و خریدار داشت و محل گذار انسدن اوقات فراغت تو دا مردم قهوه‌خانه بود، امروز تمام اینها در دیوارها و گرگون شده است، ولی هناظنه نه باتطور و تکامل طیبیس که

- ۱— کلود دلماس اذنویسته گان سیاسی - اقتصادی فرانسه و از خانواده شبان دلماس نیست وزیر و دیپلم ملی پیشون فرانسه، مؤلف کتاب مورد بحث.
- ۲— مجموعه‌ای که به همت و مدیریت آفای سیده نیازگر مانع منتشر می‌شود.

پھر از آن نسیمان کند و ما را در قافله تهدی جای دهد . بلکه با تقلید و تنبیه که حاصل آن با دنیا له روی پادشاه است، با تکروی به تغیری ، شفی عرض شده‌ایم که در پریدن در دیدن پلا - تکلیف و اغلب در جای خود استفاده ایم.

امروز دیگر با وجود اثراع مسلسلها ، موشکهای چندیمکانه ، طیاره های فوق صوت ، اشیاء لیزر و مهمتر از همه « بمب اتنی » فرد خود به خود از سجه خارج شده است دیگر برای امثال رستم تهمت و اسفندیار رونماین جای دلاری و همایوری باقی نمانده است سرنوشتها عشر در گردشها تهیین می‌شود و مفہما بجهای بازوهای را منوشت ملتها را منسازد.

حروف بن سو بود و نبود کرده زمین و پنج میلیارد جمعیت است که با فشار یک تکمهه فاجعه رخ می‌وهد . لاجرم سخنها در این زمان سخنهای دیگر است . وقتی در لحظه و دم زندگی کردیم باید هر وقت خوش که دست دهد مقتض شمریم . چون واقع نویسم که انجام کارهای زانه‌گاه دیگر و چه دست است . فرسنها از لب به دهان است . آنقدر کوتاه که اگر ساقی سیمین ساق آنی در نگه کند و آب حیات به کامان نریزد ، از لب پھر فنا به یهای آن فرو می‌غلطیم . وقتی تمهیل رفاه و دولتشدی به پهای شرف و آبروی مرد دادن تمام شود ، او حقی عطای قصر جان را و ملایش می‌بخشد و به کلیه اجزان خوبی و فرشت که دارد فنای می‌کند و به مخاطب خود گوید :

**بنخروزی گاه درین مرحله فرصت داری خوش بیاسای زمانی که زمان اینهمه نیست**

- المته این پهان معنی نیست که درین روزگار محکمیت شاهامانه فردوسی اعتمیت خود را اذیت داده باشد . می‌تردید مقام شایخ فردوس تا زبان فادرس در گفتار و غفار مردم ایران زمین به کار است ، هدجنان در اوج دقت خود پرجای خواهد ماند . چون پیکرهای که فردوس از زبان فادرس در میان ذهابهای زندگی جهان افراده ، هائند تندیس خود کلمگان نیست که بتد و سهولت آنرا پیغای اتفکد . پتصومن که درین پیکرها ، نامور دیگری همچراز خود فردوسی روحی دهنده که در حد عظمت پیکرها عظیم است . این روح تنهایی دری و دهنده آن خواجه شمس الدین محمد حافظ است .

**چونندیب فصاحت فروشد ای حافظ**      **نو قدو او به مخن گفتن دری بشکن**  
**ز شهر دلکشی حافظ کسی بود آنها**      **که لطف طبیع و سخن گفتن دری هاد**

اینکه اشاره شد عصر ، عصر حافظ است چون صریحتی مسالت آمیز است ، تصور نمود بشی چه آن درجه از وشد فکری رسیده که با وجود آن سلیم چون حافظ تندیس داده باشد که باهم باید در صلح و سلم فرسته گی کند . اینطور نیست ، درست عکس آن است . این هزیستی مسالت آمیزی که امروز مطرح است مطلعی و درینهاد فقرت پنهانی هنری خوب انسی - شهروزی است . چون اگر جنگی در گیرد متعاقب آن ناہوی دوطرف و قسم اعظم ساکنون کره زمین هستی انت . لاجرم برای گریز از زایدی است که به همین معنی تن داده اند و خوشبختانه اجری دارند که آنرا جدی بگیرند و همین نقطه امید مردم جهان است .

اما این صلح مصلحت یک حسن عده دارد و آن لئی « ضرورت » جنگی در مفهوم کلامیک آنست . پس آنچه اقلاطون از جنگکه استیباط می‌کرد و آنرا نعمتی می‌بیند اشت که شهر و ندان آنکی را از این بروی و فساد می‌رعاند یا مالوس کشش و اقتصادان انتکلیسیس فرنی همینهم که نصور می‌کرد جنگکم مثل امر اراض مهلهک چون طاعون و دبا ، ضروری طبیعی برای ایجاد تعادل بین جمیعت جهان و مواد خذائی در آن می‌باشد و بعدعا فیلسوف شهر آلانی ،

هکل جنگ را برای تحصیل خود آگاهی و اعلامی روح ملی که نتیجه آن داداً لامع آوردن و تهدیب ملل دیگر است ضروری می‌انداشت. و متأسفانه این نظریه در قرن بیستم مستمسک خوبی برای آدلف هیتلر و فلسطین تراوید او شد. بالاخره کارزار کش که برای پیروزی پرورنگاریا در جنگ طبقاتی، جنگ را عادلانه و حقیقی می‌دانست. این پردازهای خام از جنگ که اکنون رو به پا آفول می‌روند و جای خود را به «ضرورت» همزیستی مسالمت آمیز من می‌دهد و معلوم می‌داند که هر قدر تکنیک ترقی کرد مفهوم جنگ نامه قولمن می‌شود و در کمی معین همانست که شخص سال قبل حافظ از جنگ داشته است:

یک حرف عارفانه بگویم اجازت است ای نور پرده صلح به از جنگ و داد و داد

مخاطب این رند جهان می‌آیندندگر فقط شاه شجاع و شاه پیغمبر و شاه محمود و امثال این تعالیم‌های تاریخ نیست. بر کل آدمانی خطاب می‌کند که می‌بینندند با تهدید و از عاب و جنگ می‌شود. بر جهان و خلق جهان حکومت کرد. این حافظی است که انسان بهوضوح می‌پنهنده خود، صن اوت و می‌توان قیاس کرد که فردا هم باز پیغمرين دست است چون او متصوف زمان است همان کلری که هر قامی کنند. و گفتند و آیندند را در حال پس هوالت می‌نگردند؛ کلری که بینها امکانش را آن شنون طریق علمی ایاد کرد.

و اقا عجب است امثل اینکه سازمان‌نمی‌مل مخدت تعریف از همزیستی مسالمت آمیز را به می‌ایده گذاشته و فرمول جامی از ماحیان ذوق و اندیشه خواسته و حافظ این بیوت را در جواب فرمی‌نده است:

آسایش دوگیتی تفسیر این حرف است با دوستان مررت با دهستان مدار  
این شعر از جامی‌می‌بر خود دارد است که می‌تواند نماد (نمیل) عین‌می‌مسالمت آمیز  
واقع شود و جاداره که اولیاه امور از طریق پوشکو، که کنکره حافظ را بریا کرد، پس از این مدل  
پیشنهاد کنند که آنرا در کثار شن شکوه‌مند سعدی، هن آدم احباب یکدیگر کند ... دد تالار  
مجمع عمومی سازمان ملل می‌بعد جای دهند.

نوشتن مقاله برای مجموعه حافظ شناس مقارن شد. بالکنار کتابی ذیر عنوان «همزیستی  
مسالمت آمیز»، که اینجا نام سال قبول آنرا ترجیه کرد، بود و امسال منتشر شد. این ترجمه از  
از مجموعه «جهه میدانی» فرانسوی است که تا حال پیش از دو هزار ناینصد کتاب در زبانهای سراسر  
و اقتصادی و اجتماعی و فن انتشار داده است.

چون کتاب در سال ۱۹۸۰ تشریف شده است شروع داشت که مطالبی در کبار آن گفته شود  
تا خواننده امروز با آن آشنازی پیدا کند. اینک آنچه می‌خواستم در مقدمه آن پیاوام اینجا  
می‌نویسم.

محور نظریه‌هایی که در کتاب آمده نظریه جنگ کلاژ و پیش<sup>۱</sup> مردار پیروس زمان  
نایلکون است که معتقد بود:

۱ - Clausewitz ( ۱۷۸۰ - ۱۸۳۱ ) در جنگ‌های نایلکون شرکت کرد، در دانلو  
جنگ‌گرد، در عین حال نویسنده‌ای زیورست بود. کتابش پهنانم «دریاره جنگ» پس از مرگش توسط  
همسرش انتشار یافت (لاروس) نظریه جنگ که هادلانه، در این کتاب (همزیستی مسالمت آمیز) اثلم  
از نظریه او است .

سـ جنگ دنیاـ سـیاست است اما به گونه‌ای دیگر، چنـ مـلـ سـیاست اـمرـی ضـرـورـی است.

رمون آردن، جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، که در این کتاب از او چندین جا نقل قول شده است، نظریه سردار پروس را به علت اینکه لین آن را درست تایید و هم تجویه نموده سخت به باد انتقاد کرده، ثابتیات کند لین و بطور کلی ایدئولوژی مارکسیسم - لینینیسم، که بظاهر مبهر صلح می‌نماید و باطن پنهان‌گذار جنگ است. اما این جنگ طلبی را مزودانه در ایدئولوژی خود زیر نیاب شرین جنگ طبقاتی پنهان داشته است.

رمون آردن و مؤلف کتاب (کلود دلمان) و بطور کلی اکثر موسسـداران غربی همه بر برخلاف نظر این سردار پروس، برین عقیده‌اند که جنگ به هوجوـجـ دـنـیـاـ سـیـاست نـیـست، بلکـهـ شـکـسـتـ سـیـاسـتـ وـعـدـمـ کـفـایـتـ کـوـشـهـایـ دـیـلـمـانـیـکـ است. اـمـوـلاـ جـنـگـ چـهـ عـدـالـاتـ وـ چـهـ قـیـرـ عـدـالـاتـ اـمـرـیـ غـیرـ ضـرـورـیـ وـ نـاهـوـجـ است.

مؤلف کتاب از اسـفادـهـ رـنـدـهـ اـیـ کـهـ شـدـوـیـهاـ اـزـاـیدـ اـیـلـوـزـیـ خـودـ مـیـ نـمـایـدـ پـرـدهـ وـ مـسـ دـارـ وـ دـرـمـقـدـمهـ اـنـقـولـ وـ اـیـزـمـنـ صـرـیـحـ مـیـ نـوـیـسـدـ: هـمـزـیـشـ مـسـالـتـ آـمـیـزـ اـزـ سـوـیـ رـهـنـانـ کـرـمـلـنـ شـکـلـ اـنـمـیـازـهـ عـلـیـهـ اـرـدـگـاهـ سـرـمـادـدـارـیـ تـطـقـیـ مـیـ خـودـ، مـهـوسـیـلـهـ اـیـ بـرـایـ آـشـنـهـ اـنـدـهـ آـنـهاـ سـرـکـوـبـیـ قـیـامـ مـسـرـدـ مـجـارـسـانـ، سـیـسـ مـرـدـ چـکـلـوـاـکـیـ وـ بـالـاـخـرـ تـصـرـیـفـ اـفـانـسـانـ، بـهـ عـلـرـ دـعـوتـ دـوـلـتـ اـفـانـسـانـ، هـمـهـ نـوـهـ اـیـ اـزـجـاـوـزـ وـ جـنـگـ طـلـبـیـ شـورـوـیـ اـسـتـ کـهـ بـرـایـ هـمـهـ آـنـهاـ مـحـمـلـ اـیـلـوـزـیـکـ تـرـاـشـیدـهـ شـدـهـ اـسـتـ. سـیـسـ مـاـشـرـحـ تـفـکـیـلـاتـ عـظـیـمـ اـسـتـ اـنـزـیـمـکـ شـورـوـیـ درـ دـرـیـاـیـ شـمـالـ وـ مـدـیـرـانـهـ مـؤـافـهـ بـاـ دـرـایـتـ مـوـقـعـتـ جـنـگـیـ شـورـوـیـ دـاـ قـرـیـمـ مـیـ نـمـایـدـ کـهـ بـطـورـ دـرـیـاـیـ شـمـالـ وـ مـدـیـرـانـهـ مـؤـافـهـ بـاـ دـرـایـتـ مـوـقـعـتـ جـنـگـیـ شـورـوـیـ دـاـ قـرـیـمـ مـیـ نـمـایـدـ کـهـ بـطـورـ مـاـنـدـگـرـ جـوـشـکـنـیـ، اـرـوـباـ رـاـ چـوـنـ گـرـ جـوـشـیـ دـرـمـانـ کـرـنـهـ وـ هـاـلـیـنـ مـوـقـعـتـ حـسـاسـ درـمـدـدـ استـ اـرـوـهاـ دـاـ هـمـ مـاـنـدـهـ فـلـانـدـ دـوـعـینـ اـسـتـ غالـلـ فـرـرـ سـلـطـهـ نـگـاهـ دـارـدـ (فلـانـدـنـ اـسـیـونـ).

حافظه دکه اشارت وقت، چون کتاب در سال ۱۹۸۰ تألیف گردیده، باسلطه شوروی می‌افغانستان و اوج تشنج شرق و خوب و محکومیت شوروی یا بیان می‌گیرد و حال آنکه بد از آن قاریب، حوادث بسیار مهیب رخ دارد، من جمله خروج شوروی از افغانستان و تحولات داخلی شوروی و کنار آمدش با غرب و حواله که در چین گذشته و هم‌اکنون من گلبرد همه هن رویهم یک‌پکلی جهت کتاب را تنبیه داده است. این حوادث تاریخ‌ساز به اجمالی اینها مستند.

### \*\*\*

چهار سال قبل دولت چین هیفعی را مأمور ساخت تا پیامده انتقال فرهنگی، مشهور دوران ماگواراکه در جهان سر و صدای سوار راه اندیخت، از جهات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ارزیابی نماید، پس از مکمال هیئت سزارش خود را داد و در آن تصویب کرد که انتقال فرهنگی جز شرط وزیان حاصل دیگری به پاره نیاورده است.

البته همانوقت که این انقلاب معموس پیوشه، صاحبینظر ای در

جهان بر مأموریت توافق خود را که انقلاب را تمن شود با فرمان

جامعه چین دوزی به چنین نفعاً غلیانی دسته د انقلاب سومی‌المست خود را با موقوفت انجام

تمایل چین به  
اقتصاد آزاد و نفی  
ضمانت مارکسیسم  
لنینیسم و تائید حق  
مالکیت

داده، دیگر انقلاب دوم خیرخواری و زائد است. جنایت‌های غرض تداوم انقلاب است، آنطور که حکم و پنهانی دیگری مارکس گفته است و آن را فرمول و رمز پیشرفت و تعالی دانسته‌اند. منظور آنها بحث و انتقاد مداوم می‌باشد که خود سورتی از جنگ است، متن‌های جنگی سازند و بی‌کشت و کشدار. در اتفاق نضاد و پرخورد آراء و عقاید در مقهومی که هشتصد سال قبول مولانا در نهایت دراهم و روشنگری آن را در کوچه بیان کرده است.

**این جهان جنگ است کل جون بنتگری**      **فره ذره همچو دین با گافسری**

دولت پس از دریافت گزارش هیئت‌علماء کوره، به آن مأموریت جدیدی مسحول کرد تاپروهش گشته‌اند در مودود کل نظام فعلی چون بساید. این مأموریت هم پس از پیکسل خانه یافت و دو سال قبیل گزارش آن داده شد و خلاصه آن این بود که مارکسیسم - لئوپولیس جوابگوی خواستها، پخصوص خواصهای اقتصادی چون نیست. دولت بلافاصله اعلام کرد که یک بخش خصوصی بر مبنای عملکرد بازار (خرده - تقاضا - رفاه آزاد) در اقتصاد چون ایجاد می‌شود تا در صورت موقتی کل اقتصاد چون را دربر گیرد. پس از رفع کمترین توهی در مقایسه بازار و بازاریان که در ذهن داریم، با این بازار یا بد عرض کنم که اقتصاد بازار بهینه وجه ملاعنة با اختصار و فاچاق لرزد صادرات و دادهای می‌حساب و کتاب و عده‌های پرداخت حالات بنازد و بنازد آزاد و غارت آزاد دارای معنی و مفهوم مشترک نمی‌باشد. خوب ایجاد بخش خصوصی در اقتصاد چون پسرعت برقرار از تمام خبر گزاری‌های عالم چشم شد و این توهی را در اذهان برانگیخت که این اقتصاد کامپیوتالیست غرب را چنین فهد و ازفردا به سوداگری خواهد نشست. توهیات و آنی پود، معلوم شد این تصویر آگاهانه و در کمال هوشمندی اتخاذ شده و نه فقط تقلیدی از غرب نیست، بلکه تهدیدی ضمیم هم به غرب کامپیوتالیست و هم به شرق کامپیوتالیست است. بدین معنی که بعد از اقتصاد آزاد (کامپیوتالیسم امریکا) می‌باشد، آنچه کامپیوتالیسم امریکا می‌سخشد آنست. هدف چون اقتصاد آزادی است که هنوز گرفتار «انحصار» گرفتار نشده و در آن رفاقت آزاد و قانون عرضه و تقاضا بدون رادع و مانع به کار نباشد.

به خصوص توضیح داده شده بود که دولت این بخش را ذیرنظر می‌گیرد تا افاده به مسوی انصهارات بتمایل نگردد. بدین معنی است چنین اقتصادی برای غرب در آینده رقبی منعطف خواهد بود و از طرفی با قبول مالکیت (مالکیت حاصل از کار) بهباد مارکسیسم را در هم خواهد ریخت و جبهه سوسیالیسم را متزل خواهد نمود. نقش دولت درین میان بخش ارشادی است و دخالت و مراحت است.

اتحاد جماهیر شوروی بسیعی و اکتش فشار داد. بدین معنی که دولت موافق کرد که مردم اوقات آزاد خویش را بهن کاری که میل و تخصص دارنده عرف شایدند و محصول کل خود را در بازار آزاد به فروش رسانند. این واکنش فرق العاده کوچک بود. و اکتش جدی و اصلی تصمیمی بود که از مسوی دفتر میان (بیولیت بورو) اتخاذ شد و نهایتاً منجز به انتخاب گار واچف و انقلاب دوم شوروی گردید.

این نکته را نباید از نظر شور داشت که علت اصلی حرکت کشوری دشودی تنها تضمیم چین در اینجا بخش خصوصی نبوده است. اتحاد جماهیر شوروی سالهای است که در حال خوبی رکود پاس می‌برد، چون کشاورزی با صفت هستگام نبود و بازده واقعی تعداد قاچاروی را خود کفا ساخت، و اینکه کشیدن کیاده‌این قدرتی تمام در آمد ملی را تقریباً صرف وسائل دفاعی و جاسوسی می‌کند. اینست که ذندگی مردم هفتم سال است شاهادت به ذندگی دوران جنگ پیدا کرده و خفغان و ماسود هم مزید بر علت است.

اینها مجموعاً گردانند کان مملکت را در اوآخر فعایداری پر زنگ به فکر اندادخواه بود و همانطور که می‌خاطریل گار با چند در کتابش (پر استرویکا) بدان اشاره کرده، این مدت‌ها پیش در دفتر سیاست (پولیتیکو) اطراف آن بحث شده بود و کاری فوری و ناگهانی نبوده است و گرمه تحریرات و تهدیلات و اتخاذ تصمیمها وابین سهولت انجام نمی‌پذیرفت.

به قول او این انقلاب دوم اقلایی از بالاست، درست عکس انقلاب اول هیچ پروزان خلقی دد آن سهمی تدارد و یکباره ترقی فکر عقلایی قوم است. اما چه اینجاست بخش خصوصی در چین و چه انقلاب دوم شوروی، حاصل تجزیه است که پس از هفتم سال یک رژیم در دولجه‌لوه مختلف اعمال کرده و به این نتیجه رسیده است که «مالکیت» عامل محرك چرخه‌ای اقتصادی و اینجاست که این شخصیت و استقلال فردی است و به موازات آن آزادی بیان یعنی بحث و اتفاق آزادی از ارزش می‌اندازد. اینجاست بخش خصوصی در چین اگر در شوروی تأثیر عمیق پنهان شده، آزادسازی (کلاستوت) شودی هم که با تدبیر و درایت عمل می‌شود، در چون تأثیر متقابل نبوده و ظاهرات اخیر دانشجویان و مندم با وجود تلفات و کشتهار منکرین، هشداری است به اولویه امور چین که اقتصاد آزاد بدون بیان آزاد ارزشی ندارد، عمل و عکس عملهای چنین و خودی بین یکدیگر و بخصوص توافقهای شوروی با آمریکا در کامپن پالاده موشکهای مهان پرده و دور پرده و آزادسازی سریع که اراده ملعونها و اجرای مناصب مختلف را منکری می‌نماید و اعصابهای این پنهان شده، همه بیانگر حالتی است که همنوشتی دارد از پندار به واقع می‌گراید و این بزرگترین حادثه عصر ماست و دارد جهان را آماده ورود به قرن پیستویکم می‌نماید.

جاده چرتوپل از رویدادهای بوده است که راه همزیستی جهان را خوار کرد، واقعه هر و شویا بسایر اروپا و دنای قدرت شوروی و آمریکا داشت فراموش می‌شد، با حداقل بدقتای ڈائی مخدود می‌گردید که جاده شکل کوره آلتی شهر چرتوپل شوروی دنها را نکان داد، در اروپا و آمریکا و آسیا و حتی استرالیا عبور ابرهای حامل دادیو اکتویته گزارش شد و تلفات جانی هر محل و ممالک اطراف شوروی و خطی که در آینده مردم جهان را برای چنین غلبه تهدید می‌کند کاملاً محسوس گشت.

اما آنچه در ضمن آمده آفرین و مایه میرت هستگان شده، هستگاری مخصوص و دانشمندان جهان و خصوص آمریکائیان بود که این عدیق در من دنها و شودی هر جایی گذاشت، معلوم دد

## انقلاب دوم شوری

**جاده**  
**چرتوپل**

انسانها تمایل و توانایی پاهم ریسینن دا بهش از تحمل جداوی و درستک ها هم مردن دارند و آنجه آنان را از این خواست محروم هن نماید، افزون طلبی فرهنگ سرمایه‌داری است که برای رشد سرطانی مصرف و متصویل متفقفت، خطر پاهم مردن را بهجان هن خرد، ولی سود پاهمزیشن را نهم تواند و نعم خواهد ادرارگ نماید.

10

جز این سه حادثه که اهر قدر تهارا اکنون پرس عقل آورده، دو گز اوش است که یکی توسط ویلی برانت صدر اعظم پیشین آلمان فری و دیگری توسط کلوب رم تهیه شده و هر دو در تنبیهات کمکت ایشی، شکوف داشته است.

مانک جوانی از ویلی برانت که چهره بنده ملکی دارد و به علت

سیاست شرقی او (Ostpolitik) که هنگام مدارتش اتخاذ کرد و راه آشی شرق و غرب را گشود، دعوت به عمل آوردن تا گزارشی تهمه نمایند و در پاره آینده جهان که چنگک سر ابر قدرتها از بیکسو و آلودگی، محیط زیست از سوی دیگران، آن را دولتی پریکاه آورده

گزارش  
برآفت

پروانہ

چاره اندیشه کند.

- گزارش فراهم شد و بعداً به صورت کتابی ذیرعنوان «شمال - جنوب» انتشار یافت، سپس کتابی دیگر مکمل آن از او به نام «جهان گرسنگ - جهان مسلح» منتشر گردید و در سال ۱۹۸۵ جهان: صلح جهان سلام سازمان ملل، متعدد به ادب تعلیم گرفت.

شرط نصفیلی کتاب و گزارش درین مختص نه ممکن است و نه ضروری، اجمالاً اینکه سخن برانت بین محور راجه نامعقول شالیهای مترقب و جنوبیها عقب افراطه می‌گردد. آنچه این راجه نامعقول را په وجود آورده، تولید عظیم و بی امان سلاحهای مغرب چنگی است. پیش از یکهزار میلیارد دلار در سال هزینهٔ تسليحاتی شرقوغرب است که باید پنجم آن یعنی خویست میلیارد دلار می‌شود گرسنگی را از صفحهٔ جهان برآورد اخت. هم اکنون پا تصدیم‌ملوک نظر مردم گسترهٔ جهان در آستانهٔ من گند و هر روز چهل هزار کودک ذیر پیغ سال از گرسنگی و تشکنگی می‌مرند، با قیمت یک نانک می‌هزار کودک می‌توانند آموخت بشیستند، ولی ۹۲۰ میلیارد دلار قرض دنیا ای سوم ای، او جزو پرداخت فرع، جای همچوکونهٔ فضایی باقی نمی‌گذارد

برانست با دلائل قوی اثبات می کند که چنانچه درین راهله جهشی تجدیدنسل بشود تمام مشکلات دوطرف حل می گردد ، ولی غرب قدیم درین راه بر نمودار و حمانظر که پیرمرد ، نخست وزیر بیشین کانادا ، که از سیاستمداران آگاه جهان است ، هنگام کناره گیریش گفته بود ، در مدت اشتغالش هیچ گنفرانش و مجمعی از رهبران غرب را تدبیره که آمادگی مذاکره درباره سلطه جنگی داشته باشد.

شاید آنچه در جین و شوری می‌گند و مشاهده قدرت تعریف اقتصادی زاین و آلمان فری بیان نمایند. باشد برای تبییر این را بایله و گرفته قرب همچنان در رویای استعماری خود خنده و بسیاری از اینها را می‌گذرانند.

- ۱- هردو کتاب توسط آقای هرمن هایپن پور ترجمه و انتشار یافته است.  
 ۲- جهان گرسنه - جهان مسلم - سفمه ۸۳ - ترجمة آقای هرمن هایپن پور

## آخرین مکاری باشگاه دم

باشگاه رم امر و زمینی است من که از حد ذاتیت هر جسته دنیا که در سال ۱۹۶۸ با عضویت سی نفر به دعوت مدیر عامل کمپانی فاتح، در رم حضور بیم و ساندوف تا درباره مشکلات جهان چاره اندیشی نمایند. اولین آماری که درین زمان از وضع اقتصادی ممالک صفتی تهیه نمودند و به بزرگترین منطقه کامپونتی جهان در ماساچوست (T – I – M) دادند جواب گرفتند که چنانچه هالین آنکه رشد ممالک صفتی همچنان پوش روئند و آب و هسا و زمین این چنین آلووه شوند، تا یک مصالح دیگر افری از بشریت روی کره ارض باقی ننموده باشد. از این تاریخ بود که مشکلات زیستی (اکولوژی) امری جدی تلقی گردید و درین نامه‌گلار دولتها قرار گرفت.

چندی بعد گزینشی دیگر ذیر عنوان «استراتژی برای فرد» منتشر کرد که خلاصه آن تشرییع بزرگترین مسأله غایض جهان بود، یعنی بیوستکی و اویستکی کشودهای جهان بایکدیگر و قدران نهاده ایشی متناسب با این بیوستکی برای همکاری و تفاهم، که مسأله‌ای بسیار پر از این است.

درین کلام، پسر از جهت فرهنگ، اجتماعی و سیاسی برای ذندگی در جهان مصلحت و نامتوافقی آمادگی نداد. چون از یک طرف ممالک صفتی مبتلا به رشد سرطانی شده‌اند و مرتباً مشکلات فنی و صفتی خوبی را گشترش می‌دهند و از طرف دیگر ممالک عقب افراوه در جامی زندگانی قادر نمی‌باشند حتی یکقدم به جلو بروند، این عدم تعادل ملت‌العلل تمام آشفتگی‌هاست. همان‌طور محسوس بود است. تبدیل رشد سرطانی بدشروع اندامواری (ارگانیک)، یعنی رشدی همانند افشاء وجود احیا آدمی که همه متناسب با یکدیگر و درین حال در حمایت یکدیگر باشند.

نتیجه این عدم توازن بیکاری، تورم، دکود و «قروریسم» است. اما قروریسم به نظر نگارنده پدیده‌ای نازه نیست که غرب مرتب با وحشت از آن یاد و اعلام خطر می‌کند. این از اینکلرات خود غرب است، تاریخ جنگهای استعماری و بخصوص جنگ نفت را مطالعه کنید، ریشه آن را خواهید یافت. امن و زعم غرب اینکار عمل را رها نکرده و جانی که به توافق بررس آنها یاک‌گلوله شلیک ننموده شد.

آخرین گزارش باشگاه دم ذیر عنوان «مسایی پسری» در سال ۱۹۷۹ منتشر شد و در کتاب دکتر اگو دلیویوس به نام «آینده در دستهای ماست» در سال ۱۹۸۱ انتکلی یافته. گزارش بین محوری گزندگ که پسر تنها زمانی می‌تواند به محابات خود ادامه دهد که یتواند متنی توسه و رشد بعناندا را بفهمد آنرا در جهت مطلوب هدایت کند. این معنی را متأسیانه هدوف فرهنگ‌ها یا داری در نیافرته و اگر دریافته به روی خود نیاورده است.

مالحظه می‌کنید، گزارشها همه پا منطبق و استدلال و محاسبه فراموشده، و بشریت و درست در لب پرستگاه نشان می‌دهد و بی‌تر دید در قفاهم اخیر ابرقدرتان تائیری مشیت داشته است.

۱ - جهان در آستانه قرن بیست و یکم - ترجمه آقای علیس اسدی - سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، صفحه ۷۹ (۱۳۶۷)

## آشی خوشن و شور وی

نژدیک دوماه است که بامسافت رهبر شوروی، به چون گذشت  
چند ساله چون و شور وی ازمان بر خاسته و عصر جدیدی در روابط  
آن دو آغاز می شود که بدون شک یکی از نتایج های عطف تاریخ جهان  
خواهد گردید. هن دو کشور بیصرانه در انتظار چنین روزی می بودند.  
مراسم آشی در موقعیت جالبی اتفاق افتاد که برای اتحاد جماهیر  
شور وی زمینه مناسبی هم از جهت سیاسی و هم از جهت ابراز حسن نیت تشریفاتی فراهم ساخت.  
این موقعیت هنگامی دست داد که دانشجویان در میدان صلح آسمانی برای آزادی پیشتر بداعتصاب  
بر خاسته و کارگران و سایر مردم هم که آنها بیوسه بودند. سخن افی گاریاچف برای اعتصاب  
کنندگان و هم برای دولتمردان انبیا شده از نکات و ظرافت دقیق سیاسی و اموالا دوران مدور الگو سیبی  
پیروز چین اطمینان داد که قصد ارائه الگوی سیاسی ندادند و اموالا دوران مدور الگو سیبی  
شده است. در پایه اعتصاب کنندگان، خواست دانشجویان در داشتن آزادی پیشتر را تأیید کرد و  
ضمناً برای تسبیب دولتمردان اظهار داشت که دانشجویان باید آنها باشند که درین موقعیت  
به من وورانی که درین آنها رخدنه می نمایند فرست خرابکاری ندهند و ما اخوراً اذاین خالقین  
صنعته پیمار خوردایم  
گاریاچف درین سخن اینها و مذاکر اش امانت کرده که مرد کارآمدی است و هم از است که  
گر و میکو دریک جمله او را معروف کرده است<sup>۱۰</sup>

«هر دی که حزب را به قرن بعد هدایت خواهد گرد»

آشی چون و شور وی پس از خروج شور وی از افغانستان و کنار آمدن بساغر و تربیت  
کار و بیتام انجام گرفت و خروج بموقع از افغانستان پیشتر درجهت چلبی نظر چون بود تا رضایت  
آمریکا.

هر چند سیاستمداران کهنه کاری چون نیکسون، رئیس جمهوری یعنی آمریکا و هنری  
کسینجر وزیر خارجه اش به امریکا و دنیا هشدار داده اند که به فرمشهای گاریاچف خام نشوند<sup>۱۱</sup>  
چون او پروردۀ ایدئولوژی و جامعه ایست که هرچگاه آشی پذیر نبوده است بولی نظر اکثریت  
سیاستمداران غرب خلاف نظر اینهاست و همه برآند که آنچه در شور وی می گذرد تصمیم قلی  
قطیع است که هاجرا درمی آید.

متاسفانه عکس العمل چون در مقابل نظاهرات دانشجویان در تسمیه عجولانه ای که هم اکنون  
در مورد پخش خصوصی اتفاق نموده و اقتصاد آزاد را دارد در نظره خلقه می کند، با موقعیت همراه  
نخواهد بود همانطور که اینکار پخش خصوصی او در شور وی تأثیر نموده و عصر گوریاچف را تحقق  
پنهاند، آزادسازی (کلاسنوست) شور وی و نحوه عملی که در آذربایجان و ارمنستان و اذربکستان  
و اخیراً در ائمۀ واسطی پیش گرفته در چنین اتفاقات خواهد یافت.

اما آنچه حائز اهمیت است تگرایش سوسیالیستی جهان می باشد. یاریان اروپائی که در  
راه یگانگی سیاسی و اقتصادی اروپاگاه بروز نمایند، اکثریت اعضاء آن را سوسیالیستها تشکیل  
می دهند، در انتخابات اخیر ۳۵ین، پس از انتخابات مالی که در دولتها اخیر پیش آمد و منجر

۱ - تحولات سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی (از هرثتف تا گریاچف) - یان دهیم شایر-

به کناره گیری نخست وزیر شد، سوسایالیستها اکرسیهای بهسازی پدست آورده‌اند و آشنا چون و شورودی و همکاری آینده آنان ذمیه داشت سوسایالیستی که دارد خسود را تبدیل می‌کند پیشتر فرام خواهد ساخت.

اگر این شش حادثه مهمی را که شرح آن به اختصار گذشت جمع پندتی کنهم می‌پنهم آنچه می‌گذرد، هر چند همه در نفس جنگ و تایید همزیستی مسالت آمیخت است ولی قسمتی از محتویات کتاب همزیستی مسالت آمیخت (توشتہ کلود دلماں) را نفس می‌نماید چون به خلاف نظر مؤلف کتاب (کلود دلماں) ارش شورودی اکتون از

## اقتصاد و سیاست در قرون بعد

افتباشان خارج شده و شورودی در پس چیدن موشکهای هیان پرده و دور پرده از اروپا و تقلیل تسلیحات و خروج کوبانیها از آنکولا با آمریکا کنار آمده است و با توجه به ملت‌گرانها و عدم حساسیت به تمایلات مذهبی و آزادسازی در اقیار خود، گوئی با دنیا سر آشنا دارد. اینها همه مسائلی بود که پنط رؤوف کتاب بعید می‌نمود، ولی اکتون بواقع گرانیه و دلیل روی بر تاختن از موضوع ابرقدرتی و جهان مداری شورودی است. اما فایده ارتقای حسن نیت را آنقدر بالا برد که شورودی را یکسره از مقاصد قبلی خود منصرف داشت. شورودی اکتون درست مانند پد از جنگ جهانی دوم دارد با غرب در تقسیم حوزه‌های نفوذ کناری آید و داردند با اختیاط همزیستی مسالت آمیخت را با هم تجزیه می‌کنند.

این مقدمه خوبیست برای ورود به قرن پیستویکم و میتوان دوستون اصلی این عصری که پانزده سال دیگر در آن قدم خواهیم گذاشت از هم اکتون پیش یعنی کمیم، یکی اقتصادی که دنیا را آینده هر صور آن خواهد گشت، دیگر سیاستی که کمایش پاساستهای دیگر هم آنچکی خواهد داشت.

۹- اقتصاد آینده جهان - این اقتصاد از هم اکتون دارد شکل می‌گیرد و پیداست که بر محور اقتصاد آزاد (ایمپرالیسم) تحرک خواهد داشت. سوسایالیسم با رها کردن تدبیجی اصل اجتماعی کردن وسائل تولید و قبول مالکیت مقول (حاصل از کار) خود را پیش ور تبدیل می‌نماید و سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) روش مستمراتی و اختصار گرانی را بالا چیزی که خواهد گفت، همچنانکه اکتون دارد کارتها و تراستهای اختصار گرای نامشروع را تدبیججا پیش کنهاشی چند علته می‌شروع، که راه جهان وطنی می‌پیمایند، تبدیل می‌نماید.

نقش این شرکتهای چند ملتی در آینده نقشی حساس و تعیین‌کننده خواهد بود. این شرکتهای مدیریت را از سرمهایه جدا کرده‌اند و سود متوسط را بر سود کلان ترجیح می‌دهند. دیگر ساخیان سرمایه تضمین گیرند نهایی نوشتند و اتفاقاً تضمین هر چند همیشة قبی و مدیران متخصص است که بقایه شرکت را بر عنان گستگی سرمایه با بسود کلان و بهر قیمت ترجیح می‌دهند.

بطور کلی اقتصاد آینده اقتصادی کلان و درجهٔ فعالیت گروه‌ها و معابده روی مقادیر کلی است، فعالیتهای کوچک فردی دیگر بمحضه بر نفواهند گشت و اگر جسته گر پخته فعالیت داشته باشد در لوای تشکیلات هزارگی است.

حوزه فعالیت تجارتی که روزی سواحل مدیترانه بود و بدینا به کرانه‌های اقیانوس اطلس انتقال یافته، همانطور که تپور ملته بیش چندی کرده به کرانه‌های اقیانوس که بین متنقل خواهد شد و سهم سیمی در اقتصاد جهان افزایش خواهد یافت و چون ومنژوری از ممالکی هستند که در قرن

بیستویکم بحصی صنعتی شدن گام برمی‌دارند.  
از هم اکنون اتحاد چهار غول بزرگ جهانی، آمریکا، شوروی، چین و ژاپن قابل پیش‌بینی است و اروپا نقش موقتی خواهد داشت.  
مدتهاست که دنیای سرمایه‌داری با محاسبه ورق است کام در اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن سرمایه‌گذاری کلان کرده است. یاید دانست که دیالکتیک تجارت با دیالکتیک فلسفی فرق ندارد، جمع اضداد در همه احوال امکان پذیر و پارود است.<sup>۱</sup>

اولین شرکتی که در آنجا سرمایه‌گذاری کرد که مانند فهات ذیپوست‌سال قبل بود و اکنون ها پیدایش خسرا کار با چف تمام من اکنونی اروپا و امریکا نظر بر سرمایه‌گذاری در اتحاد جماهیر شوروی و اقمارش دارند، این تمایل به ظاهر عجوب می‌نماید، اما برای آنها که به توجه تقلیل و نگرش سرمایه‌داری آشناشی دارند جای تعجب باقی نمی‌ماند، سرمایه‌دار به قول آدام آشمیت پدر علم اقتصاد، وطن نداده. جانی که سرمایه‌اش کار کرد همانجا وطن اوست. بدیهی است جانی که اعتماد نمی‌ست، کارگر ارزان است و مهمتر از همه کارگران ماهر فراوان است و طرف معامله هم یک واحد و آن دولت است که من شود از قیمت مالهای وسایر عراض با او کنار آمد، کجا برای سرمایه‌گذاری ازینجا بیهش؟ مواد اولیه که از مصالح عقب افتاده به شمن پنهن خریده من شود محیط آمن و کارگر ارزان و ماهر را هم که شوروی تأمین می‌کند، اینها هرای سرمایه دار از حد معدن طلا و من و ازانیوم ارزش‌تر است.

— شوروی در تمام سرمایه‌گذاریها ۵۵٪ شریک است و میلارداها از خارجی از این تولید مشترک عایدش می‌شود.

— اگر ارتباط سهاسی‌هم مثل ارتباط اقتصادی بین دولتها ایجاد نمی‌شد و اینجاد تفاهم می‌نمود، تابحال جهان بیشتر درین شده بود. قرن بیستویکم، قرن شرکهای چندملوکی است که همان‌شب نتش آنها از نقض سیاست‌داران تبیین گشته‌تر خواهد بود. این همان نوع شرکتی است که روزی از مخله مادر کس، با شنبدهن ابداع شرکتی‌های سهامی در آمریکا، گذشته بود و خیال می‌کرد قادرست مالکیت خصوصی را به مالکیت اجتماعی تبدیل کند.

— این شرکهای چندملوکی که امروز تولید مشترک جهانی می‌کنند، بعده نیست فردا نیز حکومت جهانی پایه دیگری نمایند.

۳. سیاست جهانی — عصری که در آن زندگی می‌کنیم عنصر ارتباطات و اخلاق انسان (اقفورمانیک) است، یعنی عصری که تمام جهان به نمای بایکدیگر در ارتباطند، وسائل ارتباطی پیمار ظریفی و پیچوده‌تر از آنچه بود ساخته می‌شود و استفاده از آنها مستلزم داشتن آگاهی دقیق وحداقل دانشی است که بتوان با آن علامات را خواند، یادداشت کرد و به استگاهها فرمان داد. عصر ارتباطات در ذاتی کامپیوتر خلاصه نمی‌شود، هر جامعه با جوامع دیگر از جهت اقتصادی یا سیاسی، چه پیغام‌دهنده‌تر خواهد، هرچهار است. توجه از این دلار و طلا را تبادل

۱- اقتصاد سیاسی — تألیف دمون پار — ترجمه آقای دکتر منوجهر فرهنگ، سفمه ۱۱۶ انتشارات مروش ۱۳۶۷ شمسی.

۲- ودکاکولا — تألیف شارل لووشن — ترجمه آقای دکتر غلامعلی سیار — صفحه ۱۷۶ انتشارات جاویدان

به یک مملکت خاص ندارد و تهدید به جنگه اتمی محدود به سازمان دو ابرقدرت نمی‌شود. ارتباطات تقریباً بحورت سیم تیک در آمده که هر یک بزدیگری انس متقابل و خودکار دارد. حیچ دولتی نمی‌تواند خود را کنار کشد و در برج عاج زندگی کند. ولی این پیوستگی دو انس بکی ملاحظه کر اشارت دفت، دارای نهادهای نیست که نظام عمومی برقرار کند، اما قریبی که دارای  
به آن نزدیک می‌شوند است که این نهادها در آن بوجود آید.

امکن دارد بعدها چون پارلمان اروپائی در سطح جهانی تأسیس شود و نهادهای جون حقوق بین المللی که امروز به کار است وضع تعاید و ممالک جهان را به شکل خدا تیو در لواب یک سیاست کلی هارزیمهای مختلف اداره کند. چنانین هم چاره‌ای نیست و افرادی چون هرل موئر<sup>۱</sup> که از اعضاء پرسنل باشگاه رم است، درست استنباط کرد که: «تمدن جهانی تا زدهای در حال پیداگی است، همانطور که اشاره نمودیم سوسیالیسم در قرن آینده تقریباً جهانگیر خواهد شد.» متنی نه سوسیالیسم دوست و چشمی که از هارل کهوسن نشأت می‌گیرد، هل سوسیالیسمی که ریشه در لمبرالیسم دارد و هم اکنون کماپوش در اروپا را رو به گسترش است و شوری دارد خود را به چنین سوسیالیسمی نزدیک می‌نماید.

هر ای خواننده عزیزی که از اصول سوسیالیسم ناآگاه است، اجمالاً این نکته جای توضیح دارد که در این نظام اجتماعی مصالح و اهمیت جمیع مقدم ہرفراست، اما فرد شخصیت و حیثیتش محفوظ و عقیده و نظر او مورد احترام می‌باشد.

در چنین جامعه‌ای هر کس به مدد داشتی که دارد و ذخیری که متحمل می‌شود مستمسزه می‌گیرد و در خرج آن آزاد است.

تمام وسائل تولیدی مثل زمین در امر ذراحت و کارگاه درامر صفت متعلق به تمام مردم است، نه افرادی مین و دولت بر این امر نظراتی نیستند. اما همین اتفاق ای کی بودن وسائل تولید بود که مشکلات بسیار پخصوص حد کشاورزی پیش آورده است. بینان گذاران این نظام پیش پنهان کرده بودند که پس از اجرای این سیستم دریاک جامعه، آن جامعه از جمیع فرهنگی و عوامل انسانی به چنان رشد چشمگیری خواهد رسید که هر حقوق پیکری اعم از کلگر و روشنفکر دیگر از آن پنهان تری ندارد، چون زندگی اورا جامعه تأمین خواهد کرد. لاجرم اجرت و مزدی که به او متعلق می‌گیرد در این المثل اگر ده هزار تومان است او با طلب خاطر و منفای باطن می‌گوید با دوهزار تومان کافی زندگی مرا می‌کند، بقیه را به دولت مبادرت می‌دادم تا در اختیار آنهاش که به آن احتیاج دارند فرار گیرد. این ایثار و اتفاق و بزرگواری، که حق کمی حد درست عادلانه است، فرهنگی به وجود می‌آورد که تمام مردم فقط به قدر احتمال بخان که آنرا به دولت صورت می‌دهد حقوق می‌گیرند تا پشید ارزش کلشان. و حق جامعه به این سطح از فرهنگ دیگر نام چنین ظالمی سوسیالیسم نیست، نامن «کمو نیسم» است (که هلوی دنیا همچنان می‌باشد است).

اتحاد جماعین شوری دوستاد سال قبل که انتلاش به تحریک از همان تاریخ فاکیان پیدون می‌راحت معنوی از سوسیالیسم به کمونیسم پیش کرد، متنی فقط در آنجه مربوط به اجرت و دستمزد در حد احتیاج بود، آنهم با این تشخيص دولت نه تشخيص غریبی که ایثار و اتفاق می‌کند و جالبتر اینکه همه در یک زمان باهم ایثارگر و پشتکار شدند، مردم که در صفو طولانی هر ای

دریافت خود را و پوشانگ می‌ایستادند و اعیان ارض می‌کردند که این مقدار ارزادی و پوشانگ کافی اختیاجات مادر اتفاق دهد ، دولت جواب میداد که می‌دهد ولی خود توان نمی‌فهمید . درجه‌ای اثمار گری مردم را دولت تشخیص می‌داد ، دولت می‌گفت شما بیش از این اختیاج ندارید ، درواقع بوسیله ابوالغیرید و دارید ایثار می‌کنید ، آها نمی‌فهمید و مردم فریاد می‌برند آوردن که ما مردم عادی هستیم و اختیاج به بیش از این داریم . این تخطه و شامورتی بازی سیاسی هفتاد سال به طول انجامید .

آنچه امروز درشوری می‌گذرد پرده برداری اذاین کارگاه غارف تما سازی است که درست و پنجاه میلیون عارف ظاهر استقامتی ، ولی اندرون مملو از اختیاج و خواستهای دنیوی به دنیا معرفی می‌نمود و امروز معلوم می‌شود این عرفای بی‌لیاز و ایثارگر چنان فیاضند و قارچ از ایثار بوده اند که جز اندیشه‌ترند کی هنر و آزادی گفت و شنوه اندیشه دیگری نداشته‌اند . هفتاد سال تبلیغ و تلقین در پرایری انسانها و خلف ملمت و نژادها ناگهان به محض آزادی گفتار ، چنان در گیری و جمال هولناکی ون مردم جمهوری ارمنستان و جمهوری آذربایجان در گرفت که صدها کشته برجای گذاشت و پهلوانات آن مردمی که العاد و ایدئولوژی حزبی را جانشین آراء و عقاید متفقی آنها نموده بودند ، چنان تمايلات مذهبی در آنان بهجوش آمده که عن قریب پابه آنها سفر خواهد نمود . و بالاخره آنچه امروز در لهستان و حکومت غیر کمونیستی آن می‌گذند مبنی آن علاقه مردم به کمونیسم را نشان می‌دهد .

محضلات	
محض « فرهنگی » است . متأسفانه فرهنگ پاسایر ترقیات علمی و فنی انسان رشد نکرده است و همچنان در منتهی فرهنگ قرن نوزدهی پیش از ایش لایقطع علم و عمل بدون افزایش روابط انسانی باقی ماند . متأسفانه انسانها که از فرهنگ شده بسیار است و این مخصوص جای نقل آنها را ندارد . اجمالاً اینکه فرهنگ و اقتصاد درجه‌ای از آنکه آنها است که علم و عمل به خدمت انسانیت درمی‌آید . جلوه آن همان است که توده مردم ما آن را « معرفت » می‌گویند - چیزی است والاتر از تمدن و پرتو از علم ، یعنی ارتباطی معنوی که انسانها هنگام غم و شادی یا هم داردند و در آن غرض مادی مشتمل نیست . و یعنی است مردم جهان و این فرهنگ قرن نوزدهی که هنوز تعلق استعمال از آن همی خیزد ، نمیتوانند با هم ارتباط گردد - می‌باری برای همه امور غیر از همراهان ای قرن توزدهم باید بودند . با این چنین میوارهای بزرگترین دنالت قرن پیش و یکم است ، چون در جهانی متحمل و مرتبط با قرائین خصوصی محلی نمیتوان تصمیمات پس از اینکه گرفت . - محض دیگر بشری که با فرهنگ ارتباطی تسلیمانی دارد ، مسأله « جمیعت » و درگ مسئولیت افزایش آنست . چنانچه بازدهی سوم محل پژوهش کارگر ارزان و محل نصب کارخانه‌های مسمومیت ذا و صحته جنگهای عقیلانی باشد . افزایش جمیعت همان کاری را می‌کند که بهب اتنی در هی و شیما کنند . اکنون یا بعد میلیون انسان گرسنه و در شرق هنگه در دنیا وجود دارد که هیچ مملکت متعلق برأی رهایی آنها از گرسنگی قدمی برخی دارد ، در حالی که هر سال میلیاردا دلار بر هزینه‌های نسلیحاتی خود افسنایند .	

آیینه سال یازدهم

تصمیم برای کنترل جمعیت از عهده دولتها خارج است، هر کس من کنجهانی، حفاظت و کم اداره شد باید به وجود آید و تصمیم اساسی اتخاذ نماید و دولت دیگر خود را ملزم به اطاعت از آن نماید.

محل دیگر پژوهی که باز با فرهنگ مرتبط اصل مسأله « محیط زیست » و تدارض آن باشد فن تکنولوژی و علم است.

— هر قدر توسعه و رشد فنی و علمی بالا رود محیط آبودهن و زیست منکلتر می شود .  
اگون با مصروف بی تابع دهه هفتاد و هشتاد و پیشای بی رحمانه متابع طبیعی تعادل زیستیوی  
جهان بهم خورده است ، آب و خاک و هوا نیروی خود بالای خوبی دارد ، از فرط آبودگی ، از  
دست داده اند . برای جلوگیری از این خطرات امروز تمام ممالک جهان می کوشند ولی اقدامات  
انفرادی منتهی به نتیجه نخواهد شد . این هم همانند مسئله جماعت باید ازموی یک مرکز جهانی  
تصویم گیری شود . عدهای از جمله حلمون اشمت صدرا عظام پیشین آلان غربی رشد وصفه توصیه  
کرده اند که بعد از دنالدریگان رئیس جمهوری سابق آمریکا هم آنرا تائید کرد . عدهای دیگر  
تصویه نمودند که بعای سوخت فضیلی ( مثل نفت ) سوخت اتمی توسعه باشد که این در واقع دفعه فاسد  
به اند است و فاجعه هنر نوبیل دلول واضحی برخطای آنست . هیچیک از اینها تا فرعنک انسان  
گذاشتن را تفهیم نکند و درای سرمایه داری تغییر بنوادی تصادیه داری داشد سلطانی خانه خدای ابد  
تحقیق نذیر نخواهد شد . درین باره توصیه آنای بیوگی چیزیا ، استاد دانشگاه توکیو ، که از  
بریستگان کلوب رم است قابل توجه می باشد :

**شورای نسل آینده** (در کنفرانس توکیو) پیشنهاد من کنم از گانی دانم به نام «شورای نسل آینده» تشکیل شود.

آفای یوئی چی گایا برای نشان دادن قدرت اجرائی ادیکان پیشنهادی خود بطور مثال به اتحادیه کارمندان زاپن اشاره می‌کند که می‌تواند کارمندان زاپن دا موظف نماید تا از اهتماب چشم پوش کنند.

دلاخطله هی کنید که به تفاوت مسائل باید در جهاد چوب جهانی نگریست . دیگر حقیقتیان درین منطقه ای متکلات دا حل و فصل کرد . بدینهیں است مملکت واحد ، فرو واحد بکلی آنچه هی بیرون رفته است ، همینهین نظریه تکاملی قرن نوزدهم که در آن بقای اصلاح و انت بحدود است دربرداشته باقی قدر و چنگکار در تربیود ، بکلی مطرود و هشوح شده است .<sup>۲</sup>

- ۱- کتاب جهان در آستانه قرن ۲۱ - ترجمه آفای علی اسدی ، صفحه ۷۶  
 ۲- همین کتاب

آن کمن و آن مملکت شانس ذننه ماندن و فیست کرون دارند که پتوانند با سایر موجودات و مالک به بیشترین وجهی سازگاری داشته باشد. نظریه تکاملی قرن بیست و یکم بر محور «سازگاری» من گردد و همیشه مسلم آمیز سبقای ممالک جهان خواهد بود. استواری بر این نظریه است که همیشه مسالمت آمیز پدیداد می شود و قرن آرمانی حافظ شکل می گیرد.

همچنان که اشارت رفت همیشه مسالمت آمیز و گرین از جنگ

و خوبی محور «جهان زیستی» حافظ است. جنگ هفتاد و ملت را عنده می نهاد و میداند آنها را که بر سر جهان دنیوی یا پهلوی های عقیدتی باهم می چنگدند بی خبر از حقوق زندگیند، چون اینها نمی دانند ناجاود اتنگ عمر خضر به کسی عطا شده است و نه ملت دارند و اسکنند برای آنان و دیگران بر جای مانده تا برای جنگ و چنگاوری مصلی بتوان تعییه کرد. نزاع بوسیله اندیشه است. لاجرم فرمول بزرگ همیشه را عرضه می کند:

### قرن بیست و یکم عصر آرمانی حافظ

آسایش دو گوئی تضییر این دو حرف است **با دوستان مسروت با دشمنان مدارا** یکی از هفتگران فرانسوی «رژه گارودی» که در همین راه همیشه حرکت می کند، کتابی دعسال قبل ذیر عنوان: «برای گفت و شنید تمدنها»<sup>۱۰</sup> منتشر کرد، در آن بر تمدن سایه عباری غرب تاخته بود که خیال می کند جز تمدن یونانی که یورتمدن اروپائی است تمدن دیگری در جهان نبوده است و حال آنکه تمدن های کهنی چون تمدن چین، هند، ایران و مصر بسیار آموخته های دارند که بنا برآموزند. در فصل دوم این کتاب خصوصیت دنیای سرمهایه داری را از قرن شانزدهم تا عصر حاضر درسه اصل بیان می کند.

۱- اصل قدم کار و عمل بر همه امور

۲- اصل قدم عقل بر هر احصار عاطفی

۳- اصل قدم بی نهایت بر آزادا ز و نهایت

بدین معنی که درند و توسعه، تولید و بروز وری، کسب فروت و ایجاد منفذت حدیث و آزادا ز، نداد و عقل آدمی در همه امور حلال مشکل است و عشق و ایمان و عاطفة در مقابله آن خوش و بالاخره کار و عمل است که سعادت و ارزش نهضت می کند. متأسفانه سیاستی که باید با آن در تضاد باشد به شکلی واذگونه در راستای آن قرار گرفت. تکوید ارزش مادر کس هم کار را معیار تام ارزشها قرار داد و همین تجارت، تضاد دیالکتیکی را به سازش برآ کنایه ای می دل کرد.

این تجارت و سازش منطقه ای نفوذی پس از جنگ دو جهانی پدید آورد که تجاوز به حريم هر یک دیگری را وادار به تهدید امنی می نمود و تهدید آنها با الگرفت که دنیا بر لمه بر تکاه فنا آورد و شوخی شوخی امکان داشت که هوس آمیخته به جنون و حسابی غلط پسر را از سفحه روزگار بر آندازد.

۱- Pour un dialogue des Civilisations - Roger - Garaudy p - 33 - 39  
(Chapitre II L'occident est un accident)

امروز اصل سوم این اصول سه‌گانه دارد نفی می‌شود ، چون خطر جنگه امنی و آسودگی بجهت زیست که ناشی از تولید و مصرف دیواندار و بنی‌نهاست است و نیز مخصوص این قدردان را بر سر عقل آورده که به کجا مهر و ند. و شد «صغر» افسوسی هلموت مشتمل صد اعظم بیشین آلامان‌فرین و گز از شهای کلوب رم همه دست بدست هم داده و آنچه امروز در شودوی می‌گذد پوش آورده و هر ب سرمایه‌دار را به تبدیل افزون طلبیها و بنی روحیهای خوبیش مجبور ساخته است. اقدامات می‌سی چون سروسامان دادن به کار فلسطینیان ، توافق به حکومتی متعادل در آفغانستان ، ایجاد دولتی ترقی حواه در چاکستان و فیلیپین ، هموار کردن راه سازش در آنکولا و کامبوج و نیکاراگوئه و بر کشاورزی روسی جمهوری آفریقای جنوبی و بالاخره روی کار آمدن حکومت‌خیر کمونیستی در لهستان همه نشانه‌های تعابیر به رفع تشنج و ایجاد انسفر همزیستی هالت است آهیز است.

اما کندی در انجام این اقدامات و گاهی عقب گرد می‌کنی از دو ابرقدرت طیبین است. نهی شود نایابی‌یاری پیچاء مال اخیر را با برداشتن یکی از دو قدرت طیبین ایجاد کرد. ولی ذمیته و جهت معلوم است که به مخاصمه و مجادله منتهی نمی‌شود.

اما اصل اول و دومن که گارودی ذکر شوده ، ریشه‌اصلی تشنج و درگیری‌هاست و اگر بدان توجه نشود باز افزون طلبیها و تکیت ، کشتارها از آن جوانه خواهد شد. نفی انسانی پس از این بر-عهدۀ می‌جایی غلایقی و ادبی و ایمانی هر مملکتی است که باید بدستوی با جوامع سیاسی و اقتصادی شود در این تراط رسماً باشد، پیشنهاد شودای نسل آینده از سوی آقای توئی جی گانا درخود توجه بسیار است ، تأسیس کلوب رم روشی بینی هندی را همراه سازد که با وجود توفیق در امری اقتصادی (مدیریت عامل کیانی فرات) مع‌هذا شخصی می‌دهد که کار او ناقص است. باید امور اقتصادی را با امداد انسانی درآمیخت و از بعد از اینکه ملی و درآمد و درست طبع جهانی به تفکر نشست.

این نوع کلوبهای علمی و انسانی باید در تمام ممالک بوجود آید و باهم مرتبط گردند. اهمیت اصول سه‌گانه گارودی ، مخصوص اصل دوم که عقل آدمی را حلal تام مشکلات می-داند برای حافظت در دیوان او از اول تا آخر در روحان عشق بر عقل است.

اما عشق چه درجهٔ آمیزش تن باقی و چه در دور مقامات عرفانی ، گویای یک‌تعمیمی بیش نیست و آن دوست داشتن «دیگری» در حدی است که بتوان جان خود را آسان فدای او کرد. عقلی که در مقابل با این عشق قرار گیرد ، همان عقل جزئی در فلسفه کانت است که بعد از محور فلسفه بر اکتاپس قرار گرفت و آن حلیمت گرایی سلطیح و تأمین محتاج آنی در هر کاری است. دنیای سرمهایه داری باید این عقل جزئی را دعا کند و عقل کلی که با عشق دمساز و همکار است و «دیگری» را می‌بیند روزی به جایش برگزیند. دنیای سومی که در فقر «زمان فرورفتگ و گلایویز با مرگ» است باید دنیای سرمایه‌داری آنرا ببیند و بداند کمک به آن مالا به نفع خود است ، ولی عقل جزئی او نفع آنی را تا امروز هر نفع آنی ترجیح داده و از عقل کلی خود کمک نکر فکه تا به لور بفهماند منفعت مالی در مقابل منفعت مالی صفر است. گوئی مخاطب حافظه همین دنیاه کود و کن سرمایه داری بوده است که به او ذهنار می‌دهد:

اگر رحمی گشی برش خوشة چینی

نوایت باشد ای دارای خرسن

تو ای ، در واقع یعنی در که همین نفع مالی ، که عقل کلی آنرا ارزیابی می‌کند و عقل جزئی قادر بین ارزیابی نیست. و همین عقل جزئی آنست که حافظه همیشه بر آن می‌نژد و عشق را یعنی دیگری را پوش از خود دیدن ، بر آن مقدم می‌دازد.

چنان عشق را درگی بسی بالاتر از عقل است  
کسی آن آستان بوسد که جان در آشیان دارد  
خشد هر چند لند گالان است  
چه سازه پیش عشق کیمیا گار  
مشکل عشق نه در حوصله داشت ماست  
حل این مسأله با فکر خطأ خوان کرده  
دل چو از پیر خرد نقل معانی می‌کسره  
عشق می‌گفت به شرح آنجه بر او مشکل بود

دیوان حافظ از اینجا تا انتها در نقی سمع شخصه دنیای سرمایه‌داری است، همانطور که عقل نزدیک بین را نقی می‌کند، کار و عمل صراحتاً مادی را هم نقی می‌نماید، چون چنین کاری فقط کیمیت درآمد را پیش‌من کند، ولی بر کیفیت اندیشه چیزی نیست از اینجا تا بخون دل و ملال نصیب نکند.

دولت آن است که بی خون دل آید به گزار  
ورنه با «سعی و عمل» قصر چنان اینهمه نیست

او خدکار و کوشش نیست، سعی و عمل متعاقبی که کیفیت اندیشه را بالا برده و مستلزم جذب است آموختن و تعلم اسعاد باشد، شروری ولاذمه زندگی می‌داند و رهوی که در چنین راهی نمی‌گذرد به نظر او بمنزل مقصود خواهد رسید.

سعی تا پرده درین راه به جانی فرسی  
مزه اگر موهابی طاعت اسعاد بپر

منه تکریں غریب هم‌هانطور که اشارت رفت مثل حافظه نظر پر فرهنگ انسان گرانی دارند که کیفیت اندیشه را بالا برده و همین مفضل پیزگاه امروز است. با تفاهم تویی که اکنون بین شرق و غرب ییدید آمده به قدر دنی آید که روزی چنین فرهنگی از پرداز امیدوار بود که مدآینده‌ای نزدیک دوایر قدرت در کافش تسلیحات به توافق رسیده‌اند می‌توان امیدوار بود که مدآینده‌ای نزدیک در بر چیدن آنهم به توافق رسید و به این اقتصاد چنگی خاتمه دهد، خاتمه اقتصاد چنگی آغاز کلائی چنین فرهنگی است. امروز جهان به زاده‌خانه‌ئی عظیم مبدل شده است و هنینه تمام امور شروری صرف تسلیحات و تجهیزات می‌شود، درست است که خطر چنگ انسانی پا نسب نبرد و گاهای اتنی در اروپا و آمریکا و شوری ملتفی است، ولی این قدردان و دنیای سرمایه‌داری چنگ دا به خارج از حوزه امنیت خود منتقل کرده و همچنان بازار اسلام را کرم نگاهداشتند، چنگ‌گهی‌مالک کوچک و اقلیمها و گروهای مذهبی در راچ دیالوگ این قدردان است. بهوضوح بود است کی وا کی صحت و تسویه حساب می‌کند و تایل گشکوی چهنهای خاتمه نهاده شد و کارخانه‌های اسلامی سازی تعطیل یا تبدیل نگردند، فرهنگ انسان گرا تحقیق یهدا نمی‌کند. توافق نسی این قدردان در بر چیدن مشکلها از اروپا و تقلیل تسلیحات و تقویات آرتش همه امید تحقق چنین فرهنگی را افزایش می‌دهد. در فاصله یازده سالی که به آغاز قرن بیست و یکم مانده امید فراوان است که این دو طرف از یکدیگر بیند و یک اتحاد نسی و تضمین شده ازسوی اروپا پیشگویی شود، دو طرف را هر ای پاکسازی جهانی ترغیب نماید، نگارنده آینده را روشن می‌بیند و به قول حافظ بوی بهبود از اوضاع جهان می‌شود، دنیای سوی دارد از میان گردوهیار هقب افتادگی ظاهر می‌شود

و به چشم ابرقدرتان می‌آید تا این دنیای ستمکشیده خسوب و قیمت نشود و گرد و فهارش گشته شد  
نگردد، جهان روی آرامش و صلح نخواهد دید.

پس ان ایده‌لوزی شرق و غرب دارد و ایان می‌گیرد و هر دو طرف برین امر واقع شده‌اند که رسالت تهدیب در رهبری جهانی را باید رها کنند و همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند،  
صلح جهانی به قول خود، سرتوشش در کاخ سفید و کاخ کرملین توجه نمی‌شود، ضرورتها و  
الزمات اجتماعی است که آفران تجیین می‌کند و دو ابرقدرت را دادار به همزیستی می‌نماید و  
امروز چنین کرده است.

وقتی در لهستان حکومت خبر کمونوستی به قدرت می‌رسد و مسکو آنرا تائید می‌کند جای  
امیدواری سیار است، این همزیستی خوشبختانه نه فقط در گرو فرهنگ انسان گرا نیست که اگر  
بود سالها تحقق آن طول می‌کشد، بلکه ضرورتی الزامی و امری طبیعی است، چون هنرهای  
جنگی و آسودگی معیط ذیست طوری چهره کریه خود را فشار داده که هیچ یک از دولت‌ها  
از این توان پس ایداری نداده و هر دو همتایانه از اتفاکات یکدیگر استقبال می‌کنند، اینها  
نشانهای حصری است که روزی آرمان حافظ بود و دارد آرام آرام بواقع می‌گراید، اگر  
درگیریها و کشت و کشتارها و گروگان گیریها یکدیگر فصله نمی‌باشد جای نگرانی نیست، اینها  
درد زایمان است، دارد دنیای جدیدی مولود می‌شود.

\*\*\*

## دو توضیح

۱- \* آنچه اکنون از بازتاب دو اصل بازسازی (برسرویکا) و آزادسازی (گلستوت) شوروی در اروپای شرقی می‌گذرد به تسبیت پیشرفت تکنولوژی شدت عمل پیشتر است. در اسلام شریانی که دارای تکنولوژی پیشرفته است قیامت یعنی کله بریاست و این بنا برگ ضرورت «آزادی» با جوشهای تکنولوژیک است که هر پیده جوشهای پیشتر بود درک آزادی و تلاش برای پیش آوری آن پیشتر است.

۲- \* در کتاب «همزیستی مسالمت آمیز» که این مذکون در حکم مقدمه آنست تشکر این جانب از وزارت‌گرایی آن آقای دکتر ابرج علی‌آبادی پیش فرموشی می‌برد، شده بود. چون کتاب دیگری از اینجانب زیر عنوان «بقراییان نایبرابریهای از همان مؤسسه انتشاراتی در شرف انتشار است، برای گیریز از چنین خلفی قبلاً از وزارت‌گرایی آن، دوست عزیزم آقای جمشید ارجمند سپاه فراوان دارم.



آری به داغ و درد شما آشنا منم  
فریاد خون گرفته شهر شما منم  
نها ترین جزیره این آبها منم  
سنگ صبور ساحل پر ماجرا منم  
تبعیدی زمان و زمین خدا منم  
کزموج گیوان تو دستی جدا منم  
زخم صبور کاری درد آزمای منم  
دور از لب کرانه سبز تو سا منم  
غافل که بر تلاطم شب مبتلا منم  
هر صبحدم فراز تو، مرغ هوا منم  
ای سبز دلنواز بگو تا، کجا منم؟  
**عزت الله فولادوند**

(کرج)

داغ آشنای لاله باع شما منم  
حلقوم ذخم خورده زندانیان خاک  
دستی پرسوی ساحل و چشمی بر آسمان  
دانم زبان شیون بسaran و باد را  
بهوت و سوت و کور بر اعماق آبها  
دیری است ای فوازش لفزنده «گهر»\*  
ذرف نجیب آبی حشق آفرین نویی  
تو بوسه گاه مهربی و بازیجه نسبم  
بر بالش سپیده ساحل لمیده خوش  
تا در تو بنگرم نفسی نقش آرزو،  
گم شده لام چوقطره در آنبوه موجهات

\*\*\*

من مردهام، اگر چه به تن زندام هنوز نتدینه، عمر دادم و بازندام هنوز  
دستان نور ظلمت شب را دری نکوت  
شب زنده دار این شب پایندام هنوز

\* - گهر، بین وزن نظر دیدارهای است همچون زمره بر دامن اشعا نکوه که در شرق  
شهر دودود لرستان قرار دارد، این درعه... اجه در تداول عشاير کوچ نشين «گله گهر» نامیده  
مي شود.

چون شمع، گزبه می‌چکد از خندهام هنوز  
این طرفه بین ا که می‌روم و زنده‌ام هنوز  
طفلانه در مراغ تو، جوینه‌ام هنوز  
نمردای آفتای آینده‌ام هنوز  
تهائی ز بوی تو آکشنام هنوز  
آینه شکسته تا بشام هنوز  
آن آتش نهفته سوزنه‌ام هنوز  
از صبر سنگ پشمہ چوشنه‌ام هنوز\*

### پرویز خالقی

(شهرزاد)

تا این دریجه با لکشیده بر آفتاب  
افتاده‌ام چو قامت لادن بدوش باد  
ای اسب سرخ کودکی ام، متحمل خیال  
چون ماقه تن به وزن خورشید می‌کشم  
کس نیست، عطرنام تو درخانه ریخته است  
دو من هزار چشم تماشا شکفته است  
گر بایدم که شعله زد این کشتگاه خشک  
گر برگ نور بر دهد این بیخ بن درخت

\*\*\*

ز چشم دور نگردید، آستین ما را  
کمی نکرد، نفسهای آشین ما را  
نلیده است کسی با تو همنشین ما را  
نمی‌نکند کمندی ز پشت زین ما را  
پلک زخمی این بیشه در کین ما را  
چراخ راه نشد چشم دورین ما را  
به کام زهر شود جام التکین ما را  
اگر دوباره پکارند در زمین ما را  
نه باهبان بشناسد، نه خوش چین ما را  
که نیست واه گریزی کنون جز این ما را  
کشیده‌اند در آغوش چون نگین ما را  
مگر به خوبی کذارد در این سنین ما را  
یکی است عرصه جولان مهروکین ما را  
که مانده است بجا درجهان همین ما را  
اگر خبر رسد از پیکه فرودین ما را  
کشاده است چو سجاده گر چین ما را

نماد، جز غم ادام، همنشین ما را  
اگرچه خرم دلها بسوخت، لیکه هنوز  
مگر به خلوت آغوش رو برم زخیال  
اگر نبود جدائی میانها و رکاب  
حلز ز پیچ و خم کوه کن که می‌باشد  
نلیده‌ایم همان پیش پای خود چون شمع  
نه قسم است نه افسانه کز طبیعت تلغع  
چو دانه بال کشان مرنمی‌کشیم از خاک  
گیاه خود روی دشیم، کز سیه بخش  
زدیم چنگ به دامان خود فراموشی  
مدام باد که خوبان زر پسند ز شوق  
سری به پستر راحت نهم که عشق شریف  
همان به سلطنت خود قائمیم، همچون بحر  
شور به رشته شمع سخن دهم ز نفس  
به برگریز خزان می‌توان شکیبا بود  
ز حسن خلق بود آینه دگر «رحمت»

### رحمت موسوی گیلانی

(رشت)

\* - قلمرا کتر افعالها با کلمه اصلی قافیه می‌گردند، بمنظور شاعر امروز ملزم

۴- چنین قیدی نیست. ۵-

فصل خزان، بهار دل انگیز دیده ایم  
یعنی شبی بلند و طرب خبز دیده ایم  
نائی هنر فزای و گهر ریز دیده ایم  
بر طرف باد دامن کل بیز دیده ایم  
در زیر طاق ناو که خو نریز دیده ایم  
بس کاسه های صبور که لبریز دیده ایم  
چندی به زیر چکمه چنگیز دیده ایم  
پرویز را پساده ز شبیز دیده ایم

### محمود رضا احمدی

(کرمان)

سرا و خانه ام و خاندان من اینجاست  
کجا روم من از اینجا کجا من اینجاست  
تبار و خویش من و دو دمان من اینجاست  
ملک سنجش سود و زیان من اینجاست  
فراغ و راحت و آمن و آمان من اینجاست  
نهدم و هدم و بار و جهان من اینجاست  
که مسجد کاه من و آستان من اینجاست  
بهار و صیف و شتا و خزان من اینجاست  
قیای سیز و کل و بوستان من اینجاست  
که مرتعن دل و جسم و روآن من اینجاست  
ماشر همه پیشیان من اینجاست  
قرار قوم و نژاد و زبان من اینجاست  
حدیث حل و مر باستان من اینجاست  
نشان و نام و دل و دلستان من اینجاست  
ودیمه و متده من، همان من اینجاست  
که عزت و شرف و تروشان من اینجاست  
عطاف چرخ زمان و مکان من اینجاست  
سرودم اهن الر، آخریان من اینجاست  
که خانه و وطن و آorman من اینجاست

### عبدالحسین فوفن

(پیر چمه)

ما جلوه بهار به پائیز دیده ایم  
با وصل دوست در شب بلدا نشته ایم  
با نغمه های یار به معراج رفته ایم  
دامن به باده از غم ایام شسته ایم  
دل را به طاق ابروی دلدار بسته ایم  
از قتنه زمانه و غمه ای روز گار  
خوارزم را ذکجر وی دور چرخ دون  
چون بزدگرد طعم تغافل چشیده ایم

\*\*\*

کجا روم که همه آرمان من اینجاست؟  
چو جان عریز بود خاک هاک ایران  
علایق و پسل و مادر و زن و فرزند  
کجا روم؟ به که روی آرم؟ چرا برو؟  
کجاست راحت فکر و قرار و آسایش؟  
روم ز خانه مألف خود کجای جهان؟  
بر آستان کدام اجنبی سایم متر؟  
در این دیار و در این آب و خاک کردم و شد  
من از شمار هزاران این گلستانم  
من و پریان از مادر وطن؟ هیهات!  
مناخ ادب و دین و دانش اجداد  
قوام یاخت در ایران مظاهر فرهنگ  
از آن به سینه تاریخ داشتالها هست  
شم که باختدام دل به عشق نیهن خویش  
به عهده که هارم نگاهیان ملک؟  
بدخصم دون نگذارم هنگز این ناموس  
رها نمیکنم این مر زمین خاطره خیز  
به اختسای سخن سنج نکه هر دازی  
نمی روم، من از اینجا نمی روم « فرزن »

## سوکنامه کتابخانه\*

آتشی چون اژدهای هفتسر از شش جبهت  
کاخ داشت را به یکدم چار ارکان سوخت سوخت  
همچو خون آلوده گرگی زوزه کش از بام و در  
خانه امید ما را تا به پایان مساخت سوخت  
یوسفستان بود دارالكتب ما آه ای دریغ  
در بر یعقوب ناگه یوسفستان سوخت سوخت  
اندین طوفانکده دارالامانی داشتم  
آه کز چور فلک دارالامانیان سوخت سوخت  
آتشی افتاد ناگه در شبستان خسرو  
روز داشت تیره شد جان شبستان سوخت سوخت  
خون گری ای هموطن در سوک حکمت کاتزمان  
کنتر داشت کهنه بینش در میاهان سوخت سوخت  
اسفهانا زنده رودی کن روان از دیده زانک  
چلستون معرفت را اصل و بنیان سوخت سوخت  
خیز صائب در رثای شعر شعری گوی ازانک  
جلوه‌گاه شعر در آتش غریوان سوخت سوخت  
خیز مخاقانی سوم دجله بران از دیده زانک  
خاکبجی را چون مدانن کاخ و ایوان سوخت سوخت  
بوعلی، یونصر، غزالی، تعبیرالدین، رشید  
هریکی در گوشه‌ای در نار سوزان سوخت سوخت  
مولوی، سعدی، نظامی، حافظ و استاد طوسی  
پنج ارکان ادب در کسام نیران مساخت سوخت  
انوری آتش گرفت اندر کنار بوالفسرج  
جامی و مسلمان و پود معده سلمان سوخت سوخت  
سوخت عطیار شکسته دست در دست عبیضه  
ناصرخسرو هم آنجا جنب قطران سوخت سوخت  
رودکی با فرخی و حنصیلی یکجا سوخت  
جائی دیگر ازرقی یا فخر گرگان سوخت سوخت  
سوخت یکجا هم جمال و هم کمال اصفهان  
اسفهان رایکسره همزیب و همشان سوخت سوخت  
سوخت بوریغان بیرونی کنار بوعلی  
سهروردی در کنار حی یقظان سوخت سوخت

آه ای زردهشت پیس آریانی خونگری  
کامن پیروز شد ناگاه و بزدان سوخت سوخت  
پیشنهاد، پیشنهاد درخت آسوریک و پندesh  
خرداوسته، و پرده، گاهان، زریران سوخت سوخت  
در دل را با که گویی اهل دردی نیست نیست  
تا به کی گویی فلانی سوخت بهمان سوخت سوخت  
محمد فشارکی (اصفهان)

\* گزیده‌ای ام است از قصیده‌ای (آینده)

### حق اشتراك آینده

سوخت انتقام‌ایم در بیکار  
من بدمعکار و لاجرم انکار  
لیک وجودان من کند اقرار  
همچنان مه بکبده دوار  
غیر افلان و محنت و ادباد  
مکت هست منبع و هنجار  
جز خریداری فسیاع و عقاد  
میفرشند بقیمت خروار  
از محارم و یا که از اغیار  
نیست باقی ن پول من دینار  
«اقناه رینا عذاب النار  
زن و غریزند از صغار و کبار  
تا نمائیم دام را هموار  
کیف و بیراهن و گتوشلوار  
جمع دینار و شاهی و سنار  
صدق این قول نخواین گفتار  
داندکاندک بهم شود بسیاره  
گرچهواجب بدچو شاهوشهار  
با در چشمی زاتیک گوهریار  
همه آینده را مسلسلوار  
نفس گر کنم به دیگریار  
گر نباشد کس سر دیوار

چنگیز هیرزان (قریب)

مدانی هست من و آینده  
او طلبکار و لاجرم داع  
گرچه من نمی‌بیکنم طلبش  
ای که دور جهان گردیدی  
در کجا از حلمی دیدی  
بهر آنکس که اهل علم بود  
أهل من مایه کی دهد بولی  
میخرد یاک در مشت کالائی  
همه دانده و نیست بوشیده  
که پس از هفت‌های ذ هرماهی  
در زستان سرد آینده  
العرض خانواده جمع شدیدم  
لا گشایم بند این مشکل  
دست در جیب جملکی کرم  
بعد بستکتن سه چار قلک  
تازه گردید باور همکی  
«قطره قطره بهم شود دریا»  
بلطفه چور شد خدا را شک  
پرسنادش باشک و به آم  
بهدیر این دقه ذ من پفرست  
شاید از عمر من بود باقی  
پرسن چکنامه‌ای بپرس

**خلاصة السیر** تألیف محمد مصوم بن خواجهی اصفهانی  
(تاریخ روزگار پادشاهی شاه صفی) به کوشش ایرج افشار  
چاپ انتشارات علی - ۱۰۵۱ تا ۱۰۲۸ (۱۰۰۰ ریال)



علی پاشا صالح

## به یاد برادرم\*

دوچیر حاصل عمر است ، نام نیک و ثواب  
از این دو در گذری کل من علیهها فان

خاطرات مرا از برادر ازدست رفته ام بازها خواسته اند و اطاعت امر بموقع نه مقدور  
بوده است ، نه مقدور ، هشتاد سال انس والفت و دلبستگی های برادری در گنجایش این سطور  
نیست ، آنهم در اوضاع و احوالی که حرف مفرط و ناتوانی در آخرین لحظات زندگانی  
از هرجهت براین تن تحیف چیره و مستولیست . به ویژه اینکه به فرموده موأوی :

خوشنور آن باشد که سر دلبران      کلمه آید در حدیث دیگران

و دوستان او بتفصیل نوشته اند روحی غمناک از عالم خاک جسته و به عالم باک  
پیوسته است . چه بنویسم که دلی آزورده داشت و آزورده تر نشود ؟ از دنیا و مافیها دل کند  
بود ، افسرده بود و در واپسین دیدارش از این برادر کهتر به هنگام بازگشت با لحنی  
اندوهگین اشاره اش به همین معنی و منظور بود ، و دری نگذشت که تا گهان از این جهان  
پر شر و شور رخت بریست . مقدمه اش فاجعه خونین خرم شهر بود که پشت او را شکست  
و به سکته قلبی دچار گشت . در بیمارستان نخستین کلمه ای که چون دیده گشود از او  
شنبید همین کلمه بود : « خرم شهر »! ... آتش افروزی های دد منشانه عراق ، دست اندازی

\* آقای علی پاشا صالح مقدم درین مقاله ، مقاله ای با عنوان « زادگاه و مهر مجهن »  
در باره کشان با پیوستن در شرح احوال پدر ( میرزا حسن خان مبصرالصالک ) نوشته اند که  
در جلد پنجم نامواره دکتر محمود افشار چاپ شده است .



## ۲ عقرب تهاجری هیل ۱۳۰

نسته راست : میرزا حسین خان میرزا الدوله عموی صالحها

نسته چپ : میرزا حسن خان میرزا المالک پدر صالحها

ایستاده از راست به چپ : الهیار صالح ، علی‌باشا صالح ، دکتر جهانشاه صالح ،

سلیمان صالح (شریف‌الملک)

به آن شهر و فجایع متجاوزین وحشی صفت در خوزستان و بباران شهرهای دیگر لکه‌های نتکنی است پر محنات تاریخ که هر گز زدوده نخواهد شد ...

دیری نپایید که در نیمه شب سیزدهم فروردین ماه ۱۳۶۵ هجری شمسی:

وقت رحلت آمد و جستن ز جو                   کل شنیه حالت الا وجهه

در آن تیره شب کاشان نیز ندی برومند، فداکار و از خود گذشته را که بشتاد و سه سال پیش در آران دیده به این جهان گشوده بود ازدست داد.

او رفت و رویم و کس نهاد                   وامی که جهان دهد سعادت

و ان گوست که تکلد براین راه                   او نیز گذشت از این گلزارگاه  
(نظمی گنجوی)

آزادیخواهان ایران چهره آزاد مردی را که از پیشوای راه استقلال میهن به شمار می‌آمد دیگر ندیدند. درینجا دریسن! مردی بود فقیرتوواز، وارسته، پارسا مش، مردم دوست، شفته و فریته آزادی و آبادی کشون به ویژه کاشان و قوایع آن شهرستان؛ چه دلپذیر و آرامش بخش است کلمات بزرگان:

در جهانی که عقل و ایمانست \*                   مردن جسم زادن جهانست \*

دو روزگار کودکی و نوجوانی باهم به یك مدرسه می‌رفتیم. تخت در مدرسه مظفریه به سریرستی شادروان میر سید محمد پرورش، نازنین مردی آزادمش معروف به مدیر. سپس در مدرسه علیه که آنهم بطری مدارس امروزه ولی به مدیریت مرحوم شیخ غلامرضا معارفی روشنگری دیگر از تکردن کاشان اداره می‌شد و خانه اجدادی ما بود. برایت یکی از همشهربان داشتمند «خانه وسیع و مجلل» و مرحوم میرزا حسن خان میصرالحالک (پنونما) به رایگان به آن مدرسه واگذار نمود. (تاریخ اجتماعی کاشان تألیف آقای حسن نراقی سنته ۳۰۰، چاپ خانه دانشگاه تهران، مهرماه ۱۳۶۵) و این اقدام مثارن سال اول انقلاب مشروطه بود.

باری، دوره آنجارا گذراندیم و یادگانه با یك سال فاصله برای ادامه تحصیل رهسیار تهران و مدرسه امریکانی گردیم. آن مدرسه زیر نظر تهزین دکتر جردن<sup>۱</sup> با تی چند از استادان امریکائی اداره می‌شد. پس از پایان دوره آن مدرسه نیز دیر زمانی زیرپله سف شب را به روز می‌آوردیم و محل خدمت ما به موهن عزیز باز زیر یك سقف این بار

\* - نقل از کتاب معارف مجموعه مواضع و کلمات سید برهان الدین محقق ترمذی بهمراه تفسیر سوره محمد (ص) و فتح با تصمیمات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه تهران، از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، پایه‌خانه دانشگاه.

در ساعات کار در خیابان ارباب جمشید بود. در آن ایام و مالیات مستبدی، بعد از خداوند منان چشم امید همه آزادیخواهان به آنجا دوخته بود، به سفارت امریکا دریاغ و عمارت استیجاری از سردار معتقد در همان خوابان. قرارداد ۱۹۱۹ میلادی که کشور کهن سال ما را عمل بصورت تحت الحمایة انگلستان درمی آورد، به پایمده و مقاومت ملیون و پشتیبانی و همت آن کانون متزلزل و ملغی گشت. ستایش و نیایش خدای بزرگ ایران زمین را ساخت که در این آزمایش تاریخی ما را هم بی تصریب نگذاشت. به فرموده مولوی:

### اول و آخر تویی ما در میان هیچ هیچ که نیاید در بیان

مالی چند مهری گشت و جای خدمت ما جدا شد. او به دادگستری رفت و متعامات مهم مملکتی را گام به گام بیمود. شرح زندگی اداری و اجتماعی آن مرحوم را در عرصه مبارزات سیاسی هراها و همکاران نزدیک او پنهانی نوشته‌اند و برکسی پوشیده نمانده است. اکنون نه در برایر چشم است نه خایب از نظر.

### چنان زندگانی کن اندرو جهان که چون مرده باشی تکویند مرد

سرور پریز کاران اسلام علی بن ابیطالب عليه السلام فرموده است: أصدقوا في أقوالكم و اخلصوا في اعمالكم و در تفسیر این معنی سعدی علیه الرحمه چه نیکو سروده است:

### بصدق و ارادت میان بشه دار زطامات و دعوی زبان بتدار

### قدم باید اندر طریقت نه دم که اصلی نداره دم بی قسم

در اینجا ذکر این نکته بمناسب نیست که بحکم الضرورات تبعیغ المحظورات، همچنین برای این مقتضیات زمان و ندای وجدان، یکی از دلائل شکنیانی و تأمل نگارانه در کناره گیری از سفارت امریکا در تهران و تحمل ناعلامیات فراوان عواوض و عاقب آن بوده است. اینک گوشاهی از رنجها و تلاذکهایها، و درود به روان سعدی که فرموده است:

در خاک بیلقان برسیدم به عابدی  
گفتم مرأ به تربیت از جهل یا کن  
گفتها برو چو خاک تعلیم کن ای فقیه  
با هر چه خواندهای همداری زیر خاک کن؟

کارها و اگذار به خدمات؟ از مواردی که حاکم از صدق این مدعاست و فراموش نشده است، یکی دو مورد را می‌آورم که کاشف از اوضاع آن روزه است.

۱- دیوان خواجه حافظ شیرازی با تصحیح و مقدمه و حواشی و تکمله و کشف -  
الایات باحتساب سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، ص ۱۱۰ - انتشارات محمدعلی علمی.

۲- گلستان، باب هشتم در آداب صحبت، چاپ دانش، ص ۱۶۱.

۳- قرآن کریم سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۴: آفوس امری الى الله ان الله به بصیر بالعباد

مصالح و مشکلاتی که جنگچه جهانی دوم برای کشور ما به بار آورده بود دولت را برآن داشت که باردیگر از امریکا مستشار بخواهد. همه امید داشتند امریکائیها جلو زور و گوشیها و تحمیلات و تضییقات ناروا را بگیرند.

پیک از مستشاران سابق امریکائی را که در مأموریت اول دکتر میلسپا<sup>۵</sup> پیشکار مالیه آذربایجان بود برای ریاست کل مالیه ایران در نظر گرفتند. مرحوم حسین علاء وزیر دریار بود. بوسیله تلفون پرمید او را می‌شناسید. پاسخ دادم نمی‌شناهم و بادآوری کردم که خود دکتر میلسپا در پایان کتابش<sup>۶</sup> قریب بدین مضمون نوشته است: دوران نهرو برداریهای سیاسی و اقتصادی دول استعماری سپری شده است و این درست همان چیزیست که آرزوی همه ماست. مجلس قرارداد استخدام دکتر میلسپا را به سمت ریاست کل مالیه با اختیارات فوق العاده تصویب کرد. معلوم نبود هس از اتفاقهای مأموریت او لش بر اوجه گذشته و در اوضاع و احوال اضطراری جنک چه روشی خواهد داشت. مرحوم الیهار صالح رئیس هیات اقتصادی ایران در امریکا بود و قوام السلطنه نخست وزیر. آن مرحوم شاید بهصور اینکه سابق برادرم سالیانی چند منشی اول سفارت امریکا در تهران بوده است بهتر خواهد توانست با رئیس کل مالیه امریکائی همکاری کند، او را بوزارت مالیه بگزید و از امریکا فراخواند. لکن بزودی معلوم گشت که تعارض اختیارات وزیر و رئیس بهجدیست که برای او قابل تحمل نیست، زنگ تلفون بصدای درآمد. آجودان شاه بود که با تعجب فراوان اظهار داشت و برادرشما وزارتغاه را ناگفته ترک کرده، اتصال تلفون قطع شده و نمی‌شود با او تماس گرفت، بگویند فوراً با دربار تماس بگیرد. «حدس می‌زدم که اختیالاً خود شاه می‌خواهد با او صحبت کند. گوشی را برداشت و اشکالات خود را شرح داد. نتیجه‌اش این بود که برای خرید نیازمندیهای کشور عازم هندستان شود.

در اینجا از ذکر این نکته ناگزیرم که در آغاز مأموریت دوم او هنگام نخستین دیدار علت انتخاب شدنش را به او تذکر دادم. بدعوت کاردار امریکا در ایران عده‌ای از وزیران و نایبدگان داخله و خارجه و رجال دیگر برای معارفه در سفارت حضور یافتند. کلنل شوارتسکف<sup>۷</sup> و معاونش کلثیل بون که بعنوان مستشاران ژاندارمری استخدام شده بودند هنگام صحبت نگارنده با دکتر میلسپا کنار او ایستاده و گوش می‌دادند (مرهنهک شوارتسکف بعد آمرتیپ شد) شوارتسکف خطاب به معاونش گفت: باید حواسان را خوب جمع کنیم که فلانی مراقب است. غافل از اینکه با شعله‌ور بودن آتش جنگ جهانگیر بسیاری از

(در این نام او را معمولاً میلسپو تلفظ می‌کنند). Dr. Arthur C. Millsbaugh  
The American Task in Persia, New York, The Century Co., 1925. -۶

Colonel H. Norman Schwartzkopf -۷

اصول اخلاقی و آداب اجتماعی زیر با گذاشته خواهد شد و آنچه مطمع نظر بود مصالح جنگویی‌شافت و پیروزی متفقین بود نه احترام قوانین و رعایت موافقین، زیرا علی رغم پیمان اتحاد ما با آنها در واقع نفس‌الامر کشور ما عملاً از بسیاری جهات حکم اشغال شده را داشت بصورت متوجه گشتی.

فراموش نی شود در ایستگاه راه‌آهن قم خواستم برای خودم و خانواده و فرزندان خرد سال بلیط تهران بگیرم، سرباز امریکائی متصرفی بود. گفت قطار منحصر آ در اختیار سربازان است. معرقی نامه سفارت را نشان دادم. اثربی نداشت، عجله داشتم که زودتر ابرسم. حاضر نشد تلفون را پنهان با فرماندهاش صحبت کنم ولی پیش‌نها دارد آن قسم از واگونهای خانی قطار که مخصوص حمل مواشی است قابل استفاده است. خوشبختانه فرماندار قم شاهزاده اعظم‌الملوک و کنسی رسید و چون ماجرا را شنید ما را به جایگاه ویژه‌ای برد که برای فرهنگدار و خانواده‌اش در قطار آماده نگاه می‌داشتند و متصرفی قطار متوجه نشد یا اگر دید به روی خود تیاورد و آن کوبه در اختیار ما قرار گرفت. همان سرباز که شرح گفته‌گویش گذشت بعنوان بازرس به جایگاه ویژه فرماندار نیز سرکشی کرد و بسیار متعجب شد. لعل از نقل این سرگذشت توجه به نایمه‌سامانیهای کشورما در چنگ جهانی دوم بود که نظامیان اساساً نه به سفارت خود اعتنا می‌کردند نه به دولت ایران و نسوانهای دیگر از بی‌اعتنتاییهای آنها را که در حکم گستاخی و قوانین است و باز به راه‌آهن مربوط می‌شود اکون نقل می‌کنم.

اشارتیست به واکنش شدید وزارت دادگستری در برابر مداخلات عجیب نظامیان: مرحوم اللہیار صالح وزیر دادگستریست و دکتر شمس‌الدین امیر علائی دادستان دیوان کیفر، مرحوم محمود نریمان وزیر راه خواسته بود برای راه‌آهن مدیر کل دیگری بیرونی و با اشکال مواجه شده بود. شاید به این نظر که اگر نگارنده به هیچ نیزه‌زنده را پیشنهاد کند رفع اشکال خواهد شد. لابد می‌دانست که اداره امور آنجا علاوه دوست نظامیان امریکا بوده است. گفته شد یک سرهنگ امریکائی می‌خواسته است پرونده مربوط به مدیر کل را که در دادگستری مطرح بوده از جریان خارج کند، به دیدار دادستان دیوان کیفر و وزیر می‌رود و پرونده را می‌خواهد و با خواستار عدم تعقیب می‌شود و این عمل بیفتد و ناهنجار او با اهتراف شدید مواجه می‌شود و عنتر او را می‌خواهد. دکتر امیر علائی بعداً به وزارت دادگستری نائل گردید. اجمالاً شنی که مرحوم نریمان قدم رنجه نمود و مرد از این پیش‌آمد ناخواهایند آگاه ساخت تصمیم به استعفا گرفتند. فردای آن شب اول وقت به تنظیم استعفا نامه سرگرم بودم که یکی از دیگران امریکائی وارد شد و با تعجب گفت در روزنامه چنین خبری انتشار یافته است. گفتم من آنرا پس از اینکه «تابه» شود خواهم خواهد. گفت

سفیر<sup>۸</sup> از عمل سرهنگ بی اطلاع بوده و نگرانست از اینکه چطور نمی‌دانم در زمان چنک نظامیان با سفارت کاری ندارند و تحت نظر فرمانده خودشانند. مطلب دیگر این بود که در چنین اوضاع اختصاری سفارت را نباید مسئول اعمال آنها دانست و استعفای شما اعتراض است به سفیر و در مقام دلجوئی برآمدته و روز دیگر سفیر ضمن صعبت اطمینان داد که با کمی حوصله « بواسی پوش » کارها درست می‌شود و این دو کلمه را به فارسی ادا کرد. والله بکل شی<sup>۹</sup> علیهم.

روزی دیگر مهدی اکباتانی و نیس بازرسی مجلس تلفون کرد که مشکلی پیش آمده و سردار غافر حکمت رئیس مجلس مایل به ملاقات با شما هستند. وقتی سردار گفت براذر شما در مجلس تعصّن اختیار کرده و بعنوان اعتراض به آزاد تیودن انتخابات دست به اعتراض خذا زده است. ضمناً معلوم شد رئیس مجلس هرچه برای انصراف او کوشیده است نیجه‌ای نبخشیده و ناچار به کمک براذر تیاز دارند. به راهنمایی اکباتانی نزد او وقتی آیه شریفه و لاتلفوا به آیدیکم الى التهلکة<sup>۱۰</sup> را یادآوری کرد. پاسخ او به اختصار این بود که در کار من دخالت نکنید. رئیس مجلس چون شنید گفت « تا ظهر در مجلس می‌مانم » بعد می‌روم و هرچه پیش آید به من مربوط تخریج بود ». در این حیث و پیش مرحوم حسین علاء نخست وزیر آن وقت تلفونی بمن براذر صحبت کرد خواست فوراً به ملاقات ایشان بروم. در اتفاق انتظار او امیر اسدات علم وزیر کشور از طرف رئیس دولت پیام آورد که کمیسیون امنیت در حضور ایشان مشغول رسیدگی به همین مساله است. آن مرحوم جعله‌ای بصیغه جمع ادا کرد که لعن تهدید آمیزی داشت قریب بدهن مضمون: « اگر برای شما بود یا براذر شما رفتار دیگری داشتم ! با یادگویی که با مرحوم علم‌ساقه‌خصوصیتی نداشم و هرگاه به احتمال ضعیف واقعاً ملاحظه‌ای در کار بوده شاید از آنروزت که هنوز در سفارت بودم. ضمناً تذکر داد که دولت تیز همان انتظاری را از من دارد که رئیس مجلس داشته است.

خلاصه می‌کنم. با دلی اسرده و خاطری آشنا و پریشان به خانه بازگشتم. خیر و سید که نظامیان به مجلس رفته‌اند و براذر را با ماشین جیب به خانه‌اش بردند و همانجا تحت نظر قرارداده‌اند. چاره‌ای جزای ندیدم که دست نیاز به درگاه خداوند بخششندۀ دستگیر دراز کنم و ناگزیر از دوتن از دوستان روحانی و همکاران دانشگاهی بخواهم برای عیادت به یالین براذر دل شکسته‌ام قدم و توجه فرمایند. روان هر دو تیکردن نازنین شاد باد که در

Ambassador Leland Rey Morris

۹- قرآن کریم؛ سوره البقره (۲) آیه ۴۸۲

۱۰- قرآن کریم، سوره البقره (۲) آیه ۱۹۵

پریشان‌حالی و درمان‌گی به داد رسیدند و دیر زمانیست که روی در تقدیم خاک کشیده‌اند. هجع اسلام آقا محمد بن‌گلبهی و آقا سید محمد مشکوک استادان فقه و اصول معارف اسلامی در دانشکده حقوق آمدند. بیرون در سربازان مسلح کشیک می‌دادند. داخل خانه حتی جلو اطاق خواب او نیز سرباز استاده بود اهنوز به عقل ناقص نگارنده ترسیله است که جلو اطاق خواب از جان گذشتگه‌ای که با اعتراض غذا در انتظار مرگ خود است چرا سرباز مسلح باید بایستد؟

باری مرحوم شنگاهی با جمله‌ای کوتاه ولکن پرمقرن، دلخسب و دلنشمن، برادرم را منتقب و متصرف ساخت. فرمود: «آقای صالح! شما یک عمر از باطل روزه گرفته‌اید و اکنون بحق افطار کنید.» بی‌دونگ چای آوردنده و به ایشان نوشاندم و شکر خدای را به جای آوردم که آن ماجری هم به خبر گذشت. در آن گرددار و محیط خفغان آور، اوضاع و احوال بهمن متواں بود که لسان‌الکیب فرموده است:

از شمع پیرسیمه‌گاه در سوز و گداز است  
ای مجلیبان سوز هل حافظ مسکین

باز آنچه در شئون عاطفی و امور اجتماعی به این پنده شرمنده ارتقا پیدا می‌کند؛ در مرداد ماه ۱۳۴۲ هجری شمسی حرشکر فضل‌الله زاهدی به ترتیبی که همه می‌دانم تختست وزیر شد و به درجه سپهبدی نیزارتقاء یافت. برادر ازدست رفتهام مرحوم اللہیار صالح در آن تاریخ میرکبیر ایران در واشنگتن بود و پس از تعولات خلاف انتظار از مقام خود استغفا کرد و به کشور خود بازگشت. انتخاب او به وکالت کاشان از نظر اولیاء امور منتفی بود، زیرا در پاسخ تلگرام دولت جدید‌گه ادامه خدمت او را در آن کشور والقای او را جدا در مقام سفارت خواستار شده بود تهدیرت و دلیل موجه داشت که نهادید. پاسخ داد که سیاست تغییر کرده است و شایسته نیست از آنچه تا آن روز در این مأموریت دفاع می‌کرده است عدول کند، و سیاست جدید را سپری جدید باید عهده‌دار گردد. این صرحت و شهامت و از خود گذشتگی در امور مملکتی در خور ستایش است. برای آن روح براندوه آمرزش بخواهیم و این بیت را از نظامی گجه‌ای بشنویم:

از هرچه طلب گنی شب و روز      بیعنی از همه فیکنامی انبوز  
احتمالاً تنی چند از دستان ایشان همچنین مدهای دیگر از وجوده مردم کاشان با ابراز  
حسن نیت و پیشنهاد نمایندگی آن شهرستان به جای برادرم مرا شرمنده احسامات خود  
نمودند. حرفشان این بود که «نماینده تعاملی نمی‌خواهیم و اگر شما بیانیه قول می‌دهیم  
هرگز مزاحم نشویم حتی برای نوشیدن یک قیچان چای!» عجیب‌تر اینکه حاضر بودند  
«آراء زنده را» یعنی خود رأی دهنده‌گان را به تهران بیاورند و به وح دلت بکشند!  
طبعاً عذر خواستم زیرا چه بگویم که حمل بر خود ستائی نشد؛  
در کوی ما شکسته دلی می‌خرند و پس باز از خود فروشی از آن سوی دیگر است

برادرم زندگی را وقف بر مردم کرده بود و مردم هم او را می خواستند. دوره حکومت سپهبد به سرآمد و حسین علاء نخست وزیر شد. حسین اطهیان باز رگان سرشناس کاشان از منسوبان و برادر ارشد مرحوم عباسی صالح جداگانه به دهار نگارنده آمدند و پیشنهاد فوق را تجلید کردند، بالین بیان که چون برای اللهیار صالح موافق دریش است مردم محل به شما روی آورده‌اند و جملگی عقیله دارند و چنین ملاحظ دیده‌اند که شما چانشین ایشان باشید. عرض کردم دولت ابدآ و قانوناً حق ندارد ایشان را از حق مسلم خود محروم کند و گذشته از هوالم برادری چگونه می‌توانم خودم نیز با روی قانون بگذارم و شریک جرم شوم و به مجلس بروم و سوگند وفاداری به همان قانونی یادگیرم که بی بردا نفخر می‌شود؟ مقصودم قانون اساسی و آزادی انتخابات و عدم محرومیت تعایین‌دلخواه مردم است. گفتم می‌توانید همین نکته را بسامات مربوطه گوشه‌زد کنید و ظاهراً جریان مذاکرات را عیناً برای مرحوم علاء نقل کرده بودند که لالتشی بعلی که ذکر می‌کند حاضر نیست جای برادر خود را در انتخابات مجلس پگیرد و آن مرحوم پاسخ داده بود چه کسی گفته است که دولت مانع است؟ و چنین چیزی نیست!...

لابد آن مرحوم از نظر حکومت نظامی آکاهی نداشته است که با این محراجت متکر شده است، زیرا مأمورین از وقت ایشان به حوزه انتخابیه خود در کاشان جلوگیری کرده و عاقبت‌الامر به تعقیب و امتصاب غذا کشید که شرح آن بیش آمد در دنده گذشت. نوبت به حکومت مهندس شریف امامی رسید و بهم مردم کاشان تعایینه مورد علاقه مردم به دوره بیستم مجلس راه یافت و همان رئیس دولت را مورد حمله فرارداد...

برادر افسرده دل و نمزدهام در وصیت نامه‌ای که به جا گذاشت نخواسته بود به سوی او مجلس قریبی قریب داده شود، نکن دوستداران ماقم زده و وفادارش چه در تهران چه در کاشان و شهرستانهای دیگر چنین مجالسی را برگزار کردن و در رثاء او خستامها سروند و بار دیگر این کلام مولوی مصدق پیدا کرد:

آزمودم مرگ من در زندگیست	چون رهم زین زندگی پاییندگیست
فر الجمله پس از انتخاب او از کاشان در دوره بیستم مجلس شورای ملی که زود برچیده شد، حبیب یغمائی مدیر مجله پشا پیرامون « بوتوین نعمت » و آزادی در پایان قطعه‌ای چنین گفته است :	

بیان بوده و وفا بوده اگر خدای بزرگ	که شهرباشان در میان شهرها از
که شهرباشان در میان شهرها از	۱۱۵۰

## چند آگاهی درباره ظهیرالدوله

بیش از آنی که کند سیل اجل ریشه ما  
اشکه ما باده ما دبدده ما شیشه ما  
کوه ما سینه ما ناخن ما تیشه ما  
دست بردار نهشی تا نکنی ریشه ما  
        عشق شیری است توی پنجه و می گوید لاش  
        حرکه از جان گذرد پکندرد از پیشه ما

این غزلی که بطوز مسلم از مرحوم ظهیرالدوله ملقب به «مبنای علی» است از غزلهای باشور و حالم اوست که نخستین بار درست ادب و سخنور با فوق ما شادروان «پژمانه بختیاری» آنرا بهمن صورت در مجموعه‌ای به نام «بهترین اشعار» ص ۳۴۸ در سال ۱۳۱۴ خورشیدی بهجا و ساتمه است.

هن از ایشان مرحوم جهانبانی در «گاهن جهانبانی» که چاپ اول آن مربوط به سال ۱۳۱۶ خورشیدی می‌باشد، باز این غزل را به نام ظهیرالدوله درج کرده و در چاپ چهارم آن (ص ۳۵۶) نیز موجود است. متوجه علاوه بر اینکه بیت نخست و انداره، بیت سوم پنین صورت هجای مطلع غزل قرار گرفته:

        سک ما سینه ما ناخن ما تیشه ما  
        جهو فرهاد بود کوه کنی پیشه ما  
نگارنده غزل را بهمن صورت، بار نخست از مرحوم حسین قهرانی استاد بی‌مانند  
فرب شنیم که هر راه با آهتنگی که «شیدا» موسیقی دان و آهتنگساز معروف بروزی آن  
گذاشته است و برخی از موسیقی‌دانها به آن شیوه آهتنگسازی «کار و عمل» می‌گویند اجرا  
می‌کرد.

بی‌متاهمت نیست در مورد ترکیب «کار و عمل» توضیحی پا بهم و بعد مخفن خود  
وا دنبال کنیم. عدهای از موسیقی‌دانهای معاصر این نوع آهتنگسازی را «کار عمل» یا اکسر  
حرف راه می‌گویند ولی صورت صحیح آن بقول آنای مسینعلی ملاح «کار و عمل» و  
پتوشتهای دکتر مامان سهنتا استاد دانشگاه اصفهان در کتاب «تاریخ تحول فیض موسیقی  
در ایران» «کار با عمل» می‌باشد که پنظام را هر دو نظریه درست است، زیرا در گذشته که ترانه  
سرائی بصورت دوران ما متداول نبود، ایندا آهتنگساز بروزی شعر کار می‌کرده، یعنی  
آنرا می‌ساخته و بعد پر حله مهل می‌گذاشته و اجرا می‌کرده است.

باری بعدها این غزل بصورتی که در «گلچین جهانیانی» چاپ شده است و بهمان طرزی که حسین تهرانی اجرا میکرد توسط خوانندگان دیگر پمورد اجرا گذاشته شد و بوسیله شادروان روح‌الله خالقی نیز «تنظیم» و دربرنامه «گلها» عرضه گردید.

البته همه اهل موسیقی آهنگ را از مرسوم «شیدا» میدانستند ولی علمه‌ای غزل را از ادیب نیشاپوری ذکر کرده‌اند و این اشتباه از آنجا ناشی شده است که آقای دکتر نیرمینا در سال‌هائی که مجله وادیو منتشر میشد (از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۲ خورشیدی) در چندین شماره مقاله‌هایی تحت عنوان «سرگذشتی از سرود و قواه در ایران» می‌توشتند که بالا ذکر شود. ولی در یکی از شماره‌ها که درباره کارهای «شیدا» بحث کرده بودند این غزل را از ادیب نیشاپوری دانسته بودند. در حالیکه علاوه بر دوستد معتبر مورد گفتنکو سیک و طرز غزل عارفانه ظهیرالدوله مشایخی سیک و طرز سخن ادیب نیشاپوری ندارد و «شیدا» که خود از «اخوان صفا» و عارف مسلک بوده بروزی غزل ظهیرالدوله آهنگی دلپذیر گذاشته و بین اعضاء «انجمن اخوت» که عده‌ای از آهنگسازان بنام هم در آن عضویت داشته‌اند زیانزد شده و سینه پسینه بهما رسیده است.

متأسانه همین اشتباه نیز موجب گردیده که شادروان داؤد پیرنما در مقامه بر تنه شماره ۱۷۲ گلها که ترانه آن از گارنده و آهنگ آن درستگاه شور از آقای پروفیز یاحعن است غزل را پیش از شروع آهنگ بوسیله گوینده از ادیب نیشاپوری اعلام کند. بجهات اگر بگوییم این آخرین آهنگی است که استاد فقید و گرامی ابوالحسن حبی در اجرای آن شرکت داشت.

ظهیرالدوله به احتمال زیاد این غزل را در استقبال از غزل مشتاق اصفهانی ساخته که مطلع آن اینست:

ما حریف خم و پیمانه کشی پیش ماده  
صاحب «گلچین جهانیانی» هم اینجا چهار بیت از غزل مشتاق را که در اصل بالغ بر هفت بیت است نقل کرده و پس از آن چهار بیت از غزل ظهیرالدوله را درج کرده است و چون غزلی را که دو آغاز مقاله آوردهم سه سال پیش از غزل متدرج در «گلچین جهانیانی» توسط پژمان بختیاری انتشار یافته کاملتر است و دارای مضمون مربوط و دلپذیر تر، ما آن را دارای اعتبار بیشتری میدانیم، مغاینا برایشکه مرحوم پژمان خود از شعرای برجسته و ادبای نامدار محسوب می‌شود.

از مجموع ظهیرالدوله غیراز «واردات» و «مجمع الاطوار» که بصورت متفوی ساخته شده و ما بجاگانه درباره آنها بحث نخواهیم کرد، آثار دیگری مانند غزل، رباعی، دو بیتی، معحس و مسبع باقی مانده که بعضی را بهمراه «واردات»، آقای «ایرج اشار» در کتاب «خاطرات و اسناد ظهیرالدوله» نقل کرده‌اند.

پیشنهادهای دلنشد رکفت در کارصفیه های معاصر  
۱۴۴۲



در تاریخ محرم ۱۴۴۲ بزیارت حضرت آقا قدس سرمه مشرف بودم این کمال را  
مرحبت و غرمو دند (دیگر از برداشتن عکس خسته و مایل این را اگر او در  
نموده بوسیله کار بسوم آقایان اخوان بدم) همانطور که اراده فرمودند  
شکرت با مولی فقیر با انجام این خدمت موفق و حضور آقایان محرم تقدیم می شارو



ظہیر الدولہ

صفیطی شاہ

### رساله میزان المعرفة و واردات

«واردات» که بروزن «خسرو و شیرین» نظامی ساخته شده از آثار منظومی است که ظهیرالدوله در موقع بیکاری یا در مساقوت‌هایی که داشته بوده است، اثری است که علاوه بر مطالب عرفانی و اخلاقی جنبه سیاسی هم دارد.

نخستین بخش آن مربوط به سال ۱۳۲۲ هجری هنگام سفر به «برزوم» (روسیه) و آخرین قسم منظومه در وجب سال ۱۳۳۲ یعنی مدت کوتاهی پیش از فوت در چهارآباد شیران پایان رسیده است.

ظهیرالدوله دامیه شاعری نداشت و همانگونه که خود در مقدمه «واردات» بروده‌اند آن اشعار منعکس کننده اعتقادات ایشان است. اعتقاد به اصول آزادی، برایری، برادری و رفع ستم، ستم شریکی و ستمگری و نکره جالب این است فردی برجسته و مشخص از خاندان قاجار و داماد ناصرالدین‌شاه و وزیر تشریفات، بشدت از آن شیوه حکمرانی انتقاد کرده است و پیداست که این قبیل آثار در میان روشن بینان جامعه ایران نفوذ غراوی داشته است و ازین جمله شرحی است که پنجم در مقدمه رساله «میزان المعرفة و بران العقيقة» توشه‌اند.

این رساله در آداب سلوک می‌باشد و از آثار متاور صفتی شاه بشمار می‌آید و چون بعد از چاپ اول (۱۳۳۰ هجری) قایل شده بوده است، در سال ۱۳۴۲ هجری آن را برای بار دویم پذیرم که در گفروک کرمانشاه مأموریت داشت با اجازه ظهیرالدوله و با سرمایه ناچیز خود در مطبوعه سعادت آن شهر بچاپی رسالت و به راهکان در میان اخوان مفاتوزیع می‌کند. رساله دارای مقدمه و مؤخره‌ای است که در مقدمه سه قسم از واردات و انتقال می‌کند و در دیباچه رساله آمده است:

«... در سنه ۱۳۳۰ هجری که بعزم زیارت و آستان یوسی طهران رفته، پس از حصول مقصود به هنگام حرکت برای کسب اجازه مرخصی و طلب همت به چهارآباد شیران که محل سکونت حبیب ولی سیحان بود مشرف و از طرف قرین الشرف خداوند اشناق و مرین اخلاقی، حامی آزادی و مردمی، مروج مسادات و برادری سراج الهدایه و مصباح الولاية حضرت آقای ظهیرالدوله وصفا‌علی‌شاه به لقب طریقت «نواعلی» مفتخر و سرافراز گردیدم و بعد چند قطعه وقیة شیوا و چندین منظومة دلیله زیبا که از واردات قلبیه و الهامات غیبیه و اثر فکر بکر و تراوش قلم معجز شیم بود امر به استنساخ فرمودند.

اینک برای تیمن و محض تزیین سرلوحة و دیباچه این رساله طبع می‌گردد که بس سالکان شاهراه طریقت روشن تر شود که مقصود از درویشی اینست، آنچه را برخود نمی‌پسندد بر دیگری هم روا ندارد؛

بود درویش آنکو هر چه بیگانه و خوبیش

درهایان رساله نیز به از معرفی خود غزتی را که ظهیرالدوله در جعفر آباد شمیران ساخته بوده است و پیداست که در همان سفر که آخرین دیدارشان بوده به ایشان داده بوده اند درج شده است:

<p>جزدل بی خم این بند و این هم کم نیست کشتزار همه سرسبز و چومن خرم نیست اندر آن خانه که جای توبو د مجرم نیست شادمان باشی و راضی دگر آندم خم نیست رحمتی نیست دگر حاجت بر مهرم نیست شهر اینان چه بود جای بنی آدم نیست</p>	<p>اندر این غمکله دهدلی بی غم نیست غمی از هست مراهست اوین و که چرا غم کجا در دل درویش کند و خنده که غم غم و شادی جهان فرع قبول من و تست زخم شمشیر فراقش بوصالش به شد شد بیانی ازین شهر صفا و چه بجاست</p>
<p>رخت پرون کشد از خانه بصحرا ناچار هر که دانست که پنهاد بنا محکم نیست</p>	

در صحیفه ۱۳۱ که پایان رساله است چنین آمده:

والاسنا بدینخانه در موقعی که مشغول طبع این رساله مقدسه بودیم تلگراف مرقومه ذیل از طهران به کرامائشان به حضرت عارف کامل آقای « حاج عبدالله مستشار علی » دام ارشاده واصل گردید:

« آقای حاجی مستشار : دو ساعت بعد از ظهر شببه ۲۲ ذیقعدة‌العagram ۱۳۴۲ حضرت آقای ظهیرالدوله قدم سره در جعفر آباد به مرض سکته رحلت فرمودند ، انجمان اخوت به عموم اخوات قسلیت می گوید : یعنی علی - دفتر انجمان اخوت ،  
پس از این کتاب مرحوم حاج عبدالله مستشار علی نعمتی معروف به « حاج داداش » که کرامائشانی‌المولد و اصفهانی‌الاصل بود و از سوی ظهیرالدوله اجازه اوشاد داشت ، تمامی واردات و مجمع‌الاطوار را بطور مستقل خمیمه مجله « اخوت » که ناشر افکار خانقاہ اخوت بود در سال ۱۳۰۸ خورشیدی چاپ و منتشر ساخت .

پیش از این هم « واردات » تا آنجاکه بخاطر دارم در مجله اخوت به تدویج چاپ می شد . این مجله توسط عده‌ای از نصیلای آن شهر مائند سید عبدالکریم خورت که در سال دویم در واقع سردیری مجله را داشت ، میرزا علی‌خان کاردوش ، میرزا حسن خان مدنی معروف به « دبیراعظم » و جمعی از شعراء مائند مجرم کرامائشانی منتشر می شد .

مرحوم « حاج داداش » مردی بود بسیار نالفذا کلمه و خوش نفس و خدمتگزار که پیش از خود یعنی تجارت را دنبال می کرد و درین وجال ایران حتی عراق از احترام زیاد برخوردار بود . در سال ۱۳۲۷ خورشیدی که محسن صادر الاشراف امیرالحاج بود ، حاج داداش

بعنوان نایب امیرالحاج برای پارشتم به مکه رفت و پس از انجام مناسک حج و توقف بیک ساعته در شوار حرا، هنگام بالا آمدن از پله‌های مهمانخانه با عارضه مکفه در گذشت و با تجلیل فراوان بخاک سپرده شد. ایشان در سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۶ نیز روزنامه «کوکب غرب» را در کرمانشاه منتشر می‌کرد. در زمان جنگ دویم با ایجاد توانخانه و تأمین رفاه مستعنهان و ایتمام خدمات با ارزشی انجام داد.

در «واردادت» پغير از شرح حال ظهیرالدوله و حاج داداش و غزلی از «شیداء» و اشاره و نقل نوشته خاتم «ولیه صفة» مبنی بر اجازه نشر و واگذاری این اثر به حاج مستشارعلی چند ماده تاریخ درباره قوت ظهیرالدوله درج گردیده که قطمه سرودة آقای «دکتر الهمامی» دارای مذهب است و از همه بهتر است.

بیت آخر آن در ذین عکس ظهیرالدوله که تقدیم می‌گردد نوشته شده است و از سایر اشعار خوبتر می‌باشد. به عنوان دلیل حتی در زیر عکس نقاشی شده ایشان نیز که در خانقاہ «صفی» موجود بود نقل گردیده و چنین است:

یکی انبو درون دل شد و گفت  
ذیقعدة  
در کنار صفحی است جای صفا  
۱۳۰۴ شمسی

دکتر الهمامی که چشم پزشک بود (بساردار، لاهوتی‌خان معروف است که از ایران گریخت و به روسیه رفت) تخلص الهمامی را از پدر خود گرفته است. خیرت کرمانشاهی در س ۸۳ دیوان خود درمورد الهمامی و هسرائیش می‌نویسد:

«مرحوم میرزا احمد الهمامی شاعر عالیقدر که کتاب «باغ فردوس» را در مراثی حضرت ابی عبدالله‌الحسین (ع) به وزن و مبلک شاهنامه قردوش سرود. شیوه‌ای وجدانی و تأثیر عجیب این منظمه طوری است که خالی از الهمامات غیبی نمی‌تواند بود. آن مرحوم بدر لاهوتی‌خان معروف و آقای دکتر الهمامی (آقیال‌العکما) است.»

مندی را از قول پلرم درمورد تعداد اعضاء انجمن اخوت بعذار فوت ظهیرالدوله ارائه‌دهم که با توجه به تراحتی که بدوساطه معتمدان‌الدوله نشاط باخاندان صنیع‌ملی شادآمد و از مشایخ سلسله صنائی محسوب می‌شد دارای اختیار است، در دقیقه خود چنین نوشته‌اند:

«آخرین نمره تعریف که به حضرت آقای ظهیرالدوله قدس سره صادر شده و بعد از آن دیگر تعریف صادر نشده است ۳۱۳۲۱ هند می‌باشد. ۱۹ محرم ۱۳۹۳

دکتر غلامحسین مصدق

## جراحی نوین آر و پائی در ایران

خاطرات نویسی در ایران بیشتر محدود و معمول شده است به بازگشتن جراحانهای سیاسی و اداری و اجتماعی، در حالی که اگر متخلفان و مظلومان رهبرهای مختلف (پژوهشگران، کشاورزی، بازرگانی، معماری و ...) اطلاعات خود را بنویسند گنابهای خوبی پیدا خواهد شد که برای آنها آنهاست آنهاست دلیلیست و تعلولات مدغنا جامعه در آنها ثبت و ضبط می‌ماند.

خوبی‌خانه آقای دکتر غلامحسین مصدق به تاریخ خاطرات خود مخصوصاً در زمینه پژوهشگران ایران پرداخته است و ما کوانتیم گوشایی از آن را از اینان پیگیریم و نسونه وار چاپ کنیم.

یکی از مهم‌ترین جراحانهای که از اول بازگشتم به تهران پیش آمد پیشرفت جراحی در ایران بود. چون خودم علاقه‌مند باین حرفة و جراح بودم موضع برایم خوبی مهم بود. در ۱۳۴۶ که وارد دانشگاه شدم امراض زنان تدریس می‌کردم. در آن روزگار در بیمارستان های دانشگاه عملیات جراحی مهم انجام نمی‌شد. جراحان زیاد بودند اما از ترس عقوبات و رم برده حقاق معولاً شکم باز نمی‌کردند.

عملیات جراحی در آن روزگار پیشتر به عمل نتفی، بوامبر، بازکردن دملهای چرکی و شکسته‌پندی و گچ گیری بود. به خاطر دارم یک روز که کمله عمل یکی از جراحهای معروف تهران در یک عمل آهاندیست بسودم از ساعت هشت صبح تا بازده صبح در اطاق بودم. بالاخره بسا تمام دقت و پیشگیری و اعمال ضدغولی، بیمار در عصر همان روز ۴۹ درجه تپ داشت. یا اینکه جراح دیگری یک عمل جراحی کرد و مرد را زن کرد و در تمام جراحت ساز و نقاره زدند.

جراحی نوین در ایران دور کن اساسی داشت که هر یک تأثیری مهم در پروژه جراحان قابل کردند و علم جراحی را در ایران رو به کمال برداشتند.

و کن نخستین و پیشقدم این رشته دکتر یوسف منیر بود که خاندانش از مردم ایران تقاضا نمودند. خودش در لوزان (سوئیس) درس خوانده بود و نزد یکی از معروف‌ترین جراحان

اروپا در اول فرنیستم به نام پروفسور رو کار کرده و یهودستیاری او رسیده بود و در سوئیس مقام و نام خوبی یافت. اما چون چنگ هنرالی اول بایان گرفت ایران را برای زندگانی آینده خود برگزید و راهی ایران شد و در تهران مطب باز کرد و چون با جمعی از همدوره های ایرانی خود در سوئیس آشنا بود ( مخصوصاً علی اکبر داور ) آرام آرام با رجال و خاندانهای مهم تهران رفت و آمد یافت و به سبب ثابیت علمی و تشخیص طبی بزودی شهرت یافت و نتیجه خوب جراحیهای مهم او زبان به زبان می گشت.

دکتر میر در تهران همسرانش تیار کرد. دختر موئیق السلطنه دفتری را که بامن نسبت دارد به عقد خود در آورد و سه فرزند پیدا کرد به نامهای محمدعلی و علی محمد و هما. دکتر میر، محمدعلی و علی محمد را که دوقلو هستند پس از تحقیل حقوق در تهران به سوئیس فرستاد و واداشت که در همان مکتب و دانشگاهی که خود درون خوانده بود به تحقیل پژوهشکی بپردازند و خوشبختانه رشته پدر را به بهترین وجه آموختند و به تهران بازگشتند و به استادی دانشگاه رسیدند و اینکه از جراحان میرزا قابل اعتماد و مشهور تهران اند.

دکتر میر بزرگ، ابتدا در بیمارستان احمدیه و پس از آن در بیمارستان وزیری چندی در بیمارستان بهلوی ( شماره ۲ ارتش ) کار می کرد و بخششای جراحی آنجاها را تاحدی که امکان داشت به طرز نوین مجهز کرد. وقتی دانشگاه تهران تأسیس شد دکتر میر با سوابق علمی و شهرت نیکی و نیکوکاری به استادی انتخاب گردند و کرسی جراحی را در بیمارستان بزرگ دانشگاه اداره می کرد. دکتر میر در طبایت دلسوزی و دقت نظر مخصوص بخود داشت. روحیه علمی او موجب شده بود که از تفاہر و دخالت در امور غیر پژوهشکی خودداری می کرد.

دکتر میر به من محبت خاص داشت زیرا با پدرم خویش و مأнос بود و جز نیکی و بزرگواری ازو ندیدم. معتمدم که پژوهشکی ایران مخصوصاً جراحی بسیار به او مدیون است. پنوم نسبت به دکتر احترام بسیار قائل بود و بهمین مناسبت در دوره حکومت خود با خواهش توافق نمود و دکتر میر را به دکتر میر بقبلاً نداشت.

\*\*\*

ورود پروفسور یعنی عدل که اولین ایرانی انتربیمارستانهای پاریس بود در سال ۱۹۱۷ مصادف بود با ایجاد تشکیلات دانشگاه پژوهشکی پست پروفسور او برلن که از معروفترین استادان دانشگاه پژوهشکی پاریس بود و به استخدام دانشگاه درآمده بود. او بود که برنامه های تدریس پژوهشکی و سازمان بیمارستانهای دانشگاه وداد. یعنی عدل در آن تشکیلات استاد جراحی شد و توافق نمود و بدست شاگردان خود بهده و عمل جراحی جدید یاموزد. شاگردان که دیدند ازو کار یاد میگردند به دورش جمع شدند و مکتب جراحی عدل تشکیل شد.

پایه‌د فراموش کرد که پیداشدن پیشیگان و سوتفارمینها و انتی بیوچیکها موجب پیشرفت سریع جراحی در ایران شد. اصول بیهوشی جدید پاکت باک متخصص بیهوشی فرانسوی و آنای دکتر علی فرمکتب عدل به کار رفت. درحالی که ساخته با واسطه نبودن وسائل بیهوشی، عمل جراحی می‌باشد حتماً در حدود یک ساعت انجام شود. والا بیمار «شوکه» می‌شد و بخشش پائین می‌افتاد. درحالی که امروزه اگر بیمار چندین ساعت بهزیر بیهوشی باشد حالش کاملاً خوب است و جراح با داشتن وقت کافی عمل جراحی را به خوبی انجام می‌دهد. بعضی عدل جوانی بود لوق العاده باهوش، قهقهه و علاقه‌مند به حرفة مقدس خود. ایشان از خانواده خیلی محترم تبریز و برادر زاده دکتر حبیب عدل رادیولوژیست معروف است.

حبیب عدل اولین کسی بود که با سرمایه خود دستگاه رادیولوژی به ایران آورد و بواسطه علاقه مفرطی که به این فن داشت دوراه گسترش آن زحمت کشید. خودم از موقعیت کار او استفاده کردم و عکس‌های وحی که تشخیص تازائی در آن معلوم می‌شند برای اولین بار در ایران انداشتم.

متأسانه حبیب عدل بوساطه نبودن وسائل کامل اینی در مقابل اشعه به مرخص سرطان خون فوت کرد. خداوند او را غریق و محبت کننده که بسیار به طب در ایران خدمت کرد.

در مکتب عدل جراحان متبع و قابل بالینه شدند. عدل همیشه سعی می‌کرد عدوای از آنها را به ولایات پفرستد. شاگردان بسیار خوب او همه خادم جامعه‌اند، امثال دکتر خداوردی کیاfer که من چندین سال در بیمارستان نجمیه منتظر بهسکاری ایشان بودم. مرسوم بدرم هم قوق العاده به ایشان علاقه‌مند بود.

از جراحان مشهور مکتب عدل دکتر باقر نصیرپور، دکتر احمد فلسفی، دکتر محمد حسین منصور، دکتر غلامحسین زهتاب را باید نام برد که در کار جراحی کم تغیر نداشت.

من همیشه خوشوقت بودم از اینکه شاگردانم را در فراغ‌گرفتن جراحی عمومی که جزو برنامه تخصص زنان ضرورت داشت به بخش جراحی عدل می‌فرستادم و همه جراحان خوبی شده‌اند.

یک نکته را نباید فراموش کنیم که در تاریخ ایران چنانچه کسی بخواهد کار مهم مثبتی انجام دهد احتیاج به مساعدت مئامات دولتی دارد تا بتواند موقع بشود. پروفسور عدل چون بجان عالم وحالی بود و اهل توافق نبود مورد توجه فراز گرفت و با آن امکانات توانست وسائل کار بخشی جراحی بیمارستان مینا را مرتب کند و آن را توسعه بدهد.

## به یاد اللهیار صالح (واپسین بخش)

من خاطرات دکتر مهدی آذر در شماره پیش یا یان گرفت، اینکه چند پادشاهی مانند را که مانده و مربوط به زیر صفحات بوده است به جای می‌دانم و از اینان بروز من خواهم که نتوانسته‌ام این پادشاهها را به موقع خود و درجای خود (پیش زیر صفحات) چسبانم. خواهند گفته از آنچه گفته‌گان طبقاً به این قصور توجه خواهند داشت. آینده

### مربوط به صفحه ۲۶ سال ۱۴

سربرست هاسبانان زندان قصر از قول سربرست پیش از خودش نقل کرد که زندان شماره ۴ قصر و حیاط محصور و مشجر آن در اینجا خانه یکی از اسران متعدد تراکهای سابق و عمارت آن عبارت بوده است: از پهک تالار بزرگ واقع در مطرف شمال غربی که از طریق دالان وسیع خربی شرقی که این روزها عندهای از آقایان در آن جا گرفته‌اند به در ورودی شرقی ساخته‌مان مربوط بوده است و در طرف خلیج جنوبی دالان عندهای اطلاعهای کوچک و بزرگ که اطلاعهای خواب و نشین و پذیرایهای خصوصی افسر می‌بور و اطلاع خذلخوری و اطلاعهای اثاثیه و ظروف و اطلاعهای مستخدمان و خبره بوده است و حالاً همه عده دیگری از آقایان توقیفی در آنها جاده‌اند و یکی از آنها چایخانه و فروشگاه زندان و دیگری در ورودی دفتر دئیس زندان و السر کشیک شب است و در مطرف خلیج شمالی آن آشیانه و اجاقها و فرطیخ نان و لوازم دیگر پخت و پز و دستشویی ظروف وغیره است و امروز هم بدeman وضع باقی است و در شرقی این زندان ساخته‌های بزرگتر که متزل اسران دیگر فراغخانه و اجتماعات آنها وغیره بوده است.

بعد از روی کار آمدن سردار سره (رضاشا) و تعطیل فراغخانه و تغییر وضع آن به دستور او، تمام ساخته‌های کهنه تراکخانه تبدیل به زندان بزرگ قصر و محل اداره آن منزل اسران تراک مذکور زندان می‌شود و تالار بزرگ آن را با ساختن یک تیغه وسطی

دو قسمت می‌کند که چنانکه می‌بینید توسط بک در یک لئی به هم مربوط است و در گاههای سه پنجم آن را به قدر پلکترونیم مسلود می‌کند و فقط بک کسی کمتر از نیمه پنجمه برای روشنائی و تهویه اطاق باقی می‌گذارند و پنجمه چهارم را سراها پروری می‌پندند. این اتفاقها محل توقف زندانیان سیاسی از جمله عدای از توده‌ایها بوده است.

وضاشه به تیمورتاش، بعد از سفر او به اروپا و برگشت از طریق وسیله شوروی به ایران (که شاید گذرش از آنجا کسی پیش از معمول طول کشیده بود) به گمان می‌شود و بازگشت او را از رویه حمل برسوئیت او و سازش نهانی یا بیگانگان و مخصوصاً با روسها می‌کند. به این جهت از وزارت دربار طردش می‌نماید و به سرپاس مختاری امری کند که او را دستگیر و در جائی مطمئن حبس کند. سرپاس مختاری هم که شفته تقوت‌تمامی و دارای ساده‌بزم بود و بلا فامنه امرشاد را اجرا و به رئیس زندان شماره چهار قصر امر می‌کند که با عجله اطاقهای بزرگ مجاور و مربوط به آنجا را تخلیه کرده و تیمورتاش را در اطاق عقی آنجا حبس کند و در اطاق جلوی چندتر په قراولی بگمارد تامواطف او باشند.

تیمورتاش که شخص جاه طلب و بنوختار و هر زه بود و در زمان فرمانفرماشی در ایانهای مختلف ایران و نمایندگی مجلش شورای ملی ازتعدي و تجاوز و اعمال تقوی خود داری نکرده بود مخالف زیاد داشت. آنها در ایام اقتدار او ساکت و تسليم بودند و نی همین که از گرفتاری و مورد خشم شاه شدن او باخبرمی‌شوند به گفته سعدی:

ناسآلی را که بینی پختیار      عاقلان تسلم گردند اخبار  
باش گا هستش بینند روزگار      پس به کام هوستان مغرض برآر

در حضور شاه ستایش کنان دست برسدل گذاشته از بداندیشیها و خیانت پیشه بودن او شکایت و تعاملی آغاز کردند و بر بدگمانی و خشم شاه نسبت به او افزودند. وضا شاه وقتی مطلع می‌شود که کاراخان (از دیبلوماتهای معتبر وسیله شوروی) به ایران می‌آید، چون حس می‌زنند که سفر او به ایران به تهدید و سلطان و شفاعت برای آزاد شدن تیمورتاش خواهد بود، دستور می‌دهند که تیمورتاش را بهترین دیگری از جس آزاد کنند تا دیگر احتیاج به سلطان و شفاعت کاراخان نباشد. بلاغه سرپاس مختاری دو سفر از آدمکشها مخصوص شهرهای را مأمور اجرای امرشاد می‌کند و آنها اول شب به زندان شماره چهار قصر رفتند و سرمه و بی‌صدا به اطاق تیمورتاش وارد می‌گردند و با او گلاوین شده و خفه داش می‌کنند. هم از اینکه تیمورتاش ازحال می‌رود و به زمین می‌افتد و آدمکشها مزبور از مردن او مطمئن می‌شوند، از اطاق خارج شده‌اند کار خود می‌روند و شایع می‌کنند که تیمورتاش در زندان در اثر سکته قلبی قوت کرده است.

معروف است که در ایام زندانی بودن تیمورتاش مرحوم میرزا طاهر تنکابنی هم در زندان شماره چهار قصر توقف بوده است و او و تیمورتاش گاهی در موقع گردش در ساعت

زندان با هم ملاقات می‌کرده‌اند. تیمورتاش روی سکونی زیر چفت تاک (مو) جلوس می‌کرده است و مرحوم میرزا طاهر جلو او چهارزبانو روی زمین می‌نشسته و کنای را که در دست داشته روی زانویش می‌گذاشته با تیمورتاش بحث و از اذیتها و جور وعدوان او به مردم گله می‌کرده است و گاهی هم به او پربخشش کرده از بیش او می‌رفتند است.

در هر حال کار اخان پس از پندروز از مسکنه قلبی، تیمورتاش از ایران می‌رود و از تائیه سفارت شوروی شایع می‌شود که او برای رسیدگی به وضع سفارت شوروی و سروصوت دادن به آن به ایران آمده بوده است و در ظرف چند روز سرگششت تیمورتاش هم از زبانها می‌الند و فراموش می‌شود.\*

عیسی به رهی دیده بکن گفته غعاده  
لاخود گاه کشد نارمر آفریا که لورا گفت

عیسی به رهی دیده بکن گفته غعاده  
لای کشیده کرا گشته شدی زار

### مربوط به صفحه ۳۰ سال ۱۲

من هیچ حدس نمی‌زدم بعد از مدت کوتاهی از خودت صیغه مرحوم کریم آبادی و خبر داشت اثر فوت برادر بزرگوار و نجفورد محمد رضا در حالی که در زندان قصر تولیف بودم خواهم شنید و همسر و فرزندان او برای تسلیت گفتن به من به زندان خواهند آمد. همچنان تسلیت گوییهای دوستان و آشنایانم را در جراید خواهم خواند و چند سال پس از آن در حالی که مجبور به جلای وطن گردیده و در شهرت می‌باشم به محبت نوت همسر متهم دیده‌ام مبتلا خواهیم شد. حادثه شوم فوت همسر خمگسارم و غم گرفت طالع راتنم را تمام کرد و در خلوت شبیهای تار تها گریستم:

خوردنم زخمها که نه خون آمد و نه آه  
و هدای فراق لا یماعع بالصبری  
سعی

خوردنم زخمها که نه خون آمد و نه آه  
فرمت اصلیارا حيث کنت مفارقا

### مربوط به صفحه ۳۱ سال ۱۲

در جلسه مهمانی که آقای میرزا علی اصغرخان حکمت وزیر خارجه سابق برای خداحافظی از آقایان شاعران و سخنوران پاکستانی در منزل خود ترتیب داده بود آقای مشایخ قریدنی صرفاً برای خوش آمدن بهار و بهامید آنکه هر گاه آقای حکمت در آینده به وزارت خارجه منصب شود ازحالا توجه او را جلب کرده باشد، در ضمن صحبتی که راجع به تشکر از آقایان مهمانان که دعوت وزارت فرهنگ را پذیرفته و به ایران سفر

\* نقل اقوال مختلف درباره تیمورتاش برای محققان و مورخان قایده پخش خواهد بود.  
(آینده)

کرده بودند افراد کرد. گفت که دعوت آنان به ایران بر حسب اقدام جناب آقای حکمت و به دستور او به عمل آمده است. در صورتی که در نظر من دعوت آنان فقط به مناسبت پیشنهاد آقای دکتر مشایخ فریدنی و اقدام خود من صورت گرفته بود و پیشنهاد که همه می‌دانستند آقای حکمت هیچ دخالتی در آن نداشت.

تشکیل جلسهٔ خیالات او هم فقط به این تصدی بوده است که چنین مطلبی به آقایان مهمانان وزارت فرهنگ گفته شود و ضمناً تبعیت وزیر فرهنگ از فرمایشهاي آقای حکمت و عدم استقلال او وزارت فرهنگ به آنان تلقین گردد. به این جهت من از آقای مشایخ فریدنی ساخت و تجیدم و حق داشتم. لذا در موقعی که او تقاضا کرد که از طرف وزارت فرهنگ مبلغی به عنوان فوق العاده هزینه سفر او به ایران، که اصلش از طرف وزارت خارجه برداخته می‌شد برداخته شود، به او گفتم هزینه سفر شما فوق العاده آن از هرجهت پر عهده مقامی است که شما گفتید که دعوت آقایان پاکستانی به دستور او شده است و او چنین دستوری به وزیر فرهنگ داده است.

او دیگر چیزی نگفت و خداحافظی کرد و رفت، اما بعد از وقتی او من فکر کردم که گیرم که او فقط به خاطر خوش‌آمدی به حکمت خطای مرتكب شده و سخن گفته است، ولی مضایقه و امتناع من از پذیرفتن تقاضای او محملی جز غرض شخصی و مضایقه کاری نداشت. لذا هر وقت که رقتار حیرانه خویش را به یاد می‌آورم بهشیان می‌شوم و رنج می‌برم، زیرا به فرض آنکه پذیرفتن تقاضای او واقعاً خلافی بود و کار ناروائی به شمار می‌آمد، جزاینکه بدتفع کسی بود که بدبسط روابط فرهنگی ایران و پاکستان خدمتی کرده بود به کجا خبر می‌زد؟ و عمل کردن به گفته رادیو دائرة حافظه که گفته است:

اگر شراب خوری جریه‌ای فشان برخواک از آن گناه‌گاه نفعی رسد به خیر چه باش

چه عیین داشت؟ و می‌اندیشیدم که من در حقیقت ظلمی کرده و حق خدمت او را نشاخته‌ام. اما او در زمانی که در اثر کاردارانی و صلاحیت‌شش ترقی کرد و به سفارت ایران در عربستان سعودی منصوب شد، روزی که ملاقاتی بین ما اتفاق افتاد از اتفاقات و احترام به من کوتاهی نکرد و من ادرا با گذشت تر از خویش باقیم و مسکن نشده که من متذکر گنسته شده و بدتحوی از مضایقه کاری خود عنبر پخواهم و طلب پوزش یکتم و همواره آرزو می‌کنم که ای کاش او از تأسف و پیشمانی من آگاه شود و از رقتار ناصوایم دو گزند، الموسوس.

اعلی اللئوس بالآصال ارقیها  
ماضیق الیعنی لولا لاسحة الامل  
طغائی اصنهانی

## مربوط به صفحه ۵۷۹ سال ۱۲

زمانی که اعضای شورای چبهه ملی در طبقه سوم زندان برج مانند چسب عمارت شهریانی که قسمتی از آنرا چنانکه گفته شد به بهداری زندان دادگستری اختصاص داده شده، درینکی از اطاقهای دیگر آن را تاجر گلپی (زهایان یا ذهایان) ظاهرآ به انعام تقلب در تادیه گمرک مربوط به اموال وارداتی خود، عدهای از عدهای محتوی قماش و البته را از گمرک خارج کرده و عنوان گمرک آنها در گمرک و دیدمه گذاشته بود و دیگر برای تأثیر بهمن خود بگمرک و از گرو در آوردن عدهای گروی هائی مانند در انبار گمرک به آنجا نرفته بود و گمرکهای مأمور حفاظت عدهای گروی ظاهرآ بعداز اتفاقی مهلت مقرر آنها را باز کرده و دیده بودند که همه آنها محتوی البسته مندرس و سرتوجهای مختلفی ارزش و غیرقابل فروش است و تاجر قماش فروش مختلف را دستگیر برخلاف معمول دویکی از اطاقهای واگذار شده به بهداری زندان دادگستری توقيف کرده بودند تا سهم خود را از درآمد تقلیل اد وصول بکنند. به نظر ما این جریان از روز اول قیامی و تقلب بوده است. زیرا متصدیان مربوط گمرک پرون بروس عدهای گروی به دیدمه سپرده شده و تعیین ارزش آنها را به عنوان گروی قبول کرده و عدهای قیمتی محتوی قماش را مرخص کرده بودند و فقط برای دریافت سهم خود از درآمد ناشی از تقلب و به قول مرحوم میرزا عبدالمخان مستوفی «حق الورچین» خود چنانچه گفته شد تاجر همdest تقلب خوبی را به عنوان بیمار تحت الحفظ فرار داده بودند و بعد پس از چند روز رفت و آمد که فرار تأمین و مدول سهم خود را دادند او را آزاد کردند.

## مربوط به صفحه ۷ سال ۱۵ (بخط و خلاصه)

من بعد از استماع سخنان علم و تهدید ووعدهای او و جواب متین و محسانه مربیع مصالح ابیازه خواستم و گفتم کنشهای مرحوم احمدشاه مدنی پیش از گردتای سوم حوت (اسنند ماه) پیش پای او جلت شده بود. بجهت آنکه او مخالفت فرازدادی بود که وثوق الدوله رئیس وزرا و وزیران امور خارجه و مالیه دولت او (که از دولت انگلیس پسول گرفته بودند) طبق منظور سیاست استعماری انگلستان وضع و تلویں کرده و می-کوشیدند که آن را به مجمع همایونی شاه و به تصریب مجلس شورای ملی که انتخاباتش با تقلب انجام شده بود برسانند...

من دریابان سخنم افزودم که بهداد دارم چندماء پیش از گودتا وقتی که دردار القتوں تحصیل می کردم، عصرها موقع رفتن به اطاقسم در مدرسه مدرس می دیدم که جند بزرگی در پیجه طبقه بالای عمارت شمس العماره گذاشته شده است و مردم به تماسای آن می ایستادند آن را برای سلسه قاجاریه به کمال بد من گیرند. آنای علم با دقت بدستن من گوش می داد و گاهی نگاهی به مرحوم صالح می کرد، مثل اینکه من خواست نظر او را استباط بکنم.

## نمونه نادرستی علمی برای انگلیزهای سیاسی

دانش پژوه ایران‌دوستی است که به حق از هر فاہرستی علمی برگزیده آشوبد و بینا بمانه می‌خواهد هرستمن را که از آن راه به ایران وارد می‌شود دفع کند. این است نمونه‌ای از آن.

این دانشنده‌که در سال ۱۹۸۱ در متن کتاب هزار ساله‌ای نسبت بوده است اینگونه تصرف سیاسی ناجارا بر جهه عمل کرده؟ آیا او پیش خود فنندوییله است که چنین عمل ناصواب نوعی از قلب و قلب حرام است و جز بیشتری نامی بر آن نمی‌توان نهاد. آنکه به بال شب پرمه پوشیده نمی‌ماده. خلیع فارس نامی است که هر متون کاریخی و چهارفیابی هزار ساله، آن هم به زبان همین عربها، ضبط و لبت است. اگرچه دانش پژوه مقاله خود را «و نظرش آشکار» نامیده است دفتر مجله برای آنکه حق مطلب گفته شده باشد عنوان دیگری را مناسب داشت.

(آنده)

در این روزها که از چاپ به مجلد متنظمات فارابی (متون و شروح) و گزارش‌های دیگران برآن آسوده شده‌ام و برسر آنکه آنچه را در آغاز مجلد یکم نوید داده‌ام در مجلد چهارم (از پیشیه و تاریخ آن متون و گزارشها) بیاورم تاچار شدم که به مجموعه‌ای مورخ ۴۶۱ و ۶۶۳ کتابخانه ملک هم بگیرم و نکته‌هایی که والتس در جسارة آن در آغاز گزارش گرایهای انگلیسی خود برآورده مدینه فاضله فارابی آورده است بخوانم، دیدم او من نویسد (ص ۲۲ حاشیه ۲۸) چند مبلغه پایان این مجموعه رسانه‌ای است ناشناخته در زمین پیمایی.

در شنگفت شدم. چه ما می‌پنداشتیم که در آن تنها پخشی از الهی ثیوفرسطس و آراء مدینه فاضله فارابی است و بس. روشن شد که آراء فارابی در آن ناقص است و بس این رساله گفتم سروته الناده آمده است. این یا زده صفحه گفتم را چند بار خوانم. دیدم به همینک از نگارش‌های سیاسی و اخلاقی فارابی که گفتاری درباره آنها در مجله فرهنگ داده‌ام نمی‌ساند و رساله سخنی است از شهر و الیم شناسی و اندکی از سیاست مدنی و تزدیک است به کلرهای علمی دیگر فارابی. گمان برم که آن شاید پخشی از «العابش والحروب» اوست که در عيون الانباء (۱۳۹:۲) از آن یاد شده و مزگان (ص ۷۷) و آنچ (ص ۰۶) در فهرستهای خود از آن یاد کرده‌اند، یا پاره‌ای از «صناعة الكتابة يا الاجتماعات المدنية» اوست که نامش را اشتاینشنايد (ص ۱۹۹۲۱۸) از فهرست اسکوریال و قطبی و این اصبیعه آورده است.

سراجام آن را نزدیک با خراج قدامه بن جعفر یاقتم و فاگزیر شدم که آن را هم بخوانم. این دفتر قدامه را محمد فواد سرگمن در ۱۹۸۶ از اول نسخه یگانه شماره ۱۰۷۶ کتابخانه فواد کوپرولو (استانبول) که از سده هفتم است هکسی چاپ کرده است. از تکریستن بدان دریافتمن پر است از آگاهیها درباره ایران از رهگذر تاریخ و چترالیای تاریخی و شناخت الفیم و شهر و تاریخ اقتصادی و مالی و چترالیای ریاضی در آغاز ورود عربها به ایران که در نوشتهای دیگران کم است و سزاوار است که این کتاب پادچنی دوباره چاپ شود و به زبان فارسی هم درآید و نکتهای تاریخی آن روشن گردد. چه نکتهای تاریکی در آن هست که بایستی شهر شناسان و چترالیادان آن را روشن سازند.

دلان M.De Slane در مجله آسمانی J.A. پاریس در ۱۸۶۲ گفتاری درباره آن به فرانسه دارد اما توانست از رهگذر و آزمتشناسی چترالیایی همه تاریکیهای آن را بزداید. چون نسخه بی نقطه است و اعراب ندارد و خواهدنش بسیار دشوار است.

شهرتگر در ۱۸۶۴ درباره آن گفتاری دارد که متن آن را نوافت. داشمندان دیگر هم چنانکه سرگمن در دیباچه چاپ خود نوشه است درباره آن چیزهایی نوشته اند که باید همانها را خواند. شارل شفر آن را از روی همان نسخه پادست عبدالله بن میرزا محمد خوبی در استانبول نویسانده است و این نو نویس در کتابخانه ملی پساویں به شماره ۵۹۰۷ هست.

قدامه گویا نزدیک سال ۳۱۶ تا ۳۲۰ آن را در روزگار فارابی ساخته و در آن هشت منزل است. افسوس که نهم نخستین آن از میان رفته و آنجه مازده است نیمه دوم است از منزل پنجم تا هشتم. افسوس تمدداً نیم که دو منزل نخستین آن در چه باره است. از گفته خود قدامه برمی‌آید که منزل سوم آن در نزرو بالافت است و منزل چهارم آن در مجلس انشاء و مکاتبات خواجهی (ص ۱۱ دیباچه زیدی).

در آن از مسالک و مالک این خردابه و قتوح‌البلدان بلاذری والاموال ابو عبید قاسم بن سلام و خراج یعنی بن آدم تریشی بهره برده است.

دخویه چند لصلی از منزل پنجم و ششم را برگزیده و در دنیال مسالک و ممالک این خردابه در لعله در ۸۸۹ (ص ۱۸۴-۲۶۶) چاپ کرده است.

ده فصل از منزل پنجم آن را شادروان خدیو چم با ترجمه فارسی فصل نخستین آن در تهران به چاپ رسانده است. تصویر منزل هفتم آن را علی بن شعیش با ترجمه آنکه می‌دریگند در ۱۹۶۵ چاپ کرده است. من از خواندن آن دریافتمن که بخشی از آن مانند اختلاف الفقهاء طبری و مطهاوی است و آراء ناسازگار قیهان در آن یاد شده است.

### نادرستی نخت

این دفتر را محمد حسین زبیدی در ۱۹۸۱ مه چاپ و سانده و گران برده است که نسخه‌های پاریس و استانبول دو تا است و ازین رهگذر به نوشته سرگین لغزش‌های در نوشته‌های او راه یافته است.

اما لغزش آشکار غیرعلمی او این است که قدامه در باب سوم منزلت ششم (ص ۱۱۲ عکسی) یک بار از «الخلیج الفارسی» و دوبار از «بحرفارس» یاد کرده است. زبیدی در اینجا (ص ۱۴۸) به جای این دو واژه تاریخی و درست دونام دروغین «الخلیج العربي» و «بحرالعرب» را گذارد که جزویات ادبی نتوان بدان نامی دیگرداد. این مردم‌تعصب برای آنکه رندی کرده باشد در پانویس شماره ۱۹ گفته است در سه نسخه عکسی «الخلیج الفارس آمده است» ولی عربها آن را «الخلیج العربي» می‌خوانند! ولی در باره «بحرفارس» (دوبار) - که راه بحرالعرب «چاپ کرده است چیزی تغفیه است، از لغزش‌های دیگر او باید مورخان و جغرافیادانان و مترجمان پرده بودارند.

قدامه در همین منزلت (ص ۱۹۵) از «دل ایران شهر» یاد کرده که پایی تحت کشور ایران است و گفته که «عراق» همینجا است و مغرب «ایران» است و ریشه آن را با گواهی سخنی از موببدآورده است. زبیدی در اینجا گویا نتوانست سخن قدامه را دیگر گون سازد. پس از سخن قدامه چههن برمی‌آید که سرزمینی بنام عراق جز ایران قداسته‌ایم.

### نادرستی دوم

لغزش آشکار دیگر از اسد طلس است. او که چندی در ایران ذیسته و نسخه «المیهد والقصص» را در کتابخانه مجلس شورای ملی یافته که نسخه ناقص‌همان «المصاید والمظارد» کشاجم ابوالفتح محمود بن محمد بن حسین بن مندی بن شاهک سجزی بلخی شامستیانی شیعی در گذشته ۳۵۰ تا ۳۶۰ می‌باشد و آن را چاپ کرده و به سبب گراش عرب‌مآبی خود کشاجم را «دولی» خوانده و اورا عرب دانسته است. با اینکه کشاجم در همان کتاب تیاکان ساسانی خود را شمرده و گفته است که «قومی بتنی ساسان لیس حاکم بالمسیح».

خواهشمندیم وجه اشتراک نپرداخته را پردازید  
تا مجله بماند



دکتر هاشم زجیب زاده

( اوذن‌کا - ژان )

## آخرین مجالس خاورشناسی و ایرانشناسی ژاپن

(۱)

انجمن خاورشناسی ژاپن می‌امین مجلس سالانه خود را روزهای ۱۲ تا ۱۶ نوامبر ۱۹۸۸ در دانشگاه مطالعات خارجی کیوتو برگزار کرد و پژوهندگان تاریخ و تمدن و فرهنگ و زبان شرق زمین را برای تازه کردن دیدار و گفت و شنودها بازگرد آورد. تحسین روز این مجلس، بشیوه هرساله، به آینین‌گشايش و دوستخرااني انتخاري و برداشت عکس يادگاري و مهماني شبانه و دادن جواهر جوانان کوشنه در مطالعات شرقی گذشت، که مانند هر سال پيش درآمدی بود بر کار اين مجلس و ارائه مقاله هاي تعقيبي در روز يكشنبه ۱۳ نوامبر. حال و هوای گرفته روزهای پیماری غریزندآسمان، امیراطور در گذشته ژاپن، که به پایمردي سیاست پیشگان مصلحت جو و هماوایی رسانه های گروهی برهمه جا سایه انداخته بود، در این گردهمایی جا و جلوهای چندان نداشت. نگارنده نیز که بهبهانه همراهی با کاروان شرقشناسی ژاپن در کنفرانس سالانه خاورشناسی امریکا و کانادا روانه قاره جدید شده بود، بالینکه شتابان وقت و تقد بازآمد، باز به تحسین روز مجلس علمي کیوتو فرستید و هم از گشت و گذار در مکانهای تاریخی و جاهای دیدنی این پایتخت قدیم ژاپن که به همت میزبان مجلس برای ووزیموم تدارک شده بود، در گذشت و بهمان روز کار و مقاله خوانهای يكشنبه ۱۴ نوامبر بسته کرد که گفته‌اند « خیر الامور اوسطها ». کار اصلی این مجلس علمی مانند هر سال میان سه کمیته تقسیم شده بود که چنانکه پیدا بود به ترتیب باستانشناسی، فرهنگ و تمدن باستان و فرهنگ و تاریخ و تمدن قرون

میانه و معاصر می‌پرداخت. پژوهش‌های اسلامی و مقاله‌های ایران‌شناسی در کمیته‌های دوم و سوم ارائه شد، که مرووی تند و کوتاه برسخن و بیام آنها در زیر می‌آید:

کمیته دوم نایو تانی ایجی از دانشسرای سایو به انتقال هنر شیشه سازی ایران و سرزمینهای اسلامی به چین پرداخت. سخنران گفت که در چند سال گذشته شیشه‌های ارزشمند ساخته شده در غرب آسیا فراوان دو چین پیدا شده، اما در اینکه این ساخته‌ها دقیقاً از کجا آمده هنوز نکنده‌های تاریک هست. این پژوهش‌های شیشه‌های یافته شده در سه نقطه را بررسیده و آنرا با آثار باستان آمده در غرب آسیا برای نهاده است تا مگر کلیدی برای گشودن این ومز بیابد.

نویوتو ساتو از دانشسرای یاماکاشی بعضی درباره زبان ارمنی به میان آورد، و آنکی نووی او کادا مسئله نام زردشت و مایه و پیشینه و تاریخ آنرا مطرح ساخت. سخنران دو نظریه معروف درباره ریشه کلمه زردشت، یکی از آن «بیلی» (Bailey) و یکی پیش‌نهاده پروفسور ایتو ژاپنی را مطرح ساخت و کوشید تا بدیعت و نقده و روشن ساختن جهات قوت و ضعف هریکه پوردازد.

نگین سخن و حسن یابان کارکیته دوم بحث و تحقیق شیرین و نفر و عمق پروفسور گیکیو ایتو استاد متاز و پهلوی شناس بر جسته ژاپن درباره یافته‌های تازه در فارسی میانه بود. پروفسور ایتو بیاد آور شد که زمینه سخن پس از گستره است، اما می‌کوشید تا با تقدیم نظریه‌های دانشمندان و ریشه‌بیانی واژه‌ها درجه اهمیت یافته‌های تازه خود در این زمینه را روشن سازد. سخنران یاریم یابید و با استناد به متون تاریخی مائند پازند و ریگ و داده شرح ریشه و مفهوم واژه‌هایی که به شناخت و دریافت آنها رسیده است، پرداخت.

در کمیته سوم کی جی او کلازا کی پژوهنده دانشگاه بین‌المللی یودایی از شعر این قصیده گفت و سپس کوچیرو ناکلمورا استاد دانشگاه توکیو از تئوری کلام و مقایسه معترضه با اشعاری سخن به میان آورد. آنگاه هاروتو کوهای‌پاشی از دانشگاه توکیو به نگرش این سپنا به انسان پرداخت و گفت که در نظر این سپنا حکمت با دوچینه وجود انسان سروکار دارد؛ یکی عتاصر و جلوه‌های هستی او، و دیگر خود او یا «نفس». تعلیل نفس یابید و مایه ملسلمه این سپنا شناخته شده است.

خانم توشیکو اودا محقق و مدرس دانشگاه توکیو به بیش مسلمانان از تاریخ پرداخت و نتیجه گرفت که تصویر تاریخی از پیامبر اسلام از مایه‌های مهم موازین اسلامی است.

آنگاه شبکه رو کاماتا دانشیار دانشگاه توکیو درباره ملاصدرا و پاپا افضل کاشانی سخن گفت و به مقایسه اکسیر العارفین ملاصدرا که هریعنوشته و جاویدان قائد پاپا افضل که به فارسی نگاشته است، پرداخت، و با بیروسی چگونگی استفاده‌ای که ملاصدرا در تدوین

اثر خود از نوشتۀ پایا افضل کرده است مقایسه‌ای در افکار این دو دانشمند پنست دارد. پرسنور میتو برو هوندا ایرانشناس و الامقام ژان و محقق پرجسته تاریخ منقول در ایران با حضور و سخن خود در کنگره امسال آنرا پرپراوت ساخته بود. پرسنور هوندا که سالها در دانشگاه‌های هوکایدو (شمال ژاپن) و کیوتو پژوهش‌دار مطالعه تاریخ و فرهنگ ایران بوده و چند سالی است که کرسی تدریس در دانشگاه دولتی را به اجبار مقررات بازنگشتنگی به چواترها سپرده، اما کار تدریس را در دانشگاه علوم بازرگانی تاگویا دنبال کرده است، و همچنان محبوب و مرجع دوستداران تاریخ و فرهنگ ایران می‌باشد. استاد هوندا این بار از ستاره شناسی و رونق آن در دوره ایلخانان سخن گفت و با شرح احوال ایران پس از هجوم مرگبار مغول گفت که در گذشته این رویدادها و دگرگونی خطیر بسیاری از ایرانیان مستعد توanstند زمینه تازه‌ای از فعالیت بیابند، و خواجه نصیر طوسی (۱۲۰۱-۱۲۷۴) پکی از آنان بود که با حمایت هلاکوخان به از میان برداشتن فدائیان اساعیلی پرداخت و در حمله هلاکو به بنداد که دستگاه خلافت را برانداخت نیز مشاور خان منقول بود. خواجه نصیر دفتر و دیوان مالیاتی برای حکومت ایلخانی ترتیب داد و پس به ایجاد و صد خانه مراغه و ترقی علم نجوم که این سینا آنرا پیشاد کرده بوده متکاشت، و پس از دوازده سال تلاش زیج ایلخانی را پرداخت و آنرا به اباقا خان تقدیم کرد. زیج الخ بیک در سفرنامه دنباله بنداد و منت مراغه است. آثار و صد خانه مراغه که کارهای نجرسی گوناگون در آن می‌شده هنوز باقی است. و شهادت‌الدین غسل الله همدانی (۱۳۱۸-۱۲۴۷) نیز در جامع التواریخ پایه دانش نجومی خواجه نصیر طوسی را متوجه است. پرسنور هوندا در دنباله سخن به بررسی ستاره شناسی ایلخانی که با طرح و محاسبه خواجه نصیر پیشاد شد و نیز تاریخ ایران در اوایل سده چهاردهم میلادی در دوره حکومت ایلخانان پرداخت.

سه مقاله پایانی کمیته سوم همه در پاکه ایران بود. شوهی کوماکی پیشاد مسلسله قاجار را بررسید و در آغاز سخن گفت که مطالعه تاریخ ایران در دوره قاجار اکنون بالا گرفته، اما بررسیها بیشتر در احوال فرن نوزده و پس از آنست، یعنی مالهایی که رقابت قدرتهای اروپایی در ایران اوج گرفت و در ایران هم توجه به مغرب زمین بیشتر می‌شد و این موجبات دگرگونیهای بزرگ فرهنگی و سیاسی و اجتماعی فرا آورد. سخنران بروزهش بنداد و آغاز کار قاجاریه را برای فهم جریان و فراز و نشیب تاریخ ایران سده ۱۹ تاکنون مهم می‌داند.

پرسنور مورویوا تو استاد بازنیستۀ دانشگاه توکیو و محقق انتصاد و چامعه‌شناسی

روستایی ایران و چهره آشنا و صمیمی ایرانشناسی ژاپن که اکنون در مؤسسه علمی «دایتو بونکو»، کرسی تحقیق و تبلیغ دارد، از دگرگوئیهای اجتماعی در روستاهای ایران سخن گفت. پروفسور او نو از ۲۵ سال پیش که نخستین بار به ایران رفته و با زندگی مردم و کشاورزان آشنا شده بود، خیرآباد فارس در هشتاد کیلومتری شمال شیراز، نگسته و پهراهانه دهکده آشناخود، خیرآباد فارس در هشتاد کیلومتری شمال شیراز، نگسته و پهراهانه و هر فرصت دیدار و تازه کرده، و کار تحقیق را دنبال گرفته است.

پروفسور اونوروستای ایران را تخته‌بندی‌نمایشی زنده ورنگین می‌پندکه کشاورزان بازیگران آنند و او خود دوکار به دیدن و تمنه برداری ایستاده است. این نمایش‌چند صحنه‌ای است :

صحنه اول آن از سال ۱۳۴۶ با اعلام اصلاحات اوضی شاه آغاز شد و صحنه دوم در سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ می‌گذشت که اوج حکمرانی شاه بود. صحنه سوم سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ را نشان می‌نمدکه روستاهای نیز مستعشوش انقلاب بود. صحنه چهارم در سالهایی می‌گذردکه جنک ناخواسته زندگی روستا را تیزد گرگون کرد. پروفسور موریو اونو دهکده خیرآباد را نمونه‌ای از جامعه روستایی ایران گرفته و ووند رویدادها را در گذشتهای پر فراز و نشیب این ربع قرن در آنجا بررسیده و خواسته است تا با جزء نگری و از راه قیاس حقیقت احوال کشاورزی و وضع روستایان ایران را به روشنی در باید. او می‌پنیرد که با گذشت سالها و درگذر تعبیر بهمها و رویدادها دگرگوئی شکرف در اندیشه و بینش و برخورد و سرانجام درخوبیشتر خود وی نیز روی داده است.

با این مجلس فرصتی بود برای خانم هیسانه ناکانیشی پژوهنده جوان که سخنی درباره وضع زنان در ایران و پاکستان بگوید.

(۲)

روزهای عوپ ژانویه ۱۹۸۹ گردشی و دیدار دوستداران ایران در مجلس توپوزی ایرانشناسی ژاپن بودکه امسال نیزیهمت والای استاد تاکهشی کاتسویوچی در میان طبقه زنده، اما غنوده دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا در کوهیایه آرام شمال این شهر برگزار شد این بار نیز شیفتگان فرهنگ و ادب هارسی از هرگوشة ژاپن‌آمده بودند، و باز همراه با جوانانی که تازه دواین راه گام نهاده‌اند. جدا از مدرسان و شله قارسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، پروفسور تسوئوناواتا از دانشگاه کوماموتو در کیوشو چنرب غرب ژاپن، دانشجوی پیشین و همکار تازه تحقیقی خود، یوکویاما، را به مجلس امسال معرفی کرد و این هردو پژوهنده در دو روزگار این مجلس نکته‌هایی دقيق از زبان فارسی را در میان

نهادند. ماشاشی میزوتا و خانم تویو کوکاواسه، عضو ونادار این مجلس، امسال نوز آمده بودند. میزوتا اکنون به تکمیل ساله دکتری خود درباره بنیادگر قرن نظام پانکی دو ایران می کوشد. آقای هامه گاوا از دانشگاه بین المللی زبان نیز چهره جوان دیگری در دیدار امسال بود، و نیز آقای یاماچیما که بیست سالی می شود که رئیسه فارسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا کاراگذرانه و مالها بیش گذارش به معاشرستان افتداده و در دانشگاه بوده است به تدریس زبان ژاپنی و تحقیق سرگرم شده است. این محقق جوان که وزنامه های زبان چندی پیش اورا پژوهنده ابتکار و کوشایی به خواندن گانشان شناساندند، تحقیق در زبان و ادب پارسی راهم از دست نهاده و این کار را با پژوهش در متون دنبال کرده، که از آن میان است کاری با همکاری مینورو و یاماذا.

استاد کاتسوچوچی در سخن از شیوه فارسی نویسی قطعه ای از داستان « ۲۶ ساعت خواب ویداری » نوشته حمد پهرنگی را به بحث کشید و نیز از الگویی که پیشتر در زبان گفت و گوی آمدن فعلی بیش درآمد فعل اصلی دیده می شود، مانند درآمد و گفت، گذشت و رفت، گرفت و خواهد... سخن گفت و بعضی شیوه های به میان آورد.

پرسش و پاسخ به دراز اکشد و مجال سخن به آقای تاکامیتسو شیمامو تو کدمی خواست بعضی درباره متون فقهی فارسی به میان آورد، نرسید، اما پروفسور کوچی کامیو کا پژوهنده مؤسسه تحقیقات بین دانشگاهی یا ملتهای تازه خود را در پرسی محلی بازارهای روز در شمال ایران همراه با متون و نمودارها و نقشه های مفصل ارائه داد.

کازوتو تاکاهاشی، محقق سیاست-معاصر ایران و خاورمیانه که چند ماه پیش با فرصت شرکت در کفرانس دیدار از ایران و تازه کرده بود با نمایش اسلامی های خود از این سفر و شرح دین ها و شنیده ها و یافته هایش بال اندیشه یازان مجلس را ساختی یه دشتهای گسترده و آسان نیلگون و شهرها و آبادی های ایران و زندگی در آنجا کشاند.

مهما نی شبانه در پایان روز نخست کنگره به سنت هرسال فرمتنی بود برای گفت و گوهای نزدیک تر با یاران پکربان و دل آگاه در کتاب میز « تابه ». نایه در ژاپنی یعنی دیگر است اما در اصطلاح خوارکی است که آنرا در طاری آش درهم جوش می شود گفت. دیگر یعنی ولبه کوتاه برج راغ گازی روی میز کوتاه ژاپنی ( میز میزبانی ) می گذارند و کتابش در بستهای بزرگ از هر گونه دویدنی که به دست آید و نیز تکه های گوشت از هر چه که فراهم باشد، می نهند و هر کس با دوچوب خذلخوری خود که سن لوبها و ترب و هویج و لند شده و پیاز خرد شده در آن ریخته است می گذارد و می خورد. پر گزارش دن این شام آهسته آهسته چند ساعتی می کشد، و با ویختن رشتہ نرم و خیسانده در آب آندک و هر مایه بازمانده در ته دیگر و خود دن این آش رشته فوری، شام به بایان می وسد. این پاره های آنای کوایچی هاندا

استاد مؤسسه تحقیقات بین دانشگاهی «هم نایه» بودیم و ای در هی پادآوری می کرد که توه فو بخورم . توه فو که آنرا در ژاپن با شام «نایه» می خوردند، از خیر لویسا درست می شود که مانند پنیر، اما نرم تر از آن و مانند لوزانک، بسته شده و خودش را گرفته است. «واهیان سنت پرست بودایی که از خوردن گوشت برهیزمی کنند، مایه اصلی خوراکشان توه فو است.

### در گذشت امپراطور ژاپون

مجلن ایرانشناس امسال برخورد به رویداد بزرگ در تاریخ ژاپن با درگذشت امپراطور هیروهیتو که از مرگ خود چاره نیست.

اگر شاج سایم و گر خود و تر گک  
رهایی نهایم از بیم مرگ  
(فردوس)

شبیه ژانویه ، روز دوم گردهمایی، در تاویلک روش صحیح و هنوز گوش و چشم با موج رسانه های گروهی آشنا نکرده، روانه دانشگاه شدم. پاران مجلس هریک از گوشه ای فرآمدند و سخن آغاز شد، چنانکه روز پیش ام، در میان بحث، حرف از تعارف و بیان احترام آمیز پیش آمد که استاد کاتسو فوجی پرسیدند که اگر می خواستم عنوان خبری برای روزنامه فارسی برای واقعه مهم امروز در ژاپن پیدا کنم، چه می نوشت. نگاه پر مشم زیاد نکشید که بزودند: « در گذشت امپراطور »، داشتم که امپراطور ژاپن که مانعها در پیشتر بیماری با مرگ متفیز داشت، پامداد آنروز در گذشته است.

در فارسی برای رویداد مرگ آدمی تعبیرهای گوناگون و شاید بیشماره است که بیشتر از فرهنگ اسلامی ما برآمده است، اما برای امپراطور ژاپن که روزگاری فرزند خدایانش می دانستند، شاید به تناسب بتوان گفت که مرغ روحش به آسمان پر کشید، یا که شعله ای خاموش شد یا خورشیدی غروب کرد . این شعر کهن فارسی پادم آمد که در سوگ مرگ پادشاه وهم درشادی به تخت نشستن چانشینش، ایزد را نیایش می کند که :

گر چراغی ز پیش سا برداشت      باز شمعی بچای آن بنهاد  
(ابوالعباس قفضل بن عباس وینجی)

به گفته ابرسوسور کاتسو فوجی، زبان چینی برای مرگ امپراطور کلمه یا نشانه نگارشی ویژه ای دارد که « ما » خوانده می شود . این واژه در ژاپنی هم بکار می رود. امپراطور هیروهیتو که شصت و سه سال بر تخت بود بدراستی پادشاه صاحبقران بود. در ایران سی سال را یک قرن می دانستند و براین چایه امپراطور هیروهیتو که شصت سال پادشاهی داشت سرگذشت نوادرانین روزگار خود بود.

همان روز در گذشت امپراتور هیروهیتو، آین موقت آغاز پادشاهی امپراتور تازه ژاپن، آکیهیتو، نیز انجام گرفت و شمشیر و نگین مقدس، دو گنجینه از سه نشانه پادشاهی ژاپن به او داده شد. سومین نشانه باستانی آئینه مقدس است. آین اصلی جانشینی پس از سهی یعنی سوگواری یکسانه خانواده امپراتور برگزار می شود.

با چایکری امپراتور، ژاپن دوره تاریخی و تقویم تازه‌ای راهم آغاز کرد. سال‌شمار تقویم ملی ژاپن برپایه سالهای پادشاهی هر امپراتور است که یک دوره تاریخی شمرده می‌شود. دوره امپراتور هیروهیتو «شووا» نام داشت. او روز ۷ ژانویه ۱۹۸۹ برادر روز ۷ ماه سال ۶۰ پیغام ژاپن، در گذشت و این دوره ۲۶ ساله به بایان رسید. نام دوره تازه از سوی دولت ژاپن «هدتی - سهی» اعلام شد. این دوره از روز ۸ ماه آغاز گشت، و سال ۱۹۸۹ دو تقویم ژاپن سال یک از دوره هفتی - سهی شد.

بروفسور کائسو توجی در باره نام‌های تاریخی شووا و هدتی - سهی با پژوهشی در تاریخ چین باستان شرح زیر را تکاشه‌اند:

«هفتی - سهی، شووا و تای-کو (که این یک) لقب موقت امپراتور در گذشته می‌باشد تا هنگامی که لقب یا نام خاص پس از مرگ برای او اعلام شود) از نامهای خانوادگی دولتخانی یا دو هجایی است که در چن کم است. در باره ویشه هفتی - سهی گفته‌اند که:

(Shi - ba Sen (Ssu - ma Ch' ien), Memoirs of History, Chap. I, Five Emperors.)

امپراتور شون (یکی از پنج امپراتور انسانهای در تاریخ چین باستان که پس از امپراتور شون - SHUN - فرمان راند) هست مرد فرزانه را برگذاشت تا پنج فرمان او را در چهارجهت (یعنی در سراسر کشور) پراکنده می‌آمدند. این پنج فرمان چنین است. پدر باید سالم باشد؛ مادر باید شفیق باشد؛ برادر بزرگتر باید رحیم باشد؛ برادر کوچکتر باید مطمئن باشد؛ و، فرزندان باید به پدر و مادرشان حق گزار باشند بدین موبهت، امن در دون و صلح در بیرون غرایم خواهد بود.

دوباره نام شووا: در دوره امپراتور گیو (یانو) - GYO - یکصد تن از کشور سالاران و خانواده‌هاشان هوشمند و فرزانه بودند و اینان همه با ده هزار خدمتگزار در بار را باری می‌کردند، بنا به ضبط منابع چنین هفتی - سهی از نظر ترتیب تاریخی هم پس از شووا می‌آید.

درباره نام تای-کو Tai - KO: این واژه بمعنی «کردارهای والا» است و به امپراتور یا پادشاه تازه در گذشته چنین نام می‌دهند، تا هنگامی که لقب خاص پس از مرگ

او معین شود، کردارهای والا شایسته نامی بلند است.  
«مرهیتو امیراتور در گذشته ژاپن سه هفته هن از مرگش به نام دوره پادشاهی خود امیراتور شو - وا ، نامیده شد.

شو - وا بمعنی «صلح شکوهمند» است . اما سرتوشت ژاپن آن بود که در این سالها بزرگترین جنگک تاریخ خود و تختیین شکست خارجی را تجربه کند ، شکستی که از شهرهای بزرگ و آباد آن تل خاکستری باز گذاشت . اما مردم وزمامداران مخت کوشیده دوراندیش ژاپن واقعیت را پذیرفتند و این بار از راه صلح به هدفی دست یافتند که با جنگ به آن نرسیده بودند . براین زمینه بود که سخن دیر کل سازمان ملل متعدد در آین اعلام آتش هن جنگ عراق و ایران در دل مردم ژاپن نشست : « از راه صلح می توان به پیروزی ای رسید که با جنگ دست بالقوی نیست ». در گذو چهل سال از پایان جنگ، ژاپن به اعتلا و تفویق اقتصادی دست بالقوی در علوم و فنون پیشرو جهان شد ، در کیفیت و قدرت تولید صنعتی مغرب زمین را بهشت ساخت . مرد وزن ژاپن بالاترین متوسط عمر را چدا کرد ، و در سال ۱۹۸۹ ، رقم کملکهای خارجی ژاپن تردد و پیشناز صنعت و بازرگانی از میزان کملکهای خارجی هیولای دنیا سرمایه داری جهان، امریکا، پیشتر شد . اینهمه نیز در دوره امیراتور هیرهیتو انجام گرفت، و در سالهایی که وارث کهن ترین پادشاهی تاریخ به ملت خود گفته بود که روزگار انسانها و باورهای کهن گذشته است و او دیگر فرزند آسمان نیست و آفرینهایست همچون دیگر مردم.

ژاپنها با هوشمندی بسیار نه تنها از احوال مساعدی که فراسوی آنان آمده بود سود جستند ، که بر دگرگونی و پیشامدی که بریشانی و تیره روزی برای مردم گوشمهای دیگر جهان آورد ، بخت ییداری برای این جزیره نشینان آینده نگر شد . قانون اساسی هن از جنگ که نیروی فاتح و اشغالگر امریکا به ژاپن شکست خورده تعهیل کرد، مجال داد تا ژاپن آزاد از نشار هزینه نظامی همه توان اقتصادی خود را در کار شکوفاگی صنعت و رفاه اجتماعی بگذارد . اگر بالاترین فضیلت ژاپنیان را در دنیا معاصر، سازش پنیری آنان با احوال روزگار و برآوردن پیروزی از شکست و کامیابی از تاکامی بدانیم، معنی به گزار نگفته ایم.

چند سالی پیشتر نیست که خرب خود پاخته کوشید تا باکاهش دادن ارزش بولجهانگیر خود و، با این کار، گرانتر ساختن کالای ژاپن، راه را بروز و دکلا از ژاپن بینند، اما افزایش صادرات این کشور باز نایستاد و ژاپن در گذر سه سال چنان خود را با وضع تازه تطبیق داد که اکنون بر ادامه وضع کنونی پای می نشارد.

رمز پیشرفت و اعتلای ژاپن در چهارمی است که خوب مقرر اگر هم آنرا شناخته باشد مایه و جوهرش را در خود سراغ نماید. خوبیان در این چند ساله همواره به ژاپن فشار آورده‌اند که از دیگر چاهای زیادتر کلا بخورد، بیشتر مصرف کند و کمتر کار کند. تقصیه دونده دومنه و امامانده‌ایست که به حریف پیشنازش خوبیان برمی‌دارد که قدم‌ها را آهسته کن تا همکام شویم، ژاپنی‌ها برای خود می‌روند، هر چند که در پاسخ این نالحها تعاوشنی از مدارا داده‌اند.

کسانی من گویند که تصویری که ژاپنیان اکنون از خود دارند حال کوشش‌آیست که از نفس افتد و باز می‌دود و نیز می‌گویند که در انتخاب نام دورهٔ تازه، همانی - سه‌تی، یعنی «صلح و بهرمندی»، این گرایش پنهان است که ژاپنی‌ها اینکه نرمی برای آسودن و برخوردار شدن می‌خواهند. اما واقع اینست که آواز دل این مردم برخلاف می‌گوید: ما زنده به آنهم که آرام نگیریم.

\* \*  
\* \* \*

**آینده:** خوانندگان متعجبانه پرسیده‌است چه رمزی است که شما سالی دو گزارش از وضع ایرانشناسی ژاپن منتشر می‌کنید، ولی از آن کشورهای دیگر که مایه طولانی «ایرانشناسی» دارند (انگلیس، شوروی، فرانسه، ایتالیا، آلمان و اتریش) چهاری درج نمی‌کنید. جواب خوانندگ عزیز آن است که فرد ایراندوست نازنی‌چون‌هاشم‌رجب‌زاده دلسوزانه و به شوق خدمت به وطن بی‌پرسی و درخواهی چهین مقالات نیز می‌فرستد، ولی ایرانیان مقیم ممالک دیگر چنین لطف و هستی ندارند. کاش فرش غفاری (فرانسه)، رضا نواب‌پور (انگلستان)، چلال خالقی مطلق (آلمان)، منصور سید سجادی (ایتالیا)، چلال متینی (آمریکا) هتوانند مارا منظلم در جریان مجتمع ایرانشناسی آن ممالک بگذارند.

میان خیمه مجنون و خیمهٔ لیلسی  
مسافتشی است که چون ملوں آه کوتاه است  
چه رفته است که عاشق در این ره نزدیک  
چو باد می‌رود اما هنوز در راه است  
رضا الفضلی



همایون صنعتی  
(کرمان)

## مطالعات خزری

تحقیقی درباره اصل و نسب خزرها از دیدگاه فقه‌اللغة تاریخی،  
تألیف پیتر، ب. گلدن.

جلد اول تحقیقات مؤلف (مقدمه و چهار قصل در دویست و شصت و سه صفحه) است و جلد دوم تصاویر متون خطی آثار قدیمی که مورد استناد در تحقیقات او است. قسمت اول جلد اول کم و بیش تکرار مسان مطالعی است که در کتاب نسبتاً مشهور «تاریخ خزری‌ای یهودی»، کتاب دنلپ D.M. Dunlop آمده است. خمیرمایه اغلب توشه هایی است که در بیست سال اخیر راجع به خزرها منتشر شده و بر یهودی بودن آن قوم اصرار دارد.

از آن جمله است کتاب «عشیره سیزدهمین» یا «میراث امپراطوری خزر» تألیف آرتور کوستر که دوبار به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

قسمت دوم کتاب (یعنی فصل چهارم) بحث هنوان و فهرست واژه‌های خزرویه تحقیقی است درباره فقه‌الله پنجاه و دو اصطلاحی که در منابع مربوط به تاریخ قرون وسطی به زبانهای فارسی و عربی، ترکی، عبری و لاتین آمده است؛ تعدادی از آین اصطلاحات مانند بیگن، خاقان، خاتون، هزار، طرخان، پرای فارسی‌زبانان آشنا نیست.

کتاب بیانی عالمند و صادقانه دارد. معلوم است که مؤلف با زبانهای مختلف مورد تزویج این بحث آشنا است و آشکار است که مؤلف در رجوع به منابع گوناگون سعی و کوشش فراوان کرده است. متأسفانه همیشه این کوشش بعد از خواندن آن،

از مجهولات خواننده کتاب درباره اصل و نسب و سرگذشت خزرها گاسته نمی‌شود، پخصوص در موضوع شکوه یهودی بودن یا یهودی شدن خزرها.

اگر روزی دانشجویان فارسی زبان پخواهند درباره تاریخ خزرها کنجکاوی و جستجوکنند، کتابنامه این کتاب می‌تواند بر ایشان مفید باشد.

تا آنجایی که توییمنده این سطور می‌داند گنجینه ادبیات فارسی یکی از غنی‌ترین و دست‌نخورده‌ترین منابع اطلاعاتی درباره خزرها است. مقصودم تنها آن دسته از کتابهای زبان فارسی تیست که در زمینه تاریخ و چهارافیا است. مرادم متون ادبی و مخصوصاً شعر فارسی است. شاهنامه فردوسی، خمسه‌نظمی و دیوان خاقانی شیروانی آکنده از موضوعات و ارجاعات به خزرها است.

مثلثاً این ایيات از سمعط مژده‌گردی که می‌گوید:

شاد باشید که جشن مهرگان آمد پانگش و آواز درای کاروان آمد  
کاروان مهرگان از خزران آمد یا از اقصای بلاد چینستان آمد  
نه از این آمد، بالله نه از آن آمد که ز فردوس بربین وز آسان آمد  
یا آنجا که نظامی گنجوی در اقبالنامه می‌گوید:

یکی لشکر از گنیخت از هفت روم به کودار هر هفت کوده عروس  
زبر طاس و آلان و خزان گشوه برانگیخت سیلی چو دریا و کره  
تصورم بر این است که فقط در قیوان خاقانی شیروانی چند برا بر «کتاب مطالعات  
خزری» می‌توان مطالب و موضوعات جالب درباره خزرها دید. در شاهنامه فردوسی هم  
مستقیم و غیرمستقیم نکات فراوان درباره خزرها آمده است.

اگر در روایت رایج شاهنامه درباره سرگذشت بهرام چوبین دلخیان او با وقت  
مطالعه شود نقیصی منطقی در ساختمان آن به نظر می‌آید. اختلاف بین بهرام چوبین از  
یک طرف و فیروز و پسرش خسروپریز ناشی از کدورت بین ساوشاه و پسرش  
پرموهه - خاقانی ترک - و بهرام چوبین منچشممه می‌گیرد. درین روایت آمده است  
که بهرام چوبین در چنگ با خسروپریز بعد از ناکام ماندن به خاقان ترک پناه برد  
و همین نقص منطقی داستان است. زیرا معقول نیست که قاتلی به پدر کشته پناه  
ببرد.

از عرف دیگر می‌دانیم بهرام چوبین پیش از آنکه از سوی فیروز مأمور دفع  
حمله خاقان ترک - ساوشاه بشود مربیان «پرده» در موز ایران آنروز و خزران  
بوده و با خاقان خزر روایط حسنده داشته است. هلت اینکه فیروز از میان همه مرز-  
بانان ایران زمین بهرام چوبین را چهت فرماندهی سپاه ایران در چنگ با خاقان  
ترک پرسی گزیند، شجاعت و حسن تدبیر او در خواباندن غائله خزرها در موزهای  
شمال غربی کشور بوده است. با این ترتیب فرض اینکه بهرام چوبین بعد از شکست  
از خسروپریز به خاقان خزر پناه ببرد (نه خاقان ترک) غیرمعقول نیست.

اگر چنین موضوعی محتمل باشد وصفی که فردوسی از وضع اجتماعی و سیاسی  
دربار خاقان (بهمنگام پناهندگی خسروپریز) کرده است جلوه خاصی می‌باید و جالب  
نظر نیست که این توصیف فردوسی با آنچه راجع به نظام سیاسی و اجتماعی خزرها

## اشعار حکیم کسانی هروزی

تحقیق در زندگانی و آثار او  
از دکتر: مهلوی درخشان

(بخش دوم)

احمد ادارمچی گیلانی  
(رشت)

من ۵۲ ب ۴۰۷ - پیری آفوش باز کرده فراغ تو همی گوش با شکافه غوش  
... پیش و پس این شعر معلوم نیست، ظاهراً معنی آن است که پیری مخت فراز میده  
تو بر زخمه تار و مضراب و کوک کردن سیم تار بپرداز و بعیش و شادی بگوش.  
۱۰۲

باز بخش بیت‌های منقول از لغت فرس مصحح اقبال استه و «روش التقاطی»  
محقق دانشمند، در لغت فرس «گوش» مبینه استه نه «گوش». شعر هم «پیش و پس»  
نیست تا نیاز به کلمه قید، «ظاهراء» اقتد، کسانی می‌گوید: «با آن که پیریت دریافت  
است، هنوز هم گوشت به زخمه ساز است».

پیری آفوش باز کرده فراغ تو همی گوش با شکافه غوش  
از بحث در زیبایی بیت و استادی شاعر در توصیع کوتاه آنده، به تذکر نکههای  
بسنده میکنم. میبیندارم معنای «غوش» در بیت مذکور غیر از معنای متعارفی باشد که  
فرهنگ‌ها از این واژه کرده‌اند، چه از «غوش» نشسته در این بیت معنی آلتی از  
الاتمای موسیقی مستفاد میگردد.

من ۵۲ ب ۳۰۸ - وسی تند گرد سرآ و در تو غنده کتون  
بیت منقول از لغت فرس مصحح اقبال استه، در آن فرنگ چنین آمده است:  
«می‌تند گرد سرای و در تو غنده کتون» / ۴۲۲

من ۵۲ ب ۲۰۹ - «پتیاره: بلا باشد و چیزی که دشمن دارند»  
بیت منقول از لغت فرس است. آنجا چنین شبیه است: «برگشت چرخ بد سر  
من بیچاره». اما مؤلف «برگشت چرخ از من بیچاره...» و آورده است، گویا از صحاح  
نقل کرده باشد. باری، سخن در معنی «پتیاره» است. این بیت در لغتنامه ذیں معنی  
«شور و آشوب و غوغاء» بدین صورت آمده است:

«برگشت چرخ بـا من بـیچاره و آهـنگ جـنگ دـاره و پـتـیـارـه»  
که بر تابنده چنین معنایی است، اما اگر به ضبطی که در متن منقول است و لغت  
فرس هم آورده و آن را «بـلا... و چـیـزـی کـه دـشـمـن دـارـنـد» خوانده، درین‌دانه هیچ  
یک از دو معنی فوق نیست، بر عکس «دیو مخلوق اهریمنی و غول» معنی میدهد چنانکه

استاد زنده‌یاد پورداود نوشتند: «پتیارک در پهلوی پتیارک [Patyārak] را در اوستا پتیاره... میباشد بمعنی نکبت و آفت و ذشته استه بسا از آن دیو و غول اراده شد فردوسی گوید:

جهانی برآن جنگ نظاره بود که آن از دها طرفه پتیاره بود»

پشت‌ها، ج ۱، ص ۱۴۳

ماخذه مؤلف در نقل بیت مذکور فرس مصحح ابیال است، چون زیر شعرهای منقول از آنجا آمده است، ولی ضبط مصرع نهست از فرهنگی دیگر است. من ۵۲ ب ۲۱۲ – «تو ز نامردۀ ای شگفتی کار [کدا]» راست با مردگان یکونه شدیم با آنکه از لغت فرس مصحح ابیال تقل شده است ولی با اصل تفاوت دارد. آنجا چنین است: «تو ز نامردۀ شگفتی کار [کدا]»، ۴۹۸، هلامه دمحدا «یگونه» و «غلطه» و «یگونه» را صحیح داشته و شعر را هم بدینگونه تصحیح نموده‌اند: «تو ز نامردۀ ای شگفتی کار»، اما زنده‌یاد استاد دکتر محمد معین را در این مورد نظری بدینگونه متأثّر است: «صحیح «یگونه» (خفف: یک + گونه) است. یک‌گونه یکسان بود...» تگارنده تصور میکند که مصراع اول چنین باشد: تو ز نامردۀ از شگفتی کار...» بن‌هان من ۲۶۹۵ ح شاهر میگوید: از شگفتی کار این‌که هنوز نصدۀ با مردگان برایش یا یکسان گشته‌ام. توضیحی ضروری: تسبیح دو بیت ۲۱۱ و ۲۱۲، از یک «منظمه» نیست، بلکه چهار بیت ۲۸۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۸۹، مانده از قصیده یا قطعه‌ای است. در عنوان شماره ۲۱۱، برای بیشتر تحریف شده از مجمع‌الفرس که پایی بیت اصلی ۲۱۰، آمده اشتباهی است که در این کتاب بسیار روخ داده است. من ۵۳ ب ۲۱۲

معنى آن: «پیخته: کسی که راه بجایی نبرد مگر بسته.» ۸۶/

در اینجا به معنی: تگدکوب شده، پایکوب شده، پایخست است چنانکه گوید: کوفت را کوفتند و سوخته را سوخت وین تن پیخته را به قهر پیخته.

از قبل پیختن: تکمال کردن، پایمال کردن.

من ۵۳ ب ۲۱۵ – مصرع دوم: «بیاید نیز پیمودن همان یکروز پیمانه» ح: «لختنامه، در لغت‌هه فرم: زیر ننمودن...» سپس می‌نویسد: «پیمودن و پیمانه...» مصراع دوم این بیت «بیاید نیز پیمودن» «بیاید زیر ننمودن...» و غیره ضبط شده که همچویک معنی موجودی نداشت. شاید «بیاید نیز پیمودن...» باشد که قیاساً تصحیح شد اگر این حدس درست باشد طاهرآ معنی چنین می‌شود: چون هرچه از عرص میگذرد تن شمیف و دنبیور و آدمی بمرگ نزدیک می‌شود (و من نعمه ننکه) باید که پیمانه‌ای پیمود و هم را بپاده‌گساری و خوشی و نشاط معرف کرد...» ۸۶/

شرحی که اینسان از شعر کسایی بدین صورت داده‌اند با بیان پیخت اینسان که او را گوینده‌ای مذهبی و پارسا خوانده‌اند مازگار نیست. در لغت‌نامه: «بیاید زیر پیمودن» ضبط است، و چون پایی «پیمانه» و «پیمودن» هم بدین ضبط آمده است، یعنی آید که تصحیح هلامه بسیده باشد. یه‌علاوه ضبط «زیر» در مصرع درست است.

و نیازی به دخل و تصرف ندارد، چه «زیر» در اینجا «عقل» معنی می‌دهد. کسانی که بیانه عن آدمی انداده‌گیرنده عمر است همان یکروزی هم که به پر شدن بیانه عمر مانده است باید با خود و دانش شهری گردد. بیت مذکور و بیت ۲۱۸ باز مانده از قصیده‌ای حکمی است که پنج بیت از آن در ص ۲۵ نقل شده است (ب ۷۱ تا ۷۵) مشتمل آن‌ها مؤید تغییری است که از صور کردیدام، من ۵۳ ب ۲۱۶ ب دیگر نه بیان بجا نه قنیز.

اگر مأخذ لغت فرم مصحح اقبال است (که مست) آنجا که مصرع دوم بدینگونه ضبط است، «با تو نه پیمانه بماند، نه قنیز»/۴۸۶. اگر از چاپ دیگر می‌یافی است که بصورت مضبوط در متن است چرا با چند بیت منقول از آنجا و در صفحه ۶۵ نیامده است. و اگر از لغت‌نامه است، آنجا که چنین است: «با تو نه پیمانه بجا نه قنیز (در اصل: بماند و. (من تصحیح تیاسی است)». پاری، علامه دهدزا هم ضبط لغت فرم مصحح اقبال را در متن داشته‌اند و هم مصرع را به ضبطی که در بالا آمده تصحیح گرده‌اند. رک لغت فرم چاپ دیگر سیاقی، ص: ۱۴۹ ح و لغت‌نامه ذیل پیمانه، من ۵۲ س ۱۳ - «انگشت» و مدرس (بر وزن شعری)... بیاد دهند...

لغت فرم «(بر وزن شعری)» ندارد. «بیاد بین‌هند»/۵۲

من ۵۳ ب ۲۱۸ - مصرع دوم: «سباد آز دور نک دانه بر هنگه کرده لوسانه» شعر با آنکه در بخش شعرهای منقول از لغت فرم مصحح اقبال آمده است، لیکن بی‌اشارتی متن ضربوط لغت‌نامه لغت فرم چاپ دیگر می‌یافی نقل شده است. چون در لغت فرم شعر بدینگونه ضبط است: «سباد آز دور یک دانه...» مؤلف در من ۱۰۶ زیر لوسانه می‌نویسد: «هایلوسی کردن، مصراع دوم این بیت در صحاح چنین است: «سباد آز دور یک دانه بر هنگه کرده لوسانه»، که کلمه سبا و یک مناسب نیست...» خواننده‌ای که صحاح الفرم را ندیده باشد گمان می‌برد که شعر شاهد «لوسانه» در آن فرهنگ است، در مورتنی که چنین نیست، چونکه بیت مذکور در حاشیه من ۲۸۹ صحاح آورده شده و منقول از فرهنگ و فایی است. سکوت مؤلف و بندیده گرفتن این امر با آن که به نسخه‌ای با نسخه‌هایی از فرهنگ و فایی دسترسی دائمی شگفت‌آور است.

من ۵۲ ب ۲۱۹ - مصرع دوم: «زحلق من غ بصاعت فروچکیدی گل» در حاشیه نوشته‌اند: «در لغت‌نامه خون، «گل» تین کنایه از خونست،» نظر مؤلف به دلیل‌های زیر مصالح است. بنا به حاشیه بین‌هان پایی «زواله» علامه دهدزا «گل» را به «خون» تصحیح گرده‌اند، ولی «گل» مضبوط در این بیت نیز درست است، چه یکی از معانی «گل: رنگ سرخ» است و شاهد در اینجا نظر به معنی مجازی آن یعنی «خون» دارد؛ چنانکه هشان مختاری نیز به همین معنی به کار برده است: «گر ز پشت تو ماده دسوی کرده شنگرف رومی و گل، حل

پشت از دل پتوت جبل است  
لاله رویست هر آینه ت جبل  
و استاد مساین در حاشیه افزوده‌اند که: «شکر رومی» و «کل» اینجا و «لاله» در  
شعر پیده شده کنایه است از خون مرخ فام که در «ماده دموی» گفت: «دیوان هشمن  
متنازی، ص: ۲۰۹

من ۵۲ ب ۲۲۱ - مصیر دوم: «چون خویشتنی را په برق پیش پرسته»  
لخت فرس: «پیش پرسته». همچنین آنجا «پرسته پرستیده» بوده آنده است نه  
«پرستیدن». چون شعر در بخش شعرهای منقول از لخت فرس مصحح اقبال است رعایت  
امانت باید کرد آید. دیگر آنکه با بیت ۲۲۰ از یک شعر به نظر من رسید.

من ۵۲ ب ۲۲۲ - «امروز پاسلیق مرا ترما بگشود بامداد به نشکرده»  
معنی بیت: «... پقیه شعر در دست نیست، ولی گریا شاعر قصد دارد همان  
تقاضایی را بکند که در شعر «خون پجه تاک» کرده است»  
کجای شعر چنین تصویری را پیش آورده است نمی‌دانم.  
من ۵۵ ب ۲۲۹ - مصیر دوم: «همی گذاخته همچون کتابخانه‌تن»  
کتابخانه - په «کتابخانه تار ابریشم» است و «تاخته»: تافته، تاپیده (رسیمان،  
ابریشم) باشد. رک: لخت نامه. فرهنگ معین.

من ۵۵ ب ۲۳۰ - «با دل پاک مرا جامه ناپاک می‌زاست...»  
در صفحه ۱۲۳ مأخذ را «جمع الفرس و لخت فرس» شمرده است، در لخت فرس  
مصحح اقبال من ۳۷: «با دل پاک مرا جامه ناپاک رواست...» می‌باشد. نیز چاپ  
دیپن میانی ص: ۱۳

من ۵۵ ب ۲۳۲ - [خواجه] تتماج باید و سربیان  
شعر جزو شعرهای منقول از مجمع الفرس است. دکتر درخشان در حاشیه همین  
صفحه می‌نویسد: «تصحیح قیاسی: در مأخذ: خواجه و این کلمه گذشته از آنکه معنی  
ندارد و وزن را نیز ناقص می‌بیند.»

شعر در مسح افسوس و لخت نامه چنین ضبط است: «خواجه تتماج باید و  
سربیان»، و این درست است و هیچگونه نیازی به «تصحیح قیاسی» ندارد. چه کسانی  
از متوجه خویش «تتماج و سربیان» خواسته است.

خواجه، تتماج باید و سربیان مود ندارد مرا سفر جل و چکری  
چنانکه ملاحظه می‌شود وزن مختلف نشده است.

مؤلف «سفرجل» را «گلابی» معنی کرده است (ص: ۹۵). «سفرجل: به یا آبی»،  
است. نکته‌ای که گفتگی است این که کسانی پار دیگر از همین خواجه «خون پجه تاک»  
خواسته است:

ای خواجه مبارک، بر خواجهان شفیق فریدرس که خون رمی ریخت جاثلیق  
با جام خون پجه تاکم قرست، از آنک هم بوی مشک دارد و هم گونه هتیق  
من ۵۶ ب ۲۳۶ - دره من شده است از شمعت چون زندگان خصم پر غدره  
معنی آن در من ۹۲ ص: ۲۰: دره شکم و شکبه گوستند. شمعت (یفتح دوم و

سوم) = نعمت‌های تو جمع نعمت + ت ضمیر «در این بیت «شکم و معدة» انسان است. پاره دوم جمله هم باید چنین باشد: «نعمت = نعم + ت ضمیر».

### من ۵۶ ب ۲۲۷ - «کسی که سایه جبار آسان شکن

چگونه باشد در روز معاشر سامان(۱)

مؤلف، این بیت محرف را از دو مأخذ پی هم نقل کرده است. در مجموع اکثر من که بیت از آنجلست «سایه» بهجای «سام» آمده است. فرهنگ چهانگیری نیز که معتقد داشتمند بدان استناد جسته‌اند بهجای «جبار»، «چهار» دارد، پسداشت که خطای ناسخان است.

دکتر درخشان در این باره می‌نویسد: «در فرهنگ رشیدی و حواشی قاطع تیز بهمین صورت خبیط شده ولی معلوم نگردد «چهار آسان» کنایه از کیست و مراد و مقصود شاهر چیست؟»<sup>۱۹</sup> سپس در حاشیه افزوده‌اند: «ظاهراً صحیح آن را در فرهنگ قوانین می‌بینیم که نوشته است: سایه جبار آسان».

پس چرا ضبط درستی را که خود معرف به صحت آن گردیده به متن نیزه‌اند؟ سبب روشن نیست. نکته‌ای که باید گفته آید این است که دکتر درخشان به حاشیه پنجه‌ان رجوع نکرده است، شاید هم به چشم‌شان نیامده است، زیرا اگر چشمی بدان پیکردن هیچگاه به استناد گران‌قیمتی چون دکتر محمد معین آن هم با وسایل و امانت علمی آن‌هنانی نسبت نقل شعری مظلوم را نمی‌دادند. در حاشیه پرهان شعر کسانی چنین آمده است:

### کسی که سایه جبار آسان شکن چگونه باشد در روز معاشر سامان

استاد نقیسی نیز در احوال و اشعار رودکی معین را آورده است.

من ۵۸ ب ۲۲۶ - «کوہسار خشنه را بیهار گه فرسته لباس حور العین» معنی آن: در بیهار خاک سیاه کوہساران را (طبیعت) گاهی لباس سین و الوان زنان سیاه‌چشم می‌پوشاند.<sup>۲۰</sup>

«لباس سین و الوان» را تنها در زنان سیاه‌چشم می‌پوشند؟ در ضمن «که» درست است نه «گه = گاه»

من ۵۹ ب ۲۲۷ - مصروع دوم «ندانستم از او دور گوازه ژندم بخته «ندانستم گز دور...»

من ۵۹ ب ۲۲۹ - «لاله بعنجر سرخ کرد همه روی از حسده خوید بکشید سر از خوید ضبط لغت قرس:

«لاله بعنجر بکشید همه روی از حسده خوید بکشید سر از خوید»<sup>۲۱</sup> استاد فروزانفر را در تصویع مصروع دوم نظری چنین است: «از حسده، خوید بکشید سر از خوید». صحاح/۱۱۱، و اما «خویده»، دکتر درخشان می‌نویسد: «خویده = (پر و زن بید)، فضیل، غله سین که هنوز ترسیده باشد از حسد خوید بکشید

سر آن خوید یعنی از سبزه‌های دیگر بالاتر آمد، از آنها بلندتر شده / ۹۱  
 معنای ایشان راه پهلوایی تری برد و ابتو است. چه «خوید» نعستین به معنی  
 «غله» است و دوین «کشتزار» معنی میدهد و قصیل به فا نادرست است و به قاف،  
 قصیل درست. (در بیت ۲۸ نیز به همین معنی اخیر است). شاعر می‌گوید: به مجرد  
 آنکه لاله به گلگونه آراسته به جلوه درآمد، غله از رشک وی به خود نمایی پرداخته و  
 سر آن کشتزار برآورد. رک: یادنامه پوردادود چ ۱ ص ۲۱۷ مقاله استاد تقی‌سی «درباره  
 چند لغت فارسی». همچنین بن‌هان

من ۶۱ ب ۲۵۷ - «آسان آسان کند هزمان آسان آسیای گردان استه»  
 این بیت از صحاح الفرس نقل گردیده است. کدام صحاح الفرم؟ چون اگر  
 صحاح الفرم مصحح دکتر ملاحتی باشد که ذکر آن در فهرست مأخذ رفته است، آنجا  
 که شعر بدینگونه آمده است:

«آسان آسیای گردان است آسان آسان کند هزمان» / ۱۰  
 نه چنانکه ایشان با پیش و پس کردن مصرع‌ها آورده‌اند. شاید هم ضبط صحاح به  
 نظرشان خطأ بوده و ایشان به روش مختار خویش گاهان «روش التقاطی» باشد تصرف  
 در شعر را لازم دیده‌اند. پس بایسته بود که درست کم تذکری در این مورد می‌دادند.  
 من ۶۱ ب ۲۵۸ - وکه کشتی بیامد پیر نوساز(کذا) دگر کرده نهاد و دیگر آغاز»  
 بیت مذکور در اصل چنین است:

گه کشتی بیامد پیر نوساز دگر کرد و نهاد دیگر آغاز  
 دیگر این که کلمه قید «کذا» را هم که به پیروی از مصحح صحاح و به نقل از  
 لغتنامه پیش مصرع نخست گذاشته‌اند بی‌وجه می‌نماید. «کشتی» همان «کبشن» است  
 و «پیر» هم در اینجا به معنی «موبد» است و «نویزان» نیز که صفت‌فعالی و «نویزانه»  
 محنتی میدهد به موبد بازیگردد. شاعر به آینین کشتی بستن زرتاشیان اشارت کرده  
 است. چه «هن زرتاشی پس از سن هفت‌سالگی از پوچیدن سدره که چاهه پارسایی و  
 پرهیزگاری است و از بستن کشتی که پندتگی خداوند است بدور کمر ناگزیر  
 است... در روز کشتی‌بندی...» جشن پدرگی می‌آیدند و خویشان و بستگان و دستان  
 را بسیاری می‌خوانند و به بجه نیز ارمغانها پنهانند و چند موبد از برای پیام‌آوردن  
 آداب مقرر حضور بهم می‌سانتند...» رک: خود اوتا. پوردادود. ص: ۷۳-۵۸

مزدیستا و ادب پارسی. دکتر محمد معین. چ ۱. ص: ۳۷۶-۳۸۹  
 من ۶۱ ب ۲۶۲ - «چونکه یکی تاج و پساک ملوان؟ باز یکی، کوفته آمیاست»  
 دکتر درخشان بیت مذکور را در این صفحه به نقل از صحاح الفرم، و در  
 صفحه ۶۲ به روایت از فرهنگ قوام آورده است (ب ۲۷۷) از این‌رو برای بیش  
 دو شماره گذاشته و بر رقم شعرهای بازمانده کسایی افزوده است! ما را به بیش  
 مضبوط معرف قوام کاری تیست سخن بن معنای است که ایشان بدین‌گونه از  
 بیش کسایی کرده‌اند: «چون یعنی «لریا» و برای تعطیل است. اگر شعر تعریف شده  
 باشد میتوان گفت یعنی، تخت و تاج و پساک ملوک کوفته و آن شده آسیای زمان

است. (به معنون بیت ۲۵۷ نگاه کنید)».

بیت ۲۵۷ پیشتر آمده است. از کشادگی سخن کوتاه آمده و به مطلب میپردازم: «جهونه در بیت مذیور از ارادت استفهام است و بیان کننده «جهون، چهگونگی، چهسانی و چهایی». معنی بیت چنین است: چرا یکی دلواری تاج و پساک پادشاهانه و بزرگانه است (پعنی داراست) و دیگری خرد شده چرخ (یعنی: تدار و درمانده).

من ۶۲ ب - مصرع دوم: «بیتب [و] عاریتی چیز بر چرا فرم؟»  
بیت منقول از حاشیه من ۲۹۵ صحاح است به نقل از فرهنگ و فایی و شاهد فتوه. آنجا چنین آمده است: «بیتب عاریتی چیزبر...». درست «چیز» است.  
من ۶۲ ب - «جهنان مگوی.... مای....»

«مای» مذکور در شعر کسایی را فرهنگها «جایگاه جاودان همچو باپل و دیگر جایی» معنی کرده‌اند. اما در این بیت به چنین معنی نیست. بلکه چم «جادوگر» از آن مستفاد می‌شود. ضبط لغت فرس (دری) نیز که بدینگوئه است:

«سخن مجوی ولیکن چنان تمای بخلق که مانی از تو پترسد نشیند اندر مای»/

۲۲۵  
معنای محصلی ندارد. ولی اگر «مای» را تعریف «مای» پشماییم، «مای» اوی و «جادوگر» و «مای» دوم «جایگاه جاودان» خواهد بود.  
برای «مای» منعی‌های دیگری هم آورده‌اند که عبارت است از: «نام یکی از رایان هند؛ نام پادشاهی در هندوستان چنانکه حکیم فردوسی نماید؛  
فر دنیز پیامد سرافراز مای» به تخت کیان اندر آورد پای  
(شاهنامه «دادستان طلخند و کو»، ج. ۸، من: ۲۱۸ ج مسکو)

از این بیت کسایی نیز:  
چنان مگوی، ولیکن چنان نسای به خلق که مای از تو بترسد بهست و هندویمان همین معنا بهست می‌اید. آن‌هم به معنی سلطق پادشاه نه شاهی مشخص و معین.  
من ۶۲ ح ۲ - «این بیت در صحاح الفرس طبع پنگاه ترجمه و نشر کتاب چنین آمده:

یک داوری من بزد من کو تا جان بزد او بزی پاره  
پنگاه ترجمه و نشر کتاب، صحاح الفرس غیر از تصمیع دکتر طاعتی نشد نکرده است. آنجا شعر بدین صورت است:

«یک داوری بسر نبرد من کو تا جان نبرد او بزی پاره»/ ۲۶۶  
من ۶۳ ب - ۲۷۳ - «زمشت خوی پلید کرد من را ح: (در مأخذ: زمشت خوی).»  
دکتر درخشان مأخذ خویش را لغت‌نامه نموده است، در صورتی که آنجا «زمشت خوی» ضبط است نه چنانکه ایشان نکاشته‌اند. در ضمن اگر پیش «زشت»،  
می‌گذارهند معنای شعر به روشنی مستفاد میگردید:  
«زشت، خوی پلید کرد من را خو پلید، هست پلشت»  
من ۶۳ ب - ۲۷۵ - «درین کارگه مرد هشیار جوی»

این بیت از خسروانی است.

من ۶۲ ب ۲۷۶ — مصروع دوم: «تاش قارون گنی بعن و غیش(کدا)»

این بیت را هم دکتر درخشان از فرهنگ قوان نقل کرده است، سخن دو مصروع دوم است و ضبط «پیر» و کلمه قید «کدا»، «پیر» در بیت مذکور خطاست، درست «پیر» به معنی «پیره»، نصب، قسمت است. «قارون شدن» در ادب پارسی به معنی «توانگ شدن» آمده است. چنانکه معدی شینین گفتار فرماید:

قارون گرفتست که شدی در توانگری مگه تیق با قلاده زرین همان سگ است

از این سبب «قارون کردن» نیز معنی «توانگر کردن» میدهد. کسانی گوید:

آرزو خواستم کسانی را تاش قارون گنی بهر و غیش

پس لزومی به «کدا» نداشت.

من ۶۲ ب ۲۷۸ — «کندا»: حکیم و فیلسوف و دانان و منجم

بیلان ترا رفتن با دست و تن کوه دندان نهنج و دل و اندیشه کندا

این بیت از عنصری است. رک: دیوان. من: ۳۲۵. لغت فرس مصحح اقبال، پایی «کندا»/۸. لغت فرس (دری) مصحح سجتبانی — صادقی. من: ۲۹ — تحفه الاصحاب، من: ۲۶۵. اما «کندا» در این بیت: «پهلوانی، دلیری، شجاعت و پلی» معنی میدهد، رک: لغت نامه و برها.

من ۶۴ ب ۲۷۹ — «با سهم تو آنرا که حاصل است پیرایه کهنداست و خلدکمرا»: «در لغت نامه «جلد» ضبط است که درست بنظر نمی‌رسد...»

شعر از «ملیجک ترمذی» است. رک: لغت فرس/۶. لغت فرس (دری)/۲۳. مصحح الفرس/۲۷ و لغت نامه. «جلد» آمده در لغت نامه تصحیح علامه «خدایست» درست است. رک: مجله پغما. من: ۳. من: ۲۲۵

اما «کمرا» در این شعر به چه «خوابگه چهار پایان» که در لغت فرس معنی شده و سایر فرهنگها چشم پسته به پیری از فرهنگ مذکور آن را نوشته‌اند و بدینخانه تدوین کنندگان لغت نامه نیز با عدم مذاقه در تصحیح علامه به تکرار همان اشتباه برآمده و شعر را شاهد «شب گام چهار پایان... آغل» آورده‌اند، نیست. همچنین «کمرا»، «کمنه» هم که فضول تخته و مطیع شده گاو و گوسفند در آغل پاشد و در چهار محال بختیاری مصطلح است در این موضع معنی نمی‌دهد. همانگونه که «کمنه» رسماً منظمه محکم است و به هنگام جنگ آن را بر گردان و کمر دشمن اندانزند و وی را به بند آورند، «کمرا» هم رسماً استوار است که دست و پای انسان یا جانور را بدان بندند. از این چیز «کمرا» در این شعر منجیل به معنی «قید، چنبر، گرفتاری» و به اختصاری «زندانی گشتن و خبس و بند» است. «جنده» نیز «پلی»، پهلوانی و چاپکی، معنی می‌دهد. زیرا در این بیت سخن از خشم و قیه سلطان است که اگر بد خواهش را فراغیر آرایش بدسگال کمند است و چاپکی و پهلوانیش گرفتاری. پس معنای «کمرا» در این بیت متراواف معنای «کمنه» است.

من ۶۴ ب ۲۸۵ — «ز حور ز ح بختیار اندود خور ز گن داندر آوره چادر بسر»

چنانکه مؤلف خود در صفحه ۱۲۵ تذکر داده شعر از گرشاپنامه اسدی است. آنجا «بندوده» ضبط است. وک: گرشاپنامه، ص: ۲۷۲، بیت مذکور در حاشیه صفحه ۱۲۶ لغثت فرم مصحح اقبال بیرون ذکر تابعه آمده است.

ص ۶۵ ب ۲۸۹ - «خوب اگر سوی ما نگه نگشی گو مکن شو که ما نمونه شدیم» درست «نگه نگنده». «نمونه شدن» در این بیت «زشت شدن» معنی میدهد.

ص ۶۵ ب ۲۹۰ - «جهان جای بتلخیست تهی بهر [ه] و پرداخته» دکتر درخشان بیت زیر را از چاپ دکتر دبیر سیاقی نقل کرده است. اما به جای «بتلخیست»، «بتلخست» آورده است «بهر» را هم به «بهر [ه]» تبدیل نموده است.

لیکن به هیچوجه تبایزی بدین حکم و اصلاح نبوده است. زیرا معنی و وزن شعر بدان ضبط نیز محفوظ بوده است. در ضمن «اللغثت» مصرع دوم را «الجغث» نوشته است. رک: لغثت فرم، دبیر سیاقی، ص: ۱۵

در ضمن آیا بیش نبود چهار بیتی را که به نقل از لغثت فرم چاپ دبیر سیاقی است و بعد از تعلف الاحباب آورده‌اند پای لغثت فرم مصحح اقبال با تذکری می‌آورند.

ص ۶۵ - ۶۶

ص ۸۶ من ۱ - «پهنهانه = بوزینه و سیمون را گویند (چون رویش پهن است)»، « نوعی از سیمون بواسطه آن که رویش پهن است (انجمن آرا)

ص ۸۷ من ۱ - «اترفند = (پهلوی) بیسیوده و محال و مکر و حیله»، واژه‌ای پهلوی است یا در پهلوی چنین معنایی می‌دهد؟ مضاف بر این که در

پهلوی *torfimitate* است و دبه حیله بردن» معنی می‌دهد. رک: برهان، چ ۱، ح

ص ۸۶، در این بیت (۲۸۴) به معنی «اسکن بیسیوده» است.

ص ۹۰ من ۶ - «چوک: ۲۲۲»، خطای چاپی است درست «۲۲۵» است.

ص ۹۲ من ۲۲ - «دسته: ۲۲۰» = مستخط. خط نوشته. و اینکه اسدی آنرا «پیاو معنی کرده در اینجا درست نیست. علامه دهخدا در لغتنامه می‌آورد مراد از این شعر همانست که حافظ در این بیت بیگردید:

ساقیا عشرت امروز بفردا سُنکن یا ز دیوان قضا خط اماتی بمن آر  
(مراد مصرع دوم است)

بیش بود که «علامه دهخدا در لغتنامه می‌آورد، را در آغاز پادشاهی و بدینصورت د اینکه اسدی...، می‌آورند و نقل به معنی نمی‌کرند و مصرع نخست را به شاهد مدعای علامه تصویف نمودند.

ص ۹۸ من ۲۶ - «شیب: پیری و سپیدمیوه»

«شیب» معنی شده در این ضممه به معنی «موی» است.

چون سر من سپید دیده بتم گفت شبیه شبیه و سنت هجب  
(ص ۴۰ ب ۱۱۸)

ص ۱۰۲ من ۲۳ - در اینجا ضمن بازگشتن معنی «فراز» به معنی این شعر:

آن کس که بر امین در مرگ باز کرد بی خویشتن تکر شواهد فراز کرد؛

پرداخته و گوید: «یعنی: آن کس که مرگ و زندگانی امیر (و همه موجودات) در دست اوست، و اکنون اجل را بسروت امیر فرموده است. شگاه کن بین آیا نمیتواند در مرگ را بر روی خود بینند و از مرگ خود چلوگیری کند؟ و میتوان در مصراج دوم کلمه «نگره» را «نگره» خواند، ولی نسخه «نگره» است.» کسانی گوید: «آن کس که امیر را به قتل آورده، تن به مرگ دادن ناگزیر و زبونیش را به هنگام قتل خودش بینگر.» و این به پادآورنده این شعر استاد شعر پارسی رودگی است:

عیسی برهی دید پکن کشته فتاوه  
حیران شد و بگفت بدندان مرانگشت  
گفتا که کرا کشته شدی زار  
نا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت  
(آلار منظوم/ ۴۵۱)

میپندارم این بیت ناظر به کشتن امیر منتصر سامانی امیر شامر بیباک که به تعریک «ماهر و نامی» که عامل سلطان محمود غزنوی در «حله این بهیج اهراپی» بود کشته شد. سلطان محمود نیز «عامل را بگرفت و بزاری زار بکشت و حله این بهیج پنازیید». یک ترجمه تاریخ یعنی از ابوالشرف ناصح جردخادقاتی، به اهتمام دکتر جعفر شمار، ص: ۱۹۸-۱۹۹

من ۱۰۵ من ۶ - «کوچ = در ترکی به معنی رحلت و مهاجرت و طایفه و دودمان در لفظ فارسی قدیم به معنی دزه و راهزن بود که مغرب آن «قفقس» است و این طایفه راهرنان در حوالی بلوجستان و چنوب کرمان مسکن و رفت و آمد داشتند. در این شعر لفظ کوچ به سه معنی بکار رفته است.»

شعر این است:

«اندر آن ناحیت پیغمدن کوچ کوچگه داشتند کوچ و بلوج» / ۴۲/ ۱۲۸  
«کوچ» در اینجا «ترکی» و به معنی «رحلت و مهاجرت» نیست. بلکه نام کوهی و طایفه‌ای منسوب بدان است و به صورت‌های «کوفچ»، کفعچ، کبچ، کبچ و مغرب آن قفس و قفقس آمده است. کوچان به کفته این حوقل و یاقوت خود را نازی می‌پنداشتند. سینورسکی «احتمال‌قوی» می‌دهد که «از اصل برآهونی بوده‌اند» مؤلف حدود العالم گوید: «کوفچ مردمانی‌اند بیرون کوه کوفچ و کوهیانند، و ایشان هفتگروهند، و هنگروهی را مهتریست، و این کوفچان نیز مردمانی‌اند دزدپیشه و شبان و بربزیگر...» نگفته شکندریم که برآهوبیان نیز ایرانی بوده‌اند، در ایرانی بودن بلوجان که سخنی نیست. یاقوت تویسده: «بلوجان مانند کرداں طایفه‌ای باشند دارای سرزمین پهناوری در میان پارس و کرمان که دامان کوهستان کوچ باشد، مردمانی هستند دلیر و نیرومند و شماره‌شان بسیار است و از کوچان نترسند، دامداری کنند و در چادرهای پشمی زندگی کنند و از بیگانگان پذیرایی بجا آورند و راهرتی نکنند و مانند کوچان کسی را نکشند و هیچ کس را دفع نرسانند.» در پارسی «کوفچ» کوچ نورد، معنی میدهد.

هم از پهلو پارس، کوچ و بلوج ز گیلان جنگی و دشت سروچ  
در صفحه ۳۶۴ لفت فرس مصحح اقبال این بیت به نام کسانی و شاهد کوچ،

قرار گرفته است، ولی در حاشیه نسخه «چ» عنصری دارد، در هردو چاپ (دیبرسیاقی و سجتایی-صادقی) به نام عنصری آمده است. لغتنامه پای بلوچ به نام عنصری و در کوچ به نقل از «لغت فرس مصحح اقبال»، به نام عنصری آورده است، در سورتی که در این یک، نسخه «چ» به عنصری نسبت داده که آن هم در حاشیه ثبت است، صحاج الفرس هم به نام عنصری آورده است. در دیوان عنصری تدبیم، استاد تفییس در احوال و اشعار رودکی (ج ۲ ص ۱۲۱۴) آن را به کسایی منسوب داشته است. علامه دهخدا که بیت مزبور را شاهد چند آورده می‌یادداشتی مضبوط در حاشیه هسان صفحه مینگارد: «این شعر به کسایی نیز منسوب است و کوچ مصراج دوم بی‌شک مراد قبیله قفص است و کوچ مصراج اول تناسبی با معنی چند و کوف ندارد و باز معنی نفس انساب می‌نماید. مع‌هذا ممکن است یکی از معانی لفظ کوچ یند باشد ولی این شاهد این مقصود را نمی‌رساند...». در لغت فرس «دزدگ»، ضبط است. رک: مقاله سنت و دکتر علی‌اکبر جعفری درباره «بلوچ» مجله سخن، دوره ۱۵-۱۶، برهان، تاریخ سیستان و یادداشت پهار، سرزمین‌های خلافت شرقی، سیر العلوك یا سیاست‌نامه، سفرنامه ناصرخسرو، شاهنامه فردوسی.

من ۱۰۶ من ۱۵ - «لاد=لادن، نام کثیت خوشبو»

لادن، گلی است که پس از کشف آمریکا، وسیله اروپائیان به میهن ما رسیده است. پس قدمتی هزار ساله در ادب پارسی نمیتواند داشته باشد. از کسایی و متوجهی که گوید:

بی‌پیزد از درخت ارس کافور      بخیزد از میان لاد لادن

رک: هرمزنامه، پورداده، من ۱۵۸ - ۱۶۶

من ۱۰۸ من ۱۶ - «علم»

مؤلف دویار به معنی بیت‌های ۱۲۲ و ۱۲۳ من ۴۱ پرداخته است. یکبار در من ۸۸ پای جبریل و پار دیگر زیر همین داده من ۱۰۸ من ۱۴ - «منجوق»؛ رک بیت ۲۶۱، «زیرین» صفت از برای درفش کیانست.

ز منجوق زرین درفش کیان      مو اکشنه تیره ر روی چهان

«زیرین» صفت است از برازی منجوق. چه «منجوق» - مامجه علم و چتر و آن چیزی باشد که از زر و سیم و غیره راست کرده بر سر علم لشکر و غیره می‌شهند...»، غیاث‌القدس.

من ۱۱۰ من ۱۷ - «نورده»

«نورده» در بیت ۹۳ به معنی «زیبایه» است و «نانورده» در بیت ۹۴ و همچنین ۱۸۹ به معنی «نازیبا». نه «نادرخور» و «ورخور» که ایشان معنی گرده‌اند.

من ۱۱۱ من ۱۹ - «هملخت»: تخت کفشه... و رک: من ۲۵ ب ۷۶ - ۷۷ و معنی آن در همین صفحه.

اگر از روی طبع مخالفت کنی و در طریق... چون به نظر ایشان معنی بیت دوم پیچیده آمده است توضیح آن را لازم دانسته و در نتیجه فکرش از بیت اول

منصرف گشته و ... طبع را و هم بروی را دنباله «و گر خلاف کنی» پنداشته است. در صورتی که این پاره از بیت دوم دنباله بیت نخست است: به شاهراه نیاز آندرون، سفر مگال که مردکوفته گردد بدان رهاند. مخت و گر خلاف کنی، طمع را و هم بروی بدرد، از به مثل آهنین بود هملغت راه نیاز فراغ و بی انتهاست. از سفر در آن که جز کوفتنگی بازی ندارد بپرهیز. و اگر بپرخلاف پندم عمل کنی و از روی آز بروی پای افزارت ولو آهنین هم باشد. پاره خواهد گردید. «هملت» در اینجا «پای افزارت» است نه «نخت کفشه» که معنق معترم معنی گردد است. چه کسایی را پدین مثل «کفشه آهنین و عصای پولادین» نظر بوده است.

در ضمن اگر «تعلیقات» دکتر رواقی را پیش از فهرست‌های کتاب می‌آوردند بهتر بود.

پاری، در متون کهن جستن و شعرهای پراکنده گوینده‌ای چیره در گشاده‌ستش را فرامم آوردن و آنگاه از واژه‌هایی واگذارشته سخن داشتن، سلم است که اشتباههایی از این دست هم خواهد داشت، خطاهایی که کاهنده هست دکتر در خشان تواند گردید.

آینده - مؤلف فاضل کتاب، پاسخی کلی و کوتاه به پخش اول این انتقاد نوشته‌اند که در شارة دیگر چاپ خواهد شد. همانطور که آقای اداره‌چی یادآور شده رسیدگی به متون کهن و تصحیح اشعار پیشینیان دشوارست و به همین ملاحظه است که آینده مقاله‌ای را به این تفصیل به چاپ رسانید.

#### ایرج افشار

### پخارای من ایل من

چهل سال پیش می‌گذرد که محمد بهمن‌بیگی آشنای من است و سالهای دراز دوست من، چهل سال پیش از محمد مشیری مدیر «بنگاه آفر» کتاب «عرف و عادت هشایر فارس» (تبران، ۱۲۲۴) را که تازه چاپ شده بود خریدم و خواندم و از تازگی مطالب آن چشم و گوشم باز شد. دریافت که ایلات و عشایر چه گونه زندگی می‌کنند و چه حال و روزگاری دارند.

پیست سال بیشتر از آن روزگار می‌گذشت که با همسرم و دکتر اصغر سهدی و بجهه‌ها، حین هبور از بیابانهای فارس، زین گردنگاه نزدیک قیر و کارزین به سیاه چادری فرود آمدیم که بهمن‌بیگی در آن نشسته بود، او آن زمان مؤسسه و هدکاره اداره آموزش هشایری بود. به آنجا آمده بود که از مدرسه‌های عشایری (چادری) دیدن کند. (بقول علامه حلی مدرسه میاره)، دانش‌آموزها آمدند و آنچه بهمن‌بیگی «بالاداد» (در گویش یزدی به معنی دیگته کردن است) بر تخته سیاه چوبی نوشتد. شعرهای هم از

شاهنامه خوانند. خوب معلوم بود که شعرها را یا روایه‌ای دیگر غیر از حالتی که شهریها می‌خوانند، در ذهن سپرده‌اند. شاهنامه برایشان نمودی از پهلوانی بود، دانش‌آموز کوچولو غروری سرفرازانه داشت ازین که آن اشعار به خسون و جانش درآمیخته است.

باز تزدیک بیست میل کذشت. این بار محمد بهمن‌بیگی را نویسنده‌ای زیردست و شیرین قلم و خوش‌بیان و تازه‌پرداز یافتم. شبی گفت فلانی درین دوران بیکاری و دورافتادگی چیزهایی از ایل خود، از یادمانهای خود، از دانسته‌های خود، از دیده‌های خود نوشته‌ام، بگذار یکی را برایت بخوانم. «آل، را خواند و دلم را بروید، گفتم یده در آینده چاپ کنم. کسی اکراه و اجتناب داشت. چه نمی‌دانست که تکلیفش چیست نگران بود که همگان و غیر همگان آن را چه‌گونه تلقی می‌کنند؟ «آل، را گرفتم و چاپ کردم، آفرین و ستایش خوش‌ذوقان به گوشش رسید. آواز نادلپذیری از هیچ گوشه برخاست، دلیر شد و نوشته‌های دیگری فرستاد که همه چاپ شد مگر «قلی»، سند. آن هم به زیر چاپ فرستاده شده بود اما چون کتابش را چاپ‌شد دیدم «قلی» را از زیر چاپ درآوردم زیرا کتاب زودتر از مجله منتشر شده بود.

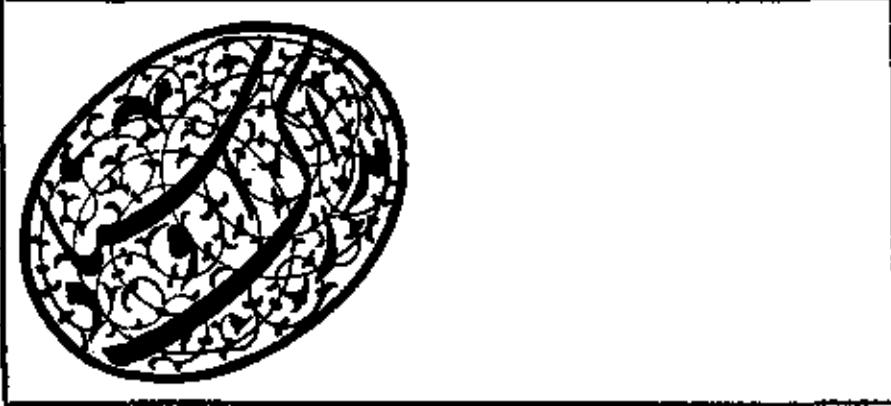
«ایل من بخارای من» مجموعه نویزده ناه از نوشته‌های قصه‌ای، گزارشی، دیداری بهمن‌بیگی است. همه شیرین و دلپذیر و خوش‌زبان و شونه نشنویسی ساده و زیبا و استوار است. در نوشته بهمن‌بیگی سه خصوصیت ناب دارد، یکی آنکه گاهی «رمانتیک» است، اما نه هموع. کلمات سوزناک و عاشقانه، از آنها که برای دوستان دوره نوجوانی از قلمش ریخته می‌شد در همین نوشته‌ها مست اما زنده نیست. خوشایندست، دیگر آنکه طبیعت‌شناس است. پخوبی توانسته است با کلمات ساده و بی‌پسایه مرغزارها، کوهسارها، لالزارها، گوسفندس‌ها، آوازی پرنده‌گان را به خواندنده پشناساند که چه حالتی و صورتی داشته‌اند.

سومین خصوصیت بهمن‌بیگی در قدرت بیان مقاومی است که در ذهن دارد و می‌تواند آنچه را می‌داند و دیده است به روشنی و پاکیزگی به صورت کلمات بیجان عرضه کند.

نوشته‌های بهمن‌بیگی شاهنامه منتشر ایل نقایی و بویراحمدی و ممسنی و کهگیلویه است، هرکس پیغواند می‌خواهد ایلی بشود و از زندگی سرسام آور شهری برد و در دامان آن معیط سرشار از طبیعت (همه‌گونه) آرام بیگرد و لذت سادگی و بی‌پیرایگی را دریابد، بخارای بهمن‌بیگی چنان هوانی دارد، ریگه روختانه «ماربر» همانند «ریگش‌آمو» و گردنه‌های «بیژن» و «ستگ سنگ» همه کشنه است.

اما افسوس که بهمن‌بیگی خود «اسکان یافته» و دیگر ایلی نیست. مبالغه است که نیست. آن بخت بلند امین سامانی را ندارد که به بخارای خود بازگردد از وقتی که پایش به دانشکده حقوق رسید و اداری شد و ریاست یافت معلوم بود که دیگر به ایل باز نمی‌گردد.

آفرین پاد بر چنین قسمها و فراموش مبادا هست بلند بهمن‌بیگی برای آنچه در راه آموزش فرزندان مثا ایران انجام داد.



#### آرچ افشار

## ایران سال ۱۳۲۳ از تکاه عبدالحسین هژیر

عبدالحسین هژیر در سال ۱۳۲۳ نامه‌ای مفصل از تهران به سید حسن تقی‌زاده می‌نویسد که چون حاوی اطلاعات قابل توجهی راجع به آن روزگارست چاپ آن خروخت دارد. ضمناً نشان دهنده خوبی از روحیات و عقاید کسی است که چند سال بعد به نخست وزیری و وزارت دربار رسید و هواهای سیاسی پس از در سر داشت، به قول بعثتی دوست یوانی او « چوانی مستعد و فعال و داشتمند و جاه طلب بود. »

هزیر (۱۳۲۲ ق - ۱۳ آبان ۱۳۲۸) فرزند محمد و توق همایون<sup>۱</sup> پس از پایان بردن تحصیلات در مدرسه علوم سیاسی به عضویت وزارت خارجه درآمد و به درخواست مختار شوروی به مترجمی آنجا اشتغال یافت . بعد به دعوت سید حسن تقی‌زاده به خدمت در وزارت طرق منتقل شد و چون تقی‌زاده به وزارت مالیه رفت هژیر را هم به آنجا آورد و عضویت اداره حقوقی و انتصادی یافت . پدر من که در آن وقت وئیس آن اداره بود در

---

۱- مهدی یامداد لقب او را « ونوق خلیوت » نوشته است و من به استناد نیط محمد حلوه‌اشمی در کتاب تاریخ جراید و مجلات در ایران (جلد دوم، ص ۹۱) که روزنامه « پیکان » به صاحب امتیازی پدر هژیر را معرفی کرده است ونوق همایون آورده . پیکان روزنامه روزانه بود و یعنی از ۱۱ آسفند ۱۳۰۹ هفته‌ای دو شماره چاپ می‌شد و تراپیلات « چیز » داشت . رساله ایطال الباطل بر ضد قرارداد ۱۹۱۹ به قلم هیئت‌حق مستوفی اجدا درین روزنامه نشر شد .

مقاله‌ای که دو احوال تقی‌زاده توشته و در ضمایم کتاب «سیاست اروپا در ایران» چاپ کرده<sup>۶</sup> در باره هژیر چند عبارتی نگاشته است که نقل می‌شود:

«در آن موقع من رئیس اداره حقوقی و اقتصادی وزارت دارائی بودم. او ( تقی‌زاده ) مرا به این سمت منصوب کرده بود. محمود فریمان که بعداً وزیر شد معاون... و عبدالحسین هژیر... کوچکترین عضو اداره ما بود... عمولاً پرونده‌های ادارات مختلف دارائی برای حل مشکلات قانونی و اقتصادی به اداره حقوقی و اقتصادی می‌آمد و من آنها را میان اعضاء برای رسیدگی و اظهارنظر ارجاع می‌کردم ...»

بک روز دیدم که هژیر مشغول مطالعه پرونده قطوری می‌باشد که من به او ارجاع نکرده بودم و این نخستین بار بود که چنین وضع خاصی را دیدم. پرسیم این چیست؟ گفت پرونده ثقت است که آقای وزیر به من داده‌اند تا گزارش برای ایشان تهیه کنم. قدری تعجب کردم که چرا این پرونده نزد من نیامده و مستقیماً به او رجوع شده است.

... این تنها اطلاعی بود که من آن موقع راجع به موضوع ثفت بیدا کردم. آنوقت فهمیدم که هژیر باید مورد اعتماد خاص تقی‌زاده باشد که از کنسولخانه روس به وزارت راه آمد و از آنجا با تقی‌زاده به وزارت دارائی منتقل شده و حال هم مستقیماً مأمور مطالعه پرونده مهم ثفت شده است...»  
( صفحه ۴۲۱ - ۴۲۰ )

هژیر بن از مدتها به بازرسی دولت در پانک ملی منصوب شد و زمان جنگ جهانی برای امور مالی و بانکی به انگلستان سفری کرد و در باره این سفر صحبت‌هایی در چراش و محافل پیش آمد و گفته شد که ظاهر سفر او غیر آنچه بود که بدان مأموریت بالله بود. نخستین بار در کایenne غریبی به وزارت پیشه و هنر و بازرگانی رسید و پس از آن در چند کایenne بعدی ( بجز ملتهای کوتاه ) فیز وزیر راه، کشور و دارائی بود تا در اول تیر ۱۳۲۷ نخست وزیر شد؛ ولی حدود پنج ماه پیش دولتش نهاید. سمت پمپی او وزارت دربار بود و درین مقام کشته شد.

هزیر ذوق ادبی داشت و فارسی را استوار می‌نوشت. محقق با همکاری سید ناصر الدین شادمان مردییری روزنامه طوفان هفتگی را بر عهده داشت و با فرخی بزدی کل می‌کرد. در همین دوره بود که با حبیب پهلوانی آشنایی یافت و بود. از مقاله‌های هژیر «سبک انشاء فارسی» ( طوفان هفتگی شماره ۱۱، س. ۷-۹ سال ۱۳۰۷ ) و «جان التون» ( مجله مهر

- سال اول ۱۳۱۲/۱۲ صفحات ۲۵-۴۲) و « در راه ولی‌عهدی هباس میرزا » (مجله مهر سال اول صفحات ۷۰۹-۷۰۷) نام برده می‌شود.
- کتابهایی که ازو به چاپ رسیده عبارت است از :
- حافظ تشریح، ۱۳۰۷ در ۲۳۰ صفحه (بترتیب و تقسیم آیات از روی مضمون)
  - تاریخ ممل مشرق و یونان (ترجمه از آلمانی و ژول ایزاك)، ۱۳۰۹ در ۳۶۶ صفحه.
  - تاریخ قرون وسطی یا جنک می‌ساله (ترجمه از آلمانی و ژول ایزاك)، ۱۳۱۱ در ۴۲۸ صفحه.

- با پظرزبورخ تا قسطنطینیه، لندن، ۱۳۴۲ در ۱۰۰ صفحه (راجع به روابط دربار ایران با دو دربار ووس و عثمانی از ظهور صفویه تا مرگ نادرشاه).

هزیر علاقه زیادی به جمع آوری استاد و مدارک قدیمی داشت و ظاهراً این علاقه برای تکارش تاریخ دوره قاجاریه بوده است و گوشایی از آن همان کتاب « با پظرزبورخ تا قسطنطینیه » است که در لندن به چاپ رسانید. (دوهان دوره‌ای که به آنجا به مأموریت رفته بود).

پس از کشته شدن اوچهار یا پنج مجموعه از استادی که او جمع آوری و تجلید کرده بود (در دفترهای رحلی) میان سالهای ۱۳۳۵-۱۳۳۶ به دست مرحوم ناصرالله سیوسی (منیر کتابفروشی مرکزی) افتاد و من آنها را برای کتابخانه دانشکده حقوق خردم و اینک در مجموعه نسخه‌های خطی دانشگاه تهران نگاهداری می‌شود و از جمله آنها آنقدر که به یاد مانده است مجموعه‌ای بود از احکام و فرامیینی که احتشام‌الدلوه از ناصرالدین شاه دریافت کرده بود و یکی از آنها مربوط می‌شد به چکوتنگی هزل امیر کبیر و دستورهایی که شاه پس از آن واقعه برای حکم فرستاده بود و آن را در پیوست کتاب امیر کبیر تألیف عباس‌البیان چاپ کرده‌ام.

اینک سندی که از خود هزیر چاپ شدی است و برای رسیدگی به تاریخ ایران در سالهای جنک جهانی دوم مودمند خواهد بود چاپ می‌شود و آن نامه اول است به تدقیق زاده.

\* \* \*

۱۴ آسفند ۱۳۴۳

قربان حضورت میرزا

مرقومه ۲۶ دی ماه زیارت شد. از اظهار مرحمت جنابعالی ولطف و محبت پیکران سرکار علیه خانم تا هر دارم صنون و مستکرم و خفیفه هر وقت که آن درجه انتقام و توجیه را از خاطر می‌گذرانم خرق خجالت می‌شوم. انشاعقه و سیله‌ای برای اینکه از این خجالت بیرون بیایم فراهم ب Shawd.

از اینکه زندگی در آن صفات راحت و خوش بیست مختصری مرقوم فرموده بودید، و البته بنابرآنهم که از اخبار برمی آید دو طهرانهم میشود ناراضی و صفات زندگی را در آنها حس زد و حقیقت پاید گفت که این جنک بی امان حوصله همه مردم را سر برده و عاقبتی هم معلوم نیست.

### وضع دنیا

جای کمال افسوس است که بعد از پنج سال و فیم هنوز مردم و سکنه انگلستان شپ و روزخیال نارخ ندارند و در خواب ویداری باید تسلیم قضا و قادر بشوند، معلوم میشود سرنوشت پسر چنین است که از بد خلاقت تا روز قیامت ناجاگر باید تسلیم قضا و قدر باشد، نهایت آنکه هر روز از واهی.

به هر صورت اگر برای سعادت هزار قسم تعریف و تعبیر قائل بشوند و در هر کدام آنها هزار رخدنه و خلل وارد کنند شاید تعریفی که کمتر میرود ابراد بشود و با آنکه اگر هم مورد ابراد باشد باز بدلیل هن وعیان نام سعادت آسانتر برآن صدق کند این تعریف خواهد بود که سعادت جز آسایش خیال نمیتواند باشد.

اگر چنین است تصویر نمیرود امروز آسایش خیال در پشت و روی زمین مصدق داشته باشد، مگر در مورد کسانی که به غفلت یا تفافل در مدت کوتاهی این سعادت را میهمنان خود کرده باشند و با این وصف جای حیرت است که نوع بشر قرنه دنیال ترقی بدد و حاصل ذممت میلیونها نفس درین راه عاقبت این بشود که قرد مردم دنها با باید از واه غفلت و تفافل مختصر آسایش خیال و بالنتیجه سعادتی بجهت خود دست و پا کنند و با آنکه درین جهتی که با وسائل گوناگون علی همه گونه وسائل عذاب و عقوبات دو آن فراهم است بسوژند و پسازند.

بین آنکه این تبیعه فاسد احتیاج به این همه کوشش نداشت و غفلت و تفافل دو هزار سال قبل هم سهل المؤنثه و هم مقیدتر بود. بدتر از همه اینکه درین داستان حزن انگیز همه دول و همه افراد په بخواهند و په نخواهند باید تحمل و شریک باشند و دستگاه و طوری بپیله اند که هیچکس نمیتواند بگوید من چشم امیدی به آن نهادم و چیزی از آن نمیخواهم، پهن لالل شر آن را برس من خراب نکنید زیرا که پنا به مثل قدیمی خودمان خواهند گفت «آش کشک خالت پغوری پاته نخوری پاته».

### ایران حکومت فدارد

در ایران عجالة از آن گونه مشکلاتی که خواب و راحتی را بر سکنه انگلستان معروم کرده است وجود ندارد. لکن هزار قسم مشکلات و خدمات روحی و جسمی دیگر بر همه مردم مستولی است، بطوری که باستانی یک مشت مردم «بغفو بربده» و «پاردم سائیده»

خلق خدا مدام از صبح تا صبح دیگر همه بروزخ طی میکنند و نمیدانند چرا؟ به نظر مخلص علت اصلی بسیاری از مصیبت‌های مردم ایران اینست که در ایران مطلقاً «حکومت» وجود ندارد. زیرا که هیچکی از خواص وظیع «حکومت» که در قرون مختلف در نقاط مختلف دنیا دیده شده است درین دستگاهی که در ایران بنام «حکومت» مشغول است مصداق ندارد و بدینهی این است که روز بروزهم پلتر میشود.

مخلص توقع ندارم که در ایران امروز حکومت دستگاهی باشد که حق ضعفا و ادر برای اقویا محفوظ بدارد، یا آنکه تعديل در اوضاع فاصله اجتماعی بعمل بیاورد، با تشویق از صحت عمل و فداکاری بکند و غیره. بلکه عیب اساسی حکومت ما این است که اولاً بدون اغراق هیچ چیز در دستگاه شرط هیچ چیز نیست. یعنی به درستی هم ایراد میگیرند، به قلب‌هم اعتراض می‌کنند. ایراد به درستی از این واه است که با زهد خشک نمیشود عزاده امور را بحرکت آورد (یعنی اگر خودت نمی‌زدی و نمیری کار بسیار خوبی میکنی). زیرا که سهم ما از خوان یقما بیشتر خواهد شد. اما اگر حاضر نیستی بامضه و به اقدام تو ما بخوریم و بیریم دنیا زهد خشک برو و ما را فراموش کن)، و اعتراض به تقلب موقعی است که مرد متقلب با دسته دیگری مشغول بند و بست شده و معترض را در آن کار راه نداده است و چون دو سگ بـ جیفـ دای به سر نبرند از صبح تا شام فریاد اعتراض پلند است تا یک متقلب برخیزد و دیگری جای او بنشیند و این تسلسل میرود تا به دور برسد و با این جهت تمام اشتغال عموم مقامات و افرادی که در امور سیاسی مداخله دارند بدون هیچ استثنائی مدام همین است که یکی از کسانی را که در دستگاه حکومت مستنداند هوش کنند و باز بدون هیچ استثناء مگاهن علت عموم این تغییرات همان غرض شخصی است. اما بهانه آن باز بدون هیچ استثناء مصالح عامه است. متنهی چیزی که آیداً در خاطر هیچکس خطور نمی‌کند باز همان مصالح عامه میباشد و تمام این بکن و پوشها را علت فقط متصادمه مبالغ شخصی افراد و اشخاص قله‌لی آست که سکان این کشته شکسته را در دست خود گرفته‌اند.

### متندین و پولدارها

امروز يك عده متند و پولدار تمام چرخهای مملکت را بضرر عامه مردم میگردانند و بالاتر دید این طرز حکومت که موجب فلاکت عامه مردم شده است جز تباہی ملک و فنای ملت تبیجه دیگر نخواهد داد. اما تفاوتی که این حکومت فعلی با سایر حکومتهاي بد دنیا دارد این است که دو سایر حکومتهاي بد غالب این بود که فرماندهان به بقای خودشان ملاقبند بودند و جهود میگردند که ملت و مملکتی باشد تا آنها حکومت خود را برآن تحمیل کنند، لکن در وضع فعلی ایران هیچکس نکراینکه ملت و مملکتی باشد نیست، بلکه فقط انتقام مادری آنی خود را طالب است.

بهمن جهت در حکومتهای پادشاهی معمولاً اصولی بوده است که مأمورین اجرا تکلیف خود را میدانندند. اما در حکومت فعلی نه تنها اصولی نیست بلکه مفعول این است که آمرین زبانی خود را عاشق دلداده اصولی معرفی میکنند که درست با توقعات آنها از مأمورین متیابن است و بعد از آنهم که انتقام خود را از مأمورین برداشت آنها را بهانه اینکه از اصولی که متضمن خیر مردم و مسلکت بوده است معرف شده‌اند از کاربری دارند و حال آنکه آمر و مأمور و تماشایی همه میدانند که این بهانه‌ها ظاهرسازی است.

وچیع حکومت ما امروز درست شیوه به آن است که ناصرالدین‌شاه پادشاه مطلق العنان حاج علی‌خان را در ملاعه عام بخواهد و شرحبی در خدمت گزاری میرزا تقی‌خان پرسجع بگوید و فرمائی صادر کنند که به کاشان برو و میرزا تقی‌خان را با تعجیل به طهران بیار که به صدارت مشغول شود. بعد در پنهانی او را شفاها به قتل میرزا تقی‌خان فرمان دهد و ضمناً با گماشتن شواهد و تفصیل مدارک معلوم کنند که حاج علی‌خان اورا کشته و در مراجعت باز در ملاعه عام شواهد و مدارک را بر او ارائه دهد و به عموم حضار ثابت نماید که او خلاف رأی سلطان کرده و ایران را از وجود مردی بی نظیر معروف ساخته و باهن جهت واجب القتل است و به امر او فی المجلس حاج علی‌خان را نابود کنند.

یک چنین حکومتی که پایه‌اش همه ظلم و غدر و مکر و حیله باشد آنهم نه تنها در برابر مردم، بلکه در باره مأموریتی که باید دستورات حکومت را اجرا کنند مسلمان دوامش از حکومت ناصرالدین‌شاه هم کمتر خواهد بود. زیرا که در حکومت ناصرالدین‌شاه لائق حاج علی‌خان بقین داشت که به مولی نعمت خود خدمت کرده و او تدرش و شواهد داشت و حال آنکه در حکومتی نظیر حکومت فعلی ایران نه تنها میرزا تقی‌خان نابود میشود و نظیرش به وجود نمی‌آید، بلکه حاج علی‌خان هم بینا نمیشود و مخلص نمی‌دانم در حکومت غالستانه‌ای که میرغضیب هم بینا نشود چگونه امیدی به بقای آن میتوان داشت.

و فی الواقع وضع امروز ایران همین است. برای هیچ‌کل، چه خوب و چه بد، نه آمر بی‌غرض و فهیم در کار است نه آمر مفرض و عاقل، نه مأمور مطیع و فرمانیزدار. یعنی حکومتی داریم که هیچکس جکش را نمیخواند و تمام افرادی که در درجات مختلف کار حکومت نشسته‌اند همه مشغول پستن باز خودشان هستند.

### «قلق» مأمورین

معروف است که در زمان ناصرالدین‌شاه یکی از فراثان‌شاھی که اغلب او را برای وصول مالیات نزد حکام می‌رساندند برسره «قلق» خود کارش با حاکم به مشاجره میکشید تا آنجاکه قرار شد در حکمی که باو می‌سپارند که برای وصول مالیات موجود ببلیغ «قلق»

اوراهم معین کنند تاکلر بدون اشکال بگذرد ، از آن بعد معمول آن فراش این شدکه پیرجا که او را میفرستادند او حکم را ارائه میداد و میگفت غرض اصلی من این است که شما زودتر « تلق » مرا پنهید والا مالیات را پنهید و چه تنهید من معطل نمیشوم ولو روی برمهیگردم . زیرا که من مستحق « تلق » خودم هستم نه مستحق مالیات دولت .

امروز بلا استثنای تمام مأمورین دولت مستحق « تلق » خودشان هستند و هی ، باز اگر مستحق حقوق خودشان بودند کار آنقدر سخت نبود . اما هیب این است که حقوق دولتی را مملک « علق » خود میدانند که بی در دسر میرسد . ولی آنجهه باید از آن بابت تلاش کنند همان « تلق » است که باید از خارج برسد و برای این مقصد مدام مشغول زد و بند و توانه هستند و آنجهه را که در خیال خود نمی گذارند انجام دستورات دولت است . ۴ همین جهت همه دستگاه دولت و امامت [ است ] و ابدآ دلسوز و قبام معنی کلمه صاحب ندارد . مالیاتها به درجه‌ای کسر کرده که عنقریب جز قرض چاره دیگری نخواهد داشت . البته تاکنون هم مقدار هنگفتی از بالک ملی قرض کرده‌اند و مکرر از شرکت ثبت ایران و انگلیس مبالغی بعنوان مساعدة گرفته‌اند . لکن این بار مسلماً صحبت از استقرار خارجه خواهد بود ، آنهم نمی‌دانم که آیا خارجه بما بدهند یا نه . اگر وضع بهمن منوال باشد تاچار همان ترتیبات تدبیم که من گفتم اگر نلان امتیاز را پنهید خانو خواهیم شد سی چهل هزار تومان قرض پنهیم والا فلا ، تجدید خواهد گردید .

### راه و راه آهن

کلرهایی که متفقین برای حمل جنس به رویه داشتند کم کم رویه تخفیفتره و عنقریب خاتمه خواهد یافت . در حدود سی هزار نفر عمله در راه آهن مشغول این کار بودند و عده زیادی هم در آموخ دیگری از قبیل ساختستان شویه و آسفالت کاری و غیر اینها که البته همه پیکار خواهند شد و معلوم نیست از کجا باید معاش کنند .

بدتر از همه خود راه آهن است . مدتی صحبت بود که امریکائیها قبل از عزم است خود مقدار زیادی از آنجهه را که برای پندر و راه آهن آورده بودند بما خواهند داد . لکن هبالة آنجهه شایع است این است که البته پنادری را که ساخته‌اند خراب نخواهند کرد تا مصالح آن را بپرند . ولی اگر دولت لکوموتیو و واگون و جرثقیل و سایر لوازم کاروا لازم دارد باید بخرد و مسلم است که امروز دولت بولنی ندارد که از این چیزها بخورد .

از طرف دیگر هنوز هم هیچگونه قراردادی در باب استفاده از راه آهن با آمریکائیها نداریم . قرارداد پاراف شده و امضا نشده‌ای که با انگلیسها داشتیم به همان حال لاتکلیف باقی است . بنابراین مبالغ گزانی که ما خود را از بابت حمل اجتنام برویه طبلکار می‌دانیم معلوم نیست کسی بما بپردازد .

بعلاوه الان که دولت برای مخارج آنی خودش معطل است معلوم نیست ماهی دو

سه میلیون تومان که لااقل برای نگاهداری خط آهن و موزکارکنان آن لازم است از چه محلی باید تهیه شود . بنابراین به تنها مختاری که قبیل از شهریور ۱۳۴۰ برای رسانیدن خط آهن شاهروند به مشهد و خط آهن میانج به تبریز و خط آهن قم به پزد شده بود هر رقت، بلکه خود این خطوط موجود هم نزمعرض فیرانی خواهد بود و همین حال را خواهد داشت راههای شوسته ما .

### کارخانه‌ها

اما کارخانه‌های ما صورت عجیبی دارد . باین معنی که امر دائم است باهن که آنها را به ثمن بپسندند نظر تاجر پرپول متنند بازاره و اگذار کثیم تا در طرف چند سال شیره آنها و شیره مردم فلکزده را از محصول آنها بکشند و بعد پنهان مشت آهن پهاره و ابدولت برگردانند، و یا اینکه آنها را بهمن حالت که هست دولت در دست خود نگاه دارد . اما حالت فعلی آنها این است که جمع گشته بپریک از این کارخانه‌ها چسبیده‌اند و در واقع کارخانه‌ها و اغارت میکنند . باین معنی که نه این کارخانه‌ها بد این مقدار عضو احتیاج دارند و نه گنجایش آن را دارده که حقوق و اجرت اعضاء و همه آنها تا این درجه گزاف باشد . و تازه قطع نظر از این دو عیوب این اعضاء بستیاری مستقیم خارج کارخانه هم از چنین کارخانه میگذردند و هم در خرید و فروش مواد اولیه و محصول کارخانه تعدی میکنند تا آنچه که این کارخانه‌ها با اینکه درین چند سال اخیر قیمت اجتناس در ایران بیست برابر و سی برابر شده است بازهم مرتب شروع میکنند . اما هیچکس قادر نیست دست پر کریب این کارخانجات بزنند و ترتیبی بدهد که جلوی این ضررها گرفته شود ، یا اینکه لااقل کاری بکنند که مهزان ضرر معلوم و علت آن معین شود .

و بهترین مثال آن این است که خود مخلص موقعی که در وزارت صناعت بودم کمال چد و چهید کردم و با این و آن زد و خورد نمودم ، تا فقط در یک کارخانه صابون‌سازی ترتیبی دادم که محاسبات دو طرفه برقرار شد و مثل همه کارخانه‌های اروپا هفته به هفته بیلان آنرا میدادند و عمل کارخانه درست در آن معلوم بود و در دو ماه آخر پنهان سال مزبور این ترتیب برقرار بود . لکن بعضی اینکه مخلص از آن وزارت خانه رقم نوری را بر قی به آقای پدر ، که بجای مخلص منصوب شده بود دادند میتوانند که این طرز محاسبه ما سر در نمیبریم . ایشان هم موافقت کرده‌اند که محاسبات بصورت ساده بگردد و بگشت . و الان دو سال از این امر میگذرد و هیچکس نورسید چه بود و چه شد و علت آن چه بود . با این وصف تصور مینمایید هیچکس پنکر کار اساسی بیفتند ؟ چون پسر هیچ وقت کار عیت حافظ نیست بکند و از زحمتی که میکشد یا باید نتیجه شخصی حاصل نماید یا نتیجه عمومی . اگر مخلص عشر زحمتی را که فقط در راه تبدیل محاسبات کارخانه صابون‌سازی کشیدم

به سبک و ...<sup>۱</sup> فعلی در راه امری که منعوت شخصی داشت می‌کشیم چند صدهزار تومن فائنه آن بود. اما از تعاظ مصالح عمومی هم که نگاه کنیم بیک گردش قلم زحمات یکسانه بهدر رفت. مثل اینکه هیچ نبود. هن درین صورت کاری بوده است اساساً باطل و بیهوده. از این مضعه تر وضع چند کارخانه دولتی است که اصلًا کار نمی‌کند. مثل کارخانه روشن کشی در این که مبالغ گذافی صرف تأسیس آن شده، لکن بجهة اینکه مواد اولیه نداشته است بکلی خواهد بود. اما ضرر دولت باینجا ختم نمی‌شود. باین معنی که هر چند کارخانه خواهد بود، لکن رئیس کارخانه و معاون و رئیس «پهله بردازی» و «کاربردازی» و «کارگزینی» و حتی عده کثیری عمله حقوق و اجرت خود را می‌گیرند، و حتی از این مضعه تر هم هست. بعنه هرچند هفته یک بار عمله این کارخانه‌ای که خواهد بود است «اعتراض» می‌کنند که مزدمان کم است و مأمور وزارت خانه می‌ورد تصدیق می‌کنند که حق دارند و مبلغی پمزدان اضافه می‌شود.

### وضع دکتر میلسپو و مالیات

با این وصف که «لاسلطه میرمائید تمام مؤسسات پهله بردازی مملکت خرو می‌کند و مالیات هم وصول نمی‌شود و دکتر میلسپو هم که هرچند تا حدی در تهجه خرابی او اوضاع مملکت ما در این اوآخر زیربار توپیه و اعمال نفوذ میرفت، لکن مسلمآ حاضر نبود بقدر خودمانها گفته این و آن را اطاعت کند، بالاخره معزول شد و از ایران رفت و حالاتم دست خودمان است تا آنجا که خنزیر مالیات بر عابدات پا رسماً بهمودتی درخواهد آمد که صاحبان عواید سرشار معاف شوند و بآنکه عمل این قبیل اضطراب چیزی نخواهد بود و در تبعیه عواید مملکت فقط متصری پهنه‌ای خواهد شد که طبقات ضعیف باید بدهند و مسلمآ آن مالیات کتاب این نوع مخارج را که بجز عنوان غارتگری عنوان دیگر به آن نسبتوان داد نخواهد نمود، و از این جهت بجز فرض راهی نخواهد ماند و امتناع هم مسلمآ آن خواهد بود.

هنوز دکتر میلسپو با مریکا نرسیده است، لکن از درخواست‌های برداخت و جواده ادارات چندین سون تشكیل گردیده و بولی نیست که یکسی ببردازند. بنابراین باز بوضع چندسال قبل برخواهیم گشت که معلمین پانزده روزه، بیست روز سرکار نیرنگند و آینجا آنچه جمع می‌شدند و خریضه و تلگراف میرستاندند تا پیک ماه ازینچه شش ماه حقوق معموقه آنها برداخته شود، اما امور انتصادی که آنهمه طعن و لعن کردند و نجاشی و ناسزا به آمریکانها دادند بعد از عزل میلسپو نیز در همان مجرای کچ و بد هاقبت خود می‌کنند. با این معنی که نه ترقیب کار معلوم است، نه هوايد دولت از این راه تأمین نمی‌شود. فقط پلک همه معنی می‌برند و می‌خورند و حمل اسلحه قاچاق می‌کنند و دو بازار به اضطراف قیمت می‌فرشند.

۱- پلک کلمه ناخوانا.

در جلوی دکانهای فروش سه مترچیت یا یک کیلو شکر زرد، مردم مثل سال قطعی در چلوی دکان نانوائی جمع می‌شوند و بعد از يك روز ازدحام و معطلي دست خالي برمیگردند. اين حال مرکز است. اما در دهات اصيلا دولت خود را مستول نمی‌داند که ضروريات زندگي اعالي را توزيع کند. مردم ده باید يك فرع چيت را بیست تoman و يك کیلو شکر را دوازده و پانزده تoman بفرند و مأمورین دولت هم دهم تسلک جان و مال آنها را در دست دارند و علاوه بر همه اينها فرياد ناماني هم از مردم طهران تا اقصى نقاط مملكت بلند است و اتحاديه ايلات و عشائر هم در شرف تجزيه مملكت است.

### نارضائي و حزب توده

بيداست بالين وضع که همه مردم از هرجهت به جان رسیده‌اند، چگونه دور هر علمي که نشانه عدم رضايت باشد جمع نخواهند شد؟ و در چنین موقعی است که حزب توده در اطراف مملكت فرياد علم رضايت را بلندگرده و چه دولت بخواهد و چه نخواهد مردم را دور خود جمع کرده و بعدها هم بيشتر جمع نخواهد شود. زيرا که در چنین روزگاري اگر دولت في الواقع هم قوه و قدرت کافی داشت به صرف اعمال قوه نمی‌توانست چلوی اجتماع مردم ناراضي را بگيرد، بلکه اقدام فوري و تدبير وافي برای وضع موجبات علم رضايت مردم لازم بود، چه رسد به امروزکه دولت نه تنها اقدامي تعيينکرده بلکه قوه و قدرت هم ندارد و هر قدم کوچکی هم که بخواهد برای وضع حاجت عامه بردارد چون ناچار موجب خروج افراد متعدد خواهد بود، از پيش معلوم است که منجر به علم موقعیت خواهد گردید. علاوه برکي از بلاهای میروم گرانی همه چيز است به اين معنی که ملاکين بزرگ و صاحبان کارخانه و تجار فروتند به وجوده حاضر نیستند تخلفي در منابع سرشاري که سالهاست میبرند بدنهن و در اين موقع وقتی بنا شد کارگري که در يك مدت محدود از روزی پنج تoman، روزی بیست تoman داشته است، بمناسبت تعطيل کارهای متعدد يکار شود و قيمت ايجان تقریباً همان باشد که بود خدا عالم است که برای تامين زندگي خود و خانواده اش چه نخواهد گرد. اين آمت که سرتاسر زندگي امروز ايران جزو بعض و كمئه و فعش و حمله نیست و هر روز فرياد ما نان و زندگي میخواهيم از همه‌جا بلند است.

در دوره مظفر الدین شاه فقط برای مخارج دربار و دولت معلم بودند و مدام قرض می‌کردند و امتياز ميدادند، اما امروز البته برای مخارج دولت به اضعاف مضاعف احتياج بوجه دارند و محل آن نیست. ضمناً عيب ديرگري هم پيش آمده که آنروز در کار نبود، بعض مردم و کارگرو عمله هم مدام دولت را مستول ميدانند که بهجهت آنها کارفرماهم کند و گرانی هم از حد گذشته است، با اين وصف آيا تصور ميفرمائيد واهی خواهد بود جزا نکه دولت درباره بهمان خط امتياز و قرض پيغامد.

شاید مخلص بجهت بدین شده ام و انشاء الله چنین باشد ، ولی آنچه مخلص می دانم این است که چراغ خاموش است و آسیاهم نمیگردد و متاسفانه وضع طوری است که اساساً قابل علاج هم بنظر نمیرسد و با تغیر اشخاص هم تا ریشه درد بجهای خود بالی باشد هیچ امید بهبودی نمیرود و قلع ماده هم آنچه بنظر مخلص میرسد نه وسیله اش فراهم است و نه اصلاً کسی تاکسون درین صدد بی رآمده است . بطور خلاصه علی الظاهر برای این مملکت راه کشاورزی مسدود است تا خدا چه بخواهد .

وضع و حال خودم

اینکه در مرقومه مبارک نوشته شده بود که انشاع الله از بیکاری به مخلصین بد نمیگذرد  
البته بدیهی است که معاش کسانی امثال مخلص که هیچگاه اندوخته‌ای نداشته‌ایم و باید از  
خدمت دولت بگذرد در موقع بیکاری مختلف است، لکن با توضیحاتی که در باب اوضاع مملکت  
به عرض رسانیدم اگر خدمت عالی عرض کنم که با وجود این اشکال معاش آن هم درین  
گروانی هر روز صحیع که هر چند خیزد وقتی که می‌یعنی مشغول دوستی تداوم از ته قلب خدا و ا  
شکر می‌گوییم قطعاً باور خواهید فرمود که بقدر خردلی مبالغه نگفته‌ام.

مخلص هم خود تجربه کرده بود و هم عموم رفاقتاً تایید می کردند که اعصابی به سطحی بولاد داشتند و در حلم و خودداری کمتر کسی از همراهان مخلص به پای مخلص می رسد لکن دو سال وزارت می مسی بطوری اعصاب مخلص را مست و ضعیف کرده که اکنون به اندازه جوشی ترین مردم هم قاب و تحمل ندارم و اختلال مزاج مخلص به حدی بود که ملاحتله فرمودیدم. از شیوه توقف در زندگان هنوز هم به حال عادی بر نگشته بود.

همه مردم در اوقاتی که مصدر کار هستند، آن هم چخصوص کار خطیری که وزارت پاشد؛ از قائد و غایبی سرشار و تحظیم و تکریم مردم فرهی می شوند. آسوده می خواهد و برای ایام بیکاری ذخیره ها می گذارند، لکن مخلص بر اثر قشار زیاد کار و دلسوزی بیهوده و ناملایمات مختلف و فراوان زرد و تعیف و لاغر شدم و حتی خواب هم از مخلص سلب شد و بطوری که ملاحظه غرمودید هرقلوهم معالجه کردم مغاید نیفتاد. لکن در نتیجه شفیع ماه بیکاری که البته همیشه هم خواه و ناخواه در این خیال بودم که بالاخره برای اداره امور معاش خود چه باید بکنم، باز چون ناملایمات وزارت و ادارش را به مرتبه حال مزاجم خیلی خیلی از سابق بهتر شده است و حتی مرتبه در شبانه و وزیر یکی دو د بعضی اوقات سه ساعت بیشتر می خواهم و خودم هم می کنم که بدون اینکه دوا هم بخورم حالم بیهتر است. البته هنوزهم کاملاً حالم بوجا نیامده است. لکن هر وقت بیش خود فکر می کنم از جان و دل به کسی که پاهاش شده است مخلص شش ماه بیکار باشم دعا می کنم و اکنون بیگانه دعائی که در حق خودم به درگاه خدا دارم این است که طوری اسباب فراهم بیاید که طوری تا هر دارم دیگر مجبور نشوم برای معاش خود در دستگاه حکومت ایران مغلی

پهلویم و بالفعل تأسف مخلصن فقط آن است که هنوز راهی پیدا نشده است که این آرزوی ارادتمند از آن راه تأمین شود.

چون بعد از این مدت خدمتی که اگر هیچکس نداند بین خدا و خودم مسلم است که خالصاً مخلصاً و حتی بیش از وسخ خود کوشیده‌ام، اکنون نه فقط بی اجر و بی اندوخته‌ام بلکه یک مشت حسود بدگو هم دارم که مدام به اشاره و کتابه و چشم و ایرو به گوئی می‌کشند. به اصطلاح در دوره جوانی چه گلی از این بوستان چیم که بعد از این بخواهم گلاب آن را بگرم.

درین مملکت باید به کسانی دست مریزاد گفت که بالآخر از هر ترک و تاتاری تمام نوامیں و مقسات مملکت را بازیجه نمودگردند و از تماس شهوات انسانی و جوانی برخوردار شدند و امروزهم هر جا که محبت می‌شود طوری درباره آنها داد بخن من دهنده که گویا از سلمان فارسی و علی بن ابیطالب‌هم در همه خود پیشی گرفته‌اند و اساساً نه فقط نیماین آنها باکسانی که بلا استثناء در تمام فضائل و مفات حمیده برآنها سربوده‌اند فرقی قائل نمی‌شوند، بلکه آنها را برهمه کنی تفضیلت می‌نمند... و از اشتباه‌کاری است، البته از اشخاص می‌گذرد، لکن برای اشخاص خوب که همه گونه مشقت را به خاطر مملکت و ملت و حسن خلق و حقیقت برعهود سهل شمرده‌اند این درد نکفته و داغ دل باقی می‌ماند که زحمتشان در راه مملکت بمحاصله بوده و برآنها حتم است که با این راه و روشن‌عومی منزل آخر این ملت بیز فنا و نابودی نخواهد بود.

### مطلوب جراید

باری درین باب بیجهت تصدیع دادم و معلمتو می‌طلیم که غیار کدورت ضمیر عالی را خلیظاتر ساختم. لکن بیشتر مقصودم توپیخن در باب کلیه امور ایران بود تا اگر گاهی به سمع عالی و سانیده باشدند که در جراید ایران مطالبی پر از غرض و مرض و ساکن از کمال بی‌انصافی درباره جنابعالی درج شده با می‌شود اصلاً اهیتی برای آن قائل نباشد و خاطر میارک را مطلقاً متوجه اینکه مطالب مزبورچه بوده است نفهمائید. زیرا که بقدرتی او خاص فعلی ایران خراب است که این مطالب وجهای من الوجوه لایق اعتنا نیست و ارزش آن را ندارد که انسان حتی یک دور آن را بخواهد یا با شنیدن کیلیت آن چند دقیقه وقت خود را تلف کند.

لکن چون در مرقومه عالی اشاره‌ای شده بود که مایل هستید هرچه از این قبیل نوشته شده باشد به عرض عالی برمند بطور مختصر حضور عالی عرض می‌کنم که البته آنچه درین باب نوشته بودند خیلی منفصل و مکرر نبود، بلکه مطالبی بود که بنا به مقصود معنی بسیار دو بار مشتعل شد و بعد خواهد و حالا مدتی است یکلی خاموش شده است.

۱— یک کلمه فاخوانا.

## حزب توده و صحبت ریاست وزرائی شما

قسمت اول آن موقعی بود که خود جناب مستطاب عالی در طهران تشریف داشتند و دو مطلب محرك آن بود.

یکی اینکه جراید توده و همکران آنها می‌ترسیدند جنابعالی ریاست وزرا را قبول پفرماید و در آن صورت بازار آنها در نتیجه اقدامات اساسی جنابعالی پشکند والبته سوابق هم که همکران آنها خودشان از سابق فیما می‌گذاشتند بودند به آنها وعله نمی‌داد که منتظر مناسباتی غیر از آنچه روابط رسانه دو ملکت اجازه مینهند از نساجیه جناب مستطاب عالی انتظار داشته باشند و به این جهت عمه با هم تلاش می‌کردند که جناب عالی را از این قبول منصرف نمایند.

## نقش شمال

مطلوب دیگر اینکه در همان اوقات توافق جناب مستطاب عالی در طهران موضوع امتیاز نفت به میان آمد و عنیده همکران توده این شد که جنابعالی معرك واقعی دولت شده اید که از دادن امتیاز منصرف شود و بهمن جهت از همان موضع شروع به ابراراد و اعتراض کردند و بدلا هر قدر موضوع نفت غایظ تر شد، بر درجه ابرادشان به جنابعالی هم افزود. تا وقتی که آقای ساعد تلگرافی به جنابعالی و به آقای جم و به آقای شایسته معاشره کرد و در باب کیفیت مشکلاتی که فیما می‌باشد ایران و شوروی روی داده است توغیهاتی داد و تقاضا کرد که در جراید منتشر شود. آقای شایسته هنوز هم مخلص نمی‌دانم در آن خصوص چه کردند. آقای جم هم عنین تلگراف را به عنوان مطالبی که رئیس وزرای ایران فرموده اند در جراید مصر منتشر کردند بدون اینکه چیزی از خود برآن بیفزایند. لکن جنابعالی ظاهرآ در اساس مندرجات تلگراف مزبور مصحابهای از قول تعوداتان در جراید منتشر فرمودید که ترجمه آن در جراید طهران منتشر شد و طویان اعتراض کسانی داشتند این مطالب برعليه مقابله آنها بود برانگیخت و حتی در متنگهای هم که آن اشخاص می‌دادند به این موضوع اشاره می‌کردند و چنین و اندود می‌شد که اسلام این مضایقهای که دولت ایران در کار نفت می‌کند از لندن است و شاهد این مذهبی آنکه سفیر ایران در لندن از ناحیه خود مصاحبہ می‌کند و مطالب ناروا و خلاف حقیقت در جراید انگلستان منتشر می‌سازد. این هم قسم دوم بود.

## ایجاد سوم مخالفان تحقیق زاده

اما قسم سوم موقعی بود که در جراید ایران منتشر شد در لندن مسجدی ساخته می‌شود و پادشاه انگلستان روزی به آن مسجد و قداند و وزیر مستعمرات انگلستان هم در دکاب اعلیحضرت ژرژ بودماند و سفر ای ایران و هر هم در موقع و زود پادشاه انگلستان به

مسجد حاضر بودند و به استقبال شاه و قته‌اند. این خبرهم بهانه‌ای شدکه در بعضی از جراحته توده بنویسندکه در هر یک از مراسم دولتشی انگلستان کش و زیر امور خارجه حضور نداشتند باشد سفیر ایران نباید شرکت کند و اینکه باحضور وزیر مستعمرات میر اهران شرکت قموده و هنی است به مملکت ما، زیرا که ما در عرض مصر نیستیم و البته در هر یک از این موارد آنکه کوشیده‌اند موضوعی برای اعتراض پیدا کنند چیزی به دستشان نیامده و همیشه این یک کلمه را خواسته‌اند به گوش مردم بکنندکه آقای تقی‌زاده از هلو مشروطیت طرفدار سیاست انگلستان در ایران بوده‌اند و قرائی آن این چند فقره است.

- در زمان محمدعلی شاه در سفارت متخصص شده‌اند.

- در چندین بین‌الملل گذشته در آلمان بوده‌اند، لکن بعد از جنک انگلیسها با ایشان حسن منابعات داشته‌اند.

- در دوره وظیا شاه امیاز جدید نفت ایران و انگلیس را امضا کرده‌اند.

- رضا شاه توانسته است آسیبی به ایشان وارد کند و انگلیسها تا رضا شاه بر سر کار بود شغلی در لندن برای ایشان معین کرده‌اند.

- اکنون هم در لندن به سفارت مشغولند.

اینها بود تمام مطالبی که در عرض این مدت ساختند و پرداختند، مخلص بی‌نهایت شرمندانم از اینکه این مطالب را بازگو می‌کنم، لکن به دو دلیل این جسارت و خلاف را مرتفع کشیدم: یکی اینکه امر خود جنابعالی بود که مایل هستیه هرچه تو شهادت‌دهنده‌هستان برمد، دیگر اینکه خواستم هرچه بود عرض کنم که خجال جناب مستطیل عالی راحت بتوود و مطمئن بشوید که سابقه درخشنان و بیفرضی و استغاثی طبع جناب عالی طوری است که حتی دشمنانی تا این درجه بی انصاف هم نمی‌توانند در ضمن جعلیات خود مطالبی بیاورند که مثل این چند فقره سابق الذکر بدیهی البطلان نباشد، زیرا که عرض آنها از این چند فقره سابق الذکر فقط این بوده است که قرینه‌ای برای این یک جمله به دست مردم پیدا شده که آقای تقی‌زاده متمایل به سیاست انگلیسهاست.

و البته چون همه کس اشخاصی را که این مطلب بر زبان یا قلم آنها جاری می‌شود می‌شناسد و می‌داند که خود آن اشخاص متمایل به سیاست طرف انگلیسها می‌باشند، همه کس فوری حدهم می‌زند که چون آقای تقی‌زاده به ففع سیاستی که این آقایان متمایل به آن هستند قدم برداشته است، این آقایان او را متهم می‌کنند که متمایل به سیاست دیگری است و به این جهت چون مطلب معلوم است، نه این اسنادی که داده‌اند اثربر قدر نهان شوندگان به طرف می‌گذارند، نه آن قرائی که برای آن اسناد قرابینه‌اند.

بطور خلاصه خواستم هرچه که مطلب جزو این نبود و کسی هم به این شکل آن را تلقی نکرد و اساساً مذکون هم هست دنباله آن بکلی قطع و خاموش شده است.

فقط برای اینکه میزان شعور این آنایران معلوم شود این مطلب را هم باید عرض کنم که یکی از این آقایان چندی قبل گفته بود که چون سید خیاه‌الذین دروسانه‌ای<sup>\*</sup> که در بلو ورود خود پاپ کرده بوده هریک غلیظ زیاد استعمال کرده بود، از تبیل « عنعنات » و « تعاریج دماغیه » و غیره و آقای تقی‌زاده هم کلمات عربی زیاد استعمال می‌کنند، معلوم می‌شود هر دو یک مسلک سیاسی در روابط خارجی دارند.

### ۵- کثر مصدق و نفت

اینها به عقیده مخلص آنقدر از این اشخاص بعید نیست، لکن چیزی که به نظر مخلص بینهایت غریب آمد روش آقای مصدق‌السلطنه است که لاید نظری را که در باب نفت نو مجلس کرد در وزیرانه « مهر ایران » ملاحظه فرموده‌اید و در آنها بعد از ایرادی که به تجدید امتیاز نفت ایران و انگلیس کرده از روی يك محاسبه بی سرونه چنین و اندود کرده است که درین تجدید يك میلیارد و هفتصد میلیون و کسری به ایران ضرر وارد آمده و مثل اینکه جناب مستطاب عالی مسبب این ضرر بوده‌اید.

به هر حال روش ایشان از آن بعدهم همواره تسبیت به عموم کسانی که ممکن است وزیری بر او مقالم بشوند یا کسانی که بر او مقدم بوده‌اند این بوده است که در تاریکی پیشینند و با همان ایما و اشاره آنها را به این سیاست و به آن سیاست پیشند و کوچک ابدالهای ایشان هم کلام ایشان را در هر مجلس نقل کنند و جا و بجا در جراید پیگیرانند. برای اینکه آخرالامر نتیجه این بشود که همه مردمی که سرشان به کلاهشان می‌ارزد خائن به سلطنت‌اند و فقط شخص ایشان حامی مردم‌اند و از قرط غیرت ملی هر وقت می‌خواهند در در مجلس محبت پیشند گریه گلوگیرشان می‌شود و از قرط هیجان حالت خشوه به ایشان نست می‌دهند.

به هر صورت ایشان هم درین مطالیه که شرح آن گذشت و در جراید درهمان اوقات درج شد دست داشتند. اما از آنجاکه خداوند مکالات بد را می‌دهد، در نتیجه پیشنهادی که در بلو تشکیل حکومت فعلی آقای مصدق‌السلطنه به مجلس داد و تصویب شد و موجب رفع دستیاران خود او گردید، همان اشخاص که سبقاً به تلقین او جنابعالی را متساکل به سیاست انگلیس و به این جهت مختلف امتیاز نفت شمال گرفتند، مقالات عدیده برضه خود او نوشته‌ند و او را طرفدار می‌باشد انگلیس و عامل و حتی مشاور حقوقی نفت ایران و انگلیس خطاب کردند و پیavar بد به او گفتند و همه گونه علم و دق بر او گرفتند و اوهم یکلی دست و پهای خود را گم کرد و برای اینکه از او دست بودارند چندین پا در مجلس بعد از آن نطق کرد و در واقع با تصریح خواهش کرد که این اسناد را دیگر به او نمختند،

\* - موسوم به شعائر ملی (آینده)

ولی اثری نکرد. بطوریکه اعصاب او بیش مختل شد تا آنجا که در جلسه دیروز مجلس تقاضا کرد دوسریه اعلام جرمی را که برعلیه آنای تلمین در مجلس مطرح است برای اظهارنظر به او بدهند و چون ندادند برحامت و قهر کرد و از مجلس رفت و درین خروج گفت « آینجا دزدگاه است » و بدین متناسب عده زیادی از تاییدگان برآشناست و بلند و علی در جلسه رسی فحشاًی به او دادند که شاید متوجه حضرت هم در سیداً سعیل به علی نبزه نمی داد . خلاصه این است مجلسی که باید مصائب این مملکت را چاره کند .

گفتند روزی یک عدد دیوانه را از راهی می بودند . عابری از یکی از آنها برسید رئیس شما کیست؟ جواب داد آن کسی که جلوی همه می رود و ضخیم ترین زنجیرها را برداود . این هم وکیل دانشند و بیفرض و وجیه الملة ما .

امیدوارم با اینهمه پرگونی توائسته باشم این حقیقت خود را حضور مبارک توضیح داده باشم که با این وضع خراب درین مملکت بی در بند و سراسام گرفته مطالب بی سرو تهی را که در مورد جناب مستطاب عالی چندی قبل در جراید نگاشته بودند جز با یکی که قسم مستهزانه نیاید تلقی کرد و انشاعده جناب مستطاب عالی بیش از این اوقات عزیز را صرف این ایاطیل نخواهد فرمود و از این بابت هیچگونه گردی هم برحاظر عالی راه نخواهد داد .

### از پطرزبورگ تا قسطنطینیه

در باب قالبهای تاقص کتاب \* مرقومه بودید که به امر جنابعالی پیدا کردند و حضور هالی فرستاده‌اند و دستور خواهید فرمود همینکه وسیله به دست باید بفرستند کمال امتنان و تشکر را از مراحم عالی دارم و متأسفم که از این بایت هم باز اسباب زحمت جناب مستطاب عالی شدم . انشاعده علو خواهید فرمود . مکلام اخلاق جنابعالی به حدی است که مطلص را به این درجه تصدیع ترغیب کرده است . اینکه مرقوم فرموده بودید کتاب در طهران خریدار دارد یا نه ، البته خاطر عالی مسبوق است که بطور کلی کتاب خوان و کتاب خر در طهران و در تمام ایران خیلی کم است ، بخصوص وقتی که کتاب هم گران باشد . وقی که مخلص حساب کردم هر چند این کتاب ده تومان قیام شده بود . به این جهت دیلم اگر نخرنده بهتر است تا بجهت بهنویدهم . لذا قیمت آن را ده تومان تعیین کردم . دو تومان هم کتاب فروش به آن افزوده که حق الزحمة خودش باشد . باین جهت از اینها امید زیادی که به زودی به فروش بر سر نداشتمن و حالاهم به کندی کم و بیش فروخته می شود تا بعد چه شود . با اینکه این اوقات فرامخت برای خواندن و فوشنن بیشتر هست ، لکن حتی المقدور

\* - مقصود کتاب « از پطرزبورگ تا قسطنطینیه » تألیف اوست که در لندن به چاپ رسانیده بود .

کمتر دنبال این کار می‌روم زیرا که فی الواقع در نتیجه کار زیاد اعصاب و مغز بکلی خسته شده و من خواهم بلکه ملووی بشود که هرچه زودتر این خستگی در فرسودگی رفع شود تا دوباره بتوانم به کار پردازم. بطوری که من می‌کنم اساساً مزاج و مغز احتیاج به استراحت کامل دارد، تا خلاصه مصلحت بداند.

بطوری که به خاطر دائم تصور می‌کنم فرموده بودید درباب صورتی که آقای رایسو از دایرتهای قنسولهای انگلیس و مأمورین سیاسی انگلیس مقیم ایران توهی کرده بود و بلک نسخه آن را نظریاً به مخلص مرحمت کرده بودید از دایر ذی‌دخل استعلام شود که آیا نسخ آنها را موجود دارند یا خیر و آگر موجود است و می‌فروشند قیمت آنها چیست؟ استدعا دائم اگر اندامی کرده‌اند و جواب رسیده و چیزی برای فروش دارند مخلص را در صورتیکه ممکن باشد مسبوق لرمائید و قیمت آنها چیست، تا اگر رسیده فراهم شود از آن را پرتهام هر قدر بشود توهی کنم، شاید روزی به درد بعنورد...\*

\*\*\*

## دو نامه از قوام‌السلطنه به تحقیق زاده به مسکو

این نامه را قوام‌السلطنه در ۲۰ اکتبر ۱۹۰۱ از تهران به مسکو  
می‌نویسد و در آن تحقیق زاده را به عنوان رئیس هیات اعزامیه مسکو خطاب  
گردیده است (پشت پاکت لایک و مهرشده)

قوام‌السلطنه درین وقت رئیس وزراء بود و نامه خود را برگاهه  
ریاست وزراء نوشته است. قسمت اول نامه به خط متفق (شاید شکوه العلک)  
و قسمت دیگر آن به خط قوام‌السلطنه و هر دو نامه به امضای اوست.

-۱-

فداخت شوم و قیمة شریقه مورشه ۲۷ زویه ۱۹۲۲ که حاکمی از محتمنی وجود  
شرف و احساسات بودت آمیز عالی بود موجب نهایت خرسندی و امتنان این جانب گردید.  
از مندرجات ضمیمه مرتومه استحضار حاصل نمود. تظریفات جناب مستطابعالی را کاملاً  
تصدیق نموده و خاطر محترم را مستحضر می‌دارد که مخلصین هم برای نهل به مقاصد همتری  
از بدو تشکیل کابینه خود سعی کرده است چاره [ای] تقاضاهای خیر مهم مفارت روس را  
انجام داده و در مذاکرات و مکاتبات هم حتی الامكان لعن ملایم اختیار شده است، بطوری  
که می‌توانم از این رهگذر جنابعالی را مطمئن نمایم که برخلاف اظهارات مسبو روشن  
روابط موجوده فیماین وزارت خارجه و سفارت روس ظاهرآ خیلی دوستانه و چنان‌که اشاره  
فرموده‌اید ما بین گرم است.

\* - ازینجا بعد مقداری مطلب عادی و احوال پرسی بود که حذف شد. (آینده)

سیو شومیاتسکی هم تاکنون شخصاً متن و جدی بدنظر می‌آید و اشخاصی که میل واراده خود را بر می‌سیو و داشتین تحمل می‌کردند از قرار معلوم دیگر در مختار راهی نداشتند. در باب آزادی تجارت و ترانزیت و جبران خسارت وارد و سایر مطالبی که مرقوم فرموده‌اند جدا گانه جواب داده شده و آن‌نظر محترم خواهد گذاشت.

در خاتمه خاطر شریفرا به مساعdet کامل خود چند نسبت به پیشرفت مذاکرات جتابعالی و چه در فراغتم ساختن موجبات آسایش و فراغت هیئت تجاری مطمئن نموده موقعیت جتابعالی را در انجام این مأموریت مهم آرزومند است.

لزوماً این نکته را هم مذکور می‌شود در ضمن مذاکراتی که در اینجا به عمل آمده است این جانب همیشه از اظهار رأی خودداری نموده و تفصیله مسائل راجعه به قراردادها را موقول به مذاکرات در مسکو نموده است. احمد

### -۲-

لدایت شوم مخصوصاً آقای فضیل الله خان را چندروز نگاه داشتم که جواب مرقومات را به خط خود رخست بدهم. بواسطه گرفتاریهای شبانه روز که شرح آن را عرض خواهند کرد موفق نشدم. امیدوارم مزاج محترم عالی در کمال صحت و سلامت باشد.

از اقدامات و زحمات عالی کمال سیرت و امتنان حاصل است و امیداست با تکریص ای و چلپی که مخصوص وجود محترم عالی است بد انتظام و ظایپی که در عهده دارید موفق شوید. بدینهی است این جانب هم در تسهیل اقدامات و پیشرفت نظریات خبر خواهانه عالی فروگذار نخواهم نمود.

مطلوب کیا و تلگراف اغراض شده است. تلگرافات دیر و مغلوط می‌رسد. قدحن کردم تلگرافات را بعد از مخابرہ عین آن را باست برستند. حضر تعالی هم همین رویه و معمول فرمائید.

خواهشمندم با هر چهار از سلامت مزاج شریف و جریان اوضاع شخصاً و مستقیماً مستحضرم فرمائید و دوستی زوال ناپذیر مرا نسبت به وجود گرامی و عالی مقام خودتان صمیمانه پایدار بدانید احمد.

\*\*\*

### یادداشتی از دکتر اسماعیل خان مرزبان (امین‌الملک)

عکس این یادداشت را که پشت نسخه‌ای خطی در روزگار متروکت نوشته است آقای پروردیز مرزبان در اختیار ما گذاشته‌اند.

امتب که شب چهارم ماه شعبان است با کمال دلتنگی از عدم مساعدت دولت و

امتی دربار و اخراج ایرانیان بینکر و عهدنامه‌ای که مابین دولت روس و انگلیس درهاب ایران بسته شده است در جلو گذاشته با دلسویان دقت در مطالب سیاسی آن می‌نمودم که با این عدم مساعده و اخراج کار ما بدینخت ایرانیان به کجا خواهد انجامید و این وطن عزیز ما چه عاقبی باید طی نماید.

بعد از تقدیرات زیاد و اطلاعاتی که از تمام جزئیات این دربار و این مردم بی‌اطلاع داشتم یا پس کلی دست داده و چشم برآز اشک شد و یقین کردم که عمر ما کفایت نمی‌کند که آزادی خاک و اینای وطن خودمان را بینهم و حقوق حقه خودمان را ازدست ظالمین بگیرم . لذا قلم برداشته به تو ای نور چشم عزیز که الآن و بروی من خوایله [ ای ] می‌نویسم که به تاریخ دو ساعت از شب گذشته دهم ماه رجب ۱۳۲۵ از عالم علم به عرصه وجود آمده در موقعی که هک سال و بیست و پنج وزوز از عمر سلطنت مشروطه ایران وطن تو گذشته بود ، ای نور چشم چون نخواستم مورد طعن ولعن تو واقع شوم (زیرا که در مدت عمر خود ، بکسر نفرین و لعن بر اولیای خود می‌کردم که چرا آدم نشدن و حقوق ما را مطالبه نکردند ) از برای پیشرفت این اساس مقدس که مبنی بر آزادی وطن عزیز ما واسترداد حقوق حقه شما ها است تاکنون هیچ نوع فروگذار نکردم و بقایی که من در این امر بغيرضاخنه رفتار کردم ، اگر سایر هموطنان تو می‌کردند این حالت یا پس و نامه‌ی امشب از برای من پیدا نمی‌شد.

لهذا ای نور چشم به تو می‌نویسم که اگر عمر ما مشروطه طلبان کفایت نکرد که این اساس مقدس را بطوری که شاید به اتمام رسازیم ، برشما نونهالان این وطن عزیز است که آدم شوید و نگذارد که حقوق شما را پایمال نمایند و بر وطن عزیز شما اجابت دست پیدا نمی‌شد . مورخا شهر فوجی است ، سن ۱۳۲۵ .

\*\*\*

احمد شعبانی

### دفتر تفتیش فرقه دموکرات ایران (در فارس)

در کتابخانه استاد معزز معلم علی اصغر سیفی ، دفتری از گزارشها ، صورت حوزه‌ها و ورقه احصائیه اعضا فرقه دموکرات فارس مرتبط به سال دوم (، فرورد ۱۳۴۳ هجری قمری ) موجود است که برای روشن شدن فعالیتها و تاریخ آن حزب دارای فواید زیاد است .

گزارشها مشتمل بر سی هفده است ، دفتر تفتیش ، دفتر ثبت مشخصات حوزه و سایر ورقه احصائیه اعضا بر حسب ترتیب حوزه‌ها .

مطلوب گزارشها ازین نوع است:

«از حوزه نبره ۱ راپورت دادند که جناب حاجی ملوس را معرفی نموده‌اند برای ورود، به ناظم آن حوزه که جناب آقا محمد مهدی آقا بود توشته [آنکه] که جلوگیری نمایند. غریب ذی‌العجم در جلسه اول کمیون راپورت داده شد.» (۲۹ ذی‌قعده) است.

راپورت این حوزه، جلسه فوق‌العاده منزل آقا میرزا محمد حسن خان پسر وحوم آقا میرزا لطف‌الله مستوفی بود. جلسه رسی و مقری این حوزه شباهی دوشهیه است، اعضاء آن هر نفر، هر حاضر [و] هر خایب. (ه ذی‌العجم) درینچش دوم اسامی ناظمها حوزه‌ها آمدند است. آقای ضیاء‌الادبا ناظم حوزه شماره ۴، آقای شجاع السادات ناظم حوزه شماره ۳۷، حاج محمد‌هاشم نمازی ناظم حوزه شماره ۳۶.

بعض اعظام دفتر احبابیه اعضای فرقه دمسوکرات فارس است. از آن جمله است، آقای ذوالریاستین، نصرالدوله، صدرالاسلام، حاج قوام دیوان، فائز السلطنه، فیض‌الواعظین، اعتماد التولیه، فرمصت‌الدوله، مترجم السلطنه، اعتماد دیوان، ضیاء‌الادبا و حاج سید‌هاشم معین‌الاسلام دشتکی.

ذکر محل سکنی اعضاء جفراییان شهری‌شیراز را در آن سوابق می‌نمایند: از گه ایالتی، اسحق بیگ، بالاکفت، بازار مرغ، درب شاهزاده، درب شیخ، درب مسجد نو، دروازه کازرون، راندارسری، سرای نصر، مردزگ، سوق‌الطیر، مریاغ، گلستانه، شب آب، میدان شاه و مورستان.

از اطلاعات مفید دیگر شغل اعضا و میزان هایدی آنها است، ازین قبيل: نمایندگی مجلس ۱۰۰۰ قران (درمه)، طبیب ۵۸۰ قران، مستخدم تشون ۳۰۰ تا ۳۵۰ قران، سمسار و خیاط ۳۰۰ قران، مستخدم مالیه ۲۵۰ قران، منشی‌گری، توکری، شاگرد براز و راندار رزیمان سوم، ۲۰۰ قران، تفتگش ساز ۱۵۰ قران، داعظ و معلم ۱۰۰ قران تا ۲۰۰ قران.

### دستور زبان فارسی

تألیف دکتر صادق امین مدنی  
(تهران، ۱۳۶۳)

کتاب ساده و هیچ با درکی بن اساس ساختمان زبان فارسی و علم

زیانشناسی نوین

مرکز پخش: انتشارات روزبهان - ۴۲۰ دیال



## یادداشتی درباره یادداشت...

یکی از بندوهای مجلسه «یادداشت»، حاشیه، نکته، نام دارد که توجه‌های کوتاه‌تر، ادبی و فتوی بهجا نماید. در سایهای اخیر عده‌ای که علاوه بر آن بخش دارند به تدریج نوشته‌های فرستاده‌اند که مقداری از آنها در مجله چاپ شده‌است و فی مقدمه‌ای بهتری از آنها بهجهای مانند است فرجهون بعضی از مطلب‌ها ناظرست به مقالات مجله و بیش ازین تکاهد اشتن آنها درست نیست و موجب روبیدگی اینها رفتن موضوعها خواهد شد، درین شماره کدامکه بهتری (ر) بهجهای من رسانید و به ناجا از بخش تحقیقات ایرانی من کاهیم.

\*\*\*

نکته‌ای که قابل وقت است این که بهاری ازین یادداشتها از دوستان علاقمند شورستانها می‌رسد و حق همین است که مجله زودگر نسبت به نظر آنها بگویند و معرفی فضایل و گمالات فضلا و والشمندانی باشد که نسبت به منظمه خواه مخصوصاً علاقمندی دشوار و چون تحقیق دارند، این در واقع موقن که گستره تحقیقات ایرانی لشکری می‌شود مرسوم بود و آزاد بودن هرگز در آن برای همه کسانی که در رشته‌های متنوع ایرانیانسی کار می‌کردند، مخصوصاً کسانی که از مرکز پایدار افتاده بودند، فرصت مناسبی بوده تا میان افسرای همسخنی و تباول اندیشه‌ها پیش آید و از کارهای یکدیگر آگاه شوند، ایندیست این روی آینده پستند خاطر همگان باشد و در مجله نویس هم آن را درست بدانند.

## نخستین ایرانی در دانشگاه ویتنبرگ در عصر صفوی

دانشگاه ویتنبرگ از نخستین سال تأسیس خود پناهگاه بی‌پناهان، گریختگان و اتیاع ملل و اقوام بیگانه بوده است. نیلیپ ملانشون نیز خود عالم و مشوق این گشاده‌تری و بلندنظری بود و از مکاتباتش اشارات و نکات بسواری درباره علاوه‌گشته و ارتباطات وسیع این معلم بزرگ آلمان بدست می‌آید. مراحله‌ای از او به تاریخ هفت زولٹن ۱۵۵۵ که تا بهحال چنانکه باید مورد توجه و عنایت قرار نگرفته، «مارا از مضمون نخستین ایرانی که به دنیا علم و جلب مساعدت به ویتنبرگ آمد» بود آگاه می‌کند. بعد از اینقالیها، هندیها، تاتارها و عربها نیز بضمون منتظر به این درگاه روی آورده‌اند. بهنام وی توانستیم پس ابریم، سرنوشت بصدی او هم برما آشکار نیست. امساچنین معلوم است که او در چنگکهانی که در روزگار صفویان برای کسب قدرت در گرفته بوده ناگزیر شده جلای وطن اختیار کند. چون بهنامش واقع نیوژیم توانستیم حیث ادعای او را مبنی بر اینکه پسر پادشاه ایران است به محل تحقیق بیازمایم. امکان دارد که او پسر پکنی از سران فیابیل جنوب یا غرب ایران بوده و مجبور به فرار شده باشد. ترجمه متن لاتینی نامه چنین است:

رئیس، استاد و دکتر دانشگاه ویتنبرگ که تمام کسانی که این سطور را می‌خوانند درود می‌فرستد!

آن کسی که در اینجا بیگانه است، من گوید ایرانی است، آن هم پسر شاه ایران؛  
بهین ترتیب چون او خوب است و ناتوان، می‌خواهم امر خداوند تبارک و تعالی را به  
یاد داشته باشم که من فرماید در برادر غربیانی که به احدهی ظلم و تعذی نکردند باید  
مهمان نواز و گشاده دست باشیم. بهین نهنج در سفر تنبیه، باب دهم، نوشته شده است:  
«خدای شما یتیمان و بیوه‌زان را دادرسی می‌کند و خربیان را دوست داشته، خوراک و  
پوشانک به ایشان می‌دهد. پس خربیان را دوست دارید زیرا که در زمین مصر غرب  
بودید.» به یاد مشکلات و دشواریهای خود باشیم در این آشمنه بازار زندگانی مسکن  
است که بخت به هر کسی پشت کند و چنان که می‌گویند او از اوج هزت به حضیض ذلت  
بینند.

چنین می‌گوید که در دم خسل تعهد یافته و بعد از چون نخواسته برعلیه آشانها  
دست به ملاح ببرد، او را از دریافت مستمری که تا آن هنگام در حقیقی هرگز را بسوی  
معروف کرده‌اند، درباره این گفته‌ها ما به تحقیق نمی‌بردازیم و فقط به تأیید این مطلب

اکنون می‌ورزیم که او در لیبریک و دوتبیرگه به شایستگی و فنجانتی زیسته است، و چون از عهدت تکلم به زبانهای آلمانی و لاتینی برعیشه آید به او توجه کردیم به اینالیا بازگشود.

محترم زاد راهی به وی دادیم و از دیگران نیز درخواست داریم که آنها نیز به این مرد تبریز است به خاطر خداکمل کنند، زیرا ملت آلمان همواره از مساعدت به خریبان کوتاهی نکرده است. اگر ایرانی است بگذارید قاتیعیددانهای در ایران و کوروش و خدمات ارزشمند ایرانیان را درحال حاضر به خودمان از خاطر نبریم. آنها اکنون فرمانروای قیار و سنتگر ترک را که می‌توانست در مجارستان و آلمان موجب ایجاد مزاحمت و ناراحتی باشد برجای خود متوقف کرده‌اند.

\* \* \* هشتم زوئن ۱۹۵۵ \*

### تجویمه کاووس جهانداری

\*\*\*

## تئوری لارینگال<sup>۱</sup> و قدمت زبان فردشت

در سال ۱۸۷۸ فردینان دوسوسور<sup>۲</sup> نظرداد که دستگاه صوتی هند و اروپائی صامتهایی داشته که به زبانهای منشعب از هند و اروپائی فرسیده‌اند، اما به جیران از میان رفتن آن صامتها، صوتی‌های مجاور آنها پلند شده‌اند:

هند و اروپائی	ایرانی باستان
ایست - (ماده مشارع ایستادن)	sta - steh -

در سال ۱۸۷۹ مولر<sup>۳</sup> که در بین پاچن منشاً مشترک هند و اروپائی و سامی - حامی بود، صامتهای موجود در هندواروپائی و معروف در زبانهای منشعب از آن راه، صامتهای لارینگال فرض کرد، چون چنان صامتهایی در زبان سامی - حامی وجود داشته است. از این پس نظریه دوسوسور، تئوری لارینگال نام گرفت.

در سال ۱۹۲۷ کوریلوویچ<sup>۴</sup> صامتهای لارینگال را در زبان حتی<sup>۵</sup> در جهانی پاخت که دوسوسور وجود آنها را برای توفیق مثلثاً در - sta - ایرانی باستان لازم دانسته بود.

فارسی	ایرانی باستان	حتی
ها - (ماده مشارع پائیدن)	Pa -	Pahš -

<sup>۱</sup> - پرگرفته از مقاله B. Brentjes مترجم در مجله علمی دانشگاه مارتن لوتز (هاله - ویتن برگ) - شماره ۲ جلد ۳۴ (۱۹۸۲)

براساس تئوری لارینگکال، وینفرد لمن « قوتولوژی هندواروپسانی »<sup>۷</sup> و آنهاست و در سال ۱۹۵۷ انتشار داد و « زبان سنسکریت » را ت. بارو تألیف نمود و در سال ۱۹۵۸ منتشر ماخت.<sup>۸</sup>

برخی تعداد صامتهای لارینگکال را سه می‌دانند. آنها را به صورتهای  $H_1$  و  $H_2$  و  $H_3$  نشان می‌دهند. برخی تعداد آنها را دو و برخی چهار می‌دانند. برای نشان صامتهای لارینگکال غیر از  $H_1$  و  $H_2$  و  $H_3$  از نشانهای دیگری هم استفاده می‌شود.<sup>۹</sup>

اخیراً بررسی زبان اوستانی براساس تئوری لارینگکال شروع شده و در این زمینه نوشته‌هایی منتشر شده است.<sup>۱۰</sup> یکی از آن نوشته‌ها از ف. ب.ی. کوپر است با نام « درباره زبان زردشت »<sup>۱۱</sup>. کوپر با بررسی واژه‌های گاهانی:

*eodereš, hizvā, uxšāiš, tanūm, xšma – dužažobā daregāyā, ēvarənā*

اظهار نظر گرده که زبان زردشت بسیار کهن‌تر از زبان « ریگه ودا » است.<sup>۱۲</sup> ریگه ودا را از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد مسح می‌دانند.<sup>۱۳</sup>

#### نویسنگان مربوط به شماره‌ها :

- |                     |                          |  |
|---------------------|--------------------------|--|
| 1- Laryngeal Theory | 2- Ferdinand de Saussure | 3- Möller  |
| 4- Kurylowicz       | 5- Hittite               | 6- Winfred P. Lehmann, Proto - Indo - European Phonology   |
|                     |                          | 7- T. Burrow, The Sanskrit Language  |
|                     |                          | ۸- برای $H_1$ و $H_2$ ... و املالع بیشتر از تئوری لارینگکال و تاریخ آن به نوشته‌های زیر مراجعه شود:                                      |
|                     |                          | T. Burrow, The Sanskrit ... ; Winfred P. Lehmann, Proto - Indo - European ... ; F. O. Lindeman, Einführung in die Laryngaltheorie, 1970. |
|                     |                          | ۹- رجوع شود به مجله چکیده‌های ایران‌شناسی ج ۵ مدخلهای شماره ۴۹ و ۴۸.   |
|                     |                          | ۱۰- ۱۱ و ۷۲، ج ۶ مدخل شماره ۴۷، ج ۶ مدخلهای شماره ۴۳ و ۴۷.   |
|                     |                          | ۱۲- F. B. J. Kuiper, On Zarathustra's Language, Amsterdam, 1978.   |
|                     |                          | ۱۳- ژنلر لازار، مجله چکیده‌های ایران‌شناسی، ج ۵، مدخل شماره ۴۹.  |
|                     |                          | 12- T. Burrow, The Sanskrit ..., P. 35.  |

۵- گلر تحسن ابوالقاسمی

## دو چهار دانه کهن

ابرج الفشار در ماهنامه آینده، از روی عکس نسخه‌ای خطی که در سال ۹۸، هجری نوشته شده، چهار بیت شعر با عنوان **فهلوی** تقلیل کرده که به سبب بریدگی لبه ورق و مائیدگی و کهنه‌گی کاغذ، برخی از واژه‌های آن افتاده، متن را ناقص و تاخویان ساخته است. آنچه که او خوانده، وجز در چند واژه، بقیه را درست خوانده و چاپ کرده،

چنین (له):

زبلوز بونوانی وی ... نه خوش  
کام و هر باش کهانم وی نه خوش ...  
بیمه گونه هل نه گیره آرام  
بیمع آین کهانم وی نه خوش ...  
خوسروان ساء وی ... نه خوش نی  
اج ولان رنگ اوری بوری تو خوش ...  
خود مسوغه‌گی وی آله ران سان  
خوبش هبایعی ده وازوی تو خوش ...

من این فهلوی را که برای تختین پار پیدا و چاپ شده و معتبرهایش نیز ناشناخته مانده است، از روی کلید گویش دیلمی، آنها نگه بوده، در زیر می‌شناسانم و به ابرج افشار، دوست دانشمند و پرکار، بدیادگار، تقدیم می‌کنم. زیرا بیشتر واژه‌های آن در دیلمی کلر پردادارند و سبک آن خوبی‌شاد و چهار دانه‌ها با پهلوی‌های دیلمی است که نگارنده بیش از چهار صد و چند چهار دانه آنرا گردآوری کرده و درست دارد.

الف: متن فهلوی در اصل نسخه خطی باید چنین بوده باشد

زَبْلُوزْ بُونَوْنَانِيْ، حَرِيَّةَ، حُوشْ نِيْ

Z-BL-Z-YAZ BUNDAYANI YI TA XUS NI

کام و هر باش کهانم، حریه، نه، خوش نی

کَامْ وَهَرْ بَاشْ كَهَانْمْ، حَرِيَّهْ، نَهْ، خُوشْ نِيْ

بیمه گونه، هل نه گیره آرام

B-A-HICA-AM GANA DEL NAGIRA ARAAM

۱- چهارداده، چهره‌فنا، شاهر قدیم گیلان دیاهی دو هیئت دا چمن نامیده.

۲- صفحه ۸۲۳ شماره ۱۱-۱۲- سال هفتم یوهن و استفان ۱۳۹۰

بهیج آین کهانم وی ته خوش بی  
 BA-HIC ÂYEN-KEHÂN-AM, YI TA XÜS NI  
 خو سرخان ساو وی ته خوش بی  
 XAYE SARYÂN-E SAAE YI TA XÜS NI  
 آج دلان رنگ اوی بُری ته خوش بی  
 AJ. YOLÂN RANG AYI BÜRE TA XÜS NI  
 خوره مونیا کی وی ته دران سان  
 XÓRA MÛ NIâ KI YI TARÂN SÂTAN  
 خوش هبakan، دره داز، وی ته خوش بی  
 XÜ-SÉ HABAKÖN DAH-YÄL, YI TA XÜS NI

بهز واژمعانی که در زیر، میان ابروان گذاشتند، و هریکه چند معنی دارند که سپس  
 یاد خواهم کرد، برگردان نزدیک به « واژه به واژه » وخشک و نارسای یتها فهلوی بالا  
 چنین می شود :

از (بهیج) (بوندوانی) بی تو خوش نیست  
 کام وهر (باشکهان) ، مرآ ، بی تو خوش نیست  
 بهیج گونه مرا دل نگورد آرام  
 بهیج (آینکهان) مرا بی تو خوش نیست

خواب سایه سروها بی تو خوش نیست  
 از گلها ، رنگ ، بدون تو خوش نیست  
 (خوره) مرا نمی آید که بی تو (وان ساختن)  
 (خو - ش) (هباکان) (دهواز) بی تو خوش نیست .

### ب - ساختمان درست این دوچهار دانه

بیش از آنکه بسیگردان رسا و معناهای واژه‌ها را بپاورم باید به این چند نکته را پادآوری کنم:

- ۱ - این نهلوی دوچهار دانه جداگانه است، نه یک چهار بیت.
- ۲ - در مضرع نخست از چهار دانه اول بجای (بوتلوانی) باید بوندوانم می‌بود تا قافیه با باشکهانم و آینکهانم هماهنگ می‌گشت.
- ۳ - وزن شعر در مضرعهای دوم و چهارم از چهار دانه دوم بهم خورده، بدون کوچکترین دستگاری در واژه‌ها، تنها با پس و پیش کردن جای آن چندتا در مضرع، این ناهماهنگی از میان می‌رود و ساختمان درست چهار دانه‌ها بدست می‌آید:

چهار دانه اول:  
 ز بلوز بوندوانم، وی ته خوش نی  
 کام و هر باشکهانم، وی تندخوش نی  
 بهیجم گونه دل نگیره آرام  
 بهیج آینکهانم، وی ته خوش نی  
 \*\*\*

چهار دانه دوم: خوسروان ساد (= خوانه سروان) وی ته خوش نی  
 بورنگک، آج، ولان، وی تمغوش نی  
 خوره موئیاکی وی ته ران ساتن  
 خوش، ده، واز، هباکان وی تندخوش نی

### ب : بسیگردان چهار دانه‌ها به فارسی

یک: برای من، همهون عقاب در بلندترین جایگاه آشیان کردن و سرزمهنهایزیر بال و پر فرمایروانی و شکار خوبیش در آوردن، و جنت گزیدن و بیوگان آوردن، و ریشه درخت دودمان به هر سودواندن و گستردن، و پیرمه‌ها آفروden، بدون تو خوش نیست.  
 دو: هر گونه کامروانی و بهجهان باشیدن، برای من، بی تو خوش نیست.  
 سه: دلم بهیج گونه آرام نمی‌گیرد.

چهار: بدون تو، به دنیا آمدن هیچکه از پدیده‌ها و پا به جهان نهادن چیزها و آئین‌ها، برای من خوش نیست.

### چهار دانه دوم

یک: خواب و غنومن در زیر سروها، بی تو خوش نیست.

دو : هیچ رنگه و بونی از گلها ، بدون تو خوش نیست .

سه : اگر (خوره) آن قر و فروع ویژه ایزدی که شالوده فرمانروائی و جهانداری است ، بهره من شود ، به من نمی آید و برآزندگان نیست که بدون تو آنرا به زیران فرمانبرداری از خود در آورم .

چهار : اگر ، مانند مردم باستان که گاهی برای برگزیدن فرمانرووا ، باز رها می کردند تا برسر هر که نشست فرمانبردارش باشد ، همای دولت پخشی برقرارک سر من غرور شنید و جهانداری را بهره من کند ، آن نیز بدون تو ، برایم خوش نیست .

### ت : معناهای واژه‌های این دو چهارداده

۱- وی قه خوش فی : بی تو خوش نیست

- بدوز : در اوستائی *dati* ، در پهلوی *dat* در فارسی بد ، بد به معنی : مولی - صاحب - خداوند است . چنانکه در دنیال سهبد ، موبد و یا برسر چهرام ، پنهانخوار گر و مانند آنها آمد .

وز = ۷۸٪ در دیلمی سینخ کوه و جانی را گویند که مانند تارک سرجای گاه آب بخشن یامتسه الماء وجای تیخ زدن بر ترخورشید باشد . (بدوز) در لغت معنی : فرمانروای تارک کوه ، مانند عقاب و آشیان او و بهمان معناهای آله الموت = الموت . اما معنی گسترده بدوز در این شعر (الموت) یا آشیان و آرام جای بلند باز و شاهین و همانند آنها در کوهستان است که با غرور لازم در فک *dar - fak* با (زال غلک = بهمان معنی آشیان عقاب) پرویال می گشایند و با جفت خود در آن بگو بشنو دارتند و بهم من آورند و بر فرو دستان خود فرمان می رانند . آنچنانکه شهریاران باستانی می کردند . جوشاه ، گوشاه ، شهریار کوه ، استندار که لقبهای برخی از فرمانروایان طبرستان و دیلم خاوری در تاریخ پارهای از جاهای البرز کوه بود ، همین مفهوم را به گونه‌ای دیگر در برمی گرفته است . در فرهنگهای فارسی و ازمهای ; بنواز = پتواز = پدواز = پتوار ، خوپشاوند همین (بدوز) هستند .

۲- بوندوانی : بون + دوانی = دواندن . بون ، در دیلمی و پهلوی *būn* در اوستائی *būna* ، در فارسی *būn* : بیخ وین و روشه و اهل واساس و بایه چیزها و در فرهنگها به مبنایهای بهره و حصه و بخش و زهدان و بجه دان آمد . هم بوندوانی که در دیلمی بوندوانن = *būn - būvānen* و در فارسی بون دواندن = بون دوانیدن خواهد شد ، به معناهای زیر است : ریشه دواندن - مانند درخت بیخ و بسیار کردن - آوردن وزاد و رود ساختن - سرمایه دودمان شدن - شکار را عقابوار و به پائین دنیال کردن و دواندن - بهره وبخش یافتن و آنرا افزایش دادن - به مادینه خود آمیختن .

۴- باش کهان = پاشکهان . باش ( از مصدر پاشیدن ) مساندن - زندگانی - جاودانگی - قرار و سکونت ، و ( کهان ) کهان - کیهان - گیتی - دنیا است . کهان ، ۴ این معنی و به صورت کیهون = کهون درشعرهای کهن طبرستان ، و ازجمله در شعر دیواره وزر ، شامر زمان عضدالدوله دیلمی آمده است . رویهرفتہ پاشکهان یعنی : به جهان پاشیدن - زندگانی دلبوی - هستی در این کهان .

۵- آین کهان = آینکهان : ۱- آین از ریشه کهن آی که در ( آیندوروند ) دیده می شود ، در دیلمی یعنی : می آیند - آیان - درحال آمدن ویدانی ۲- آینش و کش ، رویهرفتہ آینکهان یعنی : به جهان آیان - درحال پیدائی و زادشن و پا به جهان نهادن - کش و آین - پدیده های جهانی .

۶- خو : یعنی خواب . در دیلمی به معنی : خود را به خواب زدن و گوش به زنگ کمین کردن ، هم حست .

۷- ماه =  $\text{zgaa}$  : ساپه . ( سروان ماه ) : سایه سروها

۸- اج =  $\text{zg}$  : از . در دیلمی ابی زبانزد است ، در این شعر نیز اج =  $\text{zg}$  آمده . درشعرهای پندار رازی هم اج دیده می شود .

۹- ولان : گلان - و گلهای

۱۰- اوی =  $\text{zv1}$  بی - بلوان . وی نیز به همین معنی است در پهلوی هم  $\text{zv1}$  است .

۱۱- خوروه : xorah : فروخوغ ویژه ایزدی است که به پندار باستانیان ، تنها بهره بینی از شهریاران بزرگ می شد و آنانرا درجهانداری کلیاپ می کرد . پشت نوزدهم اوستاکه کیان پشت ها زامیادیشت نام دارد ، و در آن زمن و کوه متوده شده ، پیشتر از زمین سرتوشت ساز فریبا ( خوروه ) سخن وانده است .

۱۲- مو : دودیلمی : من - مرأ - بهمن .

۱۳- نیا : در دیلمی یعنی : نس آید . برآزنده نیست .

۱۴- ران : فرماتبر مانند اسب زیر ران .

۱۵- ساقن . در دیلمی در اصل ساقتن ( با ه غیر ملغوظ ) است یعنی : ساختن . ( ران ساقن ) : بدزیر فرماتبرداری دو آوردش - سوار بر کارشدن و کنخدانی کردن .

۱۶- خو - ش :  $\text{zg}$  -  $\text{zg1}$  . در دیلمی یعنی : متعلق به شودش - از آن من - آنچه که به خود تعلق می کیرد .

۱۷- هیاگن = هیاکان . جمع هیاک به معنی : تارک سر - نوک و فرق سر . فردوسی گفته :

یکی گر ز زد ترک را بر میاک  
کن اسب اند آمد همانگه بخاله  
۱۹- ده واژ = *dah* : ده، از معناها یش دهش و بخشش است. (وان) در  
دلیمی: جست و خیز و پرش - دارائی و دولتمندی - باز و مرخان شکاری از همان رده  
است.

واژه مرکب ده واژه های کان با های کان ده واژ یعنی: بخشش و دهش و دولت  
بخشش باز بر تار کها - بر واژ و پرش بخت و دولت بر تارک سر. و آن کنایه به این داستان و  
باور باستان دارد که در برخشنی از جاهای جهان در آذماین، مسرومان در روز و آینه و پژه،  
برای بر گزیدن سلطان گرد آمده باز دولت گزین رها می کردند تا بر سر هر کس نشست اورا  
برخود فرماتروا مازند.

### ث - کهنه‌گی واژش فرهنگی آین چهار داده.

این دو بهلوی کهنه ترا از آنکه از آن زمان نوشتن نسخه خطی در سال ۹۸۰ گرفته  
شوند. زیرا :

اول: نویسنده نسخه خطی در سال ۹۸۰ این دو چهار دانه زیبا و پرمیانا را به همین  
گونه که سینه به سینه باز گو شده بوده از دیگران شنیده و نوشته، چون، به نامه‌های  
ساخت شعر در دو مصرع، یا هی نبرده یا نغواسته و نتوانسته توکیب اصلی آنرا باز  
پایابد، این خود گواه کهنه‌گی آن است.

دوم: دو بیت‌های اصلی با باطن اهلی همانی را بیداد می‌آورد.

سوم: نه تنها در واژه‌ها، بلکه با بهلوهای کهنه دلیمی که من گردآورید امام خوششواند  
نژدیک است.

بنابراین اگر گمان شود عمر این دو چهار دانه از هزار کمتر نیست گذاه نخواهد بود.  
یکی از سودهای این چهار دانه ای برای گنجینه فرهنگ ایرانی، واژه‌ها و افعال:  
پنوز - بوندوانی - بوندوانیدن - بوندوانید - پاشکهان - آینکهان - ران ساختن - ده  
واز - ده واژه های کان است، که در فرهنگها نیامده‌اند.

عبدالرحمان عمادی

## برنچ \*

۱- نام «برنچ» در اصل، از زبان بومیان سرزمین کشوری هند یعنی «در اوپهی»<sup>۱</sup> ها (قومی که قبیل ازوود آربیانی‌ها بعده در آن سرزمین بسر می‌بردند و هم‌اکنون نیز متمجاوز از هفتاد میلیون نفر از آنها در جنوب آن کشور زیست می‌کنند) گرفته شده است، در زبان «در اوپهی» برنچ «اریس» (ariis) خوانده می‌شود. ظاهراً آین کلمه بعدها در زبان سانسکریت به «وریپهی» (vribhi) تبدیل شده و از آنجا به زبان‌های فارسی قبل از اسلام واب پاقنه است.

«واو» اصلی سانسکریت - که در نام این دیله می‌شود - هتوژهم در برخی از زبانها و گویش‌های آربیانی و ایرانی بجای مانده است (کما اینکه در زبان پشتونی افغانستان امروز به برنچ «وریپهی» (vribhi) و در گویش‌های سنتانی و نظری کشوری به آن «برنچ» گفته می‌شود). لازم به دید آوری است که در زبان‌های کهن و نوایرانی موارد متعددی از تبدیل «واو» به «باءعه» (ویا برعکس) وجود دارد که از آن جمله می‌توان از تبدیل «واته» (vata) به باد ویا «والا» به «بالا» باد کرد. غستاخ در آثار سیاری از شعرای متقدم تغیر رود کی، فرنخ سنتانی، سوزنی سرقندی (و همچنان در بعضی از متون کلاسیک ادب فارسی مثلاً «سنديادنامه») کلمه برنچ به معورت «گرنچ» ذکر گردیده که از تبدیل «واو» زبان‌های هاستانی ایران (اوستا و فرس هنامنشن) به «گاف» فارسی حاصل شده است. (نظیر ویشناسیه = گشتاسب)<sup>۲</sup>

۲- در «اوستا» نام برنچ ذکر نشده اما زبان فارسی هاستان هم که در زمان خمامشیان رائج بوده - نام برنچ به ما نرسیده است، ولی در نوشته‌های پهلوی در چندین اثر (از جمله در «بندهعنی»، «درخت آسوریک» و «کتاب هازن») (یا «پادگار جاماسب») به مناسبات مختلف نام بسرنج ذکر گردیده است (مثلاً در «بندهعنی» از برنچ تحت نام *bring* باد شده است).

۳- استاد فنید پوردادود در کتاب *لایوس و هرمزد نامه* (ص. ۰۶) در مورد کلمه «پلاره» (پلو) چنین اظهار نظر فرموده‌اند:

«گویا در قدیم ترین کتابی که نسبت «پلاره» پکار رفته در «عالیم آرای عیاسی» است که

\*- مقاله اصلی در آینده سال پانزدهم مصححات ۴۹۹ - ۴۵۶ چاپ شده است.

۱- «هرمزد نامه» اگر شادروان استاد پوردادود، نشریه انجمن ایران‌شناسی، ۱۳۳۱ خورشیدی صفحات ۲۲ و ۲۵

۲- در «توداته و دقرآن» نهض از برنچ ذکری بدمیان نهاده است.

در زمان شاه عباس صفوی نوشته شده است. مؤلف آن اسکندر بیک ترکمن منشی در سال ۱۰۲۵ هجری به تألیف این کتاب پرداخت و در سال ۱۰۳۸ هـ (تألیف آن) پایان یافت. از اینکه این لغت در نوشتهدای نسبتاً قدیم فارسی نیامده بقین است و شعری که «فولرمن» از ابواسحاق (متولد در سال ۸۲۷ هـ در شهر از) دانسته<sup>۱</sup> درست نمی‌نماید. گمان نمی‌رود که در این زمان (دوران حیات ابواسحاق) لغت «پلاو» در جانی از نظم و تئور فارسی بکثر رفته باشد<sup>۲</sup>.

چندی پیش که نگارنده به مناسبتی مشغول تورق کلیات عبید بودم بر سریل تصادف، متوجه شدم که «عبید زاکانی» (متوفی در حدود ۷۶۰ هـ) در رساله تعریفات خود کلمه «پلاو» را هکلر پرده است<sup>۳</sup>.

۴- صرف نظر از گفته «چنانکه کسی نمی‌سفیر و سردار معروف چونی» - که در سال ۱۲۶ قبیل از میلاد از کشت بر رنج در ایران عصر اشکانیان پادگرد است - شواهد تاریخی دیگری نیز برای تأیید کشت بر رنج در دوران قبل از اسلام در ایران وجود دارد از آن جمله: «آورستوبولس» مورخ یونانی که در قرن سوم قبل از میلاد همراه اسکندر به ایران آمده، در کتابی که در او اخیر عمر خود نگاشته از زراعت بر رنج در ایران پادگرد، چگونگی کشت آنرا بهین گونه تشریح کرده است: «برنج در کشتزاری که آب بر آن ایستاده باشد کشت می‌شود و نزدیک به دوسترا بالا می‌کشد، چنین خوش می‌دهد و از دانهای بسیار برخوردار است، آنرا در آن هنگام از سال که بروین (تریا) فرونشیند دروکنند و آنرا مانند گندم بکویند. بر رنج همچنین در بلخ و بابل (عراق کوتني) و شوش (خوزستان) می‌روید».

مورخ دیگری که از او در مورد کشت بر رنج در ایران (عهد سلوکی‌ها) اشاره کرده است «دیوروس» معروف به «پیکونوس» از اهالی شهر سیسیل می‌باشد. تأمیبدۀ در کتاب خود به نام *Bibliotheca Historica* - که در اصله سالنهای و تا ۳ قبل از میلاد نگاشته شده است چنین می‌نویسد: «پیکی از سرداران اسکندر موسوم به «امتن» که با سرداری دیگر در حال مبارزه بود. «پس از آنکه از دجله گذشت به سر زمین شوش (خوزستان) درآمد، لشکریان خود را از برای کم خواراک به سه گروه پنهان کرد و خود با گروهی این سر زمین را می‌پیمود

۱- «فولرس» (Vullers) در «فرهنگ فارسی و لاتین» خود لغت «پلاو» را ذکر کرده و شعر زیر از ابواسحاق اطیبه را به عنوان شاهد آورده است:

موج نعمت نمی‌رسد به پلاو      موج شر نمی‌رسد به پلاو

۲- همان مأخذ صفحات ۶۰ و ۶۱

۳- نگاه کنید به «رساله تعریفات مشهور به دهسل» (فصل هشتم) منتدرج در «کلمات عبید زاکانی» با تصحیح و مقدمه شاور و ایوان عباس اخیان، از انتشارات اقبال م ۱۵۶

چون گندم به هیچ روی پافت نمی شد، لشکریان او از برنج و کنجد و خرما خورش بافتند زیرا در آن سرزمین این سه گله فراوان است<sup>۱</sup> و به حکایت شواهد تاریخی متعدد، در دوران اسلامی نیز، سلطنه خوزستان یکی از مناطق مهم کشت و معرفت برنج در ایران پشار می رفته است:

«ابوالفرج اصفهانی» (متوفی در ۳۵۶ھ) در کتاب «الاغانی» خود خبری را نقل می کند که جاکی از وقوف برنج در اهواز در سنه دوم هجری است. به روایت او «حازلث بن بشیر از سوی «هادی» (۱۶۹ - ۱۷۰ھ) و «هارون الرشید» (۱۷۰ - ۱۹۳ھ) گماشته کارهای جنگی و مالی سراسر اهواز بود. او از بازار گنان اهواز به اندازه چهل هزار دینار برنج خریده بود که همه آنرا بدیلک تن بخشید. همچنین «ابن حوقل» (جغرافی دان و چهانگرد قرن چهارم هجری) در کتاب «صورة الارض» خود از رونق برنجکاری در خوزستان پساد می کند و من گوید «مردم خوزستان از همه گونه دانها برخوردارند، چون گندم و جو و باقلاء، برنج نزد آنان فراوان است.

برخی از آنان چنان به این نان خوبی گرفته (اند) که در سراسر سال از آن خورند و اگر پلکهار نان گندم بخورند به بیوش و دودشکم دهار شوند و مسامم بپزند و همچنین است در روستاهای (روستاهای) عراق و بالآخر «بابلوت حموی» (متوفی در ۴۶۶ھ) در «معجم البیان» در مورد اهواز چنین می نویسد: «خورش مردم آن ازنان برنج است. این نان مزماهی دارد اگر گرم خورده شود، از این روز باشد آفرای هر روز در خانه های خود بپزند. در آنجا (اهواز) هر روز پنجاه هزار تن از سرای بختن این نان افروخته می شود. در هواي سوزان آن شهر، تف آتش های تنور، گرمای آنجا را آنجان تر کند.»<sup>۲</sup>

و در مقابلة گذشته در مورد وجه تسمیه «برنج صدری» به نقل از معجم «امتناد السلطنه» در کتاب «المأثر و الآثار» باد آور شدیم که بنز این رقم برنج نخستین بار توسط میرزا آقامخان نوری - صدراعظم ناصرالدین شاه - از پیشاور به مازندران آورده شد.

دو دیداری که نگارنده چندی پیش با ادب و محقق گرانقدر آقای محمد مهریار (متهم امنهان) داشتم ایشان (به روایت از علامه قمی شادروان محمد باقر الفلت) وجه تسمیه دیگری هرای برنج مذکور ذکر نمودند که نقل آن مقدمه هناظر می دسند: «هنا به گفتند مشاور ایه،

۱- هرمندانه صفحات ۴۷ و ۴۸

۲- همان مأخذ صفحات ۵۷ و ۵۸

برنچ «صلوی» در اصول منسوب به م حاج میرزا حسین خان صفوی‌لهانی<sup>۱</sup> است و به مرحال در اینکه خامبرده وارد کنندۀ این نوع برنچ و سروچ کشت آن در اصفهان بوده است تا قوان تردید داشت.

۷- صرفهای از کلمه «برنچ» - که بنابر آنچه گفته شد - به احتمال زیاد ریشه هندی دارد، پاره‌ای از اسامی فعلی ارقام برنج ایرانی نیز دارای منشاء هندی می‌باشد، مثلاً نام برنج «چپها» اختلافاً از واژه سائسکریت «چپهکا» Campaka به معنای پاس<sup>۲</sup> مأمور است. کلرید این کلمه در اصول ظاهراً به مناسب خوشبو بودن این راتم برنچ (برنچ که از آن بروی «پاس آید» بوده است، از قرار معلوم، در هندوستان برنج‌هایی بعمل می‌آمده که هنگام طبخ بوی نامطبوعی از آنها به مشام می‌رسیده است، از این‌رو، برنج‌هایی که دارای بوی خوش بوده‌اند به آن نام خوانده شده‌اند.

۸- برنج از دیرباز بکی از مهم‌ترین فرآوردهای کشاورزی مناطق ساحلی پیر خزر (و به ویژه منطقه گیلان) بشمار می‌رفته، تا آنجا که «تیمور لنگ» (۷۳۶ - ۸۰۷) در شرح حال خود، از اهمیت صادرات برنج گیلان (ومخصوصاً از برنج معروف «عنبریوی» آن) پادکرده است:

«بعداز این‌شیوه گیلان که به تمام دنیا می‌رود، بزرگترین کلاتی که از سرزمین گل سارو می‌گردد برنج است، من در گیلان بونج عنبرین را خوردم و از بوی خوش آن برنج‌لدت بردم و امر کردم مقلداری از آن برنج را به وسیله‌کشتنی ازین‌فر «کوتم» (رودرس فعلی) به مأمور اعالی‌شهر پرستند که در آنجا کاشته شود»<sup>۳</sup>

احمد‌كتابی



## دو هیئت‌دستور زبان فارسی

چندسال پیش هنگامی که کتابخانه‌گنج بخش مرکز تحقیقات و اثرباره می‌گردم به کتابی بنام «اصول فارسی» نگاشته عبدالصمد زنده طاهر ملائی بخوردم و در مجلد سوم «نهرست کتابخانه گنج بخش» صفحه ۱۰۸۸ نشان دادم، ولی آن روزها که شتابزده از آن گذشته بودم به ارزش آن بی‌خبر نداشتم.

- ۱- بیکلریسکی «وزیر عروف لواحل مهد قاجاریه که در اوایل عمر (۱۴۳۹-۱۴۴۴) به مقام صادرات نزد رسید. دری فراغه علاوه به قام روحی و منزهی به تمام معنی خسود ساخته، نمکوکار و حنفی بود. از روی اینکه آثار زیادی در اصفهان و تهران و قم به یادگار مانده است.
- ۲- هم‌اکنون در ایران نومن درخت (یا بوته) یا نام «پاس چمه» وجود دارد که بنا به حسن نگارنده احتمال دارد اصلاً از هندوستان آورده شده باشد.
- ۳- «علم تیمور جهانگشا» ترجمة ذیع الله منصوری، از اشارات کتابخانه‌ی ملی مستوفی، ص ۱۶۳.

این روزها که دست بکار تلوین پنهان ویژه «دستور زبان فارسی» در «جمهوری مشترک نسخه‌های خطی پاکستان» هستم، به این اثر گرانبها بی بردم که پنهان از این شناخته نبود و دراستوری و دیگر منابع کتابشناس ازان نامی نیامده است.

گذشته از استواری و ارزش علمی و ادبی این کتاب، اهمیت تاریخی آن است. و اگر تا پایان فهرستگاری از این پنهان، کتاب تازامای در این زمینه بدست نیاپد. «اصول فارسی» عبدالصمد ملتانی دومین اثر است در دستور زبان فارسی. نخستین آن «قواعد الفرم» کار این کمال پاشای ترک، احمد بن سلیمان بن کمال پاشا می باشد که در ۹۲۱ ق / ۱۵۲۵ م در گذشته است (استوری، گرامر: ۱۲۳).

پنهان از عبدالصمد ملتانی، در شبہ قاره دستور زبان فارسی پکونه مستقلی نگاشته نشده بود و این اثر توپاننه نخستین کتاب مستقل است که تاکنون بدست آمده است. پیش از این فرهنگ نویسان، پنهان از آغاز بکار اصلی خود، پنهان در باره دستور زبان فارسی می نگاشتند. چنانکه میر جمال الدین حسین الجوی شیرازی «فرهنگ جهانگیری» را که در ۱۰۱۷ ق / ۱۶۰۹-۸ م نگاشته و سین در ۱۰۳۲ ق / ۱۶۲۲ م در آن دست برده نسخه نویسن ماخته بود، در پیشگفتار آن دوازده «آین» در دستور زبان فارسی آورده بود. همچنین محمد حسین برهان تبریزی، در پیشگفتار «برهان قاطع» که در ۱۰۶۴ ق / ۱۶۵۲ م به انجام رسانده، نه «فایله» در دستور زبان فارسی گنجانده بود. و نیز عبدالرشید تتووی در پیشگفتار «فرهنگ رشیدی» نگاشته ۱۰۶۳ ق / ۱۶۵۳ م دستور زبان فارسی را مورد بررسی قرار داده بود.

چنان تصور می وقت، پس از آن کارهای خستی، نخستین کار مستقل در دست «قواعد الفرم» نگاشته کمال پاشازاده، احمدبن سلیمان بن کمال پاشای ترک در عثمانی در ۹۲۱ ق / ۱۵۲۵ م بوده و دومین دستور زبان فارسی در شبہ قاره هند، بدست عبدالواسع هانسوی ساخته شده باشد. هرچند تاریخ دقیق از این تکارش در دست نیست. جزو آنکه هانسوی از پایانی روزگار اوونگ که زیب (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ ق) بوده، و «شرح یوستان» خود را پنهان از ۱۱۳۰ ق / ۱۷۷۷ م ساخته بود (مشترک ۷: ۲۸۳).

عبدالواسع به کار خود نام ویژه نداده بود، و یعنیا به نامهای «دستور زبان» و پار دیگر «گرامر فارسی» و دیگر بار به نام «مختصر القواعد» چاپ شده است، و نسخه‌های خطی آن نیز در فهرستها به نامهای دیگر آمده است. (استوری، گرامر: ۱۲۳ - مشار، مؤلفین ۳: ۲۳).

اکنون بپردازیم به کتاب نویافته:

اصول فارسی: از عبدالصمد زنده طاهر ملتانی، که در پایان قصیده‌ای از او در آغاز این کتاب، «عبدالصمد» تخلص کرده است؛ حالت «عبدالصمد» بروزگران مخفی نماند - کاشت حال (این) آشنا، نمیر آشنا باش آمده. اما واژه «زنده» پس از عبدالصمد و پیش از طاهر شاید تعریفی از «فرزند» و یا تخلص دیگر او بوده است.

ملتانی در جایی (ص ۸) خود را شاگرد مولسوی محمود مسعود نگارشده «نفرزگ» خوانده است. و در جایی دیگر از این استاد به «طال عمر» پاد می‌کند.

«نفرزگ» گزارشی است از «علماییه» ی فخر الدین زوادی (م ۷۲۸-۸۰۷ م) که در ۱۹۳۷/۱۰۷۷ م به انجام رسیده است. آن متن و این گزارش در دستور زبان عربی به زبان فارسی هست، و فرنها از کتابهای درسی شبه قاره بوده است.

ملتانی دو ایاتی که در پایان رساله خود آورد، تاریخ انجام را (۱۹۹۹ م) پاد کرده است: «ختم شده نامه، دیده‌ام لایق - من تاریخ زوکشم «خایق»».

اصول فارسی در هشت «باب» و «فصل»‌هایی است با ذکر متابع و نتم متابع و آوردن گواه از سرودهای دیگران:

باب اول دریان اسمی حروف هجا. باب دوم دوابدال. باب سیم دریان وضع حروف تهیی (به قریب الفبا)، باب چهارم در تعریف کلمات: اسم، فعل و حرف، باب پنجم الفعال، در هفت فصل: ۱- ماضی معروف، ۲- ماضی معجول «ب- مضارع، ب- مصدر» ۳- اسم فاعل و اسم مفعول، ۴- امر و تنهی، ۵- دریان الفعال هامه. باب ششم در اسناء هفت فصل: ۱- مضمرات، ۲- انسای اشاره، ۳- اسم ظرف، ۴- اسم تمثیل، ۵- اسم مصدر، ۶- اسم منسوب، ۷- اسم جمع‌الجمع. باب هشتم در اثبات لغات، دو فصل: ۱- حقیقت، ۲- مجاز. باب هشتم در مسائل متفرقه، چهار فصل: ۱- دریان امثاله، ۲- لف و لتر، ۳- جمله معتبره، ۴- در اختصار (کوچاه کردن سخن).

نسخه: «کلیج پخش، اسلام آباد، ۲۸۳۹»، مستعلق تصریحی، فی تاریخ، از نیمه یکم سده ۱۲ ق، آغاز: «الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له... إما بحد، پنهن گوید عبدالصمد زنده طاهر ملتانی که مدت... و اصول فارسی نام نهاد.

۵۲ ص ۲۲-تا ۲۶ م، هنوانها شنگرف.

احمد متزوی

(پاکستان)

## خلاصة الحساب

آقای احمد منزوی در فهرست نسخهای خطی فارسی چلد اول صفحه ۱۷۰ دو کتاب خلاصه الحساب را معرفی می‌نمایند پسکی با مشخصات:

«از ملا قطب الدین خسروشاه که به روزگار تیمور گورکان (م ۸۰۷) می‌زیسته و شاگرد شاه نعمت‌الله ولی (م ۷۳۶-۸۲۶) گفتاریست در حساب و مساحتها و مسائل گوناگون ویاضی به شیوه پرمش و پاسخ، در پیک مقامه و دومقاله ویک خاتمه که در دیباچه خلی در ستایش مواد خود شاه نعمت‌الله ولی سروده است...»

دیگری:

«از ملا نامی نگاشته ۹۹۶، اگر به عربی نباشد...»

ابن‌جانب از این کتاب نسخه‌ای دارم بدون اول و آخر که در اینجا به خاطر سلاست و روانی نثر موزون دیباچه که در قرن دهم ظاییر فراوانی نداشته است و همچوین اشتمال آن بر اشعار و غزل منحیه مؤلف، مقدمتاً آنچه از دیباچه در این نسخه موجود است عیناً نقل می‌گردد و سپس به ذکر فهمیده‌های خود از موضوع که امیدوارم صواب باشند می‌پردازد.

این نسخه از صفحه اول (با اقتادگی یکی دوورق) به صورت زیر شروع می‌گردد:

«....قصه چندان برشانی از بار و امیار متوجه این برشان روزگار گشت که ع نمی‌توان صفت آن سالها کردند. و آنقدر آزار از اهل روزگار بحال این خاکسار راه یافت. هم که از شنیدن آن خلق می‌شوند ملول، بنابراین مدتی کنج نامرادی را منزل و زاویه دردمدنی را مسکن کرده بای صبر در دامن عزلت کشیده دست امید به حیل‌العنین توکل زده، خموشی را شعار و کم گفتن و اذلار ساخته با خود گفت که لعله:

جز حرف نکو مگو به باب دگران	بگذار تو دفتر و کتاب دگران
گبر مرد محاسبی حساب خود را	بنویس و قلم کش به حساب دگران

با این برشانی و بسیارانی همیشه مذکور خاطر آنکه لعله:

هد شکر که نه زور نه زوری داریم	نه قوت آزدتن موری داریم
ما عقل نداریم و حضوری داریم	ما عقل همه دم بلکر دنیا خمگین

چون حال پدینوال بود تا غایت فرمت واقع نشد، که جمله آرای فلك فکر این تو عروس زیبا منظر را از پس پرده غیبت به جلوه گاه ظهور و ساند، و تا الحال بهم نرسید که مشاطه اندیشه این طرفه نگار را از جباب حجاب بیرون آورده درستند هر و نازشاند

با خود اندیشه نموده گفت که لمؤلفه :

گر چرغ سند تو انگبری را از من  
لیکن نستد سخن وری را از من  
کیرم همه چیز را از من بستاند  
علی ای حال با اینهمه اندوه و ملال دامن سعی در میان اجتهاد استوار نموده ، با  
خود فرارداد که خلاصه حساب را منظور سازد ، و کتابی درین فن پیردازد . که هرگاه که  
حساب از کمال دقت مطالعه آن نمایند ، از دقایقش معظوظ شوند ، و اگر جمهور کتاب از  
روی خبرت تحقیق مسائل آن فرمایند ، از حقایقش بهره مند گردند و ملعوظ خاطر آنکه  
روزی که محاسبان تقدیر از روی تحریر روزنامه اعمال را با توجیه الفعال مقابله فرمایند  
و از قرار میزان واقع حشو و باز آنرا تصحیح فرموده باقی و فاضل حساب را با میاهه  
سیاقات موازن نمایند ، [ ۱۸ ] وفاتخانه الكتاب حساب الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لاظلم  
الیوم ان الله سریع الحساب ، باشد سیاق افعال ما را بحسنات اعمال تبدیل فرموده ، قلم  
غفو بر جریدة جریحة ما کشند . لمؤلفه :

روزی که محاسبان ز خیر و شر ما  
تنقیح دعند دفتر اپتر ما  
امید که مستوفی دیوان حساب  
خطی کش از غفو بمنین دفتر ما  
و در هنگامی که مستوفیان دیوان تقاضا ، و محزان دفترخانه قدر ، خاتمة الاوراق  
اعمال را بتوضیح ، آن اینها ایا بهم ؟ آن علیها حسابهم موشح فرموده ، جمع و خرج  
اعمال خطأ را با افعال صواب تنقیح داده محاسبه بطریق سازند ، اوراق سیاه کاری و تباء  
روزگاری ما را با تاب و حمت و زلال مغلرت شست و شوی داده ، مدارکار بر غفو و غفران  
نهند . لمؤلفه :

اوراق گناهم از شوی چه شود  
حرفی ز گناهم از نگوی چه شود  
چون معتبر قسم علی سبیل الاجمال  
تفصیل گناهم از نجوبی چه شود  
الناس از کرم عمیم ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق آنکه بعد از مطالعه این کتاب  
و ملاحظة این نصل و خطاب ، اگر به طریق سهو یا خطأ ، از این معرفت بسهو و خطأ ،  
سهوی یا خطای مرژده باشد ، به قلم صلاح به اصلاح آن کوشیده به چائزه عنو و اغماض  
رسانند . لمؤلفه :

بودیم جمیع عمر در سهو و خطأ  
جز سهو و خطأ می تزد از ما اصلا  
داریم امید آنکه از روی کرم  
ما را بخطای ما نسازی رسو  
له :

نامی سخن از حساب میگوییوست  
در ضمن حساب نیز مقصودی هست

و مقصود اصلی و مطابق کلی از ترتیب این کتاب، که معنی بخلاصه الحساب است  
آنکه مؤلفه :

رخنه در خانه حضور آورد  
شادی و عیش دا رهسا کردم  
غمگسار و شفیق من بودند  
با خود اندیشه دگر کردم  
با غم و درد همنشین باشم  
جسم و اندوه حاصلم باشد  
هن چرا حال خود نهان دارم  
درد با اهل درد پایا بد گفت  
کفر ره لطف بنگرد سویم  
نه بخاکه دهم کند بکسان  
باز وستی ز درد ناکامی  
بای از کوی غیر او واگیر  
بنابرین جهت تقویت خدمتگاری، و عتبه بوسی، دیباچه این رساله را مزین ساخته  
به زیور القاب شریف بع. آنکه در درمندان را دوا در دست اوست، یعنی تواب شهر  
اقتدار، خلائق مدار، مرتضی ممالک اسلام، مقتدای خواص و عوام، ذر درج سیادت و  
حکومت و اجلال، ماه برج ثبات و رفت و اقبال، نور نلک حشمت و کهرانی، آفتاب  
شهر شوکت وجهانی، مقدم ارباب العمايم فی الآفاق، مسلم اصحاب الفز والمسکین علی  
الاطلاق، ثمرة شجرة النبوة والولاية، شجرة ثمرة الفتورة والهدایة، مخلصون السادات  
والنقیاء فی العالم، خلاصة اولاد بني آدم، بحر العطوفة والمكرمة، معلم الشفقة والمرحمة  
منبع اللطف والنعم، مظہر الجود والکرم، مؤلفه :

و مفاد اتش از هزاران یک تیا به دریان  
شاه با عز و علا شاهنشه عالیمکان  
شاه درویشان ملاد و ملیعاعشق جهان  
شمع جمع الجن چشم و چراغ خاندان  
آنکه انوار سعادت هست از رویش عهان  
پیشگاه رفعتی مسالاتر از هفت آسان  
شاه باقی فعله الله نور چشم انس و جان  
خلق عالم تابع او تابع صاحب قران  
پادشاهان بر دریش دارند سر بر آسان  
گر شوند اهل جهان در منعوت او هم زبان  
ماه برج مکرمت خورشید اوچ مرحمت  
شاه عالیمیت مسکین نواز غیر پیش  
صاحب آیات حق و رانع رایات دین  
شاه عالیجاه عالی همت والا گهر  
آستانش کعبه حاجات عالی همان  
اختر برج سعادت آفتاب بی زوال  
اینجهنین شاهی کدو مفقشمہ ای گلتم بود  
تابع شاهست کش شاهان کیته پنداند

اینچهین شاهی کجا مذبح و نتای ما کجا  
باد یارب در پنهان شاه عالم تا ابد  
باد با صاحبقران در خدمت صاحب زمان  
پیش از آن کش جوئی و بود از نام نشان  
امید که منتظر نظر کیمیا اثر گردیده بمقتضی مؤلفه:  
تا همه خلق بدانند که ما زان توئیم  
از ره صدق وینم از(۹) خلامان توئیم  
بنده را بست بندگی خود موسوم سازند و بفحوای، لمؤلفه:  
چاکر ایم باخلاص خدا میداند  
پای در راه وفا دست بدامان توئیم،  
کمینه را به صورت خدمتکاری موصوف گردانند زیاده ازین گستاخی نمودن ع:  
«ترک ادیست وحد ما نیست»، اکنون اگر انتخاب مسائل حسایی نموده شود دور نبود [ع]  
وقت آن آمد که گوئیم از حساب، بدانکه این کتاب مشتمل است بر مقیمه و دو مقاله و  
خاتمه اما مقدمه .....»  
در صفحه ۴۳ این نسخه ذیل مسئله چهارم می‌آید: «سؤالی مشهور منظوم و  
جواب آنرا پنده دولتخواه قطب الدین خسروشاه نظم نموده».  
و در صفحه ۲ «عبارتی بدین مضمون دارد: «در دانستن مثال بدستوری که در  
دارالعبادة بزیر معمول است .....»

بنا بر فقرات مذکور در صفحه ۴۳ و دیباچه توان گفت که:  
۱- مؤلف کتاب قطب الدین خسروشاه و تخلص شعری او نامی بوده است.  
۲- بنا بر فقره صفحه ۶۰ و مضائقاً براینکه این نسخه از کتب خانوادگی مرحوم  
هرندی - که بجز ایشان همه دریزد اقامت داشته‌اند - بوده و از ایشان که خدایشان رحمت  
کند باینچهان رسانیده است؛ مؤلف آنرا در بزد تألیف کرده و حتماً از اهل آنجا بوده است.  
۳- اشعار دیباچه در مذبح نور الدین شاه نعمت الله باقی از نبایر شاه نعمت الله ولی  
می‌باشد. این نکته در مصیر شعر دیباچه «شاه باقی نعمت الله نور چشم انس و جان» صراحت  
دارد. وی خواهر شاه طهماسب (خانق بیگم) (۱) را نیز می‌داند و شاه حکومت بزد  
را بد و تقویض نموده (۱) و حکم همایون بوده است که در فراموش در انقاپ آن حضرت  
«مرتضی مهالک اسلام و مقداده طوایف انانم تویست»، (۱) صاحب کتاب نیز وی را در  
دیباچه «مرتضی مالک اسلام مقتدای خواص و انانم» معروف کرده است.

ضمناً باید دانست:

۱- دو کتابی که در فهرست نسخه‌های خطی از خلاصه العساب ذکر می‌گردد یکی

(۱) مجموعه در ترجمة احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی به تصحیح ذان اوین، ص ۲۲۰  
بنقل از جامع مقیدی

تألیف قطب الدین خسروشاه و دیگری ملا نامی هردویکی بوده و از همکنون نفر مؤلف می‌باشد و بنابر آنچه که گفته شد و همچنین سال تألیف کتاب دوم (۹۶۶) این کتاب در زمان شاه طهماسب و حکومت شاه نعمت‌الله باقی در یزد تألیف شده است و مؤلف در آن زمان می‌زیسته، نه در عهد تیموری چنانچه ذکر شده است.

۱- اشعار دیباچه در ستایش شاه نعمت‌الله باقی است نه شاه نعمت‌الله ولی،  
 ۲- در صفحه ۲۰۷ جلد دوم یادگارهای یزد از خانش بیکم دختر شاه طهماسب نام می‌برد که زوجه نور الدین نعمت‌الله بن میرمیران بوده و مسجد شاه طهماسب را از ماخته‌های او ذکر می‌کند که سهو است و این خانش بیکم خواهر شاه طهماسب و زوجه نور الدین شاه نعمت‌الله باقی فرد مورد بحث ماست و دلیل آن ذکر لقبی است که در سنگ نبشته منصوب در همین مسجد برای او شده است: (۱)

«سیادت و تقابت پناه مرقاضی ممالک اسلام نور السیادة والنقابه والدین نعمت‌الله...»  
 که تاءعتاً بنابر تاریخ همین سنگ نبشته در ۹۶۹ حکومت یزد را داشته است. این اشتباه ظاهرآ به خاطر شاهنش که در اسمی وجود دارد رخ داده است. بله این صورت که فرزند میرمیران به اسم شاه نعمت‌الله (۲) بوده است زوجه شاه نعمت‌الله باقی هم؛ همین نام را داشته است.

### محمد حسین آسلام پناه

(کومن)



### اسفر این

در مجله آینده (شماره دوازدهم اسفند سال ۱۳۶۳ مال دهم) مقاله‌ای دیدم از دوست ارجمند آنسای قدرت‌الله روشی زعنوانلو، درباره دو نقطه تاریخی در شهرستان اسفرائین که بسیار مودمند و مفید بود و مخصوصاً که ایشان در ضمن به موقعیت و وضع جغرافیای طبیعی و اقلیمی اسفرائین نیز پرداخته بودند.

از این جهت که ولایت اسفرائین، هم زادگاه من است و هم زادگاه ایشان، خواستم درباره کلمه «اسفرائین» مختصر توضیحی بدهم، شاید از این گذرا که بکی از هزاران حقی که برگردان دارم، ادراکرده باشم.

(۱) پدر قیات الدین محمد میر میران (۲) یادگارهای یزد جلد ۲ صفحه ۲۰۹  
 (۳) د (۴) مهدوویه در ترجمة احوال ...: صفحه ۲۳۵

در کتب و منابع معتبری که در دسترس داریم، مانند: مرآت‌البلدان، معجم‌البلدان، مراصد‌الاطلاع، فرهنگ نامه‌های قدیم و جدید و دائرةالمعارف اسلامی، همگی نوشتۀ‌اند: اسفرائین ها اسپرائین (اسپر + آین) یکی از مضافات شهر نیشابور است که در قسم شمال شرقی خراسان قرار دارد.

سپس تا جایی که این بند بیاد دارم، همین اواخر بعضی مرکزی آن را « میان‌آباد » می‌گفتند، و شامل چند روستا است که معروف‌ترین آن‌ها خربستان می‌باشد، احتمال دارد که جزو اول آن را از خر (خورشید) گرفته باشند، و نیز در لهجه فارسی آن ویژگی‌های موجود است که گوئی از بقایای زبان بهلوي است، مانند: « ماخ » و « شاخ » یه جای « مان » و « شان ». مثلاً گویند: خانه ماخ و خانه شاخ یعنی خانه مان و خانه‌شان.<sup>۱</sup>

اسفرائین شامل دشت و سیمی است که در سمت شمالی آن از شرق به مغرب، کوه بزرگ و بر درخت شاه جهان و در طرف جنوب به موازات آن کوه کوچک خشکی قرار دارد که حد فاصل اسفرائین وجودی است و روستاهانه بزرگی که از کوه شاه جهان می‌جوشد خیر و برکت را با خود به سوی روستاهای آن سرازیر می‌کند. به همین جهت و به خاطر همین رودکوه‌سال است که سبب شده تا روستاهای بسیار قدیمی با نام‌های ناشناخته به وجود آید، فی ما ندانیم که در اصل چه بوده و چه گونه تغییر یافته است، مثلاً این روستاهای فرطان، خربستان، کشتان، جوشقان، ادکان، کوران، گورهان، چزمان (یا سارمان) توی، زاری و مانند آن‌ها. و اسفرائین هم یکی از همین نام‌های کهن است که گفته‌اند: چون مردمی شجاع و با خود سهر حمل می‌کرده‌اند، لذا به آن‌جا اسپرائین گفته شده است و نام پاک ولایت است نه پاک شهر.

بعد معلوم نیست که چه طور شده، و به اینکار چه کسی در این چند سال اخیر نام « میان‌آباد » را حذف کرده و نام اسفرائین را - آن‌هم به صورت « اسفراین » با یک « یاء » بروی آن نهاده‌اند: یعنی ذکر کل و اراده جزو کردند.

این نام در کتب تاریخی فراوان به کار رفته است، مانند: تاریخ یوهنی، گردیزی، جهانگشای جوینی، تقویم‌البلدان و موارد دیگر. عجب این است که در آن متون چایی به صورت « اسفراین » با یک « یاء » به جای رسمیه است که ظاهراً این اشتباه از بدخوانی مصححین بوده است، زیرا در تلیم هرگاه دو « یاء » پس از صوت پاند « آ » قرار می‌گرفته است یکی را حذف و دیگری با اشباع تلفظ می‌کردند. این وسم الخط در نسخه‌های خطی فراوانی معمول بوده است، مثل: تفسیر باک (چاپ عکسی بیان فرهنگ) تفسیر عکس سورآبادی و تفسیر نسخی و مانند آنها. یعنی امراء‌بیل و بنی اسرائیل (ص ۳۰۳ تفسیر پاک مطر

۱- نگاه کنید به مبک شناسی بهارج ۱ ص ۳۰۳، ضمایر در لهجه بهلوي.

۱۹) . میکاپل / میکائیل ( نیز ص ۳۱ مطر ۲ ) و نیز تفسیر سور آیادی نسخه عکسی ص ۱۷۳ سطر ۵۶ و ۶.

اما شواهد دیگری که تأیید می کند تا این قام را با دویاء تلفظ کنیم بکی این است که هنوز مردم روستاهای جزء دوم آن را « آئین » می گویند . دیگر آن که در لباب الالباب عونی چاپ بروند و نیز چاپ سعید نقیسی رهاعی بی آمده که اسفرائین را با آئین و مسکن قافیه کرده است ، مانند :

تاریخ در این زمانه آئین آمد  
گوئی که برای من مسکن آمد  
از جور سپهر سبزهوار این دل من  
و با این ایات ، ازابوالحسن علی بن نصر فتوحی که به جهت اشتیاق وی به دیدار اسفرائین و مردمش سروده است ، ویاتوت حموی آن را در معجم البلدان آورده :

سقى الله في ارض اسفرائين عصبي  
فما تنتهي العلياء الا اليهم  
و جربت كل الناس بعد فراتهم  
فما ازدلت الا فرط من عليهم<sup>۱</sup>  
بس از این شرحی که داده شده ، امید است که شهرداران محترم گوئی اسفرائین همت کنند و با بصیرت تمام این اشتباه را که در اثر سهل انگاری به وجود آمده است برطرف سازند و از این راه و به واسطه حفظ آثار نیاکان و میراث فرهنگی بر مردم هم ولایت ما منت پذارند .

در پایان ، این حقیر با این که هرگز شاعر نبوده و نیستم ، به حکم علاقه‌ای که به زادگاهم داشتم و به مناسبتی دو بیتی را که در وصف روثین ( از رومندانهای زیبا و روفوائی آنجا ) و نیز اسفرائین سرودم ، و در حدود بیست و هفت سال پیش برای انصح - المتکلمون روثینی قرستادم ، بمناسبت نیست که آن را در خاتمه گفتار پیاورم .  
بیشتر روی زمین روستای روثین است صفاتی خلد بین ارشنیده‌ای این است  
بیهار دلکش آن کس ندیده در عالم بیهار خانه چین شهر اسفرائین است  
**دکتر عزیز الله جوینی**

۱ - مجله آستان قدس دضوی ، دوره هفتم ، شماره دوم و سوم ، مقاله آقای عبدالصمد مولوی ، درباره آثار تاریخی و دجال جوین ( گویان ).

۲ - علی بن نصر بن محمد بن عبدالمحمد فتحورجی اسفرائینی در سال ۴۸۹ در ولایت نوشابور مغوله شد ، و میان به پندار و فت ، وی ادیب ، شاعر و لغوی بود ، خاطر خوش داشت و در سال ۵۵۰ در گفتگو شد ، مطلب شعر چنین است :

خدابوند شادمان بداند خوبیان مرد در سر زمین اسفرائین ، ذهنی که تمامی غرف و بندگواری را مردمش ویژه خود ماخته آند . من با اوها هنگام جدائی مردم را آزموده ام ، لیکن از مردم اسفرائین در آن هنگام چون لب دیز شدن کاملاً دوستی چیز دیگری ندیده ام . ( خن : بکسر خاد دوستی خالص ).

## محیای بستکی نه محیای بردخونی

در مرداد ماه ۱۳۶۴ توسط آقای محمد-احمد پناهن (پناهن سمنانی) کتابی تحت عنوان: «ترانه‌های ملی ایران، سیری در ترانه و ترانه سرائی در ایران» تألیف و منتشر شده که در خور توجه می‌باشد. این کتاب در هفت بخش تنظیم شده و دارای قهرست اعلام می‌باشد. زحمات مؤلف در معرفی ترانه‌های ملی و مردمی و فولکلوریک و ریشه‌یابی آنها شایان تقدیر بوده و دو بخش - ششم و هفتم به معرفی و شناسائی چند شاعر دو بیتی سرا و شروع سرای جنوب مانند: فائز و دیگران اختصاص دارد.

در صفحه ۲۷۱ کتاب مورد بعد، درباره «محیا» یکی از شعرای جنوب، شرح مختصری مسطور است که ذیلاً بدان اشارت می‌رود:

### محیای بردخونی

«از محیای بردخونی احوالی بدت من نرسید. دو بیتی زیر را آقای پایاچاهی به نقل از کتاب (جغرافیای تاریخی خلیج و دریایی پارس) تألیف عباس میریان، در کتاب در دست چاپ خود (شروع سرائی و شروع خوانی در جنوب) آورده‌اند:

شب دیگور و من مهجور و زه دور رقیان در کمن و بار مستور  
نه محیا میتوان وقتن، نه قاصد چه پاید کرد؟ المهجور معذور».

در جنوب کشورمان، در مواحد و کناره‌های خلیج فارس و دریای همان در اکثر بنادر جزایر و آبادیهای مردان بزرگی میزسته‌اند که شاعر، نویسنده، نقاش، خطاط و ... بوده و هر کدام در حرفه خویش به خلق آثاری مبادرت ورزیده‌اند که کم و بیش سینه کشته حفظ شده و تا حدودی به روزگار ما رسیده، اما انگیزه اصلی گنامی آنها در سطح کشور این است که هیچکس اعم از: بومی و غیر بومی، آشنا و نا آشنا به غور در زندگی و آثارشان و بانتجه طبع و نشرشان اندام شایان توجهی ننموده‌اند.

الغرض اینکه «محیا» از شعرای معروف منطقه بستک هرمزگان می‌باشد. مرحوم محمد اعظم بنی عباسیان بستکی در کتاب «تاریخ جهانگیری و بستک» درباره محیا چنین می‌نویسد: «سید محی الدین متخلص به سید محیا و محیا از اولاد سید کامل پیر» ساکن کل و از تلامیذه «شیخ عباد الله انصار» بوده و ارادت خامی به «شیخ حسن بستکی» داشته و شاعری خوش تربیعه و از صلحاء و عرقای معروف دوره خود در حدود منطقه بستک و جنوب و لارستان و بنادر بود. اشعار زیادی دارد و مخصوصاً دو بیتی‌های او که

به اصطلاح محلی «شلوا» یا «شروا» نامند و رد زبان و زمزمه مردم در مواتع خوشی و ناخوشی است و به آواز بلند میخوانند. رباعی ذهل تاریخ حیات معیای شاعر را نشان میبخشد:

نوش است آب و هوای بکر پیغ  
شکار افکند معیا با رفیقان  
معلوم میشود که مید معیا گذشته از عرفان و تقاو، اهل بزم و رزم هم بوده و به سال ۱۰۶۰ قمری که برای شکار در معلمین بنام «بکر پیغ»، شش کیلومتری غربی قریه آنوه گورده (برسر جاده آسفالت) بستک - لار واقع است) رفته، در روز گار جوانی اش بوده است. در صحرائی در ۹ کیلومتری غرب ائمه در مسیر راه قافله روی بستک - لار (در گذشته) و جاده ماشین رو آسفالت (در حال حاضر) که به ترد معیا معروف است (چون میدان اسب دوانی و تیراندازی اش بوده) برگهای (آب انباری) وجود دارد که به برگه معیا معروف است و از آثار وی محسوب میشود.

بنابراین، مید معیا یکی از شاعران، عارفان و اندیشمندان معروف بستک هرمزگان در قرن یازدهم میباشد که به سال ۱۰۱۵ هـ یا پنونی ۱۰۲۰ قمری (نیمه اول قرن یازدهم) در روستای کال Kal (واقع در غربی کشک در دهستان فرامرزان بستک) با پرمه گیتی نهاد. در دویست هایش از عرفان، تقاو و عبادات و پرستش ذات پاک کریمانی و مسلح حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) و دیگران به کرات آمده است. به اسب سواری، تیراندازی و شکار و تفریح در دامان طبیعت علاقه و افری داشته و به سیاحت و گشت و گذار در آبادیها و شهرها من پرداخته است.

در بستک و روستاهای هرستان گورده مخصوصاً در آنوه ملت زیادی مانکن بوده و به لار، خنج، بنادر؛ (لنگه، کنگان، کنگان، بوشهر و . . .) وقت و آمدداشته است. بنا به اظهار انتظار یکی از سادات مطلع و پیش‌سند اهل کال که با مرحوم مید معیا نسبت نیز دارد، معیا به پندرهای: طاهری، عسلو، تعیلو، خورموج و کنگان دلپستگی خاصی داشته، حتی مدتی در روستای «بردخون» (واقع در شمال غربی کنگان در استان بوشهر) اقامت داشته و در آنجا تجدید فراش نموده است. این اظهار اتفاقیده شیرمهتمل پنظرخواهی آید و اختنالا (و بلکه قطعاً) معروف شدن «معیای بستکی» به «معیای بردخونی» همان ملت پیوستگی سبیل شاعر به «بردخون» میباشد.

نمونه‌ای از دو بیت‌های معیا:

ندانم قاصد مولی کی آید	به گوشم بازگه الاهه کی آید
ندانم نوبت معیا کی آید	جوانسان میروند توبه بس نوبه

شش و پنج دگر در جستجویم به دور کعبه الله دوست گوییم	خداآوندا به هیجده دادی خویم تن محیا چو درویشان صابر
***	محمد خیمه پیر ناف زمین زد برای قوت دین محمد
علی شیر خدا شمشیر دین زد براق از جنت آورد و به زین زد	***
سلام خاص قیال <sup>(۱)</sup> ولی ام جوی از آشان کاملی <sup>(۲)</sup> ام	مثل معوا که از نسل علی ام خدا داند، خلابق هم بدانند
۱- قیال ولی - شاه قیال ولی از عارفان معاصر و مراد سید معیا ۲- کاملی - سید کامل پیر از اجداد سید معیا	۱- قیال ولی - شاه قیال ولی از عارفان معاصر و مراد سید معیا ۲- کاملی - سید کامل پیر از اجداد سید معیا
غم بیری موا کرده زمین گبر به زیر بارگاه سید کامل پیر	خداآوندا که از بیری شدم سیر محل و منزل معوا کجا هست
***	خداآوندا ولیق <sup>(۱)</sup> دوری ام رلت دوهیم <sup>(۲)</sup> داشت معوا در شب و روز
سهام <sup>(۳)</sup> و لشکر و جمهوری ام رفت کحالا بای سه <sup>(۴)</sup> شد مغروی ام رفت	۱- رفیق دوری - چشم ۲- سهام و لشکر و جمهوری - پا ۳- دو هدم - دوها ۴- سه - دویا + پاک معا
به تابستان بیهاری <sup>(۱)</sup> چون رطب نیست که دنیا بادگاری چون پسر نیست	به تابستان بیهاری <sup>(۱)</sup> چون رطب نیست کلم آرد که معوا خط <sup>(۲)</sup> نویسد
۲- خط - مکفر - نوشته شده - نامه	۱- بهار - میوه . بیهاری - میوه ای
به من بیست هم مددالله آمد شکر بی کشی از پنگاله آمد	به تابستان بهار لاله آمد برای خاطر دلدار معوا
***	لا معوا که سنت بود عشرين عجوب روز خطرناک اربعين است
ثلاثين آمد و خانل تو منشین که باید وقتی از ایام خمسین	شیم شام است و شام و وقت کام است به آن مرغی که دارد شصت <sup>(۱)</sup> بهلو
میخ گفتمن بده نادانان حرام است بدخوردنسی حلال و سی حرام است	۱- دعستان ، می شب و می روز ۲- دد می شب خوردن حلال و دد می روز حرام است
دو زلفون و لم در پیچ و قاب است جو انان با شوید که وقت خواب است	شب ابر است و مه در زیر آب است که معوا بیش از این شلو نگوید
احمد حبیبی (دستگ - پستک)	

## حوالی سال ۱۳۵۲ به کتابخانه پنداد فرهنگ ایران (واقع در بلوار کشاورز) مراجعه حوالی سال ۱۳۵۳ به کتابخانه از دیوان امیرمعزی (مجمع هیأت اقبال، چاپ کتابپروردشی اسلامیه ۱۳۱۸ شمسی) به شماره و علائم ۸۹۱/۵۵۱۳ وجود داشت که ظاهراً وختی متعلق به مرحوم بهمنیار بوده است، زیرا در حواشی آن مطالبی پادداشت کرد و بود. حواشی او با قلم و مرکب توشیه شده و بسیار تمیز و منظم بود. اغلب آن کتاب را با تبعیغ تر اشیله و با مرکب اصلاح کرده بود. امیدوارم که آن کتاب در نقل و انتقال و تفسیر و تحول کتابخانه آسیبی ندیده باشد و اینک آن حواشی:

بعضی از معاصرین ما پایی بی انصالی و استبداد رأی را بالاتر گذاشده، بیت انوری  
را بدون ارائه هیچ سندی به شکلی دیگر توجیه نموده و خرض از دو دیوان را دیوان  
فرخی و عنصری دانسته و معزی را دزد کلام این دو گوینده استاد پندادش و برای اثبات  
خرس خویش از جمیع محدثات شعر معزی چشم پوشیده، به ذکر معایب کلام او که سخن  
هیچ شاعری نیز از آنها خالی نمی‌تواند بود پرداخته‌اند و به یک گردش تند قلم زحمات  
پنجه و پنج ساله شاعری استاد را به پادشاه و توجیه طالبان ادب فارسی را از منبع  
فیضی شاداب برگردانده. اگرچه این گونه اظهار رأی‌ها به کلی شخصی است و بهمیچ وجه  
مناطق اعتباری نمی‌تواند شد، لیکن بازممکن است موجب گمراهمی نوآموزان و کم فرمتنان  
گردد و عامه‌ای خبر را از اقبال به خزانه‌گرانیهای مشتمل بود، ۱۸۵۰ بیت از بهترین و  
قصیع ترین گفتنهای بی‌خل و غش زبان فارسی باز دارد.

جای بسی هیچ است که بسیاری از معاصرین ما شعر را تنها همان می‌دانند که بر  
حکمت و عرفان و پند و نصیحت مشتمل باشد و به شرح و توجیه محتاج شود تا جهت  
فضل فروشی ایشان را زمینه فراموش گردد و مردم با ذوق سليم انتظیع را که به پنک نظر دو  
شعری شورانگیز در وجود و حالت می‌آیند و بدون زحمت و آزار به فکر سراها یک پارچه  
آنکه می‌شوند، به بی فکری و بی‌سوادی متهم مازلنده... (من «م» و «ن» متفهمه)

حاشیه:

این معاصر آقا خیاء پژوهی معروف به بدیع الزمان و موسیوم به لیلی افقرست  
که کتابی به نام سخن و سخنواران درست کرده و در جلد اول آن کتاب صفحه ۲۳۷ درباره  
امیرمعزی گفته است: معزی شاعری غلیظ طبع و متوسط ایجاد است، ولی طبع و نگرش  
پخته نیست، استدلالات و هیارات سمت و کلمات و جمل زایدکه گاهی به معنی خلل وارد

می‌کند در ایناوش به کریت موجود است، معنی تازه و فکر نوکم دارد، می‌خواهد از دو شاعر بزرگ عمر غزنوی، عصری و فرنخ تقیلید کند، لیکن به تفزلات این نرسیده و به مدارس آن نزدیک هم نمی‌شود، مضمون و عبارات این دو انتقال گرده، بدون تصرف یاری‌منی ازین و قسمتی از آن به هم آمیخته به مجموع دو سبک قصیده پردازد و پیون درین کل توانا و در انتقال هم مقتنز است، و از خیال خود را به دست خواهش داده و از عبارات نی تغییر آن دو شاعر دلیلی روشن آقامه کرده تا خون آن دو دیوان را صریح‌با به گردن او می‌دانند، معزی از علوم نظری می‌پهنه نبوده و چند بیت و مصراع هری یه را کنده درین شعرهای نارسی او به نظر می‌رسد، ولی آثار علوم عقلی به حدی که ما بتوانیم به اطلاع نشسته شویم در دیوان فعلی او نیست و در قصیده‌هایی که خواسته است فیلسوفانه بگوید نظرهای ماده عرفی به کاربرده و اصول عقاید عامه را مظلوم کرده است، خلاصه این که معزی شاعری سطحی و مقلد است و به اندازه شهرت، مقام ادبی ندارد. (ص «ن»)

\* \* \*

3

که لولو هر آگنده بود چون عاملی جایز  
که کافور پاشیدن بود چون عاقلی شیدا  
بست ۵۵

جامعة :

به موجب مکلفنامه جایز را حایر باید کرد، لیکن وجهی برای آن تعیین نبایم و جایز صحیح تر و مناسب تر است. در مصراج دوم هم عاقلی درست ننماید و ظاهراً غافلی بوده و تعریف شده است و عقل با شهدایی درست نمی‌آید. (ص ۳۹)

\* \* \*

1

عیله من بنده از تشریف توریج‌جامه شد  
کیسه هم باید که از العام تو پر زرشود  
بنت ۲۹۹۶

جاشن :

قوله عیبه ، در خلطنامه دستور داده است که عیبه را غایبہ کنند و این اشتباه ظاهرآ از آنجا ناشی شده که شیوه است که عیبه به معنی میخ های زره و خلتان و خود خلط و صحیح آن غایبہ است و چنین پندامشته است که هر عیبه بی را باید غایبہ کرد . در صورتی که اینجا همان عیبه به معنی جامدهان درست است و تصویری که کرده است قیاس مع الفارق ووضم شیء دوغیر موضع خود است .

گفت شیخا خوب ورد آورده‌ای لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای (ص ۱۴۳)

三

**متن:** تا که کوه و باغ را از پر نیان سرخ و زرد  
چرخ در آزار و آذر جامه و چادر دهد  
آن سلیمانی که در آزار و در آذر دهد  
پر رخ احباب و اعدای تو پوشاناد چرخ  
آیات ۳۷۸۶ و ۳۷۸۵

**حاشیه:** آزار، ماه اول بهار از سال رومی و آذر ماه آخر پالیز از سال ایرانی است و در بعض فرهنگها هر دو را به ذال غلط کرده‌اند. لیکن ماه رومی آزار یا آزو به زاده هور و ماه ایرانی به ذال است. در خلطناامه به متابعت فرهنگ‌های پادشاه دستور داده است که آزار تبدیل به آزار شود و چون درست نبود تغییر داده نشد. بهمنیار (ص ۱۶۱)

\* \* \*

**متن:** در جلالت نیست پیش تخت تو کوه بلند  
در سخاوت نیست دریا پیش جود توجواد  
بیت ۴۵۱۷

**حاشیه:** قوله در جلالت، در خلطناامه دستور داده است که تخت تبدیل به بخت شود، لیکن در این تبدیل تأمیل لازم است و باید به بعض نسخ خطی رجوع شود، شاید وجه صحیح بیت به دست آید. (ص ۱۹۰)

\* \* \*

**متن:** بر آخور من مرکب و در خانه من فرش  
در عیبه من جامه و دو کمه من زر  
بیت ۵۸۶۳

**حاشیه:** قوله در عیبه، در خلطناامه نسبت به این عیبه‌هم بی‌لطنب کرده و دستور داده است که غیبه‌اش کنند و وجه اشتباه را در برای بیت ۲۹۹۳ باد کرده‌ان و به عرض در اینجا همان عیبه درست است و تبدیل آن به غیبه جای دیگر دارد که معملاً شنیده و بدون تشخیص الظهار لفظی کرده است. (ص ۲۶۲)

\* \* \*

**متن:** هر روز یکی میورد گر در مه آزار  
آراسته بترمی چو چمن در مه آزار  
بیت ۸۰۴۹

**حاشیه:** مه آزار، به حاشیه مقابل بیت ۳۷۸۵ رجوع کنید. (ص ۳۶۰)

\* \* \*

عنوان : طغرا و دار مملکت و گنج شاه دا  
هستی به کلک و دست نگهدار و گوشوار  
بیت ۹۵۱۸

حاشیه : گوشوار، در خلطنامه نوشته است؛ ظاہر باشدار. ولی گوشدار نزدیکتر و معنیش هم  
همان باشدار است. (ص ۴۰۴)

عنوان : کنون به رود و سرود ابتدا کند هر روز  
هر آن که کرد همی هرشب ابتدا به امام  
بیت ۱۰۸۱۶

حاشیه : قولہ کنون به رود و سرود، در خلطنامه نوشته است که ابتدا را باید ابتدا کرد.  
و این تصحیح وجهی تدارد و اقتدا کردن به رود و سرود بی معنی است و حنفی مقصود شاعر  
این است که آن کسی که هرشب به امام اقتدا می کرده، اکنون هر روز ابتدا به رود و سرود  
می کند، یعنی مقدم بر هر کار به استعمال ساز و آواز می پردازد. (ص ۴۵۹)

عنوان : پایان خلطنامه در ص ۸۳۲  
حاشیه : از روی این خلطنامه که خود خلطنامه لازم دارد کلیه اغلات تصحیح شد و در پیدا  
کردن کلماتی که عدد بیت آن به خلطاً پیوشه شده است زحمت معتبری کشیدم و این قبیل  
اغلات بسیار است. (امضا کرده است)

## ۵- کترسیروس شمیسا

\*\*\*

### هشتم، هشتم

'Hestom' Hestom

در این بازی دو نفر شرکت دارند، هر بازیکن دوازده عدد مهره<sup>۲</sup> که از نظر رنگی یا

۱- هشتم به معنی گستاخم است. هشتم، هشتم اسم مصدر در گویش کلروني از  
مصدر هشتن است. د اسم بازی است. این بازی به شکل در کانزرون انجام می گیرد. در شکل  
اول فقط یک مریع با عمود منصفهای آن را دسم می کنند و هر بازیکر فقط می بخند مهره پا خود  
دارد. بازی ساده است و به سهولت می شود سه مهره را بر یک خط فرادرد. در شکل دوم، اضطرار  
مریع را نهن رسیم می کنند، بازی پیچیده تر از اولی است. (حاشیه ۲۵۴ در صفحه بعد)

شکل و یا اندازه با مهرهای حرف اختلاف داشته باشد، با خود دارد؛ بازیگران برومو زمین (عمولاً) و با بر صحنه کاخذ، سه مریع متعدد البرک متداخل می‌کشند و انتظار و همود منصف اخلاق مریع‌ها را رسم می‌کنند. مریع مرکزی را خالی نگه میدارند، برای اینکه بدانند چه کسی باید بازی را شروع کند و اولین مهره خود را نیز یکی از نقاط تقاطع مریع‌ها پگذارد، «تروخشک»<sup>۱</sup> می‌کنند.

۱- بازیگران به نوبت مهرهای خود را بر نقاط تقاطع خطوط می‌گذارند.

۲- بازیگری که بتواند سه مهره خود را در یک ردیف و بر یک خط بی‌آنکه مهرهای از حرف دو میان آن سه مهره باشد، پگذارد، مجاز می‌شود تا یکی از مهرهای حرف را به دلخواه بردارد و کنار بگذارد. مهره برداشته شده، سوخته یا کشته محسوب می‌شود.

۳- بازیگر می‌تواند به جای کشتن مهره حرف، یکی از مهرهای سوخته خود را بردارد و وارد بازی کند.

۴- حرکت مهرهای تنها از محل استقرار به نقطه خالی مجاور مجاز است.

۵- برای برخورد اخلاق مریع‌ها با انتظار و خطوط قائم منصف‌ها، ذوازده ذوزنقه متساوی الساقین و بیست و چهار ذوزنقه قائم الزاویه ساخته شده است. بازیگری که بتواند پنج مهره خود را برومو پنج نقطه تقاطع یکی از ذوزنقه‌های متساوی الساقین تراردد، برندۀ بازی است و در حقیقت حرف را مات کرده است. برای مات کردن حرف نیز می‌توان پنج مهره خود را بر نقاط تقاطع یکی از ذوزنقه‌های قائم الزاویه پگذارد.

باید توجه داشت که بازیگران نمی‌توانند بروموی چهار ذوزنقه بزرگ متساوی الساقین و شانزده ذوزنقه کوچک قائم الزاویه درون طرح، حرف را مات کنند.

۶- اگر بازیگری بس از قراردادن شش عدد از مهرهای خود برومو نقاط تقاطع، توانسته باشد، سه تا از آنها را بر روی یک خط و در یک ردیف پگذارد، ناچار یکی از مهره‌هایش، مهره هفتم، سوخته محسوب می‌شود. نیز اگر بازیگر ده مهره خود را گذاشته باشد، ولی هیچ‌نان توانسته باشد سه تا از آنها را در یک ردیف و بر روی یک خط ترار

۷- عمولاً بازیگران طرح بازی را بر دوی زمین نسبت می‌کنند و مهرهای خود را از میان هسته‌های خرمای هسته کنار Konar (درخت سدر) اختیاب می‌کنند.

۸- «تروخشک» کسردن بدین شکل است. این‌ها یکی از بازیگران تکه‌های سفالی یا سنگه ساف کوچکی را برمی‌دارد و یک طرف آنرا با آب دهان خیس می‌کند و به حواس اندانه و دد حمان حال از حرف خود می‌برسد، تو یا خشک ای باسخ هرجه هاکد، و حکم آن بازی را آغاز می‌کند.

دهد، آخرين مهره اش سوخته مي شود و او برای ادامه بازي تاچار مهره هاي قرارداده شده را باید جا بهجا کند.

بعد در مجاور هر نقطه تلاقی، سه با چهار نقطه تقاطع دیگر وجود دارد. هر مهره می تواند به يکی از آن نقاط حرکت کند به شرطی که آن نقطه خالی باشد.  
این بازیگری که ده مهره اش بسوزد، بازنه محسوب می شود، باختن در بازی هات شدن است. نبرد و اندیشهيدن در این بازی برای پیروزی به نظرمن معادل توان و انتزاعی است که بازیگران در صحنه شطرنج بکار می گیرند و می توانند بازی فکری مناسبی در مهارهای ورزشی و مدارس ما مانند شطرنج باشد.

### حسن حالمی (کازرون)

\*\*\*

### پناوشتن، حمزه

مؤلف « المصادر » (طبع یتیش ۲۶۶) آورده است که: « الاستنفاع: ظاهر آمدن آب و، با استادن آب در جایی و در قانون ادب (طبع غلام رضای طاهری ۱۰۳۱) در معنی « الاستنفاع » می خوانیم که: « آب گرد آمدن ». در فرهنگ مصادر اللہ (چاپ دکتر جوینی ۳۴۶) آمده است که: « الاستنفاع: باستان آب در جایی » مصیح محترم کتاب، در هامون نوشته اند: « در نسخه ما، روی « باستان » نوشته است: « خ، پناوشتن ». در یافتن معنی این کلمه مرکب نامنوم، به مخدوم برسی و توضیح نیازمند است.

چه از جمله لغات دارج و رایج در متون نیست، بلکه از استعمالات منسخ و متروک است.  
« پناوشتن » قرکوب شده از: « بنا + وشن ». در کتاب مصادر اللہ، در چند مورد پیشاوند نقی « بنا » را، به جای « نا » به کار برده است. مثلاً نویسد: « الإيجاد: بنا بالیدن کشت و نبات [— نایابالیدن، نایابالیدن... ] و نیز: « الاختوار: نیا کنداختن هسکه (— نا کنداختن، نگداختن...) (به ترتیب از مفهومات ۱۲ و ۱۷ نقل کرده شد. ]

در کتب دیگر نیز گاهی چنین است ...

اما جزء دوم این کلمه، « وشن » در اصل بهلوی (برهان قاطع)، معنی ۲۲۸۴/۴ ح و فرهنگ بهلوی، فرهوشی (۴۵۷) به معنی تفسیر یافتن، چرخیدن، دور زدن، گردیدن و ... است. ظاهراً ریشه این کلمه در اومتائی و فرس قدیم و دیگر زبانهای آریایی برطبق تحقیقات « بارتولومه »، « کانگا »، « کست »، « هرن »، « والند » و « هوکورنی »

« ورت » بوده است، معادل « گردیدن »، « گشتن »، « گاشتن » ( راهنمای ریشه فعلهای ایرانی / ۶۰ ) پس، « بناوشتن » به طور تحت الملاحظ به معنوم « تغیرنیافتن »، « تجزخیندن »، « دور نزدن » و « نگردیدن » است و به این قرار با معنی به دست داده شده در متن، تطبیق می کند.

در بعضی از لغت نامهها، چون جهانگیری ( چاپ دکتر عفیفی ۱۳۱۳/۲ ) و رهان قاطع ( طبع دکتر معین ۴/۲۲۸۲ ) و فرهنگ فارسی ( معین ۲/۵۰۳۰ ) و . . . معنی دیگری نیز برای « وشن » ذکر کرده اند که عبارت باشد از: « رقصیدن و وقاوی کردن » و در تایید آن، شعری به استشهاد آورده اند از قاسم انوار به این صورت:

یاوم ز در درآمد وشن کنید وشن  
این خانه را زوشن، گلشن کنید گلشن  
آن چنان که روشن است؛ این معنی - رقصیدن - با مفاهیم کلامه، در اصل پهلوی،  
مطابقت می کند. بنابر آنچه که نقل آمد، « بناوشتن » درست به معنی و معادل « پایستادن  
ایستادن » است. ذکر این نکته نیز، در آخر، غروری می نماید که « وشن »، ظاهر آبا کلمه  
« وشت »، معادل « مکاء » در قرآن مجید (سازن التنزیل / ۱۷۴ ) از یک ریشه تواند بود.

\*\*\*

در کتاب « اغراض السیاست فی اعراض الریاست »، ریخته خامه ظهیری سمرقندی ( از سلسله انتشارات دانشگاه طهران ، به شماره ۱۱۷۷ ، ص ۱۵۷ ) می خوانیم که:

« مهنسان گفتند: اول تکسیز عرصه مساحت را به مساحت، تقدیر و حرزی کنیم... و نیز؛  
« گفتند... مخفی مساحت، حریز طرحی باشد مسافت جسمی را به خطوط مستقیم یا منحنی  
و، چون حرز کرده شد آنگاه آن را تکسیز آن مساحت گویند. »

کلمه « حرز » در اینجا غلط است و بی شک باشد با حای سطی مقتوح و زای منقوطة ساکن و رای مهمله، از باب نصر به معنی:

« تقدیر کردن » ( المصادر ۱/۲۰ ) و، « اندازه کردن » ( قانون ادب ۶۹۹/۲ ) و،  
« مساحت کردن و تقدیر کردن » ( دستورالاخوان ۱/۲۰ ) و « اندازه کردن و تخمین نمودن  
کشت و بیوه را » ( منتخب اللغات ، چاپ هند / ۱۸۹ ) . از همین ماده است « تعزیر » -  
 مصدر باب تعیین آن - یعنی: « حرز نمودن » ( المصادرالله / ۱۱۲ ) و ( حائز ) به معنوم  
« حرز کننده » ( قانون ادب ۲/۵۹۶ ) و « حرزار » به معنی « حرز کن و تخمین زننده  
( البلفة ۹۹ وح ) . اینک شواهد و امثلهای چند از متون دیرینه سال فارسی:

در بختیار نامه ( چاپ دکتر صفا / ۹۷ ) آمده است که: « صعادت مسابقات علم و مسابقات علم از حرز افهام بیشتر است ». ظهیری سمرقندی در سند باد نامه نوشته است  
( چاپ آتشن به ترتیب صفحات ۱۹۷ و ۲۲۵ ) : « مکر زنان از حد و عد بیرون است و،  
حیل و عمل ایشان از حصر و حزد افزون ». و: « فنون مکر و صنوف خاور زنان بی اندازه  
است و، در حد حزر و حصر نگنجد .

خاقانی شروانی گوید (دیوان، طبع سجادی / ۳۸۷):

« برتر ز عرشت قدر و قد، رایت و رای حز و جد »

ذات به دست چود و جد، گیتی مطرداً داشته »

ومولوی گفته است (تفسیر مشتوفی مولوی - داستان قلمه ذات المصور، هنائی / ۱۵۹):

« گوش را رهن معرف داشتن آیت محظوظ است و حز و ظن »

علی محمد هنر

(سیاهک گلک)

\*\*\*

### مصادر « بودن »

فعل « بودن » از آن رو در خور تأمل و برسی است که نه تنها برای عوام بلکه برای اهل علم و به اصطلاح خواصهم گاه مایه دردرس و اشکال بوده و است. برای مثال در طریق معین می‌بینیم که مصادرهای « استن » و « هستن » غلط شده است. همچنان در خودآموز روسی (برای فارسی زبانان اثر خانم نهنا پاتاپروا جلد اول منحصراً ۱۰ از انتشارات نشر زبان) مصدر « هستن » مرادف و صراحت مبدل « بودن » آمده است. قبل از بحث در مورد ریشه شناسی فعل « بودن » بد نیست نظری کنیم به جدول زیر که مصدر « بودن » و سوم شخص مفرد مضارع آن را در مقایسه با چند زبان خویشاوند فارسی یعنی زبانهای باستانی ایران و نیز زبانهای هند و اروپائی نشان می‌دهد.

فعل مضارع سوم شخص مفرد زبان  مصدر

astī	h - , ah -	اوستانی
bavātī	bav -	
astīy	ah -	فارسی باستان
bavatly	bav -	
ast	h -	فارسی میان
bavēd	būdan	(پهلوی)
است ، هست	بودن	فارس نو
بود		
ásti	as - , s -	سنگربت
bhāvati	bhu -	
E' 6TL	Eivəi	یونانی
eoTb	buTb	روسی
ist	sein	آلمانی

est	être	فرانسه
is	être	انگلیس
est	sum , Pui , esse	لاتینی
esta	estar	اسپانیایی

از مقایسه صورت مصلبی و صيغه سوم شخص مفرد مضارع در زبانهای مختلف ملاحظه می شود که مصدر «بودن» فعل «است» هم خانواده نیستند، بلکه از دخانواده مختلف می آیند که به مرور زمان بر اثر تحولات و تطورات بسیار، هریک از این دخانواده بخشی از اعضاي مجموعه صرفی خود را از دست داده اند، خالی شدن بعضی از خانواده جدول صرف مربوط به هریک از الفال - *bav* و - *h* همراه و همزمان با ونگ پاختن تایزیات معنایی بین این دو بن فعل از هریک طرف و نیاز عملی وسیع و روزافزون به دستگاه فعل «بودن» از طرف دیگر سبب شد که فعل - *bav* که به معنی «شدن (ها) فعل شدن» - و فعل «اشتباه نشود» به کار می رفت و فعل - *h* که به معنی بودن استعمال می شده، درمجموع با پنکتیگر ادھام شوند و یک مجموعه صرفی آمیخته را تشکیل دهند. دو گانگی و آمیختگی دستگاه فعل «بودن» در زبانهای منسکریت، اوستانی، فارسی پاستان فارسی میانه (پهلوی) و فارسی نو به وضوح آشکار است و نیز در زبانهای روسی و انگلیسی.

پذینگونه بن مضارع - *bil* از تبار زبان اوستانی به فارسی میانه پهلوی رسید و با افزودن شناسه ماضی *-e* به صورت *bild* درآمد و سپس با افزودن *-dan* مصدر ساز به صورت مصدر «بودن» درآمد و بعد از فارسی میانه به فارسی نو رسید. می باید که *e/d* در بن ماضی فارسی میانه *bild* / *bild* شناسه ماضی است و شناسه سوم شفتم مفرد شائب در فعل «بود» صفر ( $\emptyset$ ) است.

بن ماضی	<i>bild</i> - <i>e</i> = <i>bild-e</i>
مصدر	<i>bild</i> - + - <i>dan</i> = <i>bild-dan</i>

فعل ماضی سوم شخص مفرد *bild* = شناسه سوم شخص مفرد  $\emptyset$  +  $\emptyset$  بن ماضی بطوريکه ملاحظه می کیم مصدر از بن مضارع با افزودن *-tan* / *-dan* ساخته می شود. حال برویم به سراغ فعل است و هست و سیر تطور آنها را بررسی کیم

### الف « است »

این فعل میله سوم شخص مفرد مضارع فعل بودن است که از صورت اوستانی *ast* (Kent : old persian Grammar) درآمده و به صورت *astiy* نسبت گردید و بالاخره از طریق فارسی میانه سپس به فارسی میانه رسیده و به صورت *ast* نسبت گردید

دست نخورده به فارسی تو رسیده است. فعل مضارع «وم شخص مفرد» است «فرمول پیداپش فعل ast1 اوستانی چنین است:

ازایش نوع گونه      - h ریشه ضمیر  
gunah increase      ah -

- شناسه سوم شخص مفرد      ahti

برطبق قواعد هم تهادی (sandhi) سنسکریت و اوستا (و. ک.

Jackson : Avesta Grammar § 109

( persian sanskrit Grammar, Dr. C. Kunhan Raja )  
همه‌هاین د. ک. پیش از دندانی (z) تبدیل به همتوان (s) می‌شود.  
دمشی (h) پیش از دندانی (z) تبدیل به همتوان (s) می‌شود.  
بنابراین :

هم نهادی  
sandhi      ahti      → esti

فعل مضارع سوم شخص مفرد

اوستانی برطبق قواعد آوا شناسی فارسی باستان تبدیل به asti1 می‌شوند که دیدیم در فارسی میانه ( بهلوی ) به صورت ast در می‌آید، یعنی واکه هایانی سذلک می‌شود. ما ast به صورت قالبی و «جهن» و «ازه» از فارسی میانه به فارسی تو رسیده است و خود با همین هیئت به عنوان بن مضارع از یک فعل ناقص پذیرفته شده و مانند یک فعل با قاعده در دستگاه مضارع صرف شده و با افزودن شناسه‌های شخصی جدول صرف خود را کامل کرده و به صورت امروزی درآمده است :

- شناسه اول شخص مفرد ast - + am

فعل مضارع اول شخص مفرد

ast - + i → asti (y)      دوم شخص مفرد

ast - + Ø → ast      سوم شخص مفرد

ast - + im → astim      اول شخص جمع

ast - + id → astid      دوم شخص جمع

ast - + and → astand      سوم شخص جمع

پ - ز هست »

« هست » در اصل صورت تأکیدی فعل « بودن » است و صورت غیر تأکیدی و معمول آن می‌شود « است ».

صورت دست نخورده فارسی میانه است که به فارسی تو رسیده و مانند فعل hast است با افزودن شناسه‌های شخصی جدول صرف خود را کامل کرده و صورت‌های زیر را به دست داده است :

- شناسه اول شخص مفرد hast - + am ، مضارع

hast - + i → hasti (y)  
 hast - + φ → hast  
 hast - + im → hastim  
 hast - + id → hastid  
 hast - + and → hastand

فعل **hast** مانند فعل **ast** از اوستائی وارد فارسی میانه شده است. در فارسی امروز تساوت هست و است در درجه تأکید و پلاحت آن دو است، یعنی هست مؤکدتر و پلاخت تراست. می‌توان گفت که در اوستایی «**ast**» صورت تأکیدی **asti** است که از طریق مضاعف شدن (**reduplication**) ریشه **-h-** بدلست آمده است. (۱. ک)

(Jackson Av. gr. §§ 605, 606)

ریشه مضاعف **-ah-** ریشه قوی **-h-** ریشه ضعف  
**hah** - + **ti** شناسه سوم شخص مفرد → **hahti**  
 برطبق قاعده هم نهادی که در پیش گفته شد. **st.** هم نهادی  
**h(t)** → **st.**

بنابراین

**hahti** هم نهادی → **asti**  
sandhi

فارسی میانه (بهلوی) اوسعانی **asti** → **hast** شناسه ماضی ساز نیست، هست به صورت قالبی از فارسی میانه وارد فارسی نوشده و به عنوان بن مشارع پذیرفته گردیده و با افزودن شناسه‌های شخصی به صورت هستم، هستی، هست، هستیم، هستید، هستند درآمده است.  
 توجه‌ای که از این مقال می‌گیریم اینکه:

شناسه (ج) در فعل (**hast**) هست و (**ast**) است، در واقع شناسه شخصی است و شناسه ماضی ساز نیست، بنابراین هیچگونه این همانی و سنتیت و شباهتی تدارد با شناسه ماضی (ز) که جزوی از پسوند یا شناسه مصدر ماضی **saz** - tan - را تشکیل می‌دهد. بنابرمراتب بالا به یقین و به طور قطع می‌توان گفت که مصدر هست و است مصدرهای کاذب و غیر حقیقی هستند و مصدر حقیقی فعل‌های است و هست همان مصدر بودن، است، کما آنکه زبانهای انگلیسی و روسی نیز بهوضوح صورتهای ماضی ومصدری «بودن» را از بن فعلی هم خانواده با - **bav** و صورت مضارع سوم شخص مفرد (است) را از بن فعلی دیگری که هم خانواده با (- **h-**) اوستائی است برگزینده‌اند.

کاظم ژاوهیان

(غیراز)

## شعری که از وثوق‌الدوله نیست

در شماره جمع سال دوازدهم (ص ۲۵۱) مجله آینده، تحت عنوان «شعری از وثوق‌الدوله» مترجم فرموده‌اید؛ پس از انتشار چاپ جدید دیوان وثوق‌الدوله (تهران ۱۳۶۳) سه بیت شعر وثوق‌الدوله را که تاکنون چاپ نشده آنای محسن آشتیانی - از پدر خود دکتر جواد آشتیانی (داماد وثوق‌الدوله) شنیده و برای چناب عالی خوانده است و افزوده‌اید - ظاهرآ وثوق‌الدوله این اشعار را به مناسبت آن که دکتر آشتیانی نسبت به درد دندان وثوق‌الدوله بی‌اعتنایی نشان داده است، سروده و آن گاه به نقل اشعار پرداخته‌اید.

تصدیق می‌فرمایید که قدرت طبع شاعری چون وثوق‌الدوله در آفرینش اشعاری دل انگیز و زیبا با درونیاهای مرشار از حکمت و عبرت مانند منظومه‌های «حسرت - خوش بیش - آینه»<sup>۱</sup> (۱) در قالب تعلیمه و «تقدیر - بازرگانان و خلام»<sup>۲</sup> (۲) در قالب مثنوی و «عشق عاریتی - راز خلقت»<sup>۳</sup> (۳) در قالب قطعه که محض مثال نام برده شد علاوه بر قریعه ذاتی و استعداد فطری و نیوخ و جوشی طبع خداداد وی و زندگانی در خاندانی که آباعن جد به معاییر شعر و ادب و فرهنگ ایران آشنایی داشته‌اند و نیز در که محضر استاداتی همچون میرزا محمد ادعب گلهايگانی و میرزا هاشم رشتی اشکوری و حکیم ربانی میرزا ابوالحسن جلوه کسانه الله حل التور - و دوستی و معاحبت و آشنایی با اشعار شاعران گران‌قدر معاصر خوبی همچون مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری و ملک‌الشعراء بهار و ادیب‌الممالک و... - مخلول مطالعه دواوین اشعار شاعران سلف نیز بوده و آشنایی با اسلایب شعر و شاعری پیشینیان در تکوین قریعه شاعری وی تأثیری بسرا داشته است و بنا به انتضای آلودگی به زهر شکرآلود سیاست و اشغال گسترده به مشاغل سیاسی از قبیل استیفای ایالت آذربایجان ووکالت مجلس و شائزده بار وزارت و دو بار ریاست وزرایی و دل مشغولی و امارت در امور دیوانی و اداری - هر گاه از عهدۀ انجام تام مدلول حکم نظامی عروضی - در مقاله دوم کتاب خوبی که در شماره نویسنده شاعری می‌نویسد که باید: «شاعر در عفنوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزاریت از اشعار متقدمان بادگیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران بین چشم کند و بیوسته دواوین

۱ - آثار دقوق، خردوار ۱۳۴۳، هیمان پنجه‌واری - ۲۰ ترتیب سفحات ۵۹، ۵۰، ۲۲.

۲ - همان مأخذ، ص ۳۲، ۴۰.

۳ - همان مأخذ، ص ۱۰۲.

استدان هی خواند و باد هی گیرد که درآمد و پرون شد ایشان از مضايق و دقایق سخن برجه و جه بوده است... تا سخشن روی در ترقی دارد و طبعش بجانب خلومیل کند.» (۳) تمام و کامل برپایانده باشد و به عشري از اشعار آنهم قناعت و رزینه باشد - در نتیجه استمرار مطالعه اشعار شاعران متقدم و آشناي و آگاهن با آثار آنها - به برکت حافظه نيرومند - آنکه ازبسیار ومشت از خرواد از اشعار و آثار آنها را بد خزانه حافظه سپرده و درین خاطرداشته و در موقع مناسب بدان استناد واستشهاد می کرده است و قرائت شعری مناسب با مقتضای حال و مقام از سوی شاعری نمی تواند برای مستمع موجب ایجاد این پندارگردد که متکلم، سراپنده شعرنیز بوده است.

اکنون برای ولع این ابهام می گوییم که نخست خدا و شکر که درچاپ تازه دیوان و ثوقالوله اشعار مذکور انتشار نیافرده است.

دوم آن که اشعار مذکور در مجلس سیمه مولانا (مجلس پنجم ص ۲۳، چاپ محمد رمضانی) که به همراه مشتوى باکشف الایات در میان سال های ۱۴۱۹-۱۴۲۰ هـ در تهران به چاپ رسیده، آمده است . و در چاپ احمد رمزی آقی پوره که که با مقننه و لد چلبی به تاریخ ۱۲ ربیع الاول ۱۴۵۵ هـ ق وبا شماره (۱) با عنوان «آثار العولیه فی ادوار السلوکیه» بالاستقلال مجلس مولانا انتشار یافته است، در صفحه (۹۷) اشعار مذکور آمده است و هرگاه از مولانا نباشد از نهاد است و به هرحال از وثوقالوله نیست.

سوم آن که موارد مشابهی از این قبیل - در میان قصما و معاصران بسیار است و بعض مثال به خاطر آن که رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا - غزل سروده ابونصر قشع القحان شیبائی شاعر معاصر خوش وابه اختیار الدین شیبائی از شاعران قرن هشتم نسبت داده است، طی تقطیعی منصل به مطلع :

به مجمع الفصحا در نگر که کاتب آن چه سهوها که در احوال شاعران کرده است سهو و خطای مذکور را به گردن لسان الملک سپهر - که ظاهرآ در تأییف مجمع الفصحا با هدایت معاصرات داشته - المکمله و کتاب مذکور را بحث مورد انتقاد قرارداده است. و مرحوم محمد تقی بهادر نیز در مجله قديم دانشکده تعلیمه مستقل معروفی واکه در نسخه حاج لطفعلی بیک آذر، صاحب تذكرة آتشکده، در انتظای به تصدیق محتمل کشانی (متوفی ۹۹۶ هـ) سروده آمده است به مطلع :

به شیخ شهر قبری ز جوی برد پناه بدان امید که از لطف نواهدش نان داد  
الی آخر...

به پدرخویش محمد کاظم عبوری نسبت داده و پس از تذکار به وی در شماره بعد

۲ - چهارمقاله، به اهتمام دکتر محمد معین، چاپ ششم، ۱۳۲۱ ش، این سهنا، تهران، ص ۴۷

به این موضوع اشاره می‌کند. (۵)

چهارم آن که به حکم موارد متواتر واژآنجاکه مانگداییم و تو احتمام‌داری با احتمال عدم اعتنا به این یادداشت بسیار است. اما هرگاه از یا ب آن که خاشاک نیز بر دل درها گذرنگ است - آن را به دست نشر سپردید به حکم اصل بسیار مهم و معتبر «المصیر لا يضر» از مثله کردن آن خودداری ورزید.

بنجم به شکر آن که غریزند خلف روشناد زندگان دکتر محمود احتشام است - بدعاوان صله مجلدی از چاپ نازه دیوان ثوق‌الدوله را جهت اینجانب ارسال دارد. که « ومن منع المستوجبين فقد ظلم »،  
در پایان یادآور می‌شود که

هرچند که یاران نوات محتشمند	یاران قدیم را فراموش مکن
ششم آن که امروز (۱۲ - اردیبهشت ماه ۱۳۶۰) در مطالعه حدیقة الحقيقة ، شعر	
آن شنیدی که رفت نادانی	
گفت با دست از این مباش حزین	به عیادت بسیار دندانی
گفت آری ولیک سوی تو اون...	گفت آری ولیک سوی تو اون...

را در صفحات ۷۲۴ تا ۷۴۵ - اترمذکورستانی چاپ شادروان مدرس بروی (تهران ۱۳۶۹ شمسی) یافتم . پنابراین چنان که در شماره (۴۶) سال دوازدهم (تیوب شهریور ۱۳۶۵) ص ۲۵۱ به ثوق‌الدوله و در شماره (۴۸) سال دوازدهم برابر مهر و آبان ۱۳۶۵ ص ۳۹۳ به عطای نسبت داده شده است، دیگر در برای برص - اجتهاد جایز نیست و شعر مذکور از سنایی است . امید است از تذکار دریغ نفرمایم.

**دکتر محمد دامادی**

\* \* \*

## میوه در ختهای گوهستانی کازرون

۱- درخت چادم کوهی یا « آخر که » یا « آخرکه » یا « اعلوکه » یا « اکوکه ». این درخت در گوهستان می‌روید . اوتفاع آن بطور متوسط در حدود سه متر است. از آب یاران برای رویش خود استفاده می‌کند. برگهای آن سوزنی است و شاخهای آن ترکهای است و نرم می‌باشد . استفاده از شاخه و میوه و تنہ آن بشرح زیر است.

الف - استفاده از شاخه‌های آن : شاخه‌های آنرا « بارشین » گویند . ازین شاخه‌ها انواع و اقسام وسیله‌ها می‌سازند که عبارتند از « گیره » و آن وسیله‌ایست لکن مانند پاکله مانند و به ظرفیت‌های مختلف ، که از آنها برای حمل اجتناس استفاده می‌شود . وسیله دیگر

۵- مجله دانشکده شماره ۲۰۶ هرچ سپه ۱۲۹۷ - مطابق ۲۶ اوت ۱۹۱۸ مدری  
د مؤسسه بجهاد

«لوده»<sup>۱</sup> بشکل منشور است و چهار گوشه و چهار وجهی است که چهار گوش آن و از چهار سطون آن، چهار چوب بیرون گذاشته شده و دستگیره آن می باشد. از این وسیله برای حمل انگور و انجیر و انار و میوه ها استفاده می کنند. وسیله سوم «بوو که»<sup>۲</sup> است و آن وسیله است محروم طی شکل که مرغ و خروس و جوجه ها را در زیر آن نگاه میدارند. وسیله چهارم «کلچه دان»<sup>۳</sup> است که بصورت استوانه سردار و کم ارتفاع ساخته می شود و در آن نان تنه<sup>۴</sup> و تیری و خانگی نگهداری می کنند. وسیله پنجم «نان الداز» است که برای حمل نان تیری تبل از پختن و بعد از پختن از آن استفاده می کنند. این وسیله هن و منور است. وسیله ششم «کرکری»<sup>۵</sup> است و آن وسیله ایست که بصورت دوکه مانند می سازند و از آن برای به دام انداختن بزندگان در پانگها استفاده می کنند.

ب- استفاده از میوه آن: این درخت میوه ای دارد بنام «آخور که» یا «آخر که» یا «اعلو که» یا «پخور که» یا «معجک» یا «الوكه». آنرا پسته صفا و فقرا می خانند. دانه ای است تغم مرغ شکل و ریز، باندازه دوتا مه نخود و قهوه ای رنگ با بوستی محکم که بوسیله دندان یا سنگ یا چکش شکسته می شود و درون آن منزی است که دارای یک لایه قهوه ای با سبز رنگ می باشد. مزه خام آن تلخ است. در زمستان ها که کشاورزان یعنی مردان کشاورز در این مناطق بیکار هستند این دانه ها را می کویند و شیره آنرا می گیرند و با برخیج یا گندم مخلوط می کنند و آشی بنام «آش معجک» یا «آش آخر که» که خیلی دیر هضم و تثیل و خوشمزه است، از آن درست می کنند، که هر راه با خربه می خورند (البته باید توضیح داد که کوینده گندم که اسمش «للكه»<sup>۶</sup> یا «دوکله»<sup>۷</sup> است با شیره آخر که می بزند). استفاده دیگری که از آخور که می شود اینست که آنرا در گرمای ملاتهم<sup>۸</sup> یا ۴۸ ساعته قرار می دهند تا زهر پوسته گرفته شود و شیرین گردد و آنگاه متداری نمک به آن می زند و بصورت پسته نفرا آنرا می شکنند و مغزش را بیرون می آورند و می خورند. استفاده سوم اینکه بعضی ها دانه های زیبا و موزون آخور که را پس از روغن کاری سوراخ می کنند و بند می نمایند و بصورت تسبيح از آن استفاده می کنند. مغز آن روغنی است که برای گرفتن روغن نباتی از آن استفاده می کنند. بوست آن ایجاد حرارت زیاد و با دوام می کند که ازین طریق نیز از آن بھرمه برداری می کنند.

ج- استفاده از تنه و شیره آن: از تنه و شاخمه های آن برای سوزاندن و ذغال استفاده می شود. این درخت شیره ای دارد بنام «سمخ» یا «زو دو»<sup>۹</sup> که در لاستیک سازی از آن استفاده می شود و یکی از صادرات ایران به کشورهای صنعتی جهان است. باید بادآوری کرد که این میوه در تابستان به عمل می آید.

۱) lovdeh ۲) bovak ۳) kolchedan ۴) tanok ۵) korkori  
۶) lalak ۷) dokaleh ۸) zoodoo

۴- درخت «بنک»<sup>۹</sup> یا «بن»<sup>۱۰</sup> درختی است که در کوهستان‌های مناطق گرمسیر می‌روید. ارتفاع آن مختلف است که حداقل به ده الی پانزده متر می‌رسد و نظر آن به دو متر نیز می‌رسد.

شاخه‌های آن بلند و پهن می‌شود. برگهای آن سبز و پهن می‌باشد. میوه آن «بنکه» و شیره آن «منز» یا «سخ» است. این درخت در فصل پائیز میوه می‌دهد و میوه دادنی پکسال در میان است. یعنی پکسال میوه می‌دهد، پکسال میوه نمی‌دهد. از میوه آن در دو حالت استفاده می‌کنند؛ حالت اول که نرم و ترد است و آنرا می‌خورند. (سبزرنگ است). که آنرا هنام «بنشوکه»<sup>۱۱</sup> می‌نامند. حالت دوم که سخت و سبز می‌شود آنرا «بنکه» می‌نامند که آنرا می‌شکنند و مفزعه را غرمی آورند و می‌خورند، اندازه آن باندازه یک بندوق است. از میوه آن یعنی ینك در اقام قدیم استفاده روشنایی می‌شد. یعنی چون چرخی ینك زیاد است از آن چرخی می‌گرفتند و برای روشنایی از آن استفاده می‌کردند، پوست ینك محکم است. از شاخه‌ها و تندهای آنها برای تهیه سوت و ذغال استفاده می‌کنند. بعلاوه از تنه آن برای سقف‌پوش ساختمان و تیر چادرها استفاده شایانی می‌شود.

۵- درخت «کلخنگ» درخت است شبیه به ینك ولی کیاپاتر، که در مناطق کوهستانی می‌روید. بیشتر در جاهای ناهموار رشد می‌کند. شاخه‌های آن پهن می‌شوند. ارتفاع آن درخت خیلی زیاد نیست. برگهای آن از بزرگ بنکه کوچکتر است. میوه آن در پائیز بعمل می‌آید که «کلخنگ» نام دارد. این میوه سبز و قرم است. میوه آن یعنی «کلخنگ» خواص زیادی دارد و چرب می‌باشد و بصورت تقلات از آن استفاده می‌شود.

۶- درخت «لم ریکه»<sup>۱۲</sup> درختی است که در دشت‌های گرمسیر می‌روید. ارتفاع آن در حدود دو متر می‌شود و دارای خار می‌باشد. میوه آن سرخ رنگ و در پائیز بعمل می‌آید، به میوه آن «لم ریکه» می‌گویند. از درخت لم ریکه چون جمع و جور است برای حصار و دهوار استفاده می‌شود که دلیل دیگر استفاده‌اش خارداشتن آنست.

۷- درخت «باب روکه»<sup>۱۳</sup> درختی است سیاه رنگ، دارای برگهای ریزوشاخصهای بلند. ارتفاع آن مختلف بوده و به حدود پنج متر می‌رسد. در کوهستان‌های مردیسیر می‌روید. میوه آن «ب ب روکه» نام دارد که در تابستان بعمل می‌آید و تقریباً زرد رنگ و باندازه دو تخم است و کمی بزرگتر هم می‌شود. این میوه صفراء بر است و صفراء را از بین می‌برد. بعضی اوقات از این میوه یک تریده درست می‌کنند و می‌خورند. کسی ترش مزه است.

۹) banak

۱۰) ben

۱۱) bonsbook

۱۲) kol khong

۱۳) lamrik

۱۴) beberook

و درخت « کیالک » یا « کهل » یا « زالزالک » درختی است خاردار، دارای ارتفاع تقریبی هشت متر و با شاخهای ستونی که برگها در انتهای شاخه جمع می‌شوند، میوه آن در تابستان بصورت زرد و نگ و باندازه یک انگیر، بعمل می‌آید که خواراکی است و دارای مجتمع هسته می‌باشد.

۷- درخت « ارزن »<sup>۱۵</sup> درختی است که در مناطق سردسیر می‌روید، شبیه به درخت آخور که است ولی دارای خار می‌باشد، شاخه‌های آن بهن و بزرگ می‌باشد، میوه آن آخور که « زودو » است که مورد استفاده پزشکی و صنعتی در بلاستیک است، از شاخهای آن برای پوپل دست استفاده می‌شود، چون معکم و صاف است.

۸- « کتیرا »<sup>۱۶</sup> بوته‌ای است که در مناطق کوهستانی و دشت می‌روید، درخت با بوته آن بهن است و برگهای آن ریز و دارای خار می‌باشد، در اینام تاستان اطراف بوته آن را می‌کنند، تا ریشه آن ظاهر گردد، سپس بریشه آن تبع می‌زند که شهره آن را « کتیرا » می‌گویند که سهار گران و مورد استفاده پزشکی دارد و در تابستان آن شهره را برداشت می‌کنند، کتیرا برای دوام روبه گیره با « ملکی »<sup>۱۷</sup> و نیز گرفتن درز روبه و همچنین برای صاف کردن آن بوسیله سنگ صاف مصرف می‌کنند.

۹- پوته « کنگر »<sup>۱۸</sup> پوته است در روی زمینی که در دشت‌های سردسیر رشد می‌کند، موقعی که کوچک است برای خوردن از آن استفاده می‌کنند، این پوته خاردار است و دارای ساقه مغذی است، در هنگام کوچکی آنرا از زمین بیرون می‌آورند و خارهای آنرا از بهن می‌برند و آنرا می‌جوشانند و سپس داخل مسافت می‌کنند و نهنا بدان می‌افزایند، بعضی اوقات سیرهم در آن می‌زینند و غذای جانبی بنام « کنگرمast » که غذای هموم غارسها در اینام بهار است، درست می‌کنند، موقعی که کنگر در دشت‌ها و بعضی کوهستانها غیلی زیاد رشد کرده، آنرا می‌برند و در زمستان هشایر برای خواراک دام از آنها استفاده می‌کنند، این خواراک برای دامها خواراکی سهار مقوی است، بالاخره وقتی که کنگر خشک می‌شود از ریشه آن که زرد رنگ است و سهار تلخ است ماده‌ای بنام « کنگر زهر »<sup>۱۹</sup> بهست می‌آورند که برای پاک کردن نیاسها و شستشو از آن استفاده می‌نمایند.

### حبیب گلستانزاده

(کانزون)

۱۵) arjen ۱۶) katira ۱۷) malki ۱۸) kangar

۱۹) kangaraahr

## توارد، تقلید یا اقتباس

مطالعه می‌گذشت غم انگیز انسان در بینه جهان هستی این نکردا قوت می‌دهد که زندگی از آغاز تا انجام چیزی جز تکرار نیست با بقول ویکتور هوگو «تاریخ یک قرن، اعادة کلام قرن دیگری است.»

از پیوند میارک آدم و حوا تا کین توزی بد فراموشی قابل و آنچه را که در مسیر تکامل از فجر مدبنت تا کنون بر افتد خلفشان گذشته و نیز خواهد گذشت داستان بلند عبرت آموزی است از مکرات سزاوار تأمل.

بهترین گواه این مدعای تاریخ تمدن است که از آمد و شد قوم و قبیله تا تشکیل ممل و دول و قلمرو چهراهای آنان روایت‌های بسیار در سینه دارد و شک نیست که شیوه عمل به تکرار بیش از آنکه متبع از غریزه تنازع بقا باشد برخاسته از خوی دنباله روی و تقلید است.

ویل دورانت می‌گوید: «مرآغاز مرحله انسانیت را باید هنگام پیدایش کلمه و کلام دانست و با همین وسیله بود که انسانیت آشکار گردید» بنا بر این در گنجینه ادب و فرهنگ پارس که پس از استیلای تازیان و به روایتی از عهد منصورین نوح سامانی با کلمه و کلامی دیگر در این مرزمین تولدی دوباره یافت و نیز هزاران اثار ارجمند در ادبیات جهان - تکرار یا تداوم نوعی تأثیر پذیری را بصورت توارد یا تقلید و اقتباس می‌توان یافت که با چیزهای دستی و هنرمندی بکمال پیوسته و شگفتیهای ذوق خلاق تبار آدمی نام گرفته است.

نگاهی به اسطوره‌ها و افسانه‌ها نشان می‌دهد که از ظهور رسولان و احکام آسمانی دانشمندان و فلاسفه و عرقاه و هنرمندان - جهان‌جودان خادمه آفرین و مستگر تاریخ مثل کالیگولا<sup>۱</sup> - اسکندر - نرون - آتیلا و هیتلر و... تا بهلوان اساطیری مانند هرکول - و اسنه‌دیار - آشیل و زیگفرید و افسانه‌های داستانی ویس و رامیم - وامق و عذر - نیلی و مجنوں و خسرو و شیرین و دمه نظایر آن که سرشار از مایه‌های شورانگیزو دلپذیر است. همه را می‌توان تجربه‌های تکراری تاریخ و اجزای تشکیل‌دهنده میراث تمدن و فرهنگ جهان دانست.

۱- کالیگولا که انسال ۳۷ تا ۴۱ میلادی مقام امپراتوری روم را داشت. حکومتش با قساوت و استبداد جنون‌آمیزی توازن بود، چنانکه به اینسان مقام کنسول داد و آرزو داشت که ای کاش ملت روم جملکنی یک سر من داشته با او آن سر را از چن جدا کند! «دافتنه المغارف فارسی».

استاد جمالزاده می‌نویسد: انسان وقتی با شعر و نویسنده‌گان نامی فرنگستان سروکار پیدا می‌کند، گاهی در ضمن مطالعه آثار آنها بسطاب و نکاتی بر من خورده که من آنها خیلی نزدیک آنرا در ادبیات قدیمی فارسی دیده است و آنوقت متوجه می‌شود که بر این درز پرستق آسمان و خورشید هیچ چیز تازه‌ای وجود ندارد.

بهرحال گردآوری همه مشابهات و مکرات تاریخ و ادبیات ایران و جهان کاردشواری است که اگر به اهتمام محققی دانشمند انجام پذیرد، کتاب متعنی مشتمل بر چند مجلد خواهد شد و من دو اینجا فقط پنهان نموده از لایابلای کتب - مجلات و فرهنگها فراهم آورده‌ام که آمیدوارم از حوصله مقال بیرون نرود و موجب ملال نگردد.

اما در آغاز سزاوار می‌دانم حاشیه‌ای در متن بنویسم! ۱ گفتنی است که این نوشته در حقیقت تکمله‌ای است بر مقاله دوست عزیزم آقای مهدی آستانه‌ای «عملی شیرازی و هو گوی فرانسوی در شماره ۱-۴ سال دوازدهم آینده» نه جواب با رد نظر ایشان چنانکه مألف طباع بعضی از هملاپسانهای خوب ما است!

نمودانی - شاید این عادت متأثر از کیفیت آب و هوا با شرایط اقلیمی باشد که مردم جنوب نسبت به خودی مهر با تراز بیگانه‌اند و بر عکس شمالی‌ها خرب نوازنده و آشناز. مثلاً استاد دکتر باستانی پاریزی در مقدمه مقدمه و فصل نصل از کتابهای ارزشمند تاریخی خود زوایای تاریک روزگاران گذشته را درستجوی کرمانی‌ها می‌کارند شبیار فراموشی را از چهره‌شان می‌زدایند - احوال و سکنیات آنان را باز می‌گویند وقتی هم کمدربادگار نامه استاد تغایری رشتی (نشرنو ۱۳۶۳) شرحی برسیل تجھیل می‌نگارند آن‌جاهم بهباد کرمان می‌افتند - از هیرزاده‌حسین خان روسی (نیکروان) ۲ یاد می‌کنند و بقول خودشان با آنقدر بازی در خانه خریف، حق هدم دیگری بنام شیخ‌الملک را مطالبه می‌فرمایند!

۲ - حاشیه و تعلق نویسی با جای پای بزرگان ادب گذاشتن است، اگرچه عینک سوال نمی‌آورد ۱

۳ - پانون سال ۱۳۶۰ با تفاوت دوست گرانقدر جناب عبد‌اللطیم یمینی که همچنان با هتش سریاریست و ذکر جمیلش از زبان و قلم استاد جمالزاده خواهد آمد بهمود یاک آشنای مشترک که در مراسم تأسیس حزب توده در دشت که در خانه نوکر وان مدین روزنامه فکاهی صورت گرفته بود شرکت کردیه - فضای خانه بیوی هیگانگی می‌داد و کلمات روسی - ترکی و ارمنی و آشوری پرطیعن تر اذفار می‌شده می‌شد - پس از ساعتی که با سخنرانی تئو چند از خود گم کرده و در ها هوی زنده باد و مرده پادهای نامعلوم توأم با سرگوجه و عذاب گذشت سرافیم کانسترس را خود دیه و با همه خاص و نوجوانی دفتر نام نویس را بیکنکرده به تمیزی دندانه از معن که گرینه‌خیم و استاد پاریزی هر گز اشاره نکرده که این همشهری محشر مشان می‌باشد که بروپائی چگونه ماجراجوی شده که هنوز از پیامدهای نامبار گش در رفعیم ۱

درحالی که همیرا از استاد فهرانی گفتگوی خیر بادش، کمتر کسی را از شهر و زیارت‌خودمان می‌شناشیم که در این راه قلم زده یا کوششی کرده باشد و صرف نظر از فامداران ادب پارسی مثل استاد پوپواد و دکتر محمد معین که شهرتشان از مرزها گذشته است. از امثال هرنسور فضل‌الله رضاها و دهه‌ها ارباب قلم و هنر دیگر این خطه مثل استاد فخرانی و سرتوب بور (در تاریخ) - دکتر عنایت‌الله رضا - احمد سعیی - به‌آذین - دکتر نیله‌ک گهر - دکتر غیاثی و خدامی‌زاده (در ترجمه) - عبدالعظیم یمینی (در فلسفه و شعر)<sup>۴</sup> - محمد روشن - دکتر محقق و دکتر جلوه در تأثیف و تحقیق - هوشنگ اپهاج (سایه) و بیرمای گلستانی (شیدا) و اسحق شهنازی در شعر و بالاخره شخص‌های هنرآفرین در ناشی یادی و ناصی بروزیان آورده باشد و تفاوت ره را بین که استاد ارجمند همشهری دکتر میر احمد طباطبائی در غربت‌سرد (مسکو) از هموطن مسافر به گرمی پاییزه‌ای می‌گشتند و پروانه‌سان گرد شمع وجودش می‌گردند (صفحه ۲۱۵ - در کشور شوراها - اسلامی ندوشن) اما وقتی پس از چهل سال سیر آفاق و انفس در شرق و غرب عالم با کوله باوری از علم و تجربه به خانه باز می‌آیند، بجای آنکه یاقتهای خوبی را چواغ راه آیندگان سازند، از سرتفن به نقد کتاب «گلستان در قلمرو شعر شعرو ادب فخرانی» می‌پردازند و همشهری‌های شاعر خود را به نیش قلم می‌نوازنند! بگذریم و ایتك نمودها :

#### از متون کهن :

« نخشین بامداد و شامگاه » قصه بلندی از افسانه‌های آفرینش است که از بهمنیان استرالیا نقل شده است؛ در روز گاران دور دست گشته که روان تمامی جانداران در خوابی سُنگن بود و شبی دراز بر جهان می‌گذشت، تنها خداوند پدر روان‌های عالم بیمار بود. اراده فرمود که مخلوق تازه‌ای پسازد و از خرد و اندیشه خود در آنها بودیمت یک‌ذاره تا از تمامی جانوران برتر باشند آنگاه ندا داد که ای فرزندان من؟ شما از تماسی این مخلوقات برترید و تا روزی که بر زمین زنده‌اید می‌خواهم با صلح و صفا زندگی کنید و چون هنگام مرگ کان فرا رسد دوباره روح خواهید شد - به آسمان می‌روید و جاودانه خواهید زیست « خلاصه شده از ترجمه منوچهر انور - دوره بازدهم سخن »

« ادبی هامیلتون » در کتاب « اساطیر » افسانه آفرینش جهان و انسان را با استناد آثار « هیسوود » شاهیر یونانی قرن هشتم پیش از میلاد چنین نقل می‌کند : خداوندان پسر را آفریدند - در آندها نسلی طلائی خلق کردند که بی درد و رنج و تاریخ از زحمت و کار می‌زیستند.

<sup>۴</sup> - تفیظ موجز و مفید داشتمند بزرگوار جناب آفای جمال‌زاده در مقالات ( شعر چوست ؟ )، مقالات حضرت دانشمند محترم آفای عبدالعظيم یعنی درباره شعر بنایت اوزنده و آموزنده است و برای ارادتمند حکم درس و مدرسه را دارد و لنت و استفاده بهار می‌نماییم. بخدا امثال این مرد فاضل و محقق را زیاد فرمایید « ارمنان شماره ششم شهریور ۵۲ )

پس از آن نسل سیمین بوجود آمد که از نسل نخستین بسیار پست تر و از عقل و هوش بی بهره بودند و درین آزار یکدیگر می‌رفتند و نسل بعدی نسل مفرغ که موجوداتی بسیار وحشتناک و خونخوار بودند و عاقبت باستخوش نابود شدند و بالاخره نسل آنهنین که هم‌اکنون در زمین و در زمانه پرازپلیدی زندگی می‌کنند و از پلیدیها بهره فراوان دارند. پناهای این هرگز از زحمت و رنج در امان نیستند و روز بروز بهتر می‌شوند. چنان‌که فرزند همیشه پست ترازو پدوان است، تا زمانی که پلیدی بجای میرسد که بشر تنها پرستنده ظلم و ستم شده و قدرت و اخواهد متود - اساس حق برمی‌خورد زور قرار گرفت و احترام به نیکی از میان خواهد رفت و در انتها چون کار بشر بدآنجا رسید که هچکس را از ظلم و ستم شرمی و از عمل زشت باکی نباشد و از وجود ستزدگان بروان نکند، ژوپیتر فراخواهد رسید و آنان را نیز نابود خواهد ساخت. «خلاصه شده از ترجمه هشتگه پیرنفلر - دوره هفتم سخن»

همورانی مؤسس امپراتوری پاپل دوهزاوسال قبل از میلاد می‌زیسته، ازوی ستونی سنگی در شوش باست آمد که هم‌اکنون در موزه لوور پاریس است و نوشته‌ای که بخط میانی بر آن نوشته، قدیم‌ترین قانون مدون جهان بهمن قوانین همورانی است که بسیاری از قوانین بعد از آن از جمله قانون قصاص را مأخذ از آن می‌دانند.

از داور افتخامه کهن ترین حکایت بهشت و دوزخ و سفر روحانی موباید با مرط بزمان ساسانیان بجهان مینوی است، بامثالی درباره آخرت و پهل «جهنوت» و مشابهت کامل آن با «پل صراط» که در قرن نهم میلادی بزمان بهلوی تبیین شده و چهار قرن بعد دانبه مخدون «کندی الهی» را از آن گرفته است «دانیرةال المعارف فارسی»

#### از میره انبیاء و حکیمان:

زدشت پیامبر ایران هاستان و سرایه‌نده سرودهای گاتها هتمد سال قبل از میلاد و بر واپتی دیر تر تولد یافت و روزی که از رو دخانه آب می‌گرفت نور خرد بروزدگار (شیدان شید) به مغزش تایید و او را از آئین پاک خبرداد - از آن پس هفت دهار با آهورمزا داشت. کتاب مقدس اوستا را آورد ما شاعر پندارنیک - گفتارنیک و گردانیک و ما آنکه دهات زرده‌شی دارای جنبه ثنوی است که در یکسری آن آهورمزا (نمر) و در سوی دیگر اهریمن (شر) قرار داد، اما چون هماره غالباً خیر بر شر مسلم آمده، بعضی از محققان آنرا بخطاطر اعتقاد به جهان دیگر صراط و میزان و عقاب نویی پنکاه‌رسی دانسته‌اند «فرهنگ معن و دائرۃال المعارف فارسی»

بودای خردمند، ۶۰ سال قبل از میلاد تولد یافت - در زیر یک درخت انجیر مقدس نور «اشراق عالم» بر وی تایید و اصول آنکن بودانی باو الهم شد. چهار اصل بودانیسم به ملوک در طریقت و مسول به تبر و آنکه بیان فنا کل منتهی می‌شود و از کان هشت گانه طریقت: اغتناد درست و اراده و گفتار و معیشت و کوشش و اندیشه و خلیه و حال

درست است « دائرة المعارف فارسی »

کنفوشیوس مقام رهبری داشت. ۴۷۹ سال قبل از میلاد در چین متولد شد، اعتقاد به قضیت و برتری دورانهای پیشین و باز کشت به حکمت پیشینان از مبانی اصلی حکمت کنفوشیوس است - پایه تعالیم وی بروزی پنج رابطه بنا شده و دو نوع روح (خیروش) را بر جهان حاکم می داند.

موسی پیغمبر پی اسرائیل مخفیانه بدنیا آمد و وشد کرد - درجهل سالگی به رسالت برگزیده شد چهل شبانه روز در کوه میثنا راز و نیاز کرد و سفر پیدایش از اسفار خمسه عهد عتیق و تورات در باب آفرینش و ابراهیم و قربانگاه حرفها دارد.

عیسی مسیح پیامبری که در گهواره زبان گشود و گفت من بنده خدا و فرستاده اویم و سرانجام یهودای خانم بخطاطر سکه نقره او را به دزخیمان سپرد تا ویرا بهلیب آویختند<sup>۵</sup>. آنجل چهارگانه (عهد جدید) کتاب مقدم مسیحیان زمان خلقت را در مدت شش روز و قم زده است.

سرانجام اسلام دیانت تاریخ ساز توحید یا پیغمبر حضرت محمد (ص) در حدود سنه ۱۰ بعد از میلاد در مکه مکرمه اعلام شد، ابتدا در تمام جزیرة العرب و تدریجاً در تمام عالم منتشر گشت - اسلام بمعنای «طلق دین خدا» (آل عمران - بقره و نساء) و نوز بمعنای دین محمد (ص) (آل عمران - مائده) در قرآن کریم کتاب آسمانی همیشه جاورد آمده است.

از داستانهای ادبی و منظومه‌ها :

قدیمترین قصاید مصری را که برودهای دینی بنام « متون » نامیده می شود حاوی مضمون حمد و تسبیح خداوند و تقدير شریعت الهی و دعا برگناهکاران است، شعرای غیر ایرانی در « مزمیر داود » جاودانی ساخته‌اند.

حماسه گیلکش در ادبیات بابل با ایلیاد هومرو « متن » واسین با « سودابه » فردوسی شباختهای بسیار دارند (اسلامی ندوشن - سخن) قصه رویتیون کروزنده با لاصله سالهای متداول از داستان سند باد بحری گرفته شده است.

قصه‌های لطیف و شامرانه لاگونن (ترجمه مظلوم خانم نیر سعیدی) همان حکایات

۵- وقتی عیسی مسیح را صلیب بر جوش برای کشتن می بردند چلوی خانه یک یهودی بنام (آهان حوس) رسید. چون از خنگی بجان آمده بود ایستاد و از یهودی اجازه خواست تا شخصی بر سکوی خانه اش پنهانند، یهودی او را بخشوفت راند و گفت راه برو راه برو « عیسی با چشم اشکبار بوسی نگریست و گفت « توهم تا آبد در دنیا سرگردان خواهی بود » می گویند از آنروز یهودی سرگردان شده و هر وقت خواست قراری پکبرد یک هست غمی با قوت فوق بشری اورا می راند و با او نهیب می زندگانی راه برو ادله برو ادله

تئیلی کلیله و دمنه است که بزبان دد و دام و دربرده اشارت و کنایت آورده شده و لعنه دختروشبان آن سرگذشت غم انگیزشیخ صنعتان را به خاطرمی آورد.

حتی داستان رستم و سهراب که از شورانگیزترین قصتهای شاهنامه است در ادبیات پیشتر ملتهای جهان بهمن صورت یا چیزی شبیه بدان آمده است « با کاروان حله - دکتر ذرین کوب »

قردیدی نویست که تصمهای دکامرون نیز از هزارویکشب، حتی پیش از ترجمة آن بزبانهای اروپائی متأثر بوده است. با عارف بزرگ انگلیسی « جان دان » قصه‌غارقاته خود از مشوق را به همان زبان شورانگیز تئیلی ترسیم می‌کند که پیش از مولوی و حافظ ترسیم کرده‌اند « از کیمیا و خاک دکتر رضا بر اهتمی » ایضاً از همین کتاب: « گوته » خود را از حافظ ایاشت تا توشن دیوان شهرقی عملی شد. « الیوت » خود را از شعر غارقاته « دانته » و شیوه سبولیست شاهران فرانسوی ایاشت تا به مواریت فرهنگی خود رنگ دیگری بدهد و به طور کلی از طریق این قابل تناظم و تقریباً - اصطکاکهای عمیق و شیفتگیهای شورانگیز است که استعدادهای بزرگ که قدم به عرصه وجود می‌گذاشند و صفات (۸۹-۹۰).

هل والری سختونو نامی فرانسه می‌گوید: نکره‌ها دم لذات و معركه درد و معنت است و مولانا می‌فرماید:

کاش گشته نبود چشم من و گوش من      دوچار نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه  
دوچار نیزه  
می‌بینم که عین بیت معروف هاقن است که می‌گوید:

هرچه نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه      هرچه خواهد دلم همان همیم،  
شاعر دیگر فرانسوی هل کلورول می‌نویسد: آب را مجوی تشنجی را دریاب و  
هفت‌صد سال پیش مولانا فرمود:

آب کم جو تشنجی آور بست      تا بچوشد آبت از بالا و پست،  
« معن - جمالزاده »

شباهت مضمون گفتار هوگو: دنیا را غدای بهشت موهوم ساختن و هاگردن عجید بخاطرسایه است (بینوایان) با شعر معروف خمام: گویند کسان بهشت‌ها حورخوشت...  
یا خداوند آسمانها را نقطه بدیدگانی می‌نماید که شبیها پازمی‌مازند با متأجات:  
برخیز که عاشقان بشب را زکنند.

و دهها نظایر آن که چیزی جزو اراد یا تقلید و انتباس نمی‌توان تعبیر کرد.  
همه می‌دانیم که شیخ اجل‌سعدی در ادب پارسی‌جاگاهی متعالی دارد و سخن تغز و  
دل اویزش قرنها است همه مترسلان و متکلمان را بکار آمده و نویسنده‌گان و دانشمندان

این سرزمین اهورائی با تعلل به شعرو نظرشیوای بستان و گلستان توشتند و زیان آور شده‌اند و تا زیان پارسی هست بهترین نمونه اعجاز آمیز آن خواهد بود.

عبدالرحمن فرامرزی در این باب می‌نویسد: «اگر و لرسلطان بیان است، سعدی خداوند فضاحت و بیان است. پس من قریحه سعدی را مهبط وسی بیان و مرکز الهام شعر می‌دانم»، زیرا سعدی از این خلوتگه انس به عرصهٔ غایبور رسیده است. «خواندنیهای قرن پیکرش مجدد طلوعی»

اما استاد دکتر عبدالحسین زوین کوب نه صفحه از کتاب مستطاب «دفتر ایام» را (۹۱-۸۳) اختصاص به باره‌ای از تعلیقات خود در حاشیه بستان سعدی داده و ۲۴ مورد از مأخذ تأثیر و متشاءم الهام یا نظایر مضمون حکایت‌های منظوم شیخ را بر شمرده است. از کتاب عهد کسری اتوشیروان برداشت این التدیم تا الهی نامه شیخ عطاوار حدیث نبوی- تذكرة الاولیاء - کشف المحبوب تاریخ طبری، حتی انجیل لوتا و بوحنا

و نیز استاد محمد جعفر معجوب (سخن دورهٔ پاژدهم) معتقد است که خواجه حافظ پس از ملاحظه ایات لطیف ساقی نامه و مفہی نامه نظامی در اسکندر قامه پسروند منظومة ساقی نامه پرداخته، یا از آن تأثیر پذیرفته است و بعد تی‌داند که نظامی هم از سلف خود فخر الدین اسعد گرگانی که قدیمترین خطاب را در شعر فارسی به مفہی و ساقی کرده است اثر گرفته است.

در آخر خاطره زیرا که از استاد جهانگیر سرتیپ پور شنیده‌ام و حرفی از مقوله توارد است که در جانشی نیامده پایان بخش این مقال می‌کنم.

سالها پیش دانشگاه تهران از پرسور ماسینیون شرق‌شناس معروف فرانسوی برای شرکت در مراسم بزرگداشت پکنی از بزرگان ادب دعوت می‌کند. پرسور بامطالعه‌وسیعی که در احوال عطار داشت، سخنرانی بسیار جالبی ایجاد می‌نماید که مرحوم دکتر معین مطالب ایشان را به فارسی بر می‌گرداند. وقتی بیانات پرسور تمام می‌شود جوان دانشجویی از رشته ادبیات اجازه می‌خواهد تا سؤالی مطرح کند. سؤال وی که بمنظور خیرموجه می‌آید این بود که خطاب به پرسور گفت شما با عشق و علاقه مفرطی که به عطار و به عرفان و تصوف اسلامی نشان می‌دهید چرا دین اسلام را قبول نکردید؟ پرسور در جواب می‌گوید دلیل اینست که من بیشترین بخش از عمرم را در لوای ایمان مسیحیت گذراندم و آنرا دوست می‌دارم، حال که در سر اینها زندگی هستم اگر بخواهم دست از ایمان قلبی ام بردارم و در قلمرو تازه‌ای آرام بگیرم معلوم نست عمرم کناف بدهد تا آنرا دوست داشته باشم و با ایمان به آن از دنیا بروم. استاد سرتیپ پور اضافه کرده و قنی کنفرانس پایان گرفت و

جلسه تخصصی شد حکایت مشابهی را که از عبدالله این مقفع<sup>۲</sup> بخاطرداشتم بعنوان توارد خاطر بوسیله مرحوم دکتر معین با پروفسور ماسنیون در میان گذاشتم و گفتم:

در زمان حجاج از این مقفع خواستند که اسلام بیاورد و وقت موافقت خود را اعلام کرد قرارش رو ز جمعه‌ای به شکام اقامه نماز در مصلی حاضر شود. حجاج این مژده را بد مسلمانان نماز گزارید و دانشند بزرگ که تا آن‌ممان زرتشتی بود اسلام بیاورد و شهادتین بر زبان جاری کند. از قضا دو سه روز قبل از روز موعود عده‌ای از امناء مسلمان پدیدن این عالم کم نظری رفتند تا برای تصدیق شرف بدین اسلام بیو قبریل بگویند. چون وقت فیروز بود این مقفع دستور داد سفره بگسترانند و حاضران را به تاهاز دعوت کرد و خود قبل از شروع به خدا خوردن بسیاق زرتشتیان زیر لب دهای شکرانه زمزمه کرد.

حاضران تعجب کردند یکی گفت استاد هنوز آئین زرتشتی را مراجعات می‌کنند (بعد هامیجان) از این رسماً چیزی کردند (در حالی که بر طبق سنت اسلام بعد از صرف خدا ادائی شکرانه واجب است، این مقفع جواب داد مگرنه ایست که من باید روز جمعه رسماً مسلمان بشوم، اگرچنان که سه روز تا جمعه باقی مانده اگر بخواهم دست از آئین سایقم برد ازم چن چاچه دین و ایمانی شبهای آینده سر بر پنتر بگذارم.

احمد علی دوست  
(دشت)

\*\*\*

## قات و تاجیک

لنظ تاجیک در تر و نظم فارسی به دو صورت استعمال می‌شود، با به مراد لنظر تر که ویا جداگانه، وقتی با واژه تر که بکار آید شکن نمی‌ماند که مراد ایرانی است، ولی وقتی جداگانه استعمال شود سؤالاتی در فهم خطور می‌کند. به این معنی که این تاجیک یا تاجیک با آن واژه تازی بمعنی عرب که در منابع پیش از اسلام از جمله در پند هشتن آمده است چه رابطه‌ای دارد و این لنظر تاجیک یا تاجیک از کجا نشأت گرفته و کی در منابع فارسی جای خود را باز کرده است وریشه آن چیست؟

۴ - عبدالله این مقفع (روزبه پارسی) بر دست عیسی بن علی عمودی منافق و منصور خلفای عباس اسلام آورد و چون در صحت اسلام او تردید کردند به امن سفوان این عماوه مهلی حکم بصره و به اتهام ذنده بخوبی ترین وضعی بقتل رسید - ویدین گزنه که اهتماد سهها و پند پاهای او را یکایک بریدند و در پیش چشمی دستوری گذاخته انداختند و در آخر باقی جسدش را در تور افتکنند - کلیله و دمعه و خدای نامه از آثاری است که از بهلوی به عربی ترجمه کرده و بعضی از کتب و رسائل اسطو در منطق را تیز بعربي در آوردند است.  
« دالیل المغارف فارسی »

در این باب هرگاه به فرهنگها و لغت‌نامه‌های فارسی که در ایران و هند تألیف شده مراجعه می‌شد جواب قانون کنندگی بست می‌آمد. جزا هنکه نوشته‌اندکه به غیرعرب و ترک، تاجیک می‌نامند. این اصطلاح غیرعرب به ذهن آشناست، زیرا اعراب هم ایرانیان و دیگر اقوام و ملل وا عجم یا موالی می‌نامیدند که این عنوان اخیر توهین آور بود. عرب که پیش از اسلام هریک به قبیله خود متسوب بود و هویتی چنانی نداشت بعجایی رسید که مارا با این لفظ اهانت بار خطاب می‌کرد. البته به این و ذات پیش از همه خلفای بنی امیه دامن می‌زدند.

آنگاه این نکته به ذهن من نشست که نکند این لفظ تازیک یا تاجیک‌هم برای ما و هن آور باشد. باید افزود که لفظ «غیر» در بر ایرانی‌های که گویای ملت است دست بخت ایرانیان پیش از اسلام بود. از دربار ایرانیان ما به غیرخود، به پیگانگان عنوان آن اثربره assirya یعنی غیرآریانی، غیر ایرانی داده بودند. در آن روز گاران که شارة اقوام و ملل محدود بود این اصطلاح مشکلی ایجاد نمی‌کرد، ولی در عصر ما که از لحاظ جغرافیائی پنج قاره و مللها و صدھا، اقوام و ملل در زیر این آسمان زندگی می‌کنند این عنوان تارسا است.

وقتی از فرهنگها و لغت‌نامه‌ها مأبوس می‌شدیم ناچار به تبعات اسلام‌شناسان و زبان‌شناسان خاوری رو می‌آوردیم. یکی از مشهورترین آنها هنینگ است که محن او در این باره چنین است:

واژه تازیک یا تاجیک ترکی است و اصل آن قات جیک است. قات ترکی و پرسود چیک نیز ترکی است. یعنی پیرو و تبعه ترک. این تازیک از تازی بمعنی هرب جداست و باهم بستگی و رابطه‌ای ندارد. تازی از طی و مطابی (قبیله طی) آمده مانند رازی که از روی است.

این قول هنینگ را اغلب دانشمندان پذیرفتند. کسانی نیز مانند لاگارد و بارتولد بر این عقیده بودند که تاجیک از واژه تاج زبان پهلوی بمعنی دیهیم آمده است، ولی بارتولد از این نظر عدول و اعلام کرد که در این زمینه سهوی روی داده است.

باید مذکور شد که بارتولد یکی از دانشمندان اسلام‌شناس است که به تعلیل درباره این لفظ محن گفته است. او برای تأیید نظر خود به کرات به آثار محمود کاشغی و سایر مؤلفان ترک استاد می‌کند. حتی مقاله دائرة المعارف اسلامی و در این باب ترجیمه کرده و بیه کفتار خود ازوده است. از جمله اوچنین مبنویست: «هجوم اعراب در قرن‌نهای هشتم و هشتم میلادی (اول و دوم هجری) توکیب قومی و قبیله‌ای ساکنان ایرانی ترکستان را دگرگون ساخت و ایشان را به نام چدیدی موسوم گردانید. در ایران پیش از اسلام و عهد ساسانیان (قرن سوم تا هفتم میلادی) نزدیکترین قبیله بدی از لحاظ جغرافیائی به ایران قبیله طی بوده که شهر حیره و در منغرب غرب احداث کرده بوده است...»

از این کلمه یعنی نام قبیله پادشاه و ازهه پارسی میانه پا بهلوی و نیز کلمه ارمنی «تاجیک» به معنی عرب پنهان آمد. در عهد اسلامی به مشکل‌هایی متأخرتر این کلمه به عنی تازیک و تازی برخورید. از ازهه اولی «تازیک» کلمه ترکی «تیجیک» بودا شد؛ متراوِ حرفهای «ز» و «چ» از وجود «ز» خبر پنهان و واقعاً در تأثیف محمود کاشغی این کلمه به شکل «تیجیک» مشاهده می‌شود. محمود کاشغی و پیک مؤلف ترک دیگر به نام یوسف بلاساغونی این ازهه را در مورد منهوم «ایرانی» یک‌باره‌داند، ولی ترکان پیش از عهد ایشان اعراب را «تاجیک» می‌نامیدند و این خود از کلمه چینی «داشی» که به معنی عرب است نیک‌پنداست (گزیده مقالات تحقیقی - و.و. بارتوند، ترجمه کریم کشاورز. ص ۳۱۶-۳۱۵).

شکن نیست که عنوان تازیک با تاجیک زائیه سلطه و قدرت ترکان بهن از اسلام است. مختص خلیفه عباسی ایرانیانی و اک مناصب هالی در دربار خلیفه داشتند به کنار زدن و ترکان را پیش کشید، از هنر پنجم هجری با استقرار سلطنت غزنویان در ایران، ترکان به اوج قدرت دست یافتند و از همان زمان عنوان تاجیک پیدا آمد. او انسکی، ای.م. مؤلف مقدمه فقه‌اللغة ایرانی که به همت دانشمند فقید کریم کشاورز ترجمه شد و از مهای تاب و تاجیک را تعیین نمی‌هند و به آن از دریچه چشم محمود دیهانی که در عرف نوبنده‌گی مؤلفان شوروی رعایت می‌شود مینگرد. ولی همین مؤلف در حاشیه صفحه ۳۱۶ کتاب به عنوان ایرانوف، و استناد می‌کند که «قات» در همه جای ایران به ایرانیان اطلاق می‌شده است در سوردی که بخواهند ایشان را از کردن و ترکان و عربان مشخص سازند. مثل ترک و تات ...

شانزده سال پیش استاد فقید مجتبی مینوی مقاله‌ای جامع تحت عنوان «ترکو-تازیک در هزار یوپنی تدوین کردند که در یادنامه ابوالفضل بهقی (از ص ۷۷۶ تا ۷۱۳) منتشر شده است، در آن مقاله دانشمند فقید درباره این ازهه چنین نوشتند: «تازیک و تاجیک و تازیک در این مورد از قباطی بالفظ تات دارد که در ترکی نام ایرانیان و نام زبان فارسی است و تازیک با «فارسی زبان» متراو است. بعضی از ترکی دانان از رویا آفهان رکرده‌اند که چیک در ترکیب تات چیک به معنی مغلوب است، بعضی ایرانیان مغلوب ترک. به هحال این کلمه هیچ از قباطی با تازیک به معنی عربی ندارد که در دوره ساسانیان متدائل بود و بهمها به لفظ تازی مبدل گردید.» (ص ۷۱۵)

روش استناد فقید در تدوین مقاله بسیار منطقی بود. بعض محظوظ نه اصولاً از مراجعه بظرنکها و لفظ نامه‌های ایرانی و هند که مایه گمراهن و مرگردانی است چشم بوشیدند و از استناد به اقوال غلان و بهمان زبان‌شناسی دوری جستند و به همین‌کشف حقیقت فقط به متون فارسی اعم از شعر و نظم مراجعه کردند و پس از قتل شوالد و امثاله، چنین توجه گری کردند: «از تمامی امثله‌ای که آورده شد روش نیز مشهود که مراد از تاجیک و تازیک و تازیک

در کتب لارس اتباع و سکنه ایرانی در زمینهای ایرانی نشین است. در مقابل ترکان بسا مغولان که بر آن اراضی مسلط بوده‌اند، از مثالهایی که شدرو در جشن نامه هفتاد سالگی گزه نوشته است (لایبزیک ۱۹۴۱ ص ۱ و ما بعد) معلوم می‌شود این اسمی است که ترکان بر ایرانیان گذاشته بودند و چنانکه عادت است خود ایرانیان نیز این اسم را برای خود بکار می‌برنداند تا خود را از ترکان فرمانروای خودشان ممتاز سازند. بعضی از فرهنگ نویسان پکمان اینکه این کلمه بالفقط تازی ممکن است ازیک اصل باشد آن را به معنی عرب‌نژادی که در سرزمین عجم زائینه و برآمده است گرفته‌اند (پرهان غاطع و حواشی آن از دکتر معین و نیز لغت نامه دهخدا در لفظ تازیک و تاجیک دیده شود). آثار این خلط و سهو عجیب در سبله شناسی مرحوم بهار (جلد سوم هم ۵۰ و ۲۲۶) نیز دیده می‌شود» (ص ۷۶۵).

لغزش و سهوی که در این زمینه در آثار دانشمندان لقید دهخدا و دکتر معین و بهار دست داد در فرهنگهایی که در ایران یا در خارج تدوین وطبع می‌شد سایه انداخت. مثلاً در فرهنگ عدیچاپ هفتم سال ۱۳۵۳ چنین می‌خوانیم: «تاجیک، غیرعرب و ترک، مردم فارس زبان و اولاد عرب که در عجم پهلوی باشند». (ص ۲۷۱).

در سال ۱۹۶۹ میلادی در تاجیکستان فرهنگی بزرگ دو جلدی تحت عنوان فرهنگ زبان تاجیکی منتشر شد. ذیل واژه تاجیک چنین آمده است: «تاجیک: ۱- نام یکی از خانهای آسیای میانه (در اینجا عبارتی از احمد دانش آورده می‌شود). ۲- مردم خوارب و ترک، مردم فارسی زبان. سعدی گوید:

شاید که بپادشه بگویند - ترک تو بربخت خون تاجیک. (جلد ۲. ص ۳۷۶)

تحقیق استاد خفید، مجتبی مینوی به مردرگی هاوپراکنده گوئیها در این زمینه پایان داد. و پرسخی از اهل تحقیق هروقت با این لفظ مواجه می‌شدند بهمین اکتفا می‌کردند که خوانند را به آن مقاله مستدل راهنمایی کنند. چنانکه فاضل اوجمند دکتر غلامحسین یوسفی در بخش توضیحات بوستان سعدی همین روش را یکار برداشت. (بوستان سعدی تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، ۱۳۵۹، ص ۲۴۲-۲۴۱).

یک نکته باقی مانده است و آن اینکه لفظ تاجیک و تازیک ترکی امیل است با از زبانهای دیگر، مثلاً از زبان چینی نشأت گرفته است.

آنچه استاد معظم معیط طباطبائی درباره ریشه چینی تاجیک مذکور شده‌اند از دایرة حدس فراتر نیروند.

واقع این است که سرزمین پهناور مأمور اعمال نهر در ملی قرنها متمادي تحولات سیاسی و فرهنگی عظیمی بخود دید. اقوام ایرانی ساکن این سرزمین به زبانهای سخنی - سکانی تخاری - خوارزمی ... سخن می‌گفتند. در طی این قرنها، اقوام و قبایل ساکن ترکستان

هین به این سرزمین هجوم می‌آوردند و در آنجا مسکن می‌گزینند و زبان آنها در زبانهای اهالی بوم نفوذ پیدا می‌کرد.

اختلاط زبانها تا دیری ادامه داشت. زبانهای بومی خط واحدی نداشتند. تا قرن هفتم و هشتم میلادی خط تخاری، یونانی بود که از هم برداشت نوشته می‌شد. خط مغدی آرامی بود که از راست به چپ تحریر می‌باشد. تخارستان را توخلو و سقد را سولی می‌نامیدند. در کشفیات توران، استادی از خط تخاری بدل است آمد که اندک بود و با دشواری شناخته و ترجمه شد.

همه این عوامل حاکی از دشواری تحقیق در زمینه زبانهای بومی قلمم این سرزمین است. دو قرنهای سوم و چهارم هجری که قارسی دری، در این سرزمین رواج یافت و ادبیات مغدی و چنانی پنهان آورد و زبانها و گویش‌های محلی، جای خود را به قارسی دری دادند. این وضع ادامه داشت تا زمانی که ترکان براین سرزمین دست یافتدند و حکومت خود را مستقر کردند. در این اوضاع واحوال چندی قارسی دری نتوانست تحت فشار زبان ترکی جان سالم بدربرد. در قلمرو پهناور حکومتهای ترک، زبان ترکی (معصولاً قرقیزخانی) رواج یافت. بنابراین فقر منابع اصیل و دسترسی نداشتند. به زبانهایی که در این سرزمین رایج بوده است یکی از دلایل عمل نامعلوم بودن ریشه خیلی از واژهای است که در آن سامان مبنای بود، از جمله همین ریشه اصلی تاجیک و تاتیک.

در حال حاضر از زبانهای ایرانی جز زبان تاجیکی و تاتی و طالشی، در آسیای میانه باقی نمانده است. زبان تاتی سخت تحت نفوذ ترکی آفریقا یا جانی است و کم کم منسوخ می‌شود. لغایت زیادی از زبان روسی وارد زبان تاجیکی شده است.

تغییر خط یکی از عوامل عده به تحلیل وطن زبانهای ایرانی در این منطقه بود از هفتادسال پیش باستان شناسان شوروی وجب به وجہ خاک آسیای میانه را مورد کاوش قرار دادند و استاد مادرانه تاریخی زیبادی مربوط به محیات فرهنگی اقوام باکن ماوراء‌النهر بدل است آوردند. این استاد با دست تخرورده بایگانی می‌شود و پا تلقیش آن زبان‌زدروی منتشر می‌گردد. هر چند وقت‌یکبار کتاب و رساله و مثاله‌ای در باب زبانهای اقوام قبیم‌ساقن ماوراء‌النهر طبع و نشر می‌شود که البته در ایران، به‌سبب عدم رواج رایجی روسی، انگلکسی نمی‌باشد. یکی از بهترین آثار تحقیقاتی در این زمینه کتاب «زبان خوارزمی»، زبان ابوریحان بیرونی، تالیف پرسور ازیمانی، آ. آ. است که در سال ۱۹۵۱ میلادی منتشر شد. امروز در خوارزم کسی را پیدا نمی‌کنید که به این زبان آشنای باشد. زبان ترکی جغناشی، جای آنرا گرفته است. دیگر آثار پرسور میلر، ب. و محقق زبانهای تاتی و طالشی است که یکی از بهترین آثار او، کتاب زبان طالشی است (طالشی‌های ساکن داغستان شوروی) که در سال ۱۹۵۳ طبع شده است. همینقدر باید گفت که یک ایرانی ماده پاک‌نهاد، اگر موفق شود

از نسخهای نفس خطی کتابخانه‌ای لئین گردد و تاشکند، ازموزه ارمیتاژ در لئین گردد، ازموزه مل آسیا در مسکو و مراکز حفظ استاد و کتبیها و نوشتهای تاریخی در لئین گردد و مسکو دین دن کنند محل است که از مشاهده این همه آثار زنده فرهنگ که قلمیر ایران منقلب نشود.

پور احمد طباطبائی (احمد استوار)

\*\*\*

## بازهم تات و تاجیک

همانگونه که استاد گرامی محیط طباطبائی اشاره نموده‌اند واژه‌های تات و تاجیک ایرانی هستند. بزاین امر دلائل فراوان وجود دارد و حتی میتوان ریشه این واژه‌ها را در زبان اوستایی بازیافت.

- ۱- اگر اسمی ممالک واقع‌الهی آریانی (هند و اروپائی) را مقایسه کنیم مانندگیهای بسیاری در بین آنها مشاهده می‌شود، همانند آلبانی نام منطقه‌ای در قفقاز کهن و آلبانی کشوری در اروپایی کوئی - فاروج منطقه‌ای در خراسان و فاروئه مجتمع العجزابری در شمال دانمارک - و نیز مانندگی نامهای ساسکون باسکزی - گل‌با‌کول - پاریز (درخواالی کرمان) با پاریس - کرمان و کرمانچه با گرمان - ایرلند و ایران حال نامهای داج Dutch (هلندی) و Deutsch (دویچ) (بسکونیام) (آلمنی) و Tyek (آلمنی بزبانهای سوئدی - نروژی,...) را با ریشه تاج در تاجیک مقایسه کنیم آبی شباهت این الفاظ گویای ریشه آریانی ریشه تاجیک و ماننده آن تات نمی‌باشد. در درون ایران و نیز پاکستان قومی بنام جات وجود دارند که تبار آنها آریانی است ریشه جات درست قلب واژه تاج در تاجیک است اینهم بلکه بینه دیگر.
- ۲- در اوستا نامی وجود دارد که باحتمال قریب به معنی باوازه تات و تاتجیک هم ریشه است. آن نام واژه دایتیا Daitia است که نام وود مقدسی در ایران وقوع پشار می‌رود (ولک صفحه ۴۸ خرد اوستا تفسیر و تالیف پورداود، از انتشارات انجمان زرتشیان بیانی ایران لیک بیشی).

با توجه به اینکه پسوند *-tā* در زبانهای آریانی در اسم مکان و ملتها اضافه ور- ریشه کلمه می‌باشد (مقایسه Armeniq وارمن ائریمه و ایر) ریشه این واژه Dage با دایتیا می‌باشد.

هرجا ایران ویچ را تصویر کنیم یعنی در شمال شرقی یا شمال غربی ایران تاتها یا تاجیکها در همان حول وحش وجود دارند. اگر توجه کنیم *tātā* اوستایی به آن در زبانهای دورانهای بعدی ایران بدل می‌شود چنان‌چه *Tatā* بهایت بدل شده است این واژه به آسانی به داد تبدیل می‌باشد و با توجه به دگرگونی دال و تاء در زبانهای ایرانی (مانند دایه به تایه) بدل شدن

دات به قات منطقی است. نیز میتوان منسوبین بهاین تاچیه و رو دخانه را (دایئتیک) شمرد که بیرون به تاچیک - تاتی و تاجیک بدل شده است. پس منطقی است که افراد پیرامون رود مقدس دایئتیا یا دایئتیا نام این رود مقدس را بعنوان حاشیه نشینان آن بخود نهند، اما این تنها واژه در زبان اوستایی نیست که با تات و تاجیک شباهت دارد. واژه داه و داخ که امتداد محیط طباطبائی آورده اند - قات داتیس مردار ایرانی دوران هخامنشیان برروایت یونانیان (که باحتمال بسیار داری) بوده - نام ارمنی دادارشی (توجه به بخش نهضت این واژه شود) و نیز واژه داتار اوستایی (خالق - پدید آورنده خلق) همگی شباهت‌هایی با کلمه قات دارند (چنان‌جه و ازه دات بمعنی داد نهن).

این ماقنده‌گیها اولاً تبار ایرانی و اوستایی واژه‌های قات و تاجیک را باز می‌نمایند چنان‌جه شباهت فرزند به عمه و عمو و هموزاده و پدروزگه تبار داستین اورا نشان می‌دهد. حال قات و تاجیک از ریشه دایئتی (نام‌رود) آمدیده‌اند یا از ریشه داخ و داه (قام‌کشور) و با داتیس و دادرشی و یا احیاناً دات و داتار (دادار) جای بحث بسیاردارد. شاید هم واژه‌ای داتار (دادار) یعنی خداوند بزبان اوستایی دادا نام یکی از خدایان (یا مظاہر پرستش) سومری - daddy پدر بزرگ ائگلیسی - دادیک (جد بزبان ارمنی) و قات فارسی با هم مربوط باشند و مثلاً ریشه مذهبی داشته باشند. شباهت داتار و قات شاید همانگونه باشد که مردم قات و حمان و رحیم را بر فرزندان خود نهند و یا همانگونه که هرمگان از واژه هرمز اشتقاق یافته که خود کوتاه شده اموراً مزداست. شاید قات بمعنی خلق بوده و داتار بمعنی پدیدآور. شاید هم همه این ریشه‌ها (دادار پدر چهایان ددی پدر بزرگ ائگلیسی دادیک ارمنی دده پدر بزرگ در ترکی آذربایجانی و بسیاری گویش‌های ایران - دودمان) بعنوان اصل و منشاء باشد. بهر حال این مطالب هم فرضیه هستند و نیاز به پژوهش بسیار را بازمی‌نمایند.

در زبان سکایی نام Targitos بروایت هرودوت بازگو شده که رهشته آن Tergit است. این ریشه نیز میتواند بادگر گونی (الدکی) به تاجیکی با تاگیت و تاجیک بدل شود<sup>۱۰</sup>. تاریخت جد بزرگ سکایان بوده است که تاجیکان از تبار آنها بشمار می‌آیند.

۱۰- اینکه واژه‌های قاثوچی (هرزگر و تاجیک) در زبان چینی و تائویشیه (تازی) در آن زبان دیده می‌شود بمعنی چشمی بودن تبار این کلمات نیست، زیرا فاعله برآنستکه همسایگان

۱- نامهای داهها (اسم‌کشوری در اوستا) - Dahuu کشور در فارسی پاسستان - داسو (سانسکریت بمعنی کشور) - Tsighba خانه ددزبان گالی اسکان‌لندی و ایران‌لندی نزد باو ازه‌تاجیک شاهن دویی دارند. آیا این نام بعنوان مردم شهر نشین و میمین در پیر ایران قبایل چادر نشون (تاتار) پکار نمی‌رفته<sup>۱۱</sup>

نام تومی و بشوند و آنرا با اندکشید گرگونی بزبان خود چاری نمایند و اگرچه این باشد بعیالت که خود مردم اسم بومی خود را فراموش کنند و اسی را که هسابگان بر آنها نهاده اند بکار برند، بعلاوه اگر تاجیکان نام چیزی را بر گزیده باشند تا نهایی آذربایجان که مجاور چن نبوده اند. اینکه در زمانهای حاضر نامهای همانند پنجاب را می بایم که تبار ایرانی دارند، میابیم نظرمن نیست، زیرا قوم پنجابی از آمیخته شدن عناصر مهاجر ایرانی و هندی پدید آمده (چنانچه زبان پنجابی) لذا این نام را از سوی ایرانی هارت برده، اما تاجیکان از آمیخته شدن مردم ایران و چن بوجود تبادله اند که نام چیزی را برخود بنهند.

۴- کاربرد واژه تات در زبان ترکی اویغور (دیوان لغت اترک کاشقیری) و ترکی خزر (دقوقرقوت) و نیز دو واژه مانند دده (پلویزروگ در ترکی آذری و الموز) و تاتار (نام تومی ترک) بمعنی این نیست که این واژه‌ها غیر آریائی هستند. من در اینجا نمی خواهم پژوهش خود را پیرامون تبار ایرانی زبانهای تورانی باز کنم و با تغذیهات پرسون و بعضی زبانشناسان شوروی پیرامون تبار آریائی زبانهای اورالی آلتایی اشاره نمایم، اما حداقل تفهیه آنست که آمیختگی و سیع اقوام ایرانی تباخ خوارزم و سقد پیرامون آن پاترک زبان از فرهنگ این اقوام و املاک از تغیرات و واژه‌های ایرانی کرده، چنانچه واژه کند پاکت سفیدی بمعنی شهر و قصبه در همه زبانهای تورانی (اترکی) و کلمه بان (بانگ - ازان) در دده قورقوت و میدها و از دیگر همانند آسان و خدا در ترکی اویغور وقتی واژه‌های اولیه همانند من - او - هر - که - کی در غارسی و ترکی آذری و دیگر زبانهای ترکی که بگمان من نمودار تبار مشترک است. اگر تبار هم مشترک نباشد آمیختگی واژه‌های ایرانی جای انکار ندارد، لذا میتوان شباهت دادیک ارمی و Daddi انگلیسی و دادار اوستایی و دده ترکی آذری و دده در زبانهای محلی ایران و نیز تات و تatar را بر احتی تعبیر نمود. بدینیست بدانیم تاتاران غازان در شمال شوروی و قفقاز قبایه‌ای کامل مشابه اقوام هند و اروپایی (آریائی) دارند. تاتارهای کهن نیز بطور مسلم آمیختگی با اقوام ایرانی مجاور داشته‌اند و یاد آور این شعر هستند (پکفتا که از نام خاتونیم - ز سوی پدر آفریدو نیم) و شاید بالعکس.

آنگاه بیاد آوریم که ترکان و ازه تات را بر غیر ترکان اطلاق کرده‌اند و سخن لغز (ترک) تات سیزد و لماز یعنی ترک بدون تات یعنی ایرانی نمی شود) نشانگر آمیزش شدید فرهنگی ترکان و تاتهای است. من باید خداوند کتابی در دست چاپ دارم که تبار ایرانی اکثر ترکان پوییه ترکان دون ایران را بخوبی نشان می‌لهمد. حال اگر تبار ایرانی تورانیان یا ترکان را منکر شویم آمیختگی جای انکار ندارد.

۵- در همسایگی اقوام هند و اروپایی نامهای همانند طائی (قوم خاتم طائی) دیده می شود که احتمالاً واژه تازی از آن آمده است (فراموش نکنید نام تازی مرسوم همه ایرانیان نبوده و اولین کشیده که اسم عرب در آن دیده می شود بزرگان پارسی هخامنشی - خوزی و پهابلی امت یعنی کبیه داریوش) همچنانکه در همسایگی هند نام Thai تای (نام قوم تایلند) دیده می شود. مقابله نام کامبوج با کامبوج (اسم منطقه‌ای در بلوچستان کهن) و کبوجیه (پادشاه ایران - راجع به دونام اخیر به مقاله آبایف ترجمه دکتر عنایت الله رضا مراجعه شود) و نیز سام (نام دیگر تایلند) با سام درایلام (خوزستان کهن) و سیان (پرامون خمین و نام قریه‌ای است) نمایانگر پیوندهای فرهنگی همسایگان مردم آریایی ایران و هند است. شاید هم این نامهای تصادفاً شبیه باشند. به حال میتوان پژوهشی پرمامون شbahat و ازهای طائی - تازی - تای (نام قوم تایلند) - تاهیتی (نام کشوری دراقهانوسیه) و اوستایی و تات و تاجیک انجام داد. هر گونه تغییر شود، دلایل قبلی مارا درباره تبار آریایی و ازهای تات و تاجیک رد نمی کند. راستی چطورست این نامها همه در مناطق آریایی نشنیدند و بالاطراف آنها رواج دارند.

۶- همانگونه که استاد معالم آورده‌اند تاجیک در درازای تاریخ ملتی جدعاً نبوده است. تاجیکان در شوروی افغانستان - ایران - پاکستان پراکنده‌اند بروایت اطلس ملتهای شوروی بخشی از تاجیکان در خراسان ایران زندگی می‌کنند و بروایت خانم شیرین آنکه در کتاب مسلمانان شوروی لارسی زبانان بومی پاکستان عملیاً تاجیک هستند. در قرن حاضر مسائل سیاسی ملتهای سیاسی همانند آلمان شرقی (ملت آلمان شرقی) و ملت آلمان غربی با ملت کره جنوبی و ملت کره شمالی پهید آورده ملت تاجیک چنین مقوله‌ای باید پایه داشت که اینهم بدرازای تاریخ دریکی از کتابهای چاپ تاجیکستان که اینکه ناش مقوله فرهنگی آنهم بدرازای تاریخ. دریکی از کتابهای چاپ تاجیکستان که اینکه ناش را نیاد نمی‌آورم خواندم که تاجیکان خود را از تبار ایرانی می‌خوانند. داشتندان شوروی زبان تاجیکی را زبان ایرانی دانسته‌اند و صدراللین عینی دو کار نامه خود فارسی تاجیکی و فارسی ایران را همکنی دانسته. البته یکی بودن فرهنگ ایرانیان حاضر و تاجیکان را نباید با مسائل سیاسی درهم آموخت حقیقت آنست که تاجیکستان شوروی کشوری دیگرست با شرایط فرهنگی و اتصادی دیگر و ایران کشوری است دیگر با شرایط دیگر. تاجیکان خراسان و تاجیکان شوروی بدو کشور جداگانه تعلق دارند، در همنحال فارسها و تاجیکان میرانهای مشترک فرهنگی دارند و چیزی از ملت و امت اسلام هم هستند. چکیده کلام آنکه: تاتها و تاجیکان همانگونه که زبان و تبارشان نشان میدهد آریایی و ایرانی تبار هستند. نام آنها با حساب ای سیه رقوی از نام دانسته روی مقدس ایران ریح اقتباس شده اما وجود اشتراق دیگری در زبانهای اوستایی - فارسی کهن - سکلنه متصور است. کاربرد این واژه در زبان چنین از تأثیر زبانهای ایرانی در چن حکایت می‌کند (که

خود به مقاله بس و سعی نیاز نداشت) و کاربرد واژه‌ای مانند همانند تاتار - تازی - تای (تایلند) در همسایگی اقوام آریایی نشانه وابط نزدیک فرهنگی میان این اقوام می‌باشد. ترکان بگمان من از اعتقاد تو را نیان که شاخه‌ای از ایرانیان کهنه بوده اند پهید آمده و ترکان چن شرعاً آمیزش اقوام تو را نیان با چینیان زردپوست هستند. در هر حال فرهنگی غالب اقوام ترک مالامال از واژه‌های ایرانی است (ترکیات سیز بولماز) لذا واژه‌های تات - تاجیک و حتی تاتار تبار ایرانی دارد.

### منابع و مأخذ

- ۱- خرد اوستا، جزوی از تاریخ مینوی اوستا، تفسیر و تأثیف پورداود
- ۲- فقه اللئه ایرانی، ارانسکی، ترجمه کریم کشاورز
- ۳- دوره تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا
- ۴- زبان آموز هلندی - دانمارکی و سوئدی از انتشارات Teach yourself لندن و نیز خود آموزهای سفری Berlitz
- ۵- فقه اللئه سومری از دکتر فوزی رشید (نیز الواح سومری کرامر ترجمه و سایی) ع. کتابهای متعدد دیگر از جمله دیوان لغت الترك کاشغری، ترکی پیش از قرن سیزدهم، و اطلس ملتهای جهان، تاریخ افغانستان پس از اسلام عبدالحق جبیس، مهاجرت نژادآریا فریدون جنیدی.

دکتر سید محمد علی مجادله

\*\*\*

### چند نکته در باره المجمع شمس قیس

- ۱- شمس قیس در صفحه ۵ المعجم، از احیف «مقاعیل» را چهارده ذکر کرده و زحاف «اسیاغ» یا «تسییغ» را لازم انداخته است، ولی خود در صفحه ۱۰۲ شماره از احیف این بحرا را پانزده گفته و اسیاغ را هم بر آن افزوده. این اختلاف در ذکر مشعبات به عور در موافق دیگر هم دیده می‌شود.

□ □

- ۲- در صفحه ۸۲، ذیل «بیت متقوص»:

اگر باز مرا باز نوازد  
دلم با غم موداش بسازد

- ۱- این مقاله بر مبنای «المجمع» تصحیح «مرحوم علامه محمد قزوینی» و تصحیح مجده «مرحوم مدرس رضوی» رضوانا... علمه‌ها از انتشارات ذوار، تهران ۱۳۶۰، تنظیم گردیده است.

وزن آن چنین آمده است: مفاعیل مفاعیل فرعون مفاعیل مفاعیل فرعون. ولی بین آنست که تقطیع مصراح دوم، بهینه مانند مصراح اول است یعنی «مفاعیل فرعون» و «مفاعیل» در «ابتداء» اشتباه است و پنظر میرسد غلط چاہی باشد. ولی چون گمراه کننده است تذکر آن لازم دیده شد.



۴- در صفحه ۱۰۱، شمس قیس در بحث انواع تلفظ «تاء» درشعر، این مثال را آورده است:

«مرا تاخم عشق دلبر بجاست» و سوس استدلال‌های او بوضوح نشان میدهد که «سین» را در کلمه «بجاست» متخرک خوانده و وزن «فرعون فرعون فرعون» را اراده کرده است، ولی از آنجا که این تقطیع، مقتضی سلب جزالت از سخن منظوم فوق است و چون مرحوم مدرس رضوی را بر کلام فضیح و جزیل، وقوف کامل بوده است، پنداشته‌اند کتاب در تحریر درست وزن دچار سهو گردیده‌اند و در نتیجه، استاد در سطر چهارم و پنجم، بجای «فرعون»، «فرمول» قرار داده‌اند.



۵- صاحب‌المعجم در صفحه ۱۲۳، وزن بیشی و بدبختگونه هبظ کرده:  
 «آن سروشی که با خورشید روان دارد همواره متاره ازدواشم من روان دارد  
 محسوب مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفعول مفاعیل مفاعیل»  
 تقطیع این بیت بگونه شمس قیس، خارج شدن آنگک بسترا دریی دارد. در مصراح اول، «دل» کلمه «خورشید» را باید به اشباع تلفظ کرد بطوریکه در برابر «فاعیل» از «مفاعیل»، قرار گیرد،  
 یعنی:

آن سرو / سهی که با / خورشید(ی) / روان دارد  
 مفعول / مفاعیل / مفاعیل / مفاعیل

بدین ترتیب، تقطیع مصراح اول بـا مصراح دوم، تطبیق کامل پیدا می‌کند و هند انحراف صاحب‌المعجم برای آن بوده است که خواسته مثالی مطابق عنوان «مین اخرب مقبوی مکلوف سالم عروض و ضرب لا ایاورد و دل» «خورشید» را در برابر لام «مفاعیل» (مکنوف) قرار دهد.

۱- شمس قیس در این موارد، حرف بعد را مشدد می‌سازد، ولی امروز افزودن پاک مصوت پلند رواج بیشتری دارد.

۵- در صفحه ۱۲۸، بینی بدینگونه نقل و تقطیع شده است:

«بس چو تویی من وز دوجهان بیزارم      بکار من کن نظری و گرنه دل بردارم  
 مفتولن مقاعلن مفتولن مقعوان      مقاعلن مفتولن مقاعلن مفتولن  
 آنجه مسلم است، از صمراح اول، کلسه‌ای ساقط شده و من گمان میکنم این کلمه  
 «برای» باشد. بدین ترتیب: «بس چو تویی برای من، وز دوجهان بیزارم»

□ □

۶- شمس تهم در صفحه ۱۳۷ بینی آورده و آن را ثبیل و ناخوش خوانده است،  
 بسبب خطای که در تلفظ کلمه «شغل» و درنتیجه، در تقطیع بیت مرتكب شده؛ وی باعده  
 نضل و داشت برای جستن تلفظ صحیح کلمه «شغل» فصور کرده و به لغت مراجعت نکرده تا  
 پداندکه واژه «شغل» را بالفتح وفتحین و بالضم و ضمین، ضبط کرده‌اند و گفته:  
 «پسرا گر تو بخواهی شغل ما      می بازیش همیدون بزم‌انی  
 فعالتن فعالتن فاعلین      فعالتن فعالتن فعالتن «  
 در صورتی که اگر کلمه «شغل» را مثلاً بفتحین تلفظ نماید این تقيیمه مرفق می‌شود،  
 یعنی:

پس اگر / تو بخواهی / شغل ما  
 فعالتن / فعالتن / فعالتن

□ □

۷- در صفحه ۱۴۲، این بیت:

دلبر من کجا رفت      وز بر من چرا رفت  
 بروزن دوبار «مفتولن فعالان» آمده است. ناگفته نماند که همین بیت را بروزن  
 دوبار «فاعلتن فعالن» مساوی «فاعلن فاعلن فاع» یا «فاعلن فاعلیان» نیز می‌توان  
 تقطیع کرد.

□ □

۸- مؤلف المعجم در صفحه ۱۴۳، برای «مشعن مختلف اجزا» از پهر «منسرح»، بیت  
 ذیل را شاعد مثل آورده و بدینگونه تقطیع کرده:  
 «آن روشنایی که بودگشته نهان درزمن      آنکه بمشرق رسید وز طرف او بردمید  
 مستفعلن فاعلان مفتولن فاعلان      مستفعلن فاعلنان مستفعلن فاعلان،  
 اصولاً عروض المعجم، برداشتی از عروض عرب است و شمس قیس به مساوی طرفین  
 بیت، توجهی نداشته و گرنه «گشته نهان» را با اندک اشیاع در تلفظ، می‌توانست بر

«مستعملن» تقطیع کند، مگر اینکه نسخه «ذ» را صحیح بدانیم که مصرع دوم را بدینگونه ضبط کرده:

«آنکه بشرق رسید و ز طرف او دید  
مستعملن فاعلان مستعملن فاعلان»



۹- شمس قیس در صفحه ۱۶۳، وزن بیتی را که شاهد «مطلوبی مجنون احمد» از بعـ  
«منسخ» آورده، بدینگونه ضبط کرده است:

که درد جان مرا طیبی	روی مگردان ز من حبیبی
مقاعلین فاعلات وفع لـ	مستعملن فاعلات وفع لـ
بهتر بود وزن این بیت را «دوری» یا بقول خواجه تصیر «چهارخانه» می‌دانست و	
آن را برچهاربار «فاعلن فع» تقطیع می‌کرد که در «صلو» بیت، «فاعلن» بنا به قاعدة	
ุมول در قدیم، به مستعملن «بدل گردیده».	



۱۰- بیتی در صفحه ۱۵۴ السعجم، بدینگونه آمده است:

بسنبل چون مرسن را بیوشانیدی نکویی	یغزوی دی ای مشمود ذکه آمعنی نکویی
مرحوم علامه قزوینی در پاورقی نوشتهداند: «علانو بر اضطراب معنی قافیه این بیت	
صحیح نیست».	

جای تعجب است که نوشتند کاف لارسی باید «سرکش» که مربوط به درسم الخطقدم  
می‌شود، استادی مانند علامه قزوینی را بدانشتباه انداخته است. قافیه مصراع دوم «نکویی»  
می‌باشد و بدین ترتیب خطای قافیه وااضطراب معنی، هیچکدام موردی ثابت ندارد.



۱۱- در صفحه ۱۶۲، بیت مرفوع از بعـ «مجحت» این شاهد را آورده است:

ای پسر من بیار و باز بربط	مرخ مسن بیار و باز بربط
فاعلن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن	مستعملن فاعلان فاعلان فاعلان
شمس قیس همین بیت را در صفحه ۱۶۲ مثال بیت «مسدس مخدوفه» از بعـ «مشاکل»	

۱- بخاطر دارم که آنای دکتر شمسا نوز این نکه را در جایی تذکر داده‌اند و شاید برعـ مواد دیگر را هم اهل عروض متذکر شده باشند که بنده هنوز در خود نکرده‌ام.

ذکر کرد، و بجای «مرغ مسمن»، «مرغ فربه» نوشته و ظاهراً همین درست است زیرا دو مصraig، مطابقت عروضی پیدا می‌کند چنانکه نسخه «ذ» هم «مرغ فربه» خبیط کرده و بر «فاعلن فاعلانن فاعلانن» تقطیع کرده است.

□ □

**۱۲- شمس قیس در صفحه ۱۶۷، دویت از شعر معروف رودکی را بدینگونه نقل و تقطیع کرده:**

آزاده نژاد از درم خرید	«می آرد شرف مردمی پدید
مفعول مقاعیل فاع لان	مقاعیل مقاعیل فاع لان
هر آنگه که خوری می خوش آنگه است	خاصمه چو گل و یاسمن دمید
مقاعیل مقاعیل فاع لان	مفعول مقاعیل فاعلان «
گویا در بعضی منابع <sup>۱</sup> ، مصraigهای دوم این ایات با «واو عطف» آغاز شده	

بعنی:

و آزاده نژاد از درم خرید «	و خاصمه چو گل و یاسمن دمید»
----------------------------	-----------------------------

و بدین ترتیب تقطیع رکن «ابتدا» هردو مصraig بر «مقاعیل» صحیح است نه «مفعول» و آوردن «واو عطف» در آغاز، مصraig از مختصات شعر قرون اولیه نصیح سخن پارسی است و رودکی خود در اشعار دیگر نیز همین کار و اکرده مثلا در این بیت:  
کهن کند بزمائی همان کجا نو بود و نو کند بزمائی همان که مختلفان بود

□ □

**۱۳- در ابتدای صفحه ۱۶۸، مطلع شعر خسروی را بدینگونه نقل کرده:**  
«چنان دانی کم خواستار نیست      یا شهر مرا جز تو یا و نیست»  
به استناد برخی منابع<sup>۲</sup>، واو عطف از ابتدای مصraig دوم ساخت شده است. «ویا شهر  
مرا جز تو یار نیست»

□ □

**۱۴- در صنان صفحه ۱۶۸، در تقطیع بیتی از شعر خسروی، لغرض روی داده که از شمس قیس انتظار نمی‌رود.**

تری با دل من هیچ کار نیست	همی گوییم برتر شو از دلنم
مقاعیل مفعولن فاعلن	مقاعیل مقاعیل فاع لان

۱- نمونه اشعار رودکی ص ۱۹ و ۲۰ / لیما صالح رامسری / انتشارات امیرکبیر / تهران ۱۳۹۰

۲- پاسداران سخن، چکامه سرایان ص ۵ / دکتر مظاہر مصطفا / انتشارات ذو امشهد

تفطیع بیت فوق می تردید خطاست، گویا به این نکته توجه نداشته که اجزای هر مصraig  
را باید در کنار هم و در رابطه باهم تقطیع کرد، نه بطور مجزا، ناگفته نمایند که مرغی نداشت  
این اصل، در موضع دیگر هم سبب گمراحت شده است. اگرچنان تقطیع صحیح بیت مذکور:  
هم گوی / م برترش / وزدنم      ترا باد / ل من هیچ / کار نیست  
مقاعیل / مقاعیل / فاعلن      مقاعیل / مقاعیل / فاعلن لان

□ □

۵- در صفحه ۱۷۱ المعجم، تحت عنوان «بیت معجوف» از بعر «خلفیف»، این  
بیت را نوشته:

«غمزه چون تیر زلف چون قیر      چشم هر خواب زلف پرتاب  
فاعلاتن مناع لن فاع      لاعلاتن مناع لن فاع »  
نسخه «ذ» بصورت «چشم هر خواب و زلف پرتاب» ضبط کرده و اگر آن را بدون «و»  
بخوانیم، وزن آن را می توان «دوری» یا «چهارشانه» دانست، یعنی دوبار «فاعلن فاع»،  
فاعلن فاع» یا چهار بار «فاعلیان».

□ □

۶- در صفحه ۱۷۱، وزن بیتی بدینگونه آمده است:  
«روی چون آینه ز خورشید      داشته پیش نقش آزر  
فاعلاتن مناع لن فاع      فاعلاتن مناعلن فع »  
در این بیت، «صدرین» را بجای «فاعلاتن» بر «منتعلن» نیز می توان تقطیع کرد.

□ □

۷- در صفحه ۱۷۲، وزن بیتی را بدینگونه نوشته است:  
«ای پسر می بیار و باز بربط      مرغ فربه بیار و باز بربط  
فاع لاتن مقاعیلن فمولن      فاع لاتن مقاعیلن فمولن»  
«خش» مصraigهای فوق را بجای «مقاعیلن» بر «منتعلن» نیز می توان تقطیع کرد.

□ □

۸- در صفحه ۱۷۹ ذیل عنوان «مشن اثمر» از بعر «متقارب»، این بیت را آورده:  
«مهر تو ای ماه نیکو سیر      کرد سوا از جهان بی خبر  
فعل فمولن فمولن فعل      فعل فمولن فمولن فعل »  
بنظر میرسد که این، تقطیع حقیقی نباشد و تقطیع آن بر «منتعلن فاعلن فاعلن» یا  
«منتعلن فاعلن فعل» مناسب تر است.\*

محسن ذاکر الحسینی «پوند» (نیتاور)

\*- آقای شیدا گولانی غزلسای نامور که این حواشی را خوانده اند در کنارش یادداشت  
کرده اند، دقت ظرفان شایان تقدیر و تحسین است. (آینسلده)

## «آشتی نامه» و «تو اوه»

### دولغت فارسی مهجور در کوه سینا

کتابی هست از «کازانتزاکیس» نویسنده مشهور یونانی که گزارش سفرهای اوست به خاورمیانه و شرق مسلمان. این کتاب با نام «Journeying» به انگلیسی ترجمه شده، و من آن را به فارسی برگردانده‌ام و هم اکنون آماده چاپ است. يك فصل از این کتاب اختصاص دارد به دیدار «کازانتزاکیس» از «کوه سینا».

یکی از شیوه‌هایی که برای او جالب بوده است، اشعاری است که ظاهراً راهنمایان بدوي به عنکام حرکت شترها به آواز می‌خواننداند. (این کار را در اصطلاح «حدی خوانی» می‌گویند) او یکی از این اشعار را بدین گونه نقل می‌کند:

یک آواز قدمی عربی، تشیهاتی خشن برای ستایش این مصاحب محظوظ بدوبان-

[شتر] به کار می‌برد:

[۱] شتر بر ماسه‌ها گام می‌نده و پیش می‌رود. بدنش به سختی چوبیهای تابوت است.

[۲] رانهایش استوارند و به دروازه قلعه‌ای بلند می‌مانند.

[۳] جای رسماً بر دندنه‌هایش چون جویهای خشک و انباشته از رویک است.

[۴] جمجمه‌اش به سختی بکشندان است.

[۵] به واسطی شتر مانند پلی است که صنعتگر یونانی می‌سازد و فرازش را با آجر می‌پوشاند.<sup>۱</sup>

البته «کازانتزاکیس» عربی تعریف داشته و ظاهرآکسی که به هردو زبان «عربی» و «یونانی» آشنا بوده، این اشعار را برای او به یونانی ترجمه کرده است. مدت‌ها بود که آرزو می‌کردم اصل «عربی» این اشعار را بیام. زیرا مطمئن بودم که این اشعار در طی از عربی یه یونانی، و از یونانی به انگلیسی، دچار تغییر و تحریف شده است. چندگاه پیش که تفسیر «ابوالفتح رازی» را واقع می‌زدم، ناگاه چشم بدین بیت اقتداء:

لکن نظرة الرومي اقسم وبها

که صاحب «روح الجنان» آن را برای منظور خود استشهاد کرده بود. هی گرفتم و بیت را در «مقالات منبع» یافتم و بهره‌های آن ایيات دیگری را، که مضمون آنها همان است که از قول «کازانتزاکیس» نقل کردم.

۱- شارمه‌ها الحاقی است و فقط لزجیت تطبیق عبارات و اشاره عربی، آورده شده.

۲- Nikos Kazantzakis. Journeying. (U.S.A. 1975) p.98

## سراججام معملا حل شده

این اشعار، ایاتی است از معلقة « طرقه بن العبد »<sup>۱</sup>  
اما این که کازانتزاکیس از این اشعار با عنوان « آواز » یاد می کند - نه « شعر مستعاری »  
است براین نکته که او اینها را به صورت آواز و ترجم از زبان شتریان می شنیده است.  
در همین « کزوء سیتا »، پلک دیر مسیح وجود دارد که در قرن ششم میلادی، توسط  
« زوستنیں اول » امپراطور روم شرقی بنانده است.

« کازانتزاکیس » وقتی تاریخچه دیر وا شرح می دهد، چنین می نویسد:  
« یک قرن بعد محمد [ص] پا به هر صدجهان نهاد و از کوه سینا عبور کرد ... راهیان  
بالعترام بسیار بد او خوش آمد گشتند و محمد خشنود شد و آن پیمان مشهور - « آشتب  
نامه »<sup>۲</sup> - را به آنانداد.<sup>۳</sup> »

نمی توان حدس زد که این ترکیب امیل فارسی - آشتب نامه - که در هیچ یک از  
فرهنگهای موجود، ضبط نشده، کی و چگونه وارد این منطقه دورافتاده شده است. امروز  
به جای این لغت، ترکیب « عهد نامه » یا « صلح نامه » را به کار می بردیم، ظاهراً در کهن  
ترین متون فارسی دری این ترکیب « آشتب نامه » وجود ندارد. گمان می کنم تاریخچه این  
لغت بهبیش از اسلام برگردد. یعنی زمانی که « ساسانیان » حکومت می کردند و این اصطلاح  
باید از آن روزگاران در این ناحیه معمول شده باشد.

یک لغت دیگر پارسی نیز در « دیر مینا » وجود دارد که آن هم قدیمی و کهن است. و  
آن لغت « تواره »<sup>۴</sup> است. مجموعه معانی که فرهنگهای مختلف فارسی برای این لغت ذکر  
کرده اند، چنین است: « تواره، خانه ای باشد که در آن بجز سرگین و پلیدی و کاه هیچ نبود  
(صحاح الفرس) ». خانه ای را نیز گویند که در آن کاه و سرگین و پلیدیها زندگی (برهان قاطع).  
زیبل دان (نظم الاطباء). خارسر دیوار و دورباغ و فالیز باشد (برهان قاطع)، اکنون  
برای اینکه منتظر راهیان سیشارا از این لغت دریابیم، مفهوم آن را از زبان « کازانتزاکیس »  
بیان می کنیم:

« صومعه، قرنها مشقات را تحمل کرد. برداشتنی که « زوستنیں » فرستاده بود مسلمان  
بودند، و آنان به منتظر نهانگه آوردند خدا و پول راهیان را شکجه می کردند، دروازه

۱- مدلقات سیع، ترجمه عبدالمحمد آیتی، (تهران، ۱۳۵۷) ص ۳۰-۳۲.  
۲- آشتب - آقای دهستانی پنج بیت را نقل کرده اند و چون صفحات مجله معلوم است  
علانه مندان به ترجمه آقای آیتی مراجعه کنند.

بزرگ از قرمن همیشه بسته نگهداشته می‌شد و پهوان روحانی از طریق يك گذرگاه زیرزمینی که به باخ راه داشت، با بیرون از تباطع برقرار می‌کردند. درهای آهین کوتاه و راغروهای زیرزمینی تاریک هنوز پا بر جای آنده در اینجا حفره‌ای بزرگ به عمق سیزدهمتر به نام «تواره» وجود دارد که انسانها و کالاهای به وسیله قرقوه از میان آن بیرون کشیده می‌شدند.<sup>۲</sup>

پس، این «تواره» درواقع جایی بوده است که در عمق زمین حلومنی شده و کالاهای آن نگهداری می‌شوند و در موقع ضروری راهبان از آن به عنوان «پناهگاه» نیز استفاده می‌کرده‌اند. در فرهنگ‌های فارسی مستقیماً چنین معنایی برای این لغت ثبت نشده است. اما صاحب «فرهنگ رشیدی» برای لغت «تواره» - به معنی خانه‌ای که از نی و علفسازند - بدین بیت از «ناصرخسرو» استشهداد کرده:

باید رفت آخر چند باشی چو متواری در این خانه تواره  
از مجموع آنجه که فرهنگ‌های درباره کلمه «تواره» آورده‌اند، بدین نتیجه می‌رسیم که این «تواره» «اتبار» بوده است. - اتیار کالا یا هر چیز دیگر. اما آنچنان که «کازاتزاکیس» توصیف می‌کند این «اتبار» يك «اتیار زیرزمینی» بوده است که در موقع ضروری به عنوان «پناهگاه» نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته. لغت «تواره» با توجه به کلمه «متواری» در شعر «ناصرخسرو» همین‌مفهوم را القا می‌کند. یعنی: قاکی می‌خواهی همانند «غراپیان» در این تواره «پنهان» شوی، بالاخره يك روز باید بیرون آلبی و خود را آشکار کنی. گمان می‌کنم صاحب «فرهنگ رشیدی» که این بیت را برای لغت «تواره» شاهد آورده، دچار اشتباه شده است.

محمد دهقانی (اهواز)

\*\*\*

### ساقی نامه الهام اصفهانی

الهام اصفهانی از شعرای اواخر قرن ۱۲ هجری قمری است که از بعضی اشعارش پیشین بر می‌آید که معاصر کریم‌خان زند بوده است. شعرایی که در برخی از منابع با عنوان الهام اصفهانی از آنها یادشده است از نظر زمان حیات بالاین شاعر مطابقت نمی‌کند.

دیوان خطی از این شاعر در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد که در ۱۸ محرم سال ۱۲۰۵ هجری قمری نوشته شده است. از بررسی اشعار این دیوان ۲۹۹ صفحه‌ای جای زیست او، اصفهان معلوم می‌شود.

شده شهرو اصفهان شدهای	قا که تو بیار این و آن شدهای
و با :	و با :
خوشتر آنست که روجانب بغداد کنی	چون وفات است بخوبان اصفهان (الهام)
و در جامی :	
خوش اوهجه امنهان الهام	سا بلبل دل نگار شیداست
این دیوان حاوی در حدود ۳۴۰ بیت از غزلیات، مشتوبات، مقطعبات وغیره است	این دیوان حاوی در حدود ۳۴۰ بیت از غزلیات، مشتوبات، مقطعبات وغیره است
که به ترتیب حروف تهیج مردد شده است. در اوآخر دیوان تعدادی اشعار حاوی ماده تاریخ مناسبت های مختلف وجود دارد که همان اوآخر قرن ۱۲ هجری را نشان میدهد.	که به ترتیب حروف تهیج مردد شده است. در اوآخر دیوان تعدادی اشعار حاوی ماده تاریخ مناسبت های مختلف وجود دارد که همان اوآخر قرن ۱۲ هجری را نشان میدهد.
و شعری نیز توسط شاعر دیگری درباره ماده تاریخ فوت وی گفته شده که متأسفانه قسمتی از آن در اثر پوسیدگی و مسحایی ازین وقت است.	و شعری نیز توسط شاعر دیگری درباره ماده تاریخ فوت وی گفته شده که متأسفانه قسمتی از آن در اثر پوسیدگی و مسحایی ازین وقت است.
آن سخن سنج هزار خوش کلام	از حسین . . . و اکبر مدام
در جهان از ملک معنی کامداشت	آنکه الهام در تخلص نام داشت
این سخن می گفت در هر میخ و شام	آنکه ایوان شبابش شد تمام
مدح و ذم ناکسان نا گفته ام	تا که من گنجینه در سفتمام
از این شعر چنین بر می آید که نامش حسین و قام پهلوش اکبر یا ترکیبی از این کلمه بوده و از مدح کسان خودداری می نموده است. از سر زنگ هایی که در خطاب به زاهدان و ریاکلر دارد تعلق خاطرش به نویمی از طبقه معلوم می شود، اصولاً می توان گفت که سروden ماقبلنامه از خصوصیات شعراً متصوف است که با پیشوایان شریعت مخالفت داشته و آنها را قشری و نا آگاه و گمراه می بندارد.	از حسین . . . و اکبر مدام
می زهد و ربا باشد بجانست	الا ای زاهد خود بین که دائم
و با :	و با :
خوشحال توای زاهدنده ای گرفتاری	کهنه بابت زهدی تو گهی در قید هوس
برای آشنازی پیش ایاتی از دیوان او را نقل می کنیم:	برای آشنازی پیش ایاتی از دیوان او را نقل می کنیم:
مگر از حال غریبان خبری نیست ترا	ای که بر سوی اسرار انگذاری نیست ترا
نیو عجب از یاران بر نظم تورشک آرند	نیو عجب از یاران بر نظم تورشک آرند
غلمان صفت آن نگار ساده	کچ کرد کله و ایستاده
شادمانم زانکه چون الهام اند کله ام	کوری چشم رقیان شاهد دلدار است
عاشقی الهام در پیرانه سر	زانکه بر حال دگر می بینم

### ساقینامه الهام اصفهانی

من و فتنه و جور او درجهان  
نهانم نهال که بر میکند  
که امینه، تکیره در آنکه قرار  
بیاور که بین یاده رفته زکار  
بر آنی زمانی بتکرم غفار  
بیاور که جهان را تو ان میدهد  
باین ناگواری جوانی گلشت  
بیاور که از دل آسم میبرد  
مگر راه شادی بفرمایدم  
بیاور که در این جهان فتوح  
رکن هم فنازی دور و زاسودی  
بیاور که دل را گند پاوری  
ز بی پاوری جهان زغیرهادام  
که بر باد شم داد لاج شهان  
چهاد جام جهیل و نوشیر وان  
چهشد آنمهجهان و مال و حرم  
که در دم دهد از چهایش بیاد  
بلیذین مصیبت رو ای آدم  
بعن ده که از خود خواهد مرا  
بیاور که جهان در ایس رهیرات  
ندارم دلیلی بهر آه خویش  
مگر راه مقصود بنمایدم  
ز پاران پهون پیامی بده  
کریم ماجر استهان کشندجهان  
تکردد زمانی کسی را بکام  
که هونسته هاشایز گین کرد مریش  
ازین گینه در آسمان منتسل!  
نشاهد دلگز هیروه اتفاق  
بیاور که بسیار دلکش بود

اگر فتنه میباره از آسمان  
ولیکن عجب آنکه میزند  
نه دل تو بر عهد او زینهار  
بیا ساقی آن باده خوشکوار  
مگر بکدم از محنت روز تکار  
بیاسالی آن میکه جان میدهد  
که از حد مرا ناکوایی گلشت  
بیا ساقی آن می که غم میبرد  
بعن ده که از شم بر آسایدم  
بیا ساقی آن باده همیبور وح  
که چو محنت و غم فمالدیکس  
بیا ساقی آن باده سروری  
بعن ده که بی پاور افتاده ام  
همان پیرزاد است این خاکدیان  
چه شدرستم و گلپاد و کیان  
کجا شلسیان و دارا و هم  
که بر عهد او دل تو اند نهاد  
بیا ساقی گز شم جهان آدم  
بیاور از آن باده جانلزا  
بیاسالی آن میکه جان پرور است  
بعن ده که گم گردید راه خویش  
در این ره دلیلی گنوی بایدم  
بیا ساقی از نفیت جامی بده  
که او قشوم من زیوار ای اخان  
که همین بینم این چرخ فرق و زقام  
همین میدهد پاشا هان پیش  
بعن ده که دارم غباری بدل  
لینی که او را بپرس از نفاق  
بیاسالی آن می که بین خش بوه

در آن کامرانی جوانی کنم  
نمازده بجز نام اورا زمعن  
اگر هد بحکمت یعنی سائنا  
بناتا من که تا من بشه  
زمین برده یکبار سبر و فرار  
قرار دل و کام چنان تویی  
اسام سیستان به یقین؟ چند  
بیاور که ازین غیار و غم  
زمانی از آن باوه خرم شوم  
بیاور کامن پنهانم همچو اربع  
در آن خلتم همرو و قربت گله  
بیاران پیشین صلاحی بون  
از این تهمه جان مر اخادکن  
زین قدری این جهان خراب  
که جشیده جم میکند آرزو  
زنم پشت پالی باین هاکدان  
و لی مرغ دل بند دام منت  
در گنج حکمت گفایم تو را  
باکیم که کووس کجا بود و گی  
در آن حکمرانی جوانی کنم  
ذلك را بر آرم بکلبا تکلرود  
هر هدایت حصاری

\*\*\*

### واکو

در میان کودکان نارس بازی لطف و زیر کاهه‌ای رایج است که پرورش دهنده دقت  
و حافظه و تربیت کننده قدرت مشاهده و سرعت انتقال ذهن آنهاست. این بازی را «واکو»  
می‌نامند که به معنی «بازگوی» است. زیرا شعری توصیفی برای بازیکن می‌خوانند که او  
باید هرچه سریعتر و دیپ و قاتمهای آن را از آنرا به اول بازگو کند.

بازی چنین است که بازی کنان پس از این که دورهم گردآمدند، سرسته ظرفی جلو  
آنها می‌گرد و می‌گوید «خانه خدا را بر کنید!» و هر کس گندم بر رفته پا نموده بر قدمه و پا  
کشش داشته باشد در آن می‌ریزد. آنگاه سرسته بازیکنان شعری برای بازیکنی می‌خواهد.

او باید پس از شنیدن هر مصراج ردیف و قافية آن مصراج و مصراجهای پیش از آن را از آخر بداول بی‌هیچ در نگذارد. هر جا که ساخت (یعنی توانست) به شمارش هر چند ردیف و قافية‌ای که توانسته باز گوکند کشش یا نخود بر شته به جایزه می‌گیرد. اما اگر بازی کنی همه ردیف و قافية‌ها را بدون تأمل از آخر بداول باز گو کرد بازیکنان دست زنان به انتخابش پاره‌ها می‌خواستند که:

از پس مویز بخورد  
خونه خدا رو برد  
این بجه گل پکنند

خانه خدا همان طرف پراز تنقلات است که به جایزه گرفته است.  
اینکه چهار شعر از این بازی با آنچه مخاطب باید باز گو کند.

### (۱)

اشتهر بجز است در بلندی  
«در بلندی»  
کله ایش به مثال کله قندی  
«کله قندی، در بلندی»  
جشش به مثال آینه بندی  
«آینه بندی، کله قندی، در بلندی»  
گوشش به مثال بادبرن بی<sup>۱</sup>  
«بادبرن بی، آینه بندی، کله قندی...»  
چیلش<sup>۲</sup> به مثال دهن<sup>۳</sup> پانگی<sup>۴</sup>  
«دو هن<sup>۳</sup> پانگی، بادبرن بی، آینه بندی...»  
فینش<sup>۵</sup> به مثال غار گنگی<sup>۶</sup>  
«غار گنگی، دهن<sup>۳</sup> پانگی، بادبرن بی...»  
گردن به مثال قاز قلنگی<sup>۷</sup>  
«قاز قلنگی، غار گنگی، دهن<sup>۳</sup> پانگی...»  
سونش<sup>۸</sup> به مثال لخته ستگی<sup>۹</sup>  
«لخته ستگی، قاز قلنگی، غار گنگی...»  
کمش<sup>۱۰</sup> به مثال طبل چنگی<sup>۱۱</sup>  
«طبل چنگی، لخته ستگی، قاز قلنگی...»  
لنگش به مثال یک گفتگی<sup>۱۲</sup>  
«یک گفتگی، طبل چنگی، لخته ستگی...»

لکش به مثال جفت زنگی  
 «جفت زنگی ، یاک چنگی ، طبل چنگی ...»  
 گندش به مثال دسته هوتکی  
 «دسته هوتکی ، جفت زنگی ، یاک چنگی...»  
 پشکش ۱۰ به مثال جوزقندی  
 «چاروپنگی ، جوزقندی ، دسته هوتکی...»  
 همیش به مثال چاروپنگی ۱۱  
 «چاروپنگی ، جوزقندی ، دسته هوتکی...»

## (۲)

این مارچوگر به خوفه داره  
 و خوفه داره  
 در گوه و کدر خوته داره  
 «خوته داره ، خوفه داره»  
 یاک بجهات ۱۲ گلت ۱۳ کوت ۱۴ چونه ۱۵ داره  
 «چونه داره ، خوته داره ، خوفه داره»  
 سری چو چماق گلوله داره  
 «گلوله داره ، چو نه داره ، خوته داره»  
 چشمی ۱۶ ریختنکه ۱۷ گردونه داره  
 «گردونه داره ، گلوله داره ، چونه داره ...»  
 یاک زیون سیبوی ۱۸ قیطونه داره ۱۹  
 «قیطونه داره ، گردونه داره ، گلوله داره...»  
 صد بادست ۲۰ بالاچ ۲۱ پیمونه داره  
 «پیمونه داره ، قیطونه داره ، گردونه داره ...»  
 هسی ۲۲ زمام جعفری ۲۳ نتوه داره  
 «نتوه داره ، پیمونه داره ، قیطونه داره ...»

## (۳)

این مخ ۲۴ بلند سریه آسمون بی ۲۵  
 «آسمون بی»  
 بازش ۲۶ شکری ۲۷ لعفران بی  
 «زعفران بی ، آسمون بی»  
 قند و عسلی ازش چکون ۲۸ بی  
 «چکون بی ، لعفران بی ، آسمون بی»

حب نیان<sup>۲۹</sup> که از جنون<sup>۳۰</sup> بی  
«جنون بی، چکون بی، زعفران بی...»  
جنش کپتا بن<sup>۳۱</sup> مژش<sup>۳۲</sup> شاهون بی  
«شاهون بی، جنون بی، چکون بی...»  
دارش<sup>۳۳</sup> الی<sup>۳۴</sup> اگر<sup>۳۵</sup> دهن<sup>۳۶</sup> بی  
و دهن<sup>۳۷</sup> بی، شاهون بی، جنون بی...»

(۴)

دغدر به این قشنگی  
لطفی قر از پسر ندی  
با چشم شوخ و شنگی  
با ابرو ن<sup>۳۸</sup> گمندی  
بلند کسر از خدگشی  
مثلال حبیه قندی  
خیلی بیچاره زرنگی  
شعر به این بلندگی  
وارون<sup>۳۹</sup> بگلی نهانگی

چنانکه از مصراع آخر شعر معلوم است باز گوکشنه باید تمام شعر را از آخر به  
اول بخواند.

اینک معانی لغات مخلی آورده می‌شود:

- ۱- بی: باشد ۲- چول، دهان ۴- بالنگ، گبوه، ملکی ۶-
- فین، دماغ ۵- فازقلگی، ملکلک ۶- مینش: سینه‌اش ۷- کم، (بعض  
کاف) شکم ۸- گند، بوده ۹- هونگ، هاون ۱۰- پشک، پشكل  
۱۱- پنگک؛ خوشه خرماء ۱۲- هووه، صدای هاروگ به بوقت خشم. ۱۳-  
پچشک؛ گنجشک ۱۴- گت، بزرگ ۱۵- تو در ۱۶- چونه، چانه  
۱۷- چشمی، چشمها ۱۸- دیقین، دین، کوچک ۱۹- سودوی، سیاهی  
۲۰- قبطونه، قوطانه، مانده نفع، رسیمان گونه. ۲۱- پدست، وجہ، به اندازه  
دست باز ازشت تا انگشت کوچک ۲۲- بالا، قدوقامت ۲۳- مسی، مسح،  
دست مرطوب به چیزی کشیدن. ۲۴- گویند که امام جعفر صادق (ع) ماری در آستین  
خود پنهان دادند. اما آن جانور موذی انگشت حضرت را گزید و خون ازانگشت حضرتش  
جاری شد. حضرت دست خونین خود را پر پشت مارکشید که تاده‌ن فیامت به مجذع حضرتش  
پر پشتی بسند تا بادآور پدکشی و ناسیابی او باشد.

از این جهت مارهاتی که خطی سرخ پر پشت داردند مار جعفری گویند.  
۲۵- من: نخل، درخت خرماء ۲۶- بی، باشد ۲۷- پارش، شرماش،

میوه‌اش ۲۸- چکون، چکان، چکنده ۲۹- نیان، نبات است ۳۰-  
جنون، جنان، بهشت ۳۱- کیکاب، نوعی خرمای درشت ۳۲- شاهون، شاهزاده،  
نوعی خرمای که خوشمزه است ۳۳- دار: قدو قامت درخت، تنه درخت،  
الی (بهفتح اول و کسر دوم)، هویدا، آشکار ۳۴- دمون، دامن، وائین ۳۵-  
ابرون، ابروان، ابرونا ۳۶- وارون، وارونه، پهعکن، از آخر بهاول.

### کوامت و عنا حسینی

(شیراز)

### درباره المستخلص (جوواهر القرآن)

تاریخ وفات محدثین محدثین نصر بخارائی، مؤلف کتاب المستخلص یا جواهر القرآن  
سال ۶۴۳ هجری قمری است. این وقلم در متقدمه کتاب المستخلص که سال گذشته بطبع  
ویده بنا باحتمال ۷۱- قید گردیده و از پرخی قرآن و مطالبی که کتابان نسخه در متقدمه کتاب  
نوشته بودند پست آمده است. ولی بنا بمندرجات تاریخ ملازم است وات وی هفده سال پیش  
از این رخ داده، یعنی روز سه شنبه هژدهم شهر شعبان سنه ثلث و تسعین وستهانه،  
از مدیر محترم فصلنامه دانش که نخستین بار این نکته را کشف و یادآوری فرموده اند  
تشکر می‌نماید. چون این کتاب بنام دیگری یعنی «جوواهر القرآن» نیز نامیده شده است برخی  
از علاوه‌نمدان که به مطالعه آن پرداخته اند در مقام پرسش برآمده اند که «علوم نگردید  
این نام از کجا آمده و این عنوان از کجا گرفته شده است؟» اینک برای مزید توضیح می-  
نگارد؛ که این نام مأخوذه از دویتی است که مصنف در بیان نسخه‌ای که اساس قرار داده  
شده آورده است (و در صفحه ۱۷۵ پچاپ رسیده) و چنین سروده است:

برهامت خدای را سپاس و منت	چون داد بر اتمام جواهر میت
مختومه طلب همی کشم از فضیل	ختم برایمان و رفتن برست (کذا)

بیت دوم ظاهراً درهم ریخته و مشوش است، بهمان صورت که در من آمده درج  
شد، شاهد بر سریت نخستین است که آخرین کلمه مصراع دوم آن در هنگام جای «منت»  
طبع شده (بضم میم، بروزن سنت) یعنی قدرت و توانائی، ولی دونسخه اساس «میت»  
آمده، یعنی آزو و مقصود، هردو کلمه در این شعر از جهت مراد و معنی بجا و مناسب  
بود، ولی واژه دوم بمنظور رسیده بهتر و بیشتر واقعی بمقصود می‌باشد. بلخن سبب متن  
را به «منت» تصحیح کرد.

کتاب المستخلص باستاندارین بیت مؤلف «جوواهر القرآن» نامیده شده است، شادروان  
استاد میتوی نیز که عکس این نسخه را از ترکیه با ایران فرستاده نام کتاب را بخط درشت  
و جلی «المستخلص یا جواهر القرآن» نامیده است.  
دکتر مهدی درخشان



## احسان طبری

۱۲۹۵ - ۹ آردی بهشت ۱۳۶۸

احسان طبری، نویسنده و پژوهنده چهل سال اخیر فرزند حسین طبری (پکی از عالمان دین در شهر ساری مازندران) بود. طبری دوره کودکی، نونهالی و تعلیم مدرسه ابتدائی را در زادگاهش گذرانید. خود در کتاب «دعة نختین» (۱۳۵۸) توصیف خوبی از آن روزگار و شنیدنیها و خواندنیهای زندگیش بر جای گذاشته است.

در دوره تحصیل دیپرستان و دانشکده (در تهران) به ساخته جویاپی و نو خواهی به گروه پیروان و همنکران دکتر تقی ارجانی پیوست و با مامکتب مادیگری و مبانی مقدراتی سویاالیم و کمونیسم آشنایی گرفت و در پی آن در ۱۳۶۶ اردیبهشت ۱۳۱۶ هجری پنجاه و دو تن دیگر، در سن بیست و پیکسلگی بعزم دان در افتاد و در سال ۱۳۱۹ به اراک تبعید شد و با پیشامده شهریور ۱۳۲۰ آزادی یافت و چون گروهی از همان یاران زندانی با جمعی دیگر حزب توده و انتشكیل دادند او هم به دنیال تفکرات اجتماعی و جذبات پیشین عضویت آن حزب را پذیرفت و از فعالان دل سهرده شد. در میانه آن جمع یکی از چند تنی بود که نوق سشار ادبی وشورکتابخوانی و هنر نویسنده‌گی داشت. هن نام آوری یافت و در نگارش روزنامه‌ها و نشریات حزبی پیشگامی گرفت. از آن جمله مجله ماهانه مردم به مردم دیگر او نشر می‌شد (از ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷).

پس از پیش آمد حوادث غیرملی آذربایجان، و سپس حادثه تیرزدن به شاه در دانشگاه چون حزب توده غیرقانونی اعلام شد طبری به عنده جمعی دیگر از افراد حزب از ایران رفت و قریب به سی سال روزگار کارآوری و توانائی جسمانی او در غربت و آوارگی از وطن در شوروی و آلمان شرقی و احتمالا بعضی از کشورهای از آن سعی گذشت. اقامت در آن

سرزمینهای مجالی بود که اطلاعات هیئتی و علمی او درباره آن کشورها و مراسمان زیاد شود و پیشتر در یا بد که نحوه زندگانی در آن چوامی چکونه است و توفیق مردم پذیرفته او تا پنهان قواند بود.

در مسکو به فرازگرفت معارف کمونیستی دانشگاهی پرداخت و ضمناً برای او فرصتی پیش آمد که زبانهای روسی و آلمانی را خوب یادداشت و با دانستن زبانهای انگلیسی و فرانسه که در ایران فرازگرفته بود دامنه داشت خود را گسترش دهد.

در دوران مهاجرت پنجم رساله حزبی و سیاسی به چاپ رسانید و در تکارش مجله دنیا (دوره دوم و سوم) همکاری عاشقانه می‌کرد و مقالات زیادی در آن به چاپ رسانید.

با حواضت تازه ایران در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ به سه وطن بازگشت و باز به فعالیت سیاسی و حزبی پرداخت. تابستانه در او اخترخزان، ۱۳۶۰ به زندان درافت شد و در نهم اردیبهشت ۱۳۶۸ درگذشت.

در دوره زندان اخیر، پیشتر به سنجش عقاید و آرایی پرداخت که زندگی را با آن گناهانه بود. نتیجه و حامل مطالعات این دوره دوکتابی است که به قسمهای «کژراهه» و دشناخت و سنجش مارکسیسم به چاپ رسیده و مضامین آنها ناسخ تعالیتها و عقاید اجتماعی و سیاسی اوست که نوشتهای پیشینش مظاهر کامل آن طریقه از تفکر بود.

پزدانیخش تهرمان، شاعر آزاده، قطعه‌ای در مرگ او مروده است، چون تنها رثائی است که دیده شد از «آدینه» (ش ۳۴) نقل می‌شود:

منزگ تمن شادمانی جان بود  
جان به تن در مضيق زندان بود  
که نصیبیش ز عمر حرمان بود  
خافل از خبر و ره، که شیطان بود  
رهنمایش به آب حیوان بود  
مات و گم کرده راه و حیران بود  
پس افسکشتر سلیمان بود  
در فضایی تیره سرگردان بود  
وز جهان را تندی نه آسان بود  
که ورا مرگه فجاه درمان بود  
ونج او غمزرای باران بود  
که چنو کم کسی در ایران بود  
ایش برتر هنر که انسان بود

طبری وقت و چانش از خم رست  
چانش از تبدیل رهائی یافت  
هیچگاه آن چنانکه خواست نزیست  
خواست تاره برد به آب حیات  
رهروی با دودیله شبکور  
به جوانی قناده در ظلمات  
ملکی بود کز و ماؤس دیو  
انحرافی دور مانده از فلکش  
در جهان بودنی بسی دشوار  
آخر عمر در دمندی شد  
خوب شد وقت زانکه گر می‌ماند  
بس کنم زین سخن از او گفت  
با همه قضل و داشت و هنری

آثار طبری را باید در چهار دوره نهرست کرد :

### الف) نوشه‌های دوره حزب توده

(سالهای ۱۳۴۶ - ۱۳۲۷) که از نهرست خانیابا مشار آورده می‌شود.

۱- آتشی روزیک (از فردیک انگلیس). (۹۰ ص)

۲- شکنجه و امید. ۱۳۴۶ (۱۱۶ ص)

۳- در دوزخ. ۱۳۲۷

۴- رؤیای چینی. ۱۳۲۷

۵- دو هفته در اتحاد جماهیر شوروی. یا همکاری مهندس کیانوری (۱۰۸ ص)

۶- خدایان از پدرسته. (به امضای طباطبا که ظاهرآ اوست)

### ۲) نوشه‌های روزگار غربت.

(چاپ شده در کشورهای اروپای شرقی) - ۱۳۴۸ - ۱۳۵۷ : نام و مشخصات آنها از روی نهرستهای W. Behn استخراج می‌شود.

۷- گذومات. ۱۹۶۴/۱۳۴۳ (۱۱۶ ص)

۸- بررسیهای درباره برخی از جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران. ۱۹۷۰/۱۳۴۸ (۴۰۶ ص)

۹- بنیاد آموزش انقلابی. ۱۹۷۱/۱۳۵۰ (۱۲۱ ص)

فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران از آغاز تمرکز فاجار تا آستانه انقلاب مشروطیت. ۱۹۷۵/۱۳۵۴ (۱۵۵ ص)

۱۰- القای مبارزه. استکholm ۱۹۷۷/۱۳۵۶ (۴۲ ص)

۱۱- جامعه ایران در دوران رضاشاه (یک تحلیل عمومی). ۱۹۷۷/۱۳۵۶

۱۲- قرهاد چهارم. استکholm. ۱۹۷۷/۱۳۵۶ (۷۱ ص)

### ج) نوشه‌های دوره بازگشت به ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۶۰).

نهرستی از چاپ شده‌های این دوره که آن مرحوم خود پهمن داده است درینجا بطور عکس چاپ می‌شود.

ردیف	عنوان	نام ناشر	تعداد صفحات
۱	میراث اسلامی در ایران (جلد اول)	میراث اسلامی	۵۶۱
۲	وزیری و میراث اسلامی (جلد دوم)	وزیری	۵۷۱
۳	گرامات (دایره اینگلیزی)	میراث اسلامی	۴۳۸
۴	خواهانه مردم (آذان)	میراث اسلامی	۴۹۰
۵	فرماده قیام (آذان تاریخی)	میراث اسلامی	۱۶۶
۶	سفر جاده (آذان طبقه ای)	میراث اسلامی	۴۲۱
۷	ده نجفی (آذان هجراتی)	میراث اسلامی	۴۱۲
۸	راز دستم (آذان شان)	میراث اسلامی	۲۰۸
۹	سنتی و اقویب، شعره زبان (آذان شفات)	میراث اسلامی	۴۷۵
۱۰	دیوان پر اکتف اقایی و رغبت‌زی	میراث اسلامی	۱۴۴
۱۱	قصای برندی چهاری	میراث اسلامی	۱۰۴
۱۲	بنیاد آموزش افقی (ستاد)	میراث اسلامی	۱۶۵
۱۳	شکوه و امید (سماوی غصی)	میراث اسلامی	۱۲۹
۱۴	برقی مسائل حاد و خلاص ایران (۱-۲)	میراث اسلامی	۹۷
۱۵	(قرآن شفاهه عدو غیرش)	میراث اسلامی	۱۶۱
۱۶	سیدی ابراهیم شناخت ایران (۱-۲)	میراث اسلامی	۷۸
۱۷	حاجی و حاجی ستادی (ستاد)	میراث اسلامی	۳۸
۱۸	دیبا و داستان دوستان ایران (۱-۲)	میراث اسلامی	۳۲
	«طهودی - حیی تیره دهاد آینه و لطف سلیمانی - ایران در دوره اسلامی»		
	«دانشگاهی و کنترل شیوه‌ی انتقامی» (پژوهش اول از علم سفر نام «ظاهری خاتون»)		
	«طهودی و تکنیکی نهم «گوشت بقیه از طب پارسی» فخر خود بیفت»		

طهودی - حیی تیره دهاد آینه و لطف سلیمانی - ایران در دوره اسلامی -  
 (دانشگاهی) «دانشگاهی و کنترل شیوه‌ی انتقامی» (پژوهش اول از علم سفر نام «ظاهری خاتون»)  
 «طهودی و تکنیکی نهم «گوشت بقیه از طب پارسی» فخر خود بیفت».

محل آگهی شود که چون در قسمت معرفی کتابهای تازه سال ۱۳۶۰ مجله آینده کتاب «مولوی هنگل شرق» به نام او معرفی شده بود چنین توصیحی را درباره آن به من نوشته: «اتفاقاً این بدینختی تجدید شد که (مولوی هنگل شرق) که همان عنوانش سرا برای بخط است و درایام انتشار کلیکاران به نام ایجاد انتشار دادند در مجله معتبر شما نیز به نام من نیست شده است! این کتاب را مرحوم امامی (نورو) برادر ظهیرالاسلام و امام جمعه تهران در زمان پهلوی نوشته و مطالب آن در مطبع نازلی است و خداوند ما را از نگارش مطالیین تایین حد نامربوط مصون بدارد! این را هم تنشتم که متوجه بفرمائید بلکه برای اطلاع نوشتم که شاید تصویحی در جایی چاپ نکنید که جزو مذکور در فوق به نگارنده مربوط نیست.»

لازم به پادآوری است که از کتابهای مذکور در پادآوری او ظاهرآ فقط کتاب اول به چاپ رسیده است. پس ازین نوشته تا بهزادان در اقتضای چه چاپ شده است نی دانم، مگراین کتابوهدان که نامشان در یکی از فهرستهای W. Behn آمده است:

۲۹ - ایران در دوسله و اپسین ۱۳۶۰ (۴۰۳ ص) (مجموعه‌ای است از دو کتاب شماره‌های ۸ و ۱۰)

۳۰ - چهره یک انسان انتلاقی (برخی مسائل اخلاقی و انسان‌شناسی) ۱۳۶۰ (۶۳ ص)

۳۱ - در هاره منطق عمل (چگونه می‌توان به اجتماعی مبنای علمی بخشد) ۱۳۶۰ (۴۱ ص)

۳۲ - دو مقاله درباره تبلیغات ۱۳۶۱ (۲۷ ص)

۳۳ - نوشه‌های دوران زندان هشت ساله پایان زندگی

۳۴ - کوز راهه (حاطراتی از تاریخ حزب توده) خرداد ۱۳۶۰ (۳۱۸ ص) (دو بار چاپ شده)

۳۵ - شناخت و سنجش مارکسیسم ۱۳۶۸ (۴۹۸ ص)

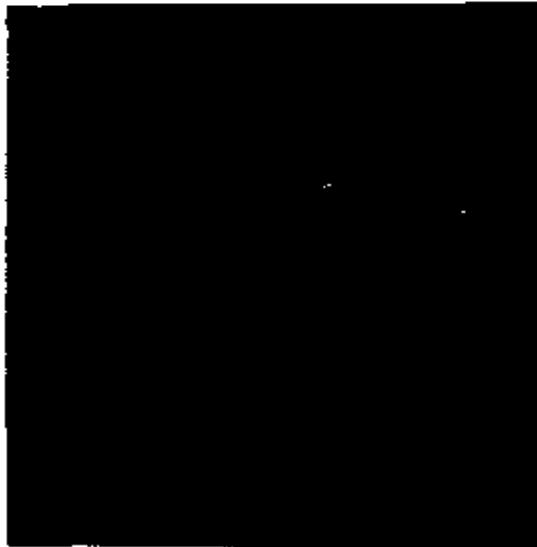
شنبه شد که در زندان کتابی در نقد افکار کسری و تقیزاده و مصدق هدایت و فریدون آدمیت نوشته است.

طبری رفت و از او به میراث ماند نوشندهایی که نهرست آنها را دیدیم، فسخ از آنها جنبه ادین، ایزومنی و پاریمی دارد و قسمی منحصرآ میانی و هیجانی و پادگار روزهای جوانی و آوارگی و لرینگی است. چون سیاست و هیجان هماره با تعولات روزگار و تجایلات نفسانی دوره‌های زندگی در گذرست از نوشه‌های میانی فقط نقشی در سرگذشتها می‌ماند. اما آنچه ادین و تاریمی و دور از عوامل سیاسی روز است پادگار ماندگار قلم و لکر نویسنده‌ای است که تعولات زندگیش را پاید از «تحفظین دهن» تا «کوز راهه» خواند.

## ایرانشناسان در گذشتگان

□ ویلهم ایلرس W. Eilers متولد ۲۷ سپتامبر ۱۹۰۶ (در لایپزیگ) که تحصیلات خود را در رشته شرقيشناسي در برلين به پایان برد و بود (۱۹۳۸) در تابستان امسال در گذشت. او از استاد مسلم زبانشناسي زبانهاي ايراني بود و سالهاي دراز در دانشگاهها ماريور گك و وورتسبور گك (آسان) تدریس كرد. ملتی هم دانشيار دانشگاه سیدنی (استراليا) بود. در سال ۱۹۷۴ دانشگاه تهران او را به استادی انتخابي برگزيرد.

ایلرس يکبار از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۵ از سوي مؤسسه باستانشناسي آلمان در ايران به تحقیقات علمي پرداخت. پس از آن چندین سفر به دعوت دانشگاهها و دولت ايران به کشورمان آمد. تعداد مطالعه‌هاي كه او نگاشته است (همه اکثر آن درباره زبانها و گویشهاي



ايراني) از يكصد مقاله علمي مجاوز است و اغلب مقالاتي است مفصل مانند مطالعه‌اي كه دوباره دماوند نوشت. اخیراً موافق به چاپ رسیده جلد كتاب مفصل درباره لهجه‌هاي خوانساری و گزري شده است. اميدواريم يكسي از دوستان مقيم آلمان (مثل آلاي هيرموده مدنی) چكيده‌اي از اتفكار و مطالعات علمي ايلرس را پنگارد و پفرستد. هكسي كه ازو چاپ شده است در تابستان ۱۳۵۳ در وورتسبور گك (كه مهمن او بود) ازو گرفته شده است.

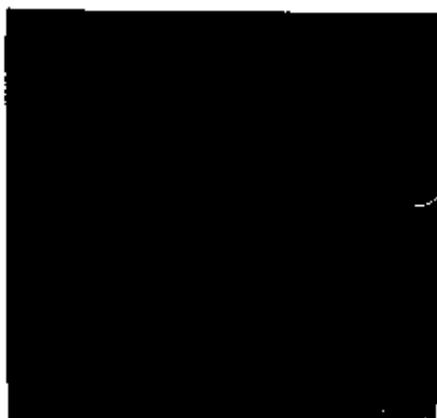
□ بازيل گري B. Gray از دانشمندان انگليسى متخصص نام آور و عالم در رشته هنرهای ايراني، مخصوصاً نقاشي در اوخر خرداد ۱۳۶۸ درسن برتر از هفتاد در گذشت. گري رئيس مؤسسه مطالعات ايرانشناسي بریتانيا بود.

## دکتر داود منشیزاده

تهران ۶ شهریور ۱۳۹۳ - اوپسالا ۲۶ تیر ۱۳۶۸

دکتر داود منشیزاده فرزند ابراهیم منشیزاده بود. پدرش در جریان انقلاب مشروطیت شرکت داشت و چون در سالهای بعد یکی از مؤسسان «کمیته مجازات» بود اعدام شد. تحصیل احوال اورا عباس اقبال در مجله پادگار (سال سوم) نوشته است. داود منشیزاده در سال ۱۳۱۰ از سوی دولت برای تحصیل به فرانسه اعزام شد و پس از تحصیل درجه لیسانس ادبیات به آلمان رفت. در سال ۱۳۴۲ از دانشگاه برلین به دریافت درجه دکتری ادبیات و فلسفه نایبل شد. در سال ۱۳۴۱ به تدریس ایران‌شناسی در دانشگاه مونیخ دعوت شد.

در سال ۱۳۴۸ به مصر رفت و استاد مدعو دانشگاه اسکندریه بود. در سال ۱۳۴۰ به ایران آمد و به فعالیت ادیبی و سیاسی پرداخت. تألیف و ترجیمه و تکارش مقالات از کارهای ادیبی اوست و تأسیس حزب «مومنکا» (حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران) از فعالیتهای سیاسی. چند سال بعد از ایران خارج شد و در اوپسالا به استادی دانشگاه رسید و تدریس فرهنگ ایران زمین باستان را پرورش داشت و در ۱۹۸۰ بازنشسته شد.



داود منشیزاده ششم شهریور سال ۱۳۹۳ زاده شده بود و در ۲۶ تیرماه ۱۳۶۸ درگذشت.

تألیفات چاپ شده دکتر منشی عبارت است از:

به زبان آلمانی

- Das Persische im Codex Cumanicus , 1969 ( Acta Universitatis Upsaliensis )
- Ta'ziya des Persischen Passionsspiel, Uppsala, 1977 .
- Topographisch - Historische studien zum Iranischen National Epos. Wiesbaden, 1975 , (Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes , 41, 2)
- Die Geschichte Zarer's . Ausführlich Kommentiert. Uppsala , 1981. (Acta Universitatis Upsaliensis, 4)

مقالات ادبی

- ۹/۸۷۸ - شرقشناسان و شرقشناسی در آلمان. مجله پادگار . سال ۵ ( ۱۳۴۷/۸ )
- ۸۱ - ۷۳ - جهانداری پارسها ، ترجمه از ه . ه . شدر . مجله دانش . سال ۲ ( ۱۳۴۹/۳۰ )
- ۴۲۲ - ۴۱۳ و ۳۸۱ - مقاله ادبی در آلمان

تحقیقات ایرانی

- ۱۳۳۳ - گیل گش ، کهن‌ترین حمامه بشری از شرق قدیم : از گنوزگ بورکهات .  
۱۳۳۴ - ۵۶ ص ( سری سوم دفتر دوم )  
داریوش یکسی پادشاه پارسها . از پتریولیوس یونگه . انتشارات دانشگاه  
تهران .
- ۱۳۳۵ - جهانداری پارسها : نوشتۀ ه . ه . شدر . ۵۰ ص ( سری دوم دفتر چهارم )
- ۱۳۳۶ - آسیا در کشکشی با اروپا ( هونها ، ساسانیان ) از فرانش آن‌هایم ،  
۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ ص .
- ۱۳۶۸ - وهرود و ارنگ . پژوهش ژوژف مارکوات . ( از انتشارات موقوفات دکتر  
محمد افشار ).

ادبیات و رسائل‌های سیاسی و سفیدگی

- ۱۳۴۰ - پیکار با اعریمن . ۶۱ و ۶۰ ص ( سری یکم دفتر دوم )  
۱۳۴۲ - مایا دختر گیرزان کندو ، ثوسته والدمایرنس . با امضای د.م.

- ۱۳۴۲ در بدر بی اهشت . ۱۲۶ ص (از انتشارات حزب موسکا)  
 ۱۳۴۴ دوراندیشی در تکنیک . از خوزه انکای گاست . ۶۷ و ۱۲ ص (سری دوم  
 دفتر یکم).  
 ۱۳۴۳ انتکمول . به اتصام خط سومکا . از خوزه انکای گاست . ۱۵ و ۱۲ ص  
 (سری دوم دفتر پنجم)  
 ۱۳۴۴ طفیان توده‌ها . از خوزه انکای گاست . ۱۴۲ ص (نشریه فرهنگ سومکا).  
 ۱۳۴۶ پسر گمشده . از آندره زید . ۲۹ و ۱۹ ص (سری سوم دفتر چهارم)  
 ۱۳۴۶ کمونیسم و لیبرالیسم و چند نوشته و سخنرانی دیگر از رهبر سومکا ، ۷۴ و ۸ ص (سری یکم ، دفتر نهم).

\*\*\*

### علی سامی

۱۳۶۸ - ۱۲۸۹

ییغان در گذشت علی سامی ، مردی که صاحب کمالات اخلاقی بیمانند و  
 فضایل علمی سودمند بود برای فرهنگ ایران سوکنی است مانندی . آن مرحوم  
 فردی نه فارس و شیراز و دلسته فرهنگ پایدار ایران بود . نسبت به دوره ایران  
 باستان مطالعات عاشرانه می گرد و تدریس و تألیف در آن رشته میراث خوبی از پایی  
 بنده او به مفاخر گذشته است .  
 مجله آپسده هم درست با عده دوستان او و اعضا کانون پارس که  
 بنیادی بود تأسیس یافته به هفت سامی .

برهه دیر مجله فرض است این تکه را بنویسد که آن مرحوم یکی از  
 عالم‌گردان پژوهش تکمیل جلسات کنگره تحقیقات ایرانی و از شرکت‌کنندگان  
 همینگی و منظم آن بود و همیشه در کارهای مربوط به تکمیل آن کنگره همکاری و  
 دشواری داشت .

خوشبختانه فارسیان آزاده مخصوصاً شیرازیان همیغان او نسبت به آن  
 مرحوم ادای احترام شایسته گردند و مجلایی برای داشتند . و نهونه شرحی است که  
 حسن امداد به نظر و پژوهی آزاده خالقی به شهر درباره آن مرحوم ارسال داشته‌اند .

استاد علی سامی ، باستانشناس معروف و پژوهشگر خستگی ناپذیر روز ۲۲ مرداد  
 ۱۳۶۷ از شیراز به سرای جاوید شتافت .  
 او هسال ۱۲۸۹ خورشیدی در شیراز بدنیا آمد . پدرش میرزا بزرگ نقاش و ادیب

بود و سالها در دیبرستان‌ها پتربیس زبان هریمی و ادبیات فارسی اشتغال داشت . جدش ملا علی کازرونی از مدرسان و ادبیان و شاعران مقیم شیراز بود که شرح احوالش در فارستامه و آثار العجم به تجلیل آمد و فرموده‌الدوله مدحت از مجالیس درس او استفاده کرده است . علی سامی پس از تجهیزات ابتدائی و متوسطه در مدرسه شعاعیه ، در سال ۱۳۰۸ خورشیدی با استخدام آموزش و پرورش درآمد و در دیستان‌ها به آموزگاری پرداخت . در سال ۱۳۱۴ پریاست کار پردازی آن اداره منصوب شد با اختیان آرامگاه حافظ و تعمیرات موزه‌بارس به تصدی او انجام گرفت و از اسفند ۱۳۱۸ تا خرداد ۱۳۲۰ پریاست پنگاه علمی تخت جمشید را بعهده داشت و پنج سال آخر را با حفظ سمت رئیس اداره کل باستان‌شناسی فارس بود .

سامی از بدو تأسیس دانشکده ادبیات در شیراز تا سال ۱۳۴۹ مدت شانزده سال پتربیس دروس هخامنشی و ساسانی و تاریخ تمدن جهان پرداخت و از دانشگاه آزادآسیائی به دریافت درجه دکترا افتخاری نایل شد . او عضو چند کنگره بین‌المللی از جمله : «کنگره بین‌المللی خاورشناسان» و «انجمن آسیائی پاریس» ، «کنگره ایران‌شناسی» بود و کنگره تحقیقات ایرانی بود . سامی همیشه از سلسه جنبانان مجامع ادبی ، هنری ، فرهنگی و اجتماعی شیراز بود و عضویت بازده انجمن را در شیراز داشت . سامی در سال ۱۳۳۱ انجمن ادبی و تحقیقی «کانون دائمی پارس» را بنیاد نهاد که خوشبختانه مدت‌یی و نه سال با شرکت استادان و ادبیان و شاعران و نویسنده‌گان و هنرمندان ادامه یافت و پیش از پنجاه جلد کتاب از سوی اعضاء آن کانون تاکنون تألیف و بچاپ رسیده است که در روی جلد بعضی از آنها جمله «از انتشارات کانون دائمی پارس» دیده می‌شود .

#### نهرست تأیفات او چنین است :

- ۱- گزارش کاوش‌های علمی پاسارگاد
- ۲- تاریخ پیدایش خط و تحول آن در شرق باستان
- ۳- پاسارگاد یاقوتیمی ترین پایتخت ایران
- ۴- مجلد دوم گزارش‌های باستان‌شناسی
- ۵- شرح آثار تاریخی جلکه مرودشت
- ۶- پارس در عهد باستانی
- ۷- شرح آثار تخت جمشید باهمکاری مرحوم سید محمد تقی مصطفوی
- ۸- شرح آثار تخت جمشید بزبان انگلیسی ترجمه شارب



- ۹- شرح کاوش‌ها و آثار پاسارگاد بزبان انگلیسی ترجمه شارپ
  - ۱۰- شرح آثار تاریخی شیراز بزبان انگلیسی ترجمه شارپ
  - ۱۱- تاریخچه شیراز و شرح آثار باستانی شیراز
  - ۱۲- مجلد چهارم گزازش‌های باستانشناسی حاوی کاوش‌های هشت ساله تخت جمشید  
پاسارگاد و تمدن فارس
  - ۱۳- تمدن هخامنشی (درسه جلد)
  - ۱۴- تمدن ساسانی (در دو جلد)
  - ۱۵- پارسگاه
  - ۱۶- شیراز (شرح منفصل آثار باستانی و سیر فرهنگ و هنر در ادورگونگون)
  - ۱۷- روزها ویادها (دو جلد)
  - ۱۸- شیراز شهر چاویدان
  - ۱۹- تحقیقات باستانشناسی (پلی کمی شده)
  - ۲۰- نقش ایران در فرهنگ اسلامی  
تألیفات آماده بهجای او پسرخ زیر است:
  - ۱- جلد چهارم تمدن هخامنشی
  - ۲- جلد سوم و چهارم تمدن ساسانی
  - ۳- تمدن تیم ملات ایران و تمدن پیش از هخامنشی
  - ۴- تاریخ تمدن جهان از آغاز تا کنون
  - ۵- بهار چاویدان (مشتمل بر یکه مسلسله مقالات ادبی)
  - ۶- مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها
- حسن اهداد

به اشکم نشاندی و دریا گرفتی  
تنی را گرفتی و تنها گرفتی  
بهاران بیز خدا را گرفتی  
که نیکان ، بهان بی معایبا گرفتی  
که دردانه بردی و پیکتا گرفتی  
نه اوراء که مارا هم ازما گرفتی  
ندادی زلال گوارا ، گرفتی ا  
نژاده ، همو بود و عمدآ گرفتی  
اگر جاودانی ، زهر جا گرفتی  
و یا هست و چشم تماشا گرفتی  
تو خورشید ، از آسمانها گرفتی  
تو گونی ، صلیب و میخ گرفتی  
دو تا شد بدرنجی گران ، تا گرفتی  
تو از بطون غریاد ، آوا گرفتی  
درملش از همان حصم اعدا گرفتی  
فریدون گرفتی و فردا گرفتی  
که چاوشی از مرد هیجا گرفتی  
که در زبان ذری را گرفتی  
شگفتا ! که اینبار غنقا گرفتی  
ثری کالبد ، از تریا گرفتی  
نه سامی درین سود و سودا گرفتی  
که چان صنا از مصنا گرفتی  
دوباره تو فردوسی ازما گرفتی  
که از خامدهام شود انشا گرفتی  
که انگار سخنی ذخارا گرفتی  
گشاده دلیها ، ذ صحررا گرفتی  
وه مرد دانایی بینا گرفتی  
چراخی فرا واه دانا گرفتی  
تو در داوری پشت دارا گرفتی  
ز خوخلایان نوز ، خوغا گرفتی

جهانا چه دادی که او را گرفتی  
زمین ناگهان خالی از آدمی شد  
گلی را بودی که هالی ذگل بود  
تو داس هراسی ، هیولای مسرگی  
تو دست برپنی ، تو گسوه گرپنی  
نه روشنگر جمع ما را بودی ،  
تف تشنجی را ، تب خستگی را ،  
بزرگی شد از هاک بهنای ایران  
نمیرد که جسا کرده در جان شیراز  
کجا پنگرد چشم اینک که او نیست ،  
همه روشنان ، خامشانند ، وايا 1  
صلیب وطن بر تن ناتوان بود  
نه آسان شکستی چنان راست بالا  
چنین خامش ارسنگ و خالکو گیاه است  
به هنگامه رزم ضحاک جادو  
فریدون ما بود و فردای ما بود  
جهانچه گویم چه کردی ، چه کردی ؟!  
صلفهای خالی است لب‌های خامش  
جهانا ، کیانت مقابان نگون کرد  
تو مردی سر پاکمردان بودی  
چه سرمایه‌ها برد سودا گیر هر ،  
تسیم این بهمن گفت ، غارتگری یعنی  
چو ایران نباشد مبادا تن من  
چه گویم ، چه بنویسم ای سامی من  
چنان سخته گفتی و سخت ایستادی  
ز کوه استواری ، ز درها بزرگی ،  
شکیبا به کاوشگری سخت گوشی  
نه دانای ، که دانا دلی برتری هست  
سکندر اگر پشت دارا شکسته است  
نه با سهر گفتار ، خاصان نشاندی

چو تاریخ را، قاب پیدا گرفتی  
به تائید « بد » راه حاشا گرفتی  
که در جای جای وطن جا گرفتی  
تو پیش از همه رفته ملوا گرفتی  
چرا مامن از بن اسما گرفتی

در آینه، دیرینه تصویر کردی  
ز « خوبی » زدی بانگه نا یکوانها  
کجا جویمت های سالار ایران  
براین خاک و این خطه دیر مانده  
ترا باید نام « ایران » گذارند

\*\*\*

فسوسا ۱ هم او را، همانا گرفتی  
که عمری سر فخر بالا گرفتی  
اهوراییا، رتبه والا گرفتی  
جواز بلندی ز جوزا گرفتی  
قلم بمر گرفتی و دنیا گرفتی  
که تن ها تو با مهر تنها گرفتی  
کنون عالیست بی تو، دروا گرفتی  
که خلقی همه وای واپا گرفتی  
چه گوییم ذکر، نای گویا گرفتی

من او برگزیدم که بیر وطن بود  
فری بر تو ای فر فرزانه مردان  
ربودند امشابندان، آری:  
بلند اخترا، آسمان، بخت و تخت  
بنالم، بیالم، بگرم، بگویم:  
کجا، بی تو شایدا گرفت انجمن، هان؟  
به دروا نشاندت اگر داغ باران  
نه این چامه را شیوه شیون آمد  
قلم در رثای قلم سینه پاک است

### پرویز خالقی

\*\*\*

آقای عبدالعلی قصبه‌تی کارشناس ساختمان در شهر از کارهای پاستانشاسی  
در مرمت آثار قدیم با مرحوم سامي کار می‌کرد در سوک سامي دو قطعه سروده است که  
چند بیت بکی از قطعه‌ها و برای نشان دادن علاقه‌مندی همکاران آن مرحوم به چاپ  
می‌رسانیم.

با کیست آنکه گام نهد جای های تو  
دلها گشوده بره همگی در هوای تو  
گاهی بگفت وای من و گاه وای تو  
بودی و در زمانه بماند بقای تو  
پنهان نگشته از قلم بربهای تو  
گر پنگرند دیده شود جای های تو

بر باغ دل کرا پنشانم بجای تو  
از لطف بی حساب تو ای سامي عزیز  
هر کس شنید و نهاد از جان و دل گریست  
بنیان گذار جمله آثار دل پذیر  
هر کوششی ز مردم و هر خدمتی شهر  
بنیاد هر بنای ز آثار قرن ما

بیشم که خالی است از این بعدهای تو  
ما غافل از تحمل بسی انتهای تو  
هم آشنا پندت تو ام هم دوای تو

صبر از کشم شود که بهر جمع دوستان  
گنجی نهان به سینه و دویا به شیشه‌ای  
درد توعشق میهن و داروش آب و خاک

### عبدالعلی فتحتی

\*\*\*

استاد سامی در شیراز، بزرگ نایپدائی نیود، در اکثر بل هنرمندان و معامل فرهنگی، ادبی و فیز اجتماعاتی که در شیراز تشکیل میشد حضور داشت، خواه این اجتماع یک مجلس ختم یا بزرگداشت یا یک جلسه فرهنگی محدود یا غیر العلی کنگره منطقه‌ای یا چهانی به صاب مهاد، در حقیقت شادروان سامی شناسنامه شهر شیراز بود که با بحق و خوبی پسندیده احترام همه طبقات را با خود داشت. خضوع و خشونع و خاکی بودن استاد دلیل بر ترين مادی است که از گاه آموزگاری تا عهد استادی دانشگاه از او درخاطر مردم شیراز برای همیشه زنده خواهد ماند، و این از مجالسی که به کرات از طرف طبقات مختلف مردم جهت تجلیل از مقام علمی و فرهنگی و ادبی او در شیراز برپا گردید، بگونه چشم گیری خود را نشان داد. در بزرگداشت از این پیر دیر قلم، نضلا و دانشمندان و شعراء یک دل و یک جهت سوگ او را فرید کردند. در مراسم تشرییع و تلقین او میتوان گفت کلیه طبقات مردم شرکت داشتند از استاد دانشگاه، گرفته تا مردم کوچه و بازار. خدا میداند این برای رونق دادن به این چند درج مطلب خرد نیست، علاوه بر استادی بخش ادبیات و تاریخ از سایر بخش‌های دانشگاه نیز شرکت کننده کم نبود و این در موقع تعطیلات دانشگاهی همه از معبویت استاد ناشی از منش او سرچشمه میگرفت.

یکی از سخنرانان زمانی طولانی تنها به ذکر نام اشخاصی پرداخت که تلگرافی از سراسر ایران نقدان او را به خاندانش تسلیت گفته بودند، از جمله تلگراف جنابعالی (مدیر آینده)، روزهای متعددی خانه مرحوم سامی از جمیعت سوگوار خانی نیشد، علاوه بر مجالس معمول و سنتی تایشگاهی از آثار ایشان بهمث مدلی انتشارات نوید شیراز و اداره کل فرهنگ استان فارس در محل کتابخانه ملی شیراز برپا شد.

نیز در سه مجلس فرهنگی که در شیراز بهین منظور تشکیل شد از جمله در حافظه، اساتید دانشگاه، نضلا و شعراء در تجلیل و منقبت آن بزرگوار به ایراد سخنرانی و خواندن شعر پرداختند که بطور اجمالی و به ترتیب حروف تهجه به درج نام آنان خواهم پرداخت هن امداد، ناصر امامی، محمد باصری، بیات خراسانی، بیات کرمانشاهی، پیروی، توکلی، چهره نگار، پرویز خالقی، دکتر ابوالحسن دھقان، صدرالنویا ریاستین، دکتر

بنصور رستگار، سهاسی «شاهد»، سامی (یکی از فرزندان آن مرحوم)، خرایی، دکتر طاووسی، عطارد، قصیرتی «پدر و پسر»، هوشنگ تقی، دکتر محرومی، خانم افسر معرفت، مؤید محلاتی، نعازی «پدر و پسر»، دکتر یوسف، خانم یقمانی و ...  
**صدرالدین ذوالریاستین شیوازی**

\*\*\*

## جعفر سلطان القرائی

(تبریز) - ۱۳۶۷ (تبریز)

او در آغاز زندگی پدرخود شیخ ابوالقاسم و برادر خود حاج میرزا جواد که از دانشمندان علمای زمان بودند درس خواند. پس از معرفت میرزا ابوالقاسم انگلی و حاج میرزا اهلی اصغر ملک استناده بود. اما اطلاعات ادبی و تاریخی و هنری وسیع و دقیق او از راه مطالعة مستمر و دقت در کتب خطی و نوشته و خاست با ادب و شاعران، مخصوصاً در تهران، بدست آمده بود. او مخصوصاً در شناخت نسخه‌های خطی و تشخیص اسناد و اوراق هنری و تاریخی از متبعان کم‌ماندروز گار خود بود. اما متأسفانه به علت گرفتاریهای پشه‌ای و بازارگانی وجود وسایل علمی نتوانست آینده‌گان را از گنجینه مالامال تجربه و دانش خود چنان که در بایست بود بهره‌ور سازد.

برای من، آشنایی و دوستی بالو یکی از برکات زندگی فرهنگی است. نخستین بار در مهرماه ۱۳۴۳ بود که بدفتر مجله آینده آمد و در قوهان بهای اشتراک آن را پرداخت و به پدرم سلام و شانید و رفت (چهل و پنج سال پیش).

پس از آن بیان ما مراده علمی و فرهنگی آغاز شد. با ایشان و دوست مرحوم محمود فرهاد معتمد و آقایان محمد تقی دانشپژوه و عباس زریاب خوبی و مرحوم معبدت ارمومی هر چند یکبار مجمعی می‌داشتم و در آن محل گرم صحبت از کتاب و نسخه خطی می‌رفت.

سلطان القرائی در سالهایی که متیم تهران شده بود و مرحوم چساد کمالیان محل ادبی یکشنبه‌ها را دایر نگاه می‌داشت، منظماً به آنجا می‌آمد.

مرحومان ادیب بجنوردی، مدرس رضوی، ابراهیم بوذری، سلطان القرائی، سید محمد مشکوکه، سید محمد باقر سیزداری از مشارکت کنندگان پیش‌کشوت در آنجا بودند، دکتر منوچهر ستوده، اصغر ویسف، بوذری، مهدی کمالیان، دکتر عباس زریاب، محمد تقی دانشپژوه، مصطفی مقربی و من هم اغلب می‌داشتم. (اگر مهدی کمالیان لطف کند و

و خاطرات مربوط به آن دوره ادبی را به رشتہ قلم درآورد متنضم فوایدی خواهد بود). در آن محل همچنان، گاهی به گاه سلطان القراءی فیض بخش بود و برای من درس آموزندگی.

چندی نگذشت که کتابخانه مجلس شورای ملی برای خریدان نسخه‌های خطی کمیسیونی ترتیب داد که دکتر مهدی پیانی، مدرس رضوی و سلطان القراءی از وقتگان و معلم‌تلقن دانش بروه و دکتر اصغر مهدوی و دکتر میاس زریاب و شاید یکی دو تن دیگر در آن عضو بودند. باز درین جلسات من همیشه از نکته سنجها و دقت نظرهای آن مرحوم در نسخه‌های خطی نکته‌ها می‌آموختم.

آخرین باری که او را دیدم در بهار سال ۱۳۵۷ بود. از ایشان استدعا کرده بودم به کتابخانه مرکزی پیاپی تا درباره تشکیل نمایشگاه صعافیستی از لواید بصیرت و مشورتش بپرسید. دو سه‌جلسه که تشکیل شد آمد و نکته‌های سودبخش یاد آور شد. اسومن که نتوانست شرمی را که پذیرفته بود در موضوع صعافی قلیم بنویسد (برای چاپ در کتاب صعافی منشی) و به سرانجام برداشت.

سلطان القراءی به مناسب پیداشدن خانله آذر با هجان به تهران هجرت کرد (سال ۱۳۴۲ - ۱۳۴۵) و چندسالی در تهران ماند و به کسب و کار در حجره‌ای از هاسازهای گلوبندک با آرامی مشغول بود. حجره‌اش کانون ادبی و فرهنگی و هم‌سخنی بود. غالباً ادبیان و هنردوستان و کتابفروشان تدبیی در آنجا دیده می‌شدند. من هم گاه به گاهی سعادت آن داشتم که در آنجا اورا بیشم.

جزئی در همان زو زگاران چون خانه کوچکی در غیابان اوین (شیران) اجاره کرده بود. هفت‌های دو سه‌بار در اتوبوس شیران همسفر بودم و این ساعت‌ها باز فرصتی بود برای فوکوس تازه‌های کتابشناسی از او. بعدها خانه دیگری اختیار کرد.

سلطان القراءی نسبت به مرحومان محمد قزوینی، عیاض اقبال، سعید تقی‌پی‌اگهار ارادت پیش از حد می‌کرد و چون خود کتابشناس و تصحیح‌یاب بود بیشتر به خواندن آثار و مقالات آنان می‌پرداخت.

من کتابخانه سلطان القراءی را تمام‌آمیختم. اما آن مقدار از کتابها را که به کتابخانه مجلس شورای ملی رسید دیدم و واقعاً نفایسی در همان آنها بود که باید آنها را دید تا به اهمیت هر یکی بین برد. یکی از نمونه‌های عالی نسخ متعلق به او «امثله و اجوبة» رشید الدین نضل الله همدانی است که خود شرحی مفصل به اصرار از در معرفی آن نوشته و در مجله مهر (۱۳۴۱) چاپ کرده‌ام. امیست بقایای کتابخانه او به دست اهل برسد و از تابودی برکtar بماند.

کتاب چاپ شده از مرحوم سلطان القرائی «روضات الجنان و جنات الجنان» در تاریخ مزارات تبریز تألیف کریلانی حسین تبریزی است که در دو جلد جزو سلسله انتشارات بنگاه ترجیمه و نشر کتاب به چاپ رسید و من مقتصرم که در چاپ آن کتاب با ارزش قدمی برداشتندام. کتاب چاپ نشده او که گاه بادی از آن می کرد «الحالل» نام دارد. امیست برادرزادگان دلسویش نسبت به چاپ آن اقدام کنند.

۱.۱

### از همان نامه‌های جعفر سلطان القرائی

۱۳۴۰

... مخلص به آقای خوئی ارادت قلبی دارم. درصورتی که در مقام تقدیر از حال درویشان هستند با کمال امتحان حاضر و درساعت مقرره بالشیاقی بسیار انتظار مقدم ایشان و شخص جناب مستطاب عالی هستم.

۱۳۴۰/۴/۶

... منزل جدید مخلص در خیابان اوامنه است. از طرف خیابان شاهبور وارد از منه شوید از دست چه خیابان اگر بشمارید درست مقابل دوخت بازدهم خیابان مزبور والع گردیده که در جنب کوچه موسوم به کوچه لو بنامده و در هر ابر کوچه مزبور دکان تیمورات فروشی در روی چوب آب فرار گرفته. شیهای رمضان بنده معمولاً در منزل و فارغ و تا ساعت دوازده بیدار. هر موقع تشریف بیاورید بیمانع است...

۱۳۴۱/۴/۲

مقاله که در باب کتاب استله واجوهه در مجله مهر درج و از من روایت شده بود دیروز خواندم. بسیار معنوی و مشکرم لیکن خیلی متأسف شدم وقتی که در دورق مطلب سیزده خلط شعردم. البته اصل مسوده مقاله موضع قرائت در دسترس مخلص نبود تا از روی تحقیق تطبیق شود.

نمکتبه با این قرب مسافت حکایت از کم اطمینان دارد و بنابرود که با وسومات عادیه رفتار شود. خواهشتم لطفاً و عنایتاً بادی غریب شهر خودتان فرموده...

۱۳۴۱/۱۰/۱۹

موقوم فرموده اید که ترجمه احوال میرعماد قزوینی به وسیله آقای حاج حسین آنا نجفیانی توسط پست سفارشی به عنوان ارادت کیش ارسال شد از آقای نجفیانی که حاصل نامه جنابعالی بود تحقیق کردم اظهار بیخبری فرمودند.

آقای دکتر بیانی مستقیماً یک نسخه از آن ترجمه به من فرستاده و کرامت فرموده اند. دیگر محاج الیه نیست. خواهشمندم من بعد مجله مهر و سایر مراسلات پستی و در تبریز

محله شتریان (ناحیه ۲) قرب مسجد حاج آقا یا به عنوان مخلص ارسال فرمائید آنچه محل سکونت من است... ابلاغ سلام به آقایان خویی و محلت و آنها که تقدی ازحال مخلص نمایند بسته به لطف جنابعلی است.

۳۱/۱۲/۲

کراسدای که مشتمل ترجمة احوال میرصاد قزوینی بود دوروز قبل بوسیله آقای حاج حسین آقا نجفی ریسید... شماره ۹ - ۱۰ مجله مهر تا امروز بهارادت کشی ایصال نیافته.

۳۱/۱۲/۲۳

اینکه تصمیم تدوین و چاپ و نشر مجموعه‌ای با همراهی و مساعدت جماعتی از احیاء و امدادخانه دارید امیدوارم در این منتظر ملیت و موقن بوده و بانشر الکار عالیه و تحقیقات نائمه دوستان فائق محیط علم و ادب را منور و روشن داشته و این مجموعه به نوشته‌های دیگران از اصحاب دانش نائی آید (اشارة به نشر فرهنگ ایران زمین است)

۳۲/۸/۱۲

همانطوری که مرقوم رفته مجله فرهنگ ایران زمین مرتباً ایصال مخلص یافته بسیار متأسفم که مجلد اول مجله که شماره يك آن است ازمن به پسراحت و بکنی از متعلقان ارادت کش آن را به رسم دولتی ازمن ببوده...

حضور حاضرین محضر و دوستان عزیز علی‌الحضریض به محضر نیش اثر آقای زریاب عرض ارادت می‌شود.

۳۲/۱۲/۶

... مهربانیهای سایر دوستان مقیم طهران و عزیزان آن شهر همچو قراموشم نمی‌شود، همیشه درآرزوی زیارت یاران آن دیارم.

۵۳/۵/۲۹

قبول دعوت پسرای مخلص متعذر است. قوا و عضلات با آزاده توافق ندارد. از مراسم و اعطاف آن جناب بی‌نهایت منون و سپاسگزارم و از معروفیت خود سخت متأسف. دریاسخ نامه تعویق رفع داد مریض بودم معذوزم دارید.

\*\*\*

## حبيب الله ذو القدر (تابناک)

اصطهباتات ۱۴۸۹ - تهران ۱۳۶۷

در گنر از اصطهباتات (دهم خرداد ۵۸) از دوست دیرپیام دکتر حسن منشی شنیدم که حبيب الله ذو القدر (تابناک) اصطهباتاتی در زمستان ۱۳۶۷ در تهران درگذشت. برمن ناگوار آمد که بیغیر مسانده ام و کسی مرا از وفات او آگاه نکرد که یادی از آن شاعر و روزنامه‌نویس شورمند و سخن‌شناس در مجله گفتند آید.

ذوق‌القدر حدود هشتاد سال داشت که درگذشت. در شهر پیشتر به «اخوانیات» و سروden شعرهای وطنی و ملی علاقه‌مند بود. او بمناز شهریو ۱۳۲۰ به روزنامه‌نویسی پرداخت و از زمرة نویسنده‌گان سیاسی و روزنامه‌نگاران شیراز بود و روزنامه «شیعون» را می‌نوشت و جانب ملیون را نگاه می‌داشت.

او درین سالهای اخیر به تکارش تاریخ ناحیه اصطهباتات و دیگر و تبریز مشغول بود و اطلاعات و مواد خوبی گرد آورد که حتاً باید انتظار داشت تا قوش فرزنده برومتش به چاپ برسد.

ذوق‌القدر مردی برشور بود. در مهرماه ۶۷ غزلی سرود که با حنف دوستیت و با عنوان «پائیز و بهامضای د. تابناک در مجله نگن» (شماره ۳۱ - آذر ۶۷) به چاپ رسید. چون همگان نمی‌دانند که از وقت چندیست آن نوته‌وار تجدید چاپ می‌شود

اين چند روز دير گنر ، پيز بگذرد  
چون هر ق با نسيم سبک‌خيز بگذرد  
له کرده زير چکمه و مهميز بگذرد  
در سردي سکوت غم انگيز بگذرد  
کز آسمات اهر گهر بيز بگذرد  
دور رها و توبه و پرهيز بگذرد  
کس مرغه‌ای مرغ شباور بگذرد  
هرجا که با جمال دلاوريز بگذرد  
بي بيم رهزنان سحرخيز بگذرد

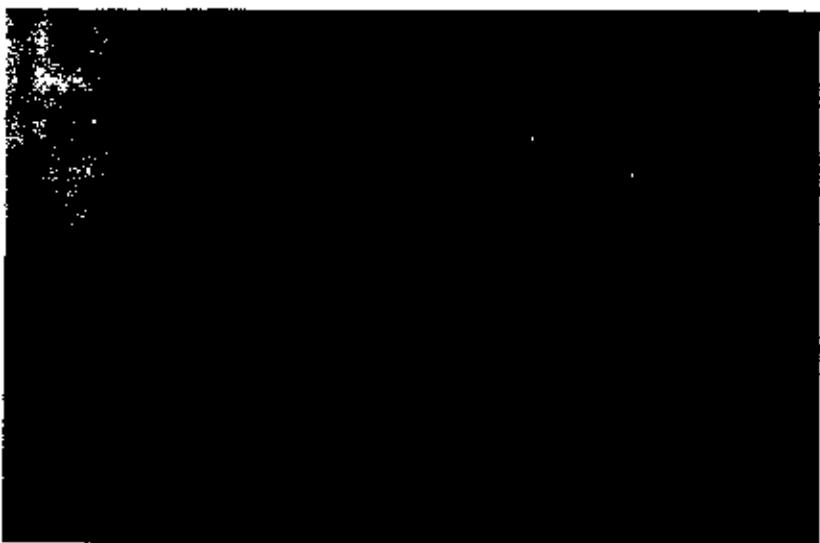
پائیز بـا شکوه خم آمیز بـگذرد  
در مرگ باع رقص خم آسود بـرگها  
پادخزان کـه «لـشـن» درـخت و «لـیـش» گـیـا  
پائیز رـا مـنـاظـر بـدـرـود و اـمـتـضـار  
پـاـتـشـنـهـ کـلـمـیـ اـیـ چـمـنـ خـشـکـلـ لـبـسـاـزـ  
آلـودـهـ خـمـارـ نـشـيـنـدـ بـهـ پـایـ خـمـ  
مـیـ خـوـانـدـ مـرـغـیـ اـزـ قـسـ اـنـظـارـهـاـ  
آـزـادـیـ اـسـتـ عـشـقـ مـنـ وـجـانـ فـشـانـشـ  
مـشـتـاقـ آـنـ سـبـیدـهـ دـمـ مـنـ کـهـ قـمـ دـمـ

ابنک سرگذشتی را که خوبی و همشهری گرامی و فاضل او آفای یعنی فواب مرقوم داشته است می‌آوریم:

حبيب الله ذو القدر متخلص به «تابناک» در سال ۱۴۸۹ در اصطهباتات قارمن به دنیا آمد، تحصیلات خود را در اصطهباتات و شیراز بهایان برد و خدمت کار دولتش خود را با

سنت دیبری شروع کرد ، همین در اداره اوقاف ادامه داد ، و تا زمان بازنشستگی در آن تشکیلات خدمت کرد.

وندگی اجتماعی مرحوم ذوالقدر به خدمات فرهنگی و مبارزه سیاسی گذشت . خدمات فرهنگی خود را با انتشار اشعار در روزنامه آغاز کرد ، مضامین شعرهای نخستین وی بیشتر لفسی و عرفاً است، پیش‌آمد شهربور ۱۳۲۰ که آزادی تسبی در محیط اجتماعی ایران بوجود آمد فعالیتهای او جنبه سیاسی بخود گرفت و سردیبری روزنامه «جهان نما» و سپس انتشار روزنامه‌های «شیخخون» و «هنگامه امروز» برای بیان عقاید سیاسی در آن راه بود. پیش از شروع نهضت ملی شدن ثبت به مناسبت انتشار مقالات و اشعار بر ضد حکومتهای وقت زندانی شد و در سالهای حکومت مصدق پیوسته در حفظ تیرهای یا ملن ویارانه مصدق در منطقه فارس مبارزه کرد و در این راه خدمات زیادی را متحمل شد. بعداز کودتای ۲۸ مرداد از طرف فرهنگداری نظامی مورد تعقیب بود ویس از مدتی دورهای سرانجام دستگیر شد و بزندان افتاد.



پاره‌یگر در سال ۱۳۳۱ باعده‌ای از همکرانش دستگیرشد و بزندان افتاد. در دوران این زندان به اعتصاب خدا پرداخت و این شعر را سرود :

نشد ابرو خسم از سنجینی بار قفس ما را  
که این سنجن ، سبکتر باشد از بال مگس ما را  
به رقم عدل و آزادی ، خلاف هرچه در عالم  
به جرم راستی افکنده در زندان ، همسن ما را

نخواهیم از نفس، آزادی و در باعها عشرط  
خرس بدرایش باغ است، از هر خار و خس ما را  
تنک سرمایگان توبه فرمادا زما برگو  
گران جانیم و نتواند خردمن هیچ کس ما را  
بلند النیشهای، اندیشه ایگوزه ملی  
به این چال سیه ایکنندنی آز و هوس ما را  
خود آزادی پست آور که کس نفرستد این گوهر  
از آن سوی بخار و ساحل رود ارس ما را  
کند از بته تبلیغ گوش گرهان را پر  
که ننماید نشان کلروان، باشکه چرس ما را  
شما را کاخ استبداد و غلم و تنگ، چاویدان  
ضیر تابانک و دولت پس اینده، پس ما را

\*\*\*

### زین العابدین و هنما

نصف ۱۲۲۲ - گهران ۱۲ تیر ۱۳۹۸

فرزند شیخ العراقین مازندرانی بود. در جوانی (قبل از کودتای ۱۲۹۹) که از هر آن آمد به روزنامه نگاری و نویسنده‌گی پرداخت. نخستین آزمایش او نگارش روزنامه «رهنما» و مجله رهنما در تهران بود. به عنوانی روزنامه «اهران» را پر عهد کرفت و چندین سال متعدد به آن کار بود تا اینکه مقضیوب شد و روزنامه ازو گرفته شد و از ایران تبعید شد و روزنامه به مجید موقر واکذار گردید. پس از شهریور بیست لیز چندی روزنامه ایران را با هنگاری فرزنه خود حبید رهنما منتشر می‌کرد.

رهنما عموماً در جریانهای سیاسی ایران فعالیت می‌کرد و به تابانکی مجلن، معاونت وزارت طرق، معاونت وزارت کشور، معاونت نخست وزیری، ریاست اداره کل تبلیغات، وزیر مختاری در فرانسه و سفیری در سوریه و لبنان رسید.

شهرت دیگر رهنما به تألیف کتاب «پیامبر» است که بارها (شاید بیست بار) به چاپ رسیده و خلاصه‌ای از آن به فرانسه ترجمه شده است. کتابهای دیگر او که به چاپ رسیده اینهاست:

- امام حسن

- ترجمه و تفسیر قرآن (چهار جلد)
- حقوق در اسلام . تألیف دکتر مجید خلوری . (ترجمه)
- زاله (داستان اجتماعی)

\*\*\*

## اکبر دانسرشت (صیرفى)

تهران ۱۲۹۰ - تهران ۲۵ فروردین ۱۳۶۸

اکبر دانسرشت در تهران زاده شد و در تهران درگذشت. از قصصات خوش نام، درست و دانشمند بود . جز تحقیقات دانشگاهی دارای تحقیقات شخصی بود و از فضلاتی چون سید حسن مشکان طبیسی و سید جلال الدین طهرانی علوم ریاضی و فیزیک آموخته بود . در مصاحبه‌ای که با کیهان فرهنگی کرد گوشه‌هایی از زندگی و کار علمی خود را بازگفت .  
(سال ۲ شماره ۵).



نهرست تألیفات اوچنین است:

- [ترجمه] الآثار الباقیه؛ تألیف بیرونی، ظهیار چاپ شده است
- [ترجمه] تحقیق مالله‌ند؛ تألیف بیرونی، ظهیار چاپ شده است
- افکار سهروزی و ملاصدرا با خلاصه‌ای از حکمت‌الاشراق و اشعار . (۲۶ ص)  
دوبار چاپ شده است
- تاریخ فلسفه اسلام. ۱۳۱۵ . (۷۴ ص)
- [ترجمه] رسالت القرآن پا بهشت و دوزخ معزی. ۱۳۲۴ . (۴۱ ص)
- [ترجمه] روانشناسی با علم النفس از شما . (۱۸۹ + ۳۶ ص). پنج بار چاپ  
شده است

## هر تضیی صراف

اصفهان ۱۳۶۸ - تهران

از مدرسان و فضلای دانشگاهی بود که در شهریور ۱۳۶۸ درگذشت. از کارهای با او زشن او انتشار مجله «ویسمن» (یکسال) بود. دیگر «رسائل جوانمردان مشتمل بر هفت قنوت نامه» که با مقدمه‌ای از هنری کریم به فرانسه در سال ۱۳۵۲ به چاپ رسید. صراف در تاریخ قنوت و جوانمردی پژوهش‌های زیاد کرده بود و باید امید داشت که همسر فاغلش (خانم مهدخت معن) آنها را به چاپ برساند. صراف گاهی شعرهم می‌سرود و چندی در دانشگاه او ترخت (علاند) و چهارسال در دانشگاه داکا (بنگلادش) تدریس می‌کرد. درگذشت او مایه دریغ بسیارست.



## دکتر حسین بحر العلومی

از استادان ادبیات دانشگاه تهران و اصفهانی بود. روز ۲۶ آبان ماه ۱۳۶۸ درگذشت. سالهای دراز در دیروستانها و سین دور دانشگاه تدریس کرد. سنش از هفتاد درگذشته بود. رساله دکتری او تصحیح دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی بود و توفیق یافت. آن را به چاپ برساند. کار دیگر او تدوین و تألیف «کارنامه انجمن آثار ملی» است.

## فریدون نفیسی

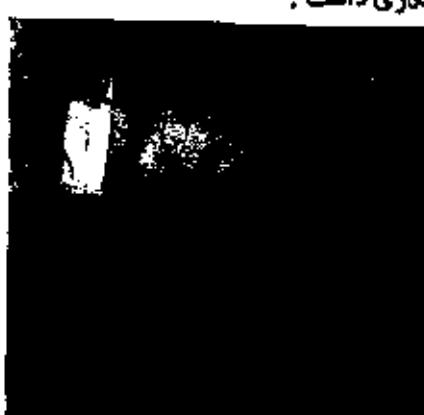
(۱۳۶۸ - ۱۳۰۲)

دoust فاضل و نازنین و گوشه گرمان، فریدون نفیسی که در ماهان کرمان زندگی می‌کرد درگذشت. اوسالهای توانایی را در خدمت فرهنگ‌گذراشید و در تعلیم و تربیت استادی و دلسوزی داشت. بخطاب زیبا بود. نامه‌های دلنشیز و شمرین و ادبیاتی می‌نوشت اما کم می‌نوشت.

پدرش نعمت‌الله نفیسی از خاندان ششمد ساله کرمان و طبیب مشهور آن شهر بود و «داداشو» شهرت داشت.

در هر محفلی که سخن ازو می‌رود نامش به نیکی پاد می‌شود و اخلاقش و توجهش نسبت به بیماران ستایش می‌شود.

فریدون نفیسی در نگارش روزنامه روح القدس (کرمان) با دکتر ابوالقاسم پورحسنه همکاری داشت.



فریدون نفیسی به کتاب علاقه وافر داشت و مقاله‌ای اخیر زندگی را در ماهان به مطالعه و تحقیق می‌گذرانید. پس از بازنشستگی به آنجا دلیستگی یافته و در باغ ملکی خود مقیم شده بود. در یکی از سفرها که به خانه‌اش وارد شدم اورا مشغول مطالعه چنگی خطی دیدم که مجموعه‌ای کم تغیر و دلپذیر بود. خوشخط بود و خوش انتخاب. اینست که خاندان فرهنگی و معززش موجبات استفاده عمومی از آن چنگ را فراهم کنند و یادداشتهای پراکنده اورا هم مجموعه سازند و به چاپ برسانند.

محمود رضا احمدی دoust فاضل و شاعر سخن‌شناس کرمانی درباره دoust نفیسان دو قطمه سروده است؛ ایاتی از یکی از آنها را نقل می‌کنیم و برای شنیدی دoust از دست رفته همزبانی باران کرمانی را خواستارم.

ایرج الفشار

می طلبید بزم جانفرازی فریدون  
باز پسایم به خاکپای فریدون  
گرنه طینین گیرد از نوای فریدون  
وام نکردی گراز و غای فریدون  
جمله قرین بود با صنای فریدون  
احمدی آنکوشد آشنای فریدون

باز دلم می کند هوای فریدون  
جانب ماهان روم کدر وی ارادت  
شعر و ادب را مقام و مرتبی نیست  
نقش نبستی وفا به غالب هستی  
مهر و محبت صراغ کردم و دیلم  
قدر فریدون ز روی فهم شناسد

\*\*\*

## دکتر محمود بازقلعه‌ای

(۱۳۶۸ - ۱۳۰۹)

بانی و رئیس جامعه دندانپزشکی گیلان و از خویشاوندان نزدیک میرزا حسین خان  
کسمائی و محمدعلی افراشته (شاعر و مدیر هنرستانه چلنگر) بود. بدیاد او سروده‌ام.

حلقه پیوند ما از دست رفت  
انس شورانگیز ما با خویش برد  
داغ حرست پرده دلها گذاشت  
ترک تن گفت و محبات از سر گرفت

دستگیر پای از ره مانده بود  
جان پاکش جلوه مهتاب داشت  
سایه بود و عزت اقتادگی  
نامور شد همت والا او  
موج بود و یکنفس سامان نداشت  
در پروری خود پرسنی بسته بود  
سینه بی کینه اش پرداخ بود  
شمع بود وز آتش دل می گداشت  
لیکه اندر جام دل خوناب کرد

وای مهرش چون زدل بیرون کنم  
تا قلم شرح فراقش می نگاشت  
جمع یاران را پریشان کرده است  
هنین آه بر لیهای ماست  
مر گه خوبان بجهان پایند گیست

همدم دلپند ما از دست رفت  
آنکه شیدای محبت بود مرد  
رفت و ما را با غم تها گذاشت  
جان علی سوی جانان بر گرفت

او طینین ناله درمانه بود  
آسان بود و صفاتی ناب داشت  
قله بود و رفت آزادگی  
گنج گوهر جان روش رای او  
با همه دریا دلی طوفان نداشت  
ذیده بر شوغای هستی بسته بود  
دلگشا رویش چو صبع باع بود  
خنده بر لسب باشم پنهان پساخت  
چشة مهرش کسان سواب کرد

من حدیث لرفت او چون کنم  
کلاش رنج روزگارم می گذاشت  
گرچه مر گش خانه ویران کرده است  
لیکه پادش هدم شباهی ماست  
لیسه بر خصمه نامن زندگیست

احمد علی دوست (رشت)

## رضا شایان

رضا شایان فرزند عباس شایان از مردم هاصل در او اخیر مهر ۱۳۹۸ درگذشت. تحقیقات حقوق کرده بود و در آغاز جوانی عضو وزارت کار بود. بعدها وکالت دادگستری پیشه کرد.

مدیر مجله لو را از سالی که به دوره ادبی مدرسه فیروز بهرام آمد (سال ۱۳۲۱) و همدرس شد، می‌شناخت. در دانشکده حقوق و علوم سیاسی این همدرس ادامه یافت. از همان آغاز جوانی به فعالیتهای سیاسی علاقه مند بود و تمايلات شدید ملی داشت. و در دوران زمامداری دکتر مصدق و پس از آن با خلیل ملکی همکاری می‌کرد و در شورای جمهوری ملی ایران عضویت یافت. مدتی هم به همراه خلیل ملکی زندانی و محاکمه شد. مردی و است و درست و پاییند به راه خود بود.

رضا شاهان در زمینه گردآوری لغات مازندرانی (به گویش‌های مختلف آن) زحمات زیادی کشیده و مجموعه‌ای نفیس فراهم کرده است که بازمانده گانه باید آن را چاپ کنند. از دوست عزیز آنکه غلامعلی سیار هم پادداشتی در بازاره او رسیده است که در شماره ۱۰۱ دیگر چاپ می‌شود.

\* \* \*

## هریم اعظمی

### دوسن هشتاد و هشت سالگی (مهرماه ۱۳۶۸)

پیشوند و راهنمای ایشان از پائیز سال ۱۳۴۶ بهت و پیاده شد بردازی از این آداب و آیین پرداختن و از سال ۱۳۴۴ دست به گردآوری واژه‌های سنتگری زدم که هزاران واژه و اصطلاح و غرباله المثل سنتگری را شامل می‌شود. دستور زبان سنتگری را در پرمیگرد که بعد از پیاده شدن ۱۳۵۱ با همکاری دانشگاه می‌شیگان امریکا بصورت کتابی منتشر و جامع انتشار یافته است. بعیارت دیگر مادرم پیاده شده سال رموز و تلایق زبان سنتگری را که جایش در خلخال میان خاوری پستان و خاور میانه است بمن گوشت می‌کردد که به انتشار چنین کتابی جامع متفهی گردید.

پیط‌گاهنمای پستان سنتگر و آئین چشنهای ملی از چمله پرپاداشتن جشن تبرگان و آئین آن در سنتگر را نزد میلیون ایشان می‌باشیم و انتشار آن در برسیهای تاریخی سال ۱۳۶۷ در تجیه پاییندی ایشان با آداب و رسوم معنی سنتگر بود. هم بر اهمیت مذاوم ایشان پادرهای عامه‌انه مردم سنتگر را گردآوری و پسال ۱۳۶۹ در مجله هنر و مردم انتشار دادم.

براههای و یاری ایشان متون سنگسری را در دوازده جلد گردآوردم که به زبان سنگسری و ترجمه فارسی است. این متون شامل مطالب گوناگون از تاریخ سنگسری، آداب مربوط به زایش نوزادان عروسی و مرگ، مجموعه اشعار سنگسری که از روی کاران گذشته برجای مانده، انواع بازیهای داخل و خارج منزل، آئین گله‌داری، سنن خیل نشینی و دیگر مطالب است که کار برداشته و آنها را مکمل و افزونه بدانم که بهان اشاره شد.

### چرا غلی اعظمی سنگسری

\*\*\*

### پدر الـدین هـدـفـی

پدر الـدین مدنی مترجم و نویسنده‌ای که در سالهای آخر عمر درباره زندگی و آثار سعدی کار و تحقیق می‌کرد در ۱۳۶۷ در تهران درگذشت. او زبان فرانسه را بخوبی می‌دانست و نوشته‌های رومان رولان علاوه داشت و چندین نمایشنامه از او از جمله ووپیر را به فارسی برگرداند. تحقیقی مقدماتی درباره داستانهای شاهنامه داشت که زیر عنوان «دریوهای برکاخ بلند...» به پهاب رسیده است.

م. امین مؤید

\*\*\*

### احمد الـونـد

... احمد الـونـد شـهـمـرـزـادـی شـاعـر وـنـوـيـسـنـدـه وـرـوزـنـامـهـنـگـار دوران پیش بیست و ششم اردیبهشت ۱۳۶۸ شمسی درسن پنجاه و پهلهار سالگی درگذشت. احمد الـونـد عضو اطاق بازرگانی و رئیس اداره انتشارات اطاق بازرگانی و منابع و معادن بود و در عین حال یامجلات و نشریات از جمله مجله‌های باشاد و فردوسی همکاری تزدیک داشت و در سالهای ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ سردبیر مجله «بخوشة» بود و تازمان تعطیل، این نشریه را اداره میکرد. الـونـد شـعـرـ مـیـگـفت وـنـوـيـسـنـدـهـایـ توـانـاـ بـود وـ بـخـصـوصـ درـ طـنزـنـوـیـسـیـ مـسـلـطـ بـودـ وـ درـ اـکـثرـ اـشـعـارـشـ رـگـمـعـائـیـ اـزـطـنـزـ دـیدـهـ بـیـشـدـ. اـحـمـدـ الـونـدـ درـ مـیـانـ دـوـسـتـانـ مـطـبـوعـائـیـ اـشـ جـایـ خـاصـیـ دـاشـتـ وـ مـورـدـ اـحـترـامـ دـوـسـتـ وـ آـشـناـ بـودـ.

خـسـرـ وـ شـاهـانـی

\*\*\*

## هر تضیی حنانه

(۱۳۹۸ - ۱۳۰۱)

پدرش مهندس محسن‌خانه فرزند مهندس عبدالرحیم خان فرزند عبدالفتخار خان صدیق‌الملک از اهالی چوبانیان بود. پدرش به لحاظ عشقی که به مولانا جلال‌الدین رومی داشت، در انتخاب نام فامیل خود از شعر معروف:

\* بنواخت نورِ مسطنی آن استن حنانه را

کتر ز چوی نیستی حنانه هو حنانه شو\*

سود جسته بود. مهندس مجدد حنانه مؤسس دیرستان ایرانشهر (فریب کسویی و قروت سابق) بود. او که مردمی تحصیل کرده و بالغ‌هایش بود، پسر خود را بالاجیار برای تحصیل موسیقی به هنرستان عالی موسیقی فرستاد که در آن زمان تعلیم نظر دهن از استادان چکه‌اسلواک اداره می‌شد. او نزد «اوربانتن» به فراگیری «هورن» که یکی از سازهای بادی در اوکستر سفلونیک است مشغول شد و بعد از تعلیم عتوانی «کربست Chorist» اول در اوکستر سفلونیک تهران بیکار پرداخت. پس از سال ۱۳۴۰ او کلیتر سفلونیک نوین کرد و با مساعدتهای پرویز محمود (فرزند محمود محمود) پایه ارکلیتر سفلونیک نوین را در تهران گذاشت. در سالهای ۱۳۳۱ - ۱۳۳۳ مرتضی حنانه چهارمین زهیر این اوکستر (پس از پرویز محمود، روین گریگوریان و رویک صفاریان) بود.

در سال ۱۳۴۲ بمناسبت جشن هزاره این سینا، حنانه آثار خود را با حضور مستشرقون وقت، یا گروه کرو اوکستر سفلونیک اجرا کرد و تعلیم توجهات «چهولی» سفیر کبیر ایرانی از بروس هتلی دولت آن کشور استفاده کرد و در سفر چندین ساله خود، معلومات و تحصیلات خود را در زمینه موسیقی کلاسیک غربی تکمیل نمود. پس از مراجعت به ایران، در هنرستان عالی موسیقی کلاس تعلم «هورن» و تدریس «اوکستر اپیون» را مهددار شد و در ضمن عضو شورای موسیقی رادیو ایران نزد شد. در همین اوان به کمک چند شاعر ترانه سرا، چند تصنیف‌هم ساخت که نت آهنتگ و اشعار آنها در مجلات رادیو ایران همان سالها درج شده است. دوزمیان تصدی نصرت‌الله معینیان وی اوکستر سفلونیک رادیو ایران راهنم «اوکستر فارابی» پایه گذاری کرد که با آن اوکستر، آثار خود و آهنگ‌سازان هم مشرب خود را اجرا و ضبط کرد. در همین سالها بود که وی آثاری از موسیقی ایرانی را با حفظ مختصات سنتی، تعدیل یاردها بسبک موسیقی اروپایی و شیوه اجرایی خوبی، به اجرا گذاشت. وی که از جمله اصحاب تحصیل کرده در مکتب موسیقی خوب بود، مانند بسیاری از افراد خویش موسیقی ایرانی را نیز از همان دیدگاه منگریست و سعی در دگرگونی آن براساس تنوری‌ها و مبانی علمی موسیقی خوب بود.

از سال ۱۳۴۶ به بعد وی در کشورهای مختلف به ایراد معتبرانی، رهبری ارکستر و اجرای آثار موسیقی پرداخت و در تلویزیون نیز تا مدتی پخش‌های آموزش موسیقی ایرانی را بعهده داشت. در سال ۱۳۵۰ جایزه بهترین آهنگساز فیلم را برای ساختن موسیقی فیلم «غزار از قله» (ساخته جلال مقدم) دریافت کرد. همانه تا اوآخر عمر به مطالعه و تأثیرات تدریس مشغول بود و سال گذشته کتاب «گامهای گمشده» از او «انتشارات مروش» با کیفیتی مرغوب بهجا رسید. تأثیرات من میدانم نزدیکترین فرد به او و آثارش، آقای تورج زاهدی هنرشناس جوان و نامی معاصر است که گذشته از شومندی و کلار در رشتمهای گوناگون هنری، بر جسته‌ترین کارشناس «موسیقی فیلم» در ایران است و بجا خواهد بود اگر به تأثیر و تدوین یادنامه‌ای درمورد استاد اقدام کنند.

مرتضی حنانه مردم آرام و ملایم نفس بود، دریافت و مجادله پسیار مؤدب و منصف بود، خاطره برخوردهای ملایم و مطبوع او همواره در خاطر من خواهد ماند. با اینکه این او اخر ازیماری و رنجوری قلچی ملول شده بود ولی در رفتارش تغیری حادث نشده بود. مرتضی حنانه درمورد موسیقی ایران نظریات قابل تمقی داشت. زمانی گفته بود: «مشکل موسیقی در کشور ما، «معدودیت» های موسیقی منی نیست. مشکل، نداشتن مصنف خلاق است. هنرمند ایرانی در مسجد جامع اصفهان تو ایست است از بیک آبر کوچک موزه‌ای بی‌هستا بی‌افریند. پنهان سفونی شماره پنج خودرا با گسترش بیوغ آسای دونت خلق کرد. مگر آنها که فعلا در ایران در گامهای موسیقی علمی آهنگسازی می‌کنند چه اثر حیرت‌انگیزی خلق کرده‌اند؟ سیستم گامهای موسیقی ملی یک نظام علمی است. مصنف واقعی می‌تواند در همین گامها، شاهکارهای هنری بی‌افریند. دو اصلی می‌باشد که نا هنرمند واقعی کم داریم...»

آینده: مثالهای از استاد موسیقی آقای حسینعلی ملاح رسیده است که در شارة بعد چاپ می‌شود.

## مهندی پرتوی آملی

۱۳۹۸ - خرداد

مرحوم مهندی پرتوی متولی آمل تحصیلات ابتدائی خود را در آن شهر و دوره متوسطه را در بابل و ساری و تحصیلات عالیه را در دانشسرای عالی تهران در رشته تاریخ و چنزا ایا به پایان رساند و از شهریور ۱۳۱۶ در دیرستان پهلوی ساری به تدریس مشغول شد و سپس به نظمات و ریاست دیرستان منصوب گردید و مدت پنج سال در آن سمت خدمت کرد و بعد ریاست فرهنگ شهرهای بابل و انزلي و چند بخش فرهنگی تهران را به عهده داشت. او چندی تدریس فنی و مدت ده سال رایزنی فرهنگی در عراق بود. تأثیرات او که چاپ شده:

۱- فرهنگ عوام آمل.

۲- ریشهای تاریخی امثال و حکم. (۲ جلد)

وضا شایان

## در گذشتگان قیصر

- احمد رضائلی زاده (زاده ۱۲۸۶) از استادان و مؤلفان رشتہ شیعی و ازدیران پسیار دلسرز، ازو کتابهای شیعی متعدد چاپ شده و از جمله «شیعی مدرن» آخرين آنهاست، او در ترجمه کتاب «زندگینامه علمی دانشوران» همکاری داشت. (در گذشت ۲۸ خرداد ۱۳۶۸).
- دکتر ناصر بیات، فرزند مرحوم سهام السلطان بیات که تحصیل کرده سوئیس و از اخبار روزگار و از دوستان مدیر مجله بود. به ملکی خانم قشقائی همسر و فرزندش کاوه بیات تسلیت گفته می شود.
- دکتر ژان شیبانی Jeanne Chaybani (در گذشت اوخر خرداد ۱۳۶۸)، او همسر غافل استاد دانشمند دکتر عبدالله شیبانی بود. از کارهای علمی این باتو تألیف کتاب *Les voyages en Perse et la pensée Française au XVIII siècle*. Tehran، 1968.
- عبدالله باقری (زاده ۱۲۹۲) از اساتید هنر تنهیب و تعمیر درسن هفتاد و شش سالگی.
- غلامرضا مرشد (زاده ۱۳۱۴ق) رئیس الجمیں ادبی کتابخانه وزیری پزدراز مطلعان تاریخ و فضای آن شهر. (در گذشت ۲۳ دی ۱۳۶۷).
- حسن فیروز ازدیران غافل و فرهنگ دوست بود. سالهای دراز در دانشسرای عالی مدیریت و معلمی کرده. حسن به دانشگاه آمد و درامور آموزشی دانشگاه از خادمان دلسرز بود.
- اوز اعضاي مدیرية دانجنون کتاب، بود، زادگاهش فیروزآباد میبد بود و درسن هفتاد دریهمن ۱۳۶۷ در گذشت.
- دکتر صالحی متخصص بیهودی اوائل آبان ماه در گذشت، چون از هیشهریان و همشاگردیها و معاشران و دوستان دکتر عباس زویاب، دکتر رسول پوروناکی، علیقلی جوانشیر، دکتر محمد امین زیاسی بود به آنان تسلیت می گوئیم. دکتر صالحی خوش معضر و انسپشناس و پسیار هوشمند بود.
- دکتر جواد مصطفوی (زاده ۱۳۰۹) از اعضاي هیأت علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد.
- یاها مردوخ (شیوا) از فضایی کردستان (زاده ۱۳۰۲). در گذشت ۱۳۶۷.

## یادی از فخر الدین میر فخر افی «گلچین گیلانی»

سردیش کوکن و گریبیت ما باور بری  
شخص سال است که چون شفکام وادن  
ای پرستار زمان که تحصل بود.

صحیح دیانته ۱۷ فروردین ۱۹۶۲

دوسره شاهنشاهی زدن گرام دادند  
دوست نداشاد و بجهد، جان دادند  
این چنین بخشش کیا به پرسیده چرا  
بسی نمود آنچه یک غریب نادن؟  
زی شهر ریگ دل را که جهان باشند  
هم اقام درست درکشید و در وقت  
پر کشید بجهش و بر قام دادند  
لغت ناموت بجای بزم دادند.

از مرگته تابه‌نگام و زودمن شاعر بلندقدار معاصر میر فخر الدین میر فخر افی - گلچین گیلانی - پانزده سال می‌گذرد. اخیراً در میان فامیلهایم به دستخطی از گلچین برخوردم که حاوی یک طنز منتشر نشده است و نکر می‌کنم بجا بخواهد بود اگر موافقت فرمائید عنان دستخط گلچین به مناسب پانزدهمین سال درگذشت او درآشده بمحاب برسد. اینکه من قلیم هو توکوی دستخط مزبور اضافه می‌کنم که در آن دستخط منظور از هسیان آقای دکتر حسینعلی سلطانزاده هسیان استاد بازنشسته دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و منظور از شهین در سطر مقابل آنقدر همسر گلچین است.

من و هسیان و گلچین سه سال در دارالملعین عالی هم کلاس بودیم و بعد از دارالملعین در سال ۱۳۱۲ با همیگر نیزی ادامه تحصیل بدانگلستان رفیم، هسیان و من در آغاز جنگ دوم جهانی به ایران برگشتم ولی گلچین بالینکه لسان ادبیات گرفته بود داولطلب رشته برشکی شد و سالهای سخت جنگ را ذرلندن به تحصیل برشکی و کار در بی‌بی‌سی گذراند. او پس از اخذ دکترا و کسب ایجازه طبایت بقیه عمر کوتاه خود را در غربت گذراند و هرگز به ایران برگشت.

هو توکوی دوم آخرین دستخط و احتمالاً آخرین شعری است که گلچین چند روز قبل از مرگش در هزارستان سروده است.

دکتر محمد حسن گنجی

۱۰ مارس ۱۹۷۶

مکتبہ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن  
کالج ۲۴، ۲۴ پونڈ نیشنل ایکٹ ایکٹ فیڈریشن  
میں حصہ (تھا) ہے۔ وہ کوئی بھی سیاست دو

وزیر یا وزیر انتظامی یا وزیر اقتصادی  
یا انہیں جیسے سمجھتے ہیں۔ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام  
کوئی بھی ہے۔ وہ کوئی ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا ایکٹ ایکٹ فیڈریشن  
کا کام کرنا۔ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کی وجہ سے وہ کام  
درست ہو جائے۔ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام جو کوئی ملک  
کیجیے! (ایکٹ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن) میں فہری  
کام بیان کرنے کا کام ہے۔ قریبی ہے۔ میں ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا ایکٹ ایکٹ فیڈریشن  
کام بیان کرنے کا کام ہے۔ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام  
نہ کام بیان کرنے کا کام ہے۔

شہر میں کارہا بیشتر پڑھ دیا جاتا ہے۔  
وہ شہر پر ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام ہے۔  
بے داشتہ بیکار کا ریپورٹ پر آئھا ہے۔

مکتبہ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام!

ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام ہے۔ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام  
یا کوئی صفتی کا کام ہے۔ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام  
دیکھو! یہ کوئی کام نہ ہے۔ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام  
وہ ہے۔ سچتے ہے۔ وہ کوئی کام نہ ہے۔ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام

دیکھو! یہ کام ہے۔ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام  
سچتے ہے۔ ایکٹ ایکٹ فیڈریشن کا کام

## یادبود نامه شهریار

### ۱- مشتوبهای شهریار

در شماره نخستین امسال از در گذشت محمد حسین شهریار (۱۳۶۷) یادشدا و اینک برای نشان دادن تأثیر عده‌ای از نویسنده‌گان و سرایندگان نخست یادداشتی که مهدی برهانی درباره شاعر نوشته است چاپ می‌شود و سهی گزینه‌هایی از اشعار شاعران چون آقای برهانی در نوشته خود به مشتوبهای شهریار برداخته‌اند یا بدگفت که نخستین بسیار حسن ارسنجانی متنوی «صدای خدا» را پامتنمه‌ای که خود برآن نوشته بود به چاپ رسانید. اوسنجانی با شهریار مدتی درباره کشاورزی همکار و عضو دفتری بودند. شهریار از شاعران هارسی سرای مقتدر قبریز بود. او قصيدة معروفی درباره آذرناوهجان دارد. این صفحات بدانین دو مناسبت به پادنمگی او ترقیب یافت.

در متنوی دست و بال شاعر باز است بهمن روی مجموعه‌های بزرگ داستانی و حماسه‌های ما در قالب متنوی ریخته شده است و با آنکه شهریار شاهر غزل‌سرا بود بهمۀ اینها اورا در مشتوبهایش عربان‌تر و ناباتر میتوانیم بینیم، افزون بر این تنها با تکرش به یکی دوم متنوی میتوان سبلک و روشن هر شاعر را دریافت و مشت را نموده خروار قلمداد کرد.

بعکس سایر صنوف شعر که برای درک روشن شاهر پایدگل آثار او مورد ارزیابی قرار گیرد تا آن‌دو اقتباس و تأثیرپذیری و تیز ابداعات و ابتکارات شاعر روشن شود. در متنوی زیر بهمکی از بهزیگیهای شعر شهریار که در آمیختگی زبان کوچه و بازار با زبان ادبیانه است برمیخوریم:

عشق ای همسایه آوارگی                  عشق ای سرمایه بیچارگی.

عشق ای زندان تاریک بلا                  عشق ای زنگیر پای مبتلا

میتوان دید بیان لطیف عاشقانه از گویش عادی جدا نیست. شعر صنایع و بدایع نثارد اما کلامی گویا، رسا و دل انگیز است. از همین حال و هوای شهریار بزبان کوچه و بازار پای میگذارد.

راحت از بار غم دل کن مرا                  با یکفی یکباره یا ول کن مرا

گیج و گول و ابله و خل کردیم                  لاتولوت آسمان جل کردیم<sup>۱</sup>

دینه می‌شود در کاربرد اصطلاحات عامیانه شجاعت و بی‌پرواژی خاص نشان می‌دهد. اینکه سطح شعر را نازل پنداشند نمی‌هراشد. ولی در همه‌جا شهریار به آهنگ کلام توجه داشته و شاید هم این هم آهنگی بدون توجه و برادر نهن ورزیده و زیباشناش پدید آمده باشد و البته این ویژگی وا در شعر حافظه هم می‌یابیم و اگر بدانیم که شهریار حافظ را برترین و لطیف طبع ترین شاعران ایران می‌داند شاید بتوان گفت این ورزیده کی نهن در اتحاد و ازمهای متناسب و خوش‌آهش برادر فروزنگی در دیوان خواجه و هملعی مدام بآشیان وی در شهریار پدید آمده است. برای توله در همان متنوی به این ویژگی برویم:

عشرت از مارشته الفت گسخت

آن سیویشکست و آن پیمانه ریخت  
اما اگر در مشتوبهای شهریار دقیق شویم در میانم در این سخ از شعر پیشتر روح آزاده و طبع بی‌قید او خود را نشان می‌دهد. توجوئی و تازه‌خواهی در مشتوبهای شهریار پیشتر نمود دارد. هرچند بیش از او ایرج میرزا محتوی را به او جن دیگر برد و شاید هم در کاربرد اصطلاحات عامیانه و گویش نزدیک به حرف زدن شهریار به ایرج میرزا هم نظر داشته است. من در همین متنوی کوتاه بیست و هشت بیتی که برای بررسی برگزیندهام به بسیاری از اصطلاحات عامیانه برخورده‌ام که در گویش جاری مردم عوام کاربرد دارد مانند این مصراحتها:

ما برادر مرد میدان نوستیم      تازه‌داری میکش خط و نشان

\*\*\*

پکزمان گرمابوان بودیم ولش      دور ما را خط بکش

جای گرفتن این اصطلاحات در یک شعر عاشقانه مستبعد بنتله بود، ولی به روزی در شعر شهریار جای القا دارد.

شهریار چه در غزل و چه در مشتوبه بدون منظور و بی‌هدف شعر نگفته است. شعر او با زندگیش در آمیخته و هر کدام فعلی از سوز و سازها و افت و خیزهای روح و زندگی او را نشان می‌دهد. هر مشتوبی شهریار برای بیان موضوع و مطلبی بوده و شاید بتوان او را پیشتر پیر و مکتب «وقوع» دانست.

و اعمه نگاری و حکایت حال و مآل از شیوه‌های ویژه شهریار است و در غزل هم به مناسبت شعر می‌گویندو شاید نتوان در همه دیوان او شعری یافتم که صرفاً بخاطر خلق مضمون و بازی با کلمات سروده شده باشد، هرچند با کلمات هم زیبا بازی کرده است.

اگر گفتم شهریار از ایرج الهام گرفته ویه شعر او نظر داشته در شعر (روح بروانه) که هم وزن با زهره و منوچهر است این تأثیر را بهتر می‌توان یافت. البته کل استاد شهریار

مطلاقاً بُوی تقليید و کيجهيرداری‌های مبتذل را ندارد و در همان شعر تماير ابتکاري و چه بسا متنگی بر اساطير ملی و مذهبی فراوان است:

رقته زرخسار جهان آب و تاب  
میکند آهنج خربوب آفتاب  
طالع يعقوب فلك شد سیاه  
بوسفشور شید فروشد بدچاه<sup>۱</sup>

و شاعر پس از تصویر زیبای شب باز به مكتب و قوع بسیگردد و از دوستانی میگوید که در محققان جمع میشوندو «گرامافونی» سوزنی دل صفحه‌ای را بیغراشد و آنرا بصلما در می‌آورد. در اینجا شهریار در استفاده از وسائل مدرن و تو در شعر موفق تر از دیگرانی چون بهار و ایرج است. برای بیان مطلوب خود خوب از (صفحه) و (گرامافون) سود میبرد و در ضمن (صفحه شیوه فرنگ) را میستاید.

آه که این صفحه شیوه اسام  
یافت چوباناؤك سوزن تناس  
گونی نیشن بدرگ جان زندن  
آتش تیزش را دامن زدند

و این همان صفحه‌ای است که پرخلاف صفحه قبل که آهنگ فرنگی شادی مینواخت موسیقی ایرانی خم انگیزی بخش میکند. شاعر در چند بیت به علت اندوه غالب برموسیقی ایرانی میبرد از داده از داده از روزی موسیقی ایرانی همان طراوت و شادابی زمان پارید و نکسوارا بپايد.

اینجا «پروانه» خواننده دلسوخته و خوش‌آوای ایرانی آواز میخواند که هر چند شهریار اشاره‌ای دارد ولی ماهم شنیده‌ایم پروانه در واسین لعنهات عمر از معجزه خود حبیب سماعی استاد ستور میخواهد بر بالپیش حاضر شود و همراه ساز و آوازی میخواند و آخرین اثر هنری خود را که با سوزدن و زخم سل در آمیخته و حمزین ترین یادگار موسیقی ایرانی است پدیده می‌آورد - یاغزی معروف حافظ و درمایه دشتی:

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول

رسد ز دولت وصل تو کار من بحمول

خرابتر ز دل من خم تو چای نیافت

که ساخت در دل تنگم قرار گاه نسوزل

باری هر چند قطعه دروح پروانه، تصویر زندگی یک هنرمند و پایان خم انگیز عمر اوست تصاویر زیبای کلامی در کثار جملات گفتاری و محاوره‌ای یا هم در می‌میزد و همچ ناهم آهنگی ندارد. این تلفیق تصاویر شاعرانه با جملات عامیانه که از مشخصات کار شهریار است در ایات زیر دیده میشود. در جائی میگویند:

موی فرو هشته و در پیچ و تاب  
چون شب هجر من و آشنه خواب  
دوخته بر پسرخ بلندش نگاه  
پاردهش انجم ز دو چشم سیاه

در همین شعر میتوان ایاتی از گونه دیگر هم باخت:  
 شوهر من وصله ناجور بود      منکه نمی خواستمش زور بود...  
 دست و دل من بسوی هو ترفت      آب زن و شوی بیک جو نرفت  
 بسکه نکوهیده اش اخلاق بود      طالق از جفتی او طاق بودا  
 در همین قطعه شهریار به تجربه دیگری هم دست میزنده که تکرار آنرا من در جای  
 دیگر نمیدم. البته سلمان ساوی بدمشویانش قطعه و غزل و بیت آن هم با وزن دیگری  
 داخل کرده است ولی شهریار برای بیان نظر خودش در بایان قطعه روح پروانه وزن دیگری  
 اختیار میکند. شاید می پنداشد برای گفتن مکنون خود به وزن پاندتری نیاز دارد:  
 پروانه بحال تو دل شمع بسوزد      تنها نه دل شمع دل جمع بسوزد ...  
 باری چنان توجه ای هم انگیز بوسراگه بروانه میسرابد که هر قلب سخت را میارزند.  
 بعد از تو دگر پرده ساز است در پرده  
 بعداز تو دگر قامتچنگ است خمیده ...  
 بعد از تو دگر زخم کند زخم ، دل چنگ  
 دیگر لزند زمزمه تار بدل چنگ  
 بعد از تو دگر بغض بکبرد گلوی نسای  
 بیرون تعهد از گلوی نای بجز وای  
 بعد از تو خم باده بجوشید و بخوشید  
 بعد از تو بسر زد دف و بربط بخوشید

کوتاه میعن آنکه شهریار در متنوی دستی توانا و شیوه ای ویژه خود داشت و همه  
 این متنوی ها آمیخته با زندگی او و دارای هلف و منظوری است و موضوع دارد. با  
 خواندن اشعار شهریار به سیاری از مسائل زندگی روایت و زیوری های روحی و فکری  
 او میتوان بزرگ . چون کمی بود کافی اجازه قلمبرداری و تقطیع نمی بدد ناگزیر ویژگی های  
 متنوی های شهریار را فهرست وار بازمی کوئیم:  
 - کلام ادبیانه و زبان عامیانه در شعر شهریار با هم در می آمیزد و ناجور نمی شاید.  
 - بالاستفاده از واژه ها و مضمون امروزی مثل گراماگلون - بی بیم - اتو بیل به شعرش  
 رنگ زمان میزند. اما گفتارش در این متوله نامتجانس و غریب نیست .  
 - اشعار او بهمناسبت موضوعی سروده است مانند (در سرگ حسین مجلان) تار چاندان  
 «که گویا ساز دوستی در منزد او چناند است» - زیارت کمال السلك - بد بود رازدادم

هوشنگ - در نیشاپور و ...، در غزل نیز همین مسأله بر شعر شهریار حاکم است.  
- در شعر معتقد به تحول و تجدید حیات بوده است و آثار این توکانی در همه آثارش پیش می‌خورد.

ادیبات را حیات دهد ...  
خر ما را ز جوی بجهاند  
ادب از انحطاط برهاشد....<sup>۱</sup>

- متکی به ادبیات گشته و اساطیر است چه اساطیر ملی و چه مذهبی.  
- پر و مکتب و قوی است و رویدادهارا باز گویندند اما با توجهی ات زیبای شاعرانه  
- مضمون نو در شعر شهریار غراون دیده نمی‌شود. بهمین میزان تصاویر پنیح و خیال انگیز

- تناسب و هم‌آهنگی حروف موسیقی شعر شهریار دلپذیر ماخته است.  
مهدى برهانی

## ۲- رثای محمد حسین شهریار

هزار حیف ز لفدان «شهریار» معن  
که اشکبار به سوکش هزارها هستند  
به بوستان بلاخت هزارها هستند  
هزار گلن به سر شاخسارها هستند  
اگر درخت گرانباری از هنر بشکست  
به ملک و ملت و دین عاشقانه دل میرند  
نشوق، در صفت خدمتگزارها هستند

ابراهیم صهبا

به مرگ میرسخن «شهریار» می‌گردید  
چو دیده در گره المقا، کاروبار سخن  
بل! اجل پدر شعر را ز محنه ربود  
شکست مسند والا ش در کثار سخن  
تو هم پیاده رو راه کاروانی اگر  
بریز قطره اشکن بعال زار سخن

هارون شفیقی (طالش)

(شهریار) داغ و رگت اختیار از کف ربود  
طاقت بی اختیار از سخن از دست رفت  
از تو «آذرپایجان» آذربجان افروخته است  
چون امیر پاسداران سخن از دست رفت

در کارت روزگاری ، روزگاری داشتم      حستا آن روزگاران سخن ازدست رفت  
 گوهر تاج هنر پشکست (شهنازی) از آنکه  
 شهریار شهریاران سخن از دست رفت

### اسحاق شهنازی

در غزالان غزل تایس نماند	شعر ترا امباری بود و نیست
راستی گلنشمه شیراز را	در غزل یادگاری بود و نیست
گفت «صاله» اشکریزان همچو شمع	
ملک جان را شهریاری بود و نیست	

### صاله کاشانی

بعای پیک مبا پیک جان شکار اجل	بعد شتاب در ایوان شهریار آمد
بری پکوش وی آور دعا فانه و گفت	که خیز و خرقه تهی کن که پیک پیار آمد
خبر کنید گل و لاله پیشتر را	که شهریار به نزهتگه «بهار» آمد
عروس لاله گریبان درید و ساز «صبا»	بروز واقعه با نالهای زار آمد
تو شنه اند پهلووار کاخ استخنا	که قاج قفر سزاوار شهریار آمد
دیوار عشق نماند تهی ز نفمه شوی	
که ساز (بوجت تبریز) از آن دیوار آمد	

### پرویز خدیبوی (جاوید)

تا شهریار از ستم روزگار رفت	از نای وای و سوز بانگ سه تار رفت
تاریخ رحلتش چو همایون ذطبع خواست	
با سیل اشک گفت پیا شهریار رفت	

### همایون کاشانی

یک عمر به بازار هر بادل آگاه	صراف گهر بودی و آنچه خردی؟
خوروشید هربودی و در مایه نشستی	شاعین غزل بودی و زین بوم پریدی
که زندگیت داشت غرودی و فرازی	پنهان نتوان کرد که در شهر فریدی
مغروف نه از بخشش و تعظیم امیری	همگین نه از توهین و تحقیر عنیدی
دلشادنه از تجهیه و تعسین بلندی	دلگیر نه از ملعنه و آزار بلیدی
با موی سیهنت چه طلب داشتی از دهر	موی سیهنت داد مگر بخت سپیدی؟

شادای پژمرده لبخند غمیت  
میداد گواهی که ز دوران چه کشیدی  
طن شد همه ایام شست با مدد مرگ  
هر چند تو را داد زمان رنج مدبیدی  
خاموشی تو مبدأ قرباد رهانی است  
کز مرگ به آسایش جاریه رسیدی  
ز آنده تو نا خاک جهان است پلرزو  
از خاک تو را گیرد اگر شاخه بیدی  
گزیست بدان محنت و جان داد بدین رنج  
ای کاش نهال قد شاعر قلمبیدی

### مهدي برهاني

شاعر « افسانه‌ی شب » خویشن افسانه شد  
آری آن افسانه در این روزگار از دست رفت  
آنکه با « مرغ بهشتی » گفت از « هذبان دل »  
« مکتب » خود را تهاده پادگار از دست رفت  
زنده‌ی جاوید مائدی گمان در شعر خوبی  
خود خطابیود اینکه گفتم، شهریار از دست رفت

### پدالله عاطفی کوهانشاهی

شهریار آن شهریار ملک دانش نیز مرد  
گشت از سوکش جهان معرفت چون هام تار  
آن نفوشی را که او ترسیم در شعرش نمود  
هیچ نقاش زبر دستی نبرد اینسان بکار  
گفت تاریخ دگر « احسان » بسال فوت او  
(شد بناگاه این زمان ملک ادب بی شهریار)

### حسن فصیحی (شیرازی)

شاعر که نظم شعر شعار حیات او مت  
شعری از او بماند ولیکن شعار مرد  
و تئی زبان فادسی آذری بماند  
اندر دهان شعر، امید تنار مرد  
و تئی « هتر » به خطله تبریز جان سورد  
چندان همچب نه، بهجت؟ اگر دا خدار مرد  
پیر خرد چو از پسر تابوت وی گشت  
برسید خود په شدکه سرانجام کار مرد؟

(سال هجری قمری) ۱۳۰۹ = ۱۹۲۳ - ۲۰۴

### محمد محیط طباطبائی

- ۱ - هنر تخلص شادروان اسمبل امیرخیزی مسلم و هنری شعرای عصر حاضر تبریز ...
- ۲ - پجهت تخلص نعمتین شهریار که تا ۱۳۰۵ شمس به کار میبرد.

ای شهریار رفقی و اما به جان دوست  
 طبع تو آفرینه بسا شاهکار شهر  
 تنها نه او به مرزا نهایت رسیده است  
 «دهشت» فغان زیسته برآورد و باز گفت:  
 دردا که اوستاد سخن شهریار رفت

### احمد نیکو همت

روح طراوت غزل آبدار رفت  
 شعر ترش، تبلور عرفان و عشق ناب  
 بوی «میاه شنید و چو مشک تثار رفت  
 این پلبل ترانه سرای جمال عشق  
 از آنت خزان بسنه بناه «بهار» رفت

### منوچهر هدایتی خوشنگلام (رشت)

\*\*\*

### توضیح درباره نامه عارف

نامه عارف که با اغلهار شرمندگی از بی حرمتی او نسبت به ملک الشعرای بهار در  
 شماره پیش درج شد یعنی موجب تأسف عده‌ای از علاقه‌مندان بوده است. شاید اولی آن  
 بود که آن کلمات حذف شده بود و نمی‌خواستیم دوچیه همیشی و بخفن آن روز عارف را قریب  
 کنیم.

تردید نیست که مرحوم ملک از نسبتهای ناروای عارف، میری است و هیچ کس تصور  
 چنان اخلاقهایی را درباره مرحوم ملک ندارد. همه آن استادها را ناشی از روح هصیانی  
 و نازارام عارف می‌دانند.  
 به هر حال مجله آینده شرمنده و پوزش خواه است.



## نکته‌هایی درباره خاطرات دکتر آذر

### توضیح دفترچه

آقای دکتر شمس الدین امیر علائی به مناسبت مطلعی که آقای دکتر مهدی آذر در مقاله خود درباره ایشان پاد کرده اند پاسخی داده اند که با توجه به رعایت صرفه و جویی در کاشفه بخش مستقیم جوابی آن را چاپ می کنیم.

کوشش مجله آینده در انتشار نوشه هایی که جنبه خاطرات دارد معمولاً بد آن است که از نقل و چاپ قصتهایی که برخورنده به اشخاص می باشد خودداری کند. بهین ملاحظه دو سه بخش کوتاه از مقاله آقای دکتر آذر «نمایش ناشیده مانده است» اگر تصور آن می شد که در قسمت مریض ط به آقای دکتر امیر علائی هم احتیال ذیگری هست از نقل آن پرهیز می کردیم.

خطوات نویسی کار آسانی نیست و «فراموشی» یکی از مواردی است که گاه به توقیف خلیلی وارد می شارزد.

در مسلسل مقالات آقای دکتر آذر که دستشان از مدارک به دوز است پسا که بعضی مسامحات خیز میهم روی داده باشد. ولی آنچه مسلم است در حسن تیت و مدافعت گفته ایشان کسی مختص شک نمی کند. و از ملتفی کمین نکته کوچک که در نوشته ایشان نسبت به آقای دکتر امیر علائی پیش آمد حقی را برای آقای دکتر امیر علائی در توضیح مطلب ایجاد کرده است که خوانندگان پنهان از آن خواهند بود.

از رجال سیاست ایران انتظار آن می رود که در تکارش خاطرات مردم را از پیش و خصیه ای اساسی تاریخی آگاه فرمایند.

## -۱-

ایشان میتویست... اما آقای دکتر امیر علایی که در زمان توقیف‌های قبلی جبهه ملی در فرانسه بود و با دانشجویان هم ارتباطی نداشت، بازداشت شده بود و این اولین بازداشت شدن او بود، لذا زندانی بودن به او خیلی سخت میگذشت...» و در جای دیگر میتویستند... آقای دکتر امیر علایی و صادق پهلواد بواسطه مفرغ بودن یا هم امکان حمل هذا از عهدهدار شدن تامین ناهار و شام معنور شناخته شدند...»

۱- من بار اول بود که بازداشت و زندانی شده بودم بلکه آنکه هنوز ایشان در گوشه میاست وارد نبودند چهار بار بازداشت و زندانی شده بودم و این پنجمین بار بود که یافقا ایشان زندانی شدم. شرح آن چهار بار با ذکر تاریخ در کتابهای چاپ شده بقرار ذهن:

(الف) - بهار ۱۴ آبان ۱۳۲۸ در حکومت صاعد (منگام انتخابات) من، دکتر سنجابی و دکتر شایگان پژوهنداری نظامی (که فرماندار خسروانی فرمانته نیروی هوائی بود) جلب و بازداشت شدم (صفحه ۱۷۵) کتاب (مجاهدان و شهیدان راه ازادی).

(ب) - روز ۲۲ فروردین ۱۳۲۵ هنگام جریان انتخابات دوره نوزدهم، من و دوستان هنفکر بازداشت شدم (صفحه ۲۱۸ همان کتاب).

(ج) آذر ۱۳۲۷ زمان ریاست تیمور پهلوی در سازمان امنیت، من و دوستان هنفکر بازداشت شدم (صفحه ۳۴۴ همان کتاب).

(د) - روز ۲۹ تیر ۱۳۶۰ من و سایر دوستان در مزار شهدای سی ام تیر بازداشت شدم (صفحه ۳۷۱ همان کتاب).

(ه) - اول بهمن ۱۳۴۰ پمناسیت واقعه دانشگاه، من و سایر دوستان (منجمله آقای دکتر آذر) بازداشت شدم و این پنجمین بازداشت من بود. (روزنامه کیهان ۳۱ تیر ماه ۱۳۴۰ و شماره‌های بعد).

سختتر از این بازداشت‌ها تبدیل من (و دوستان دیگر) به برآزان و بزد است که شرح آن در صفحات ۳۰۲ تا ۳۱۷ کتاب «مجاهدان و شهیدان راه ازادی» داده شده اینکه می‌نویسد... از زمان توقیف‌های قبلی جبهه ملی در فرانسه بودم (پمنی من) پاید عرض کنم که من دو رساله دکتری یکن دانشگاهی و دیگری دولتی راجع به ثفت و میاست از دانشگاه فرانسه گذرانده‌ام که هردو علیه شاه و اوضاع زمان و سیاست و مسائل اقتصادی و ثفت (در اوج قدرت شاه) بوده‌اند که رسالت‌شکر پاکروان رئیس سازمان امنیت بود من تیپ مولوی معاون ایشان بوده که رساله‌ها توقیف شد و خیان چلب مرا به معافکه داشتم که اوضاع و احوال و مصلحت خودشان به آنها اجازه جلب مرا نداد و من با اینکه تعدادی از رساله‌ها را با لیست فرستاده بودم بدون هر آن بولمن مراعت کرده بودم که جبهه ملی استقبال کم نظیری در فرودگاه شهرآباد

از من بعمل آورد و در صفحه ۱۹۹ به بعد کتاب «خاطرات من در یادداشت‌های پراکنده» چاپ شده است.

۱- اینکه می‌نویسند... آقای دکتر امیر علائی و صادق پهلوی بواسطه مجره بودن یا عدم امکان حمل غذا از منزل از همه تأیین نامار و شام معمور شناخته شدند.... صحیح است که بواسطه مجرد بودن و نداشتن وسیله حمل غذا از منزل نمیتوانستم غذا به زندان بیاورم. اما به شهادت دوستان هم بیند که هم‌اکنون چند نفر از آنان در تهران هستند قرار بود هر روز یکی برای همه از منزل غذا بیاورد، من نوبت خود را که بخاطر دارم (دو بار بود زیرا زندانی بودن ما بیش از یک ماه و اندی ملو نکشید و عده دوستان هم تقریباً چهارده نفر بودند)، با مرحوم شمشیری قرار گذاردم با تازیه وجه چلوکباب به زندان بیفست و همین طور هم شد و دکتر آذر هم دو بار از منزلش غذا آوردند.

### دکتر شمس الدین امیر علائی

- ۲ -

۱- در صفحه ۵۷۷ سال ۱۶ مرقوم فرموده‌اند، روز دوم آذر ۱۳۴۲ به امر او [شاه] عده‌ای از سپاهان و کماندوها و افراد زاندار مری.... به دانشگاه‌حمله می‌کنند، واقعه دانشگاه در روز دوم آذر ماه ۱۳۴۰ در دولت دکتر علی امینی اتفاق افتاد - در حالیکه در سال ۱۳۴۲ حسنعلی منصور بعد از آنکه علم و درلت او ساقط می‌شود زمام امور را در دست گرفته بود.

۲- منظور شاه از این جریان.... درواقع این بود که دولت امینی را که بواسطه طرفداری آمریکا بیشتر از آنچه شاه در نظر داشته است ملوک کشیده بوده است.... ساقط کند (صفحة ۵۷۸)

۳- در صفحه ۵۷۸ می‌آورند که: تیمور بختیار که در آن زمان فرمانده حکومت نظامی و رئیس سازمان امنیت بود به خیال آنکه بعد از سقوط دولت دکتر امینی شناس نخست وزیر شدن را خواهد داشت با همداستانی سرهنگ نصیری رئیس شهربانی اجرای آن واقعه و دمیمه را بر عهده گرفته و مقدمات تاختن زاندارها و پاسبانها و کماندوها را به دانشگاه ترتیب داده بود.

آقای دکتر در اینجا مطالب را طوری تعبیر کرده‌اند که من خواننده دهار تردید می‌شوم که ستوول جریان شاه بوده است و یا اینکه تیمور بختیار....!

۴- صفحه ۵۸۲ - ۵۸۳ شاه بعد از مطالبه کزارش.... مستور آزادی اعضا بجهه ملی را... مادر کرده بود لذا پازجوییها و بازپرسیها موقوف گردید و پرونده‌ها بسته شد از روز چهاردهم فروردین ماه چند نفر آزاد شدیم.

۵- صفحه ۵۸۳ - دو سه روز بعد از آن من در خیابان تصادفاً به آقای پروفسور چمشید اعلم... برخوردم او به احوالپرسی ایستاد و در شمن صحبت، جهت دستگیری و آزاد شدن من و آقایان جبهه ملی را جویا شد من بجهت توقيف شدن و قریب سه

ماه در زندان ماندگان را.... شرح دادم.  
بطوریکه ملاحظه فرمودید آقای دکتر آذر و رفقا فروردین ماه ۱۳۴۱ در دوران حکومت دکتر امینی از زندان آزاد شده‌اند و فقط سه ماه توقیف بوده‌اند، حادله مدرسه فیضیه در سال ۱۲۴۲ و در دوران حکومت هلم اتفاق افتاده است - حال چگونه آقای دکتر در پاک شب ماعتباپ با آقای مهندس بازرگان در حیاط زندان قدم میزد  
است مساله‌ای است که لاقل بندۀ تویسته از درک و کیفیت آن عاجز هستم هسته برای مزید اطلاع هرچه می‌کنم که شخص مهندس بازرگان در کتاب مذاقات در من ۲۵۷ هفت مکرر آورده است که: دامستان اعلام کرد:

در تاریخ ۲۶/۳/۹۲ در حکومت اسدالله هلم هنگامی که آقایان مهندس بازرگان و دکتر سعابی ردیف ۱ و ۲ از زندان قصر به زندان قزل‌قلعه منتقل می‌شدند - در موقع حمل اثاثیه زندانیان بهار برگت نامه که غبارت از دو برگش متن اعلامیه‌ای که در زندان قصر تحریر و تصمیم بجاوی و نشر آن را داشتند.... از داخل اثاثیه آقای دکتر سعابی کشف شد....

احمد سعیفی (ا، شنا)

### -۳-

آقای حسن بقائی نایبی که شهرباریس را برای زندگی و آزادی انتخاب فرموده‌اند نامه‌ای در توضیح بر بعضی از خاطرات آقای دکتر آذر نوشته‌اند و دلیل آنه بر ما علمه می‌زند که «اگر شهامت بهای این چند کلمه بود در آینده ناگفتشی‌ها را خواهم گفت»، ما بدون اینکه ادمای شهامتی داشته باشیم قسمت اصلی نامه ایشان را چاپ می‌کنیم، مگر سطری که بدون ازایه قرینه یا دلیلی نوشته‌اند و آن مطلب دروغ بخوب است و نیز قسمتی که دربروی طبقه از دکتر امیرعلائی است، چون خودشان توضیح داده‌اند ضرورتی به چاپ نوشته دیگر نیست.

\*\*\*

در مورد ماجرای قتل سه دانشجو در دانشکده فنی او لا سال ۴۲ نبود و سال ۴۳ بود، دوم نیکسون رئیس چمپبور نبود و آینه‌اور بود، سوم و مسمنتر از همه بایت آمدن هرچه مقامی نبود - تویسته این سطور آن‌مان دانشجوی دانشکده حقوق و از قعالان طرفدار منحوم دکتر مصدق بودم، عده‌ای حدود یکصد و پنجاه نفر دانشجو در فضای دانشگاه مقابل دانشکده فنی شمار میدادند، سر بازان که از مدتی قبیل در دانشگاه مستقر از دانشجویان دانشکده فنی شمار میدادند، سر بازان که از مدتی قبیل در دانشگاه مستقر گردیده بودند به طرف ما حمله می‌کردند و ما همگی بداخل ساختمان رفته مخفی می‌شدیم، همزمان دانشجویان دانشکده فنی شمار میدادند و سر بازان بطرف آنان حمله می‌کردند، آنان نیز داخل دانشکده شده خود را در طبقه زیر و محل دیگر شوکاف و هیمه مخفی می‌کردند، این موضوع بیش از ده بار تکرار شد و سر بازان مسافت دانشکده فنی و حقوق را که حدود دویست مترا بود ها سوخت طی کردند و موفق به دستگیری یا ضرب

و شتم هیچکس نشدند. لذا شدیداً مصبه و خشم آلود بودند و آخرین بار آتش گشودند و سه داشجو کشته شدند.  
رشیدیانها در بازار و جنوب شهر حاصل داشتند و در دانشگاه مغلقاً - خود و مواملشان رخنه نکردند. آنکه بنام مستخدم رشیدیان تأمیندها نداشتند - مهندس انتلیپی است. فرج الله فرود نبود و فتح الله فرود یکی از شخصیت‌های روز بود که بعداً شهردار تهران و سناتور شد.

سید جعفر بهبهانی - خود را وارث مشروطیت میدانست - قبل از حکومت اول شریف‌امامی با آقای فتح الله فرود و دکتر علی‌امینی مؤتلف بودند و در گوش و کنار تهران با برگذاری میتینگ از حکومت انتقاد میکردند و روابط پسیار تزدیک یا آقای دکتر امینی داشتند. پس از قرمان نخست وزیری امینی آقای بهبهانی میخواست سه نفر وزیر در کابینه امینی داشته باشد - با اینکه امینی پس از اخذ فرمان نخست وزیری به منزل آقای بهبهانی آمد توافق نشد. لذا خطها جدا شد و مرحوم بهبهانی که بنا بدل مخالف مابین بازاریان و روحا نیون نفوذ فراوان داشت با برگذاری مراسم روضه‌خوانی در منزل وضع خود (اول خیابان آمل) و نطق‌های سیاسی امینی و کابینه‌اش را بیاد انتقاد میگرفت و پندریج مخالفین دولت امینی در آنجا اجتماع چند هزار نفری تشکیل میدادند و شاه سخت مخالف این بود - که این مرد - چون فلان زاده است - از دائی خود محمدعلی شاه تبعیت کرده و همانطور که محمدعلی شاه مجلس را به توب بست و با مشروطه مخالف بود امینی مجلس را منحل می‌کند و انتخابات را انجام نمی‌دهد و ارکان مشروطیت را متزلزل خواهد کرد. دکتر امینی دستور بازداشت او را داد و سه روز بهبهانی در شهریانی توقيف بود. عدد زیادی در شهریانی اجتماع کردند تا آزاد شد.

### حسن پقائی فاثیینی (پاریس)

### دو نامه درباره دکتر مظفر بقائی

به مناسب یادداشت کوتاهی که درباره درگذشت دکتر مظفر بقائی در شماره منداد ۱۳۶۷ تکا شده بود دو نامه به اعتراض به دفتر مجله رسیده است و به احترام نویسنده‌گان، زیده و خلاصه‌ای از آنها را (عنی بیش از آنچه نوشته‌ایم) به چاپ می‌رسانیم تا تصور تصبیی درباره آینده آینده نشود.

- ۱ -

در شماره اخیر آینده خبر مرگ دکتر مظفر بقائی کرمانی را بطور مختصر انتشار داده بودید، و به کنایه کفته بودید که بقائی به قدرت قوام‌السلطنه مقام و شهرت یافت و از او جدا شد و به دکتر مهدیق پیوست و به او هم وفادار نماند... الخ درباره همکاری او با قوام باید متوجه این نکته بود که بقائی چون حسن

از منجانی نیوی که برای دستیابی به عنوان نمایندگی بر مندم لاهیجان تحمیل شده باشد.

باقائی فرزند پدری خوشنام و آزاده چون میرزا شهاب کرمانی بود که خاندانش در راه آزادی و مشروطیت فداکاریها گردید. باقائی ریاست فرهنگ استان کرمان را داشت که سرب قوام تشکیل شد؛ از آنجا که باقائی به تصدیق دوست و دشمن اداره فرهنگ آن استان را در کمال جلسزی و بینظری و مردم برآسام اخلاق اداره میکرد و از سوی مندم به نام حزب انتخاب شد.

ملت پریدن او از قوام قسادی بود که همیشه با حکومت مقنطر قوام توأم بود. باقائی توانست با قساد تاریخی حکومت قوام السلطنه بسازد، و ناچار خود را از حزب دموکرات ایران بپرون کشید. ولی او هرگز به مصدق نپیوست، بلکه این مصدق بود که پس از استیضاح دولت ساعد مراده‌ای نخست نامه‌ای حاوی تقدیر و تشکر برای باقائی فرستاد، و سپس از آقای حسین مکی تقاضا کرد که واسطه آشنازی آن دو شود.

مسئله وفاداری سدان سیاسی از آن سائل بینایه و سخراهی است که در فرهنگ سیاسی میهن ما رواج وسیعی یافته بدون آنکه مفهومی داشته باشد. همکاری سیاسی «ازدواج» نیست که ملتفین از یکدیگر توقع وفاداری داشته باشند. اگر رمز من خورده‌گی باقائی را از مصدق پتواهید، قصه‌های بین‌میصای عابد، شیخ منمان و دکتر فلاوست را دویاره بخوانید.

رحیم صفاری

## - ۲ -

... من هرگز با دکتر باقائی همکار و همگام سیاسی نبودم و سالها خطمشی سیاسیمان رویارویی یکدیگر بود ولی بحق دکتر باقائی یک رجل سیاسی بود، او هرگز به قوام السلطنه، به مصدق السلطنه، به شاه بیویانی نکرد... شما مختارید و هر کسی نیز آزاد است که با عقاید و خطمشی و دیدگاه سیاسی دکتر باقائی موافق نباشد، همچنانکه من هرگز با وی همای سیاسی نبودم ولی گناه ناتبخشودی امته که وی را به بیوقائی سیاسی و دودوزه بازیگری معرفی ننمایم...  
رحیم زهتابفر

## نکته‌هایی از تاریخ روزگار مصدق

در سالهای بعد از انقلاب از دکتر مصدق دو کتاب زیر عنوان‌های «تقریرات مصدق در زندان» و «خلطرات و تالمذات مصدق» چاپ و منتشر گردید. دکتر محمد مصدق درین دو کتاب در پنجم مورد از آقای حسین مکی نام بوده. در تقریرات نوشته است:

.... آقای حسین مکی در مجلس نطقی کرد و دامنه نطق را بهائی رسانید که

مدت مجلس منقضی شد و قرارداد تصویب نشد. آقای مکنی برای این کار از من هم کمک خواست و این دو نامه را در این باب نوشت و یکی از آنها را آقای مکنی در جلسه ماقبل آخر مجلس قرائت کرد. و دیگری را به آقای صاعد نخستوزیر وقت نوشت و نظرم نیست که آن هم در مجلس قرائت شد یا نشد. این دو نامه به تعریق کار کیک کرد و مجلس بدون اینکه قرارداد را تصویب کند منقضی شد. (صفحه ۱۱۶) ... آدمیم گفتیم چیزی ملی یاک دیپر سیاسی داشته باشد و یک دیپر اداری، مکنی دیپر سیاسی باشد و دکتر شایگان دیپر اداری که سورتجله بنویسد و کارهای اداری را بکند و سروصورتی به کارها بدهیم. مکنی بدش آمد و قهر کرد. خلاصه از این لعاظ کار سر نگرفت. (صفحه ۱۳۶).

دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تأملات می‌نویسد:

.... نقشه استیضاح پسیار ماهرانه ترسیم شده بود و فرق آن با نقشه خانله روز ۹ استند این بود که در نه استند یک حس خشم و غصب بچشم می‌خورد. باین معنا که می‌خواستند من از بین بروم و دولت بملت نابود شدن نخستوزیر ساقط شود، در سورتیکه در نقشه استیضاح هیچ نظری نسبت به شخص من نبود بلکه می‌خواستند دولت از بین بروند و دولت دیگری که مطیع باشد مصدر کار شود و جریان واقعه از این قرار بود:

دکتر شایگان و دکتر عبدالله منتظری هردو کاندید ریاست مجلس بودند و می‌خواستند هر کدام از اکثریت مجلس موافق با دولت استفاده کنند و هریک در این پاب با دیگری مبارزه می‌کرد. نظر پاینکه دربار با انتخاب دکتر شایگان مخالف بود یک عدد از وکلای اکثریت موافق دکتر منتظری سراً بعض نایندگان اقلیت پیوستند که دکتر منتظری را بر ریاست مجلس و حسین مکنی نایندگه دیگر مجلس و یکی از مخالفین دولت را به عضویت هیئت اندوخته اسکنمان انتخاب کنند و سراً از این چیز که بدنام نشوند و چون رأی مخفی بود اسم هر کس را که می‌خواستند می‌نوشتند.

این نقشه در وهله اول بی‌سر و صدا به موقع اجرا نمی‌شد. یعنی دکتر عبدالله منتظری بر ریاست مجلس و حسین مکنی بعضیت هیئت اندوخته اسکنمان انتخاب گردید و من از دموم او برای شروع بکار خودداری کردم. چونکه او از این نظر انتخاب شده بود (که) آنچه دولت از پشتوانه اسکنمان استفاده کرده بود و آن عدد اعضای دیگر هیئت پشتوانه از نظر حس و ملپوشی فاش نکرده بودند فاش کند و نتیجه این بشود که نخ اینناس ترقی کند و مخالفین پتوانند زودتر دولت را ساقط نایند. (زیرنویس صفحه ۱۹۱).

.... این عقیده یکی از زیمال بود که هر کس از من تصدیق نامه‌ای بگیرد، در یکی از روزهای زندگی می‌تواند از آن استفاده نماید و رونی این عقیده اول خود آن رجل از من تقاضای تصدیق نامه نمود که چون بحسب معمول تصدیق نامه را مأموری پیادون می‌دهد برای اینکه اعمال نیک و کردار پسندیده‌ی او را تعسین کند و من می‌پیوست مأمور از نبود که چنین تصدیق نامه‌ای بدهم، شرحی راجع بعنوان اخلاق او

نوشته برایش فرمودم. حسین مکی هم که هنوز مخالفتش با من آشکار نشده بود به دستور آن رجل از من همین فقاضا را نمود که خودداری کردم» (صفحه ۳۶۷). از نامه استوکس به التی که در ضمام هردو کتاب چاپ شده است:

.... من دیگری که پریشانم می‌دارد لجاج سفیر مادر ایران است که پا را در پشت کتفش کرده که با مصدق نمی‌توان گفت و گوی کرد، چندین می‌پندارم که با وی می‌توان گفت و گوی کرده اگر زبان چوشانی امثال «فاطمی»، «حسینی» و «مکی» را بیگدیم یا دستشان را از کار کوتاه کنیم، دانستن این نکته برای ما بسیم است که شاه و بیشتر ایرانیان بصیر که من با آنان روبرو شده‌ام معتقدند که با مصدق به از من کس دیگر می‌توان کنار آمد و مصلحت کشورشان هم در این است که ما در این باره بیکوشیم. (صفحه ۳۹۴)

اینک از کتاب «وقایع می‌تین» تالیفه آفای حسین مکی مطالعی را نقل می‌کنم

.... یک روز صبح زود (قبل از مطلع آفتاب) دکتر مصدق یمن تلفن کرده که برای کاری ضروری یک ساعت زودتر از ساعت مقرر تشکیل جلسه رسمی به مجلس بروم و با ایشان ملاقات کنم، گفتم اطاعت می‌کنم و اگر ضرورت و فوریت دارد همین حالا بیایم؟ گفتند خیر همان یک ساعت زودتر کافی است!

ساعت ۸/۵ صبح وارد اطاق استراحت نخستوزیر شدم. نخست وزیر لباس پوشید، گفتش پیا کرده آماده بیرون رفتن، اما روی تختخواب نشسته و مشغول تحریر بود.

گفتم «جایی می‌خواهید تشریف بیرونید؟»

گفتند برای همین کار خواهش کرد بیاتید، بلی می‌خواهم بیایم در جلسه‌ی امروز مجلس و این تعطی را بکنم و استعفا بدhem بروم یعنی خودم،

گفتم: استعفا بدهید! چون؟

با تثراحتی و شهوت کفت: «آقا مکن در جلسه کذشته ندیدید قاسم فولادن چه گفت؟ مگر نمی‌بینید دولتشاهی ابوالفتح میرزا نماینده کرسانشاه چه تحریکاتی می‌کند؟ مگر نمی‌بینید که بعضی از نماینده‌گان واپسیه بدربار چه می‌کنند؟ اینها تحریکات مادر و خواهر شاه است. می‌خواهم بیایم در جلسه و به ملت ایران و نماینده‌گان پگویم که چون دربار و خواهر و مادر شاه تحریک می‌کنند و مانع از پیشرفت کارند، با این کیفیت اداء زمامداری مقدور نیست و به تلت ایران و مجلس استعفا بدhem بروم نی کارم».

با ملاجمت گفت: «حساب آفای نخستوزیر این کار صحیح نیست و ما را دشمن شاد خواهید کرد و جبهه ملی را منفی باف معرفی خواهید نمود و بعلاوه استعفای چنایعالی لطمہ شدیدی بعمل ملی شدن نفت وارد خواهد آورد و مندم را با اینمه مبارزه‌ای که کرده‌اند مایوس خواهد کرد».

دکتر مصدق اظهار داشت من تصمیم خود را گرفتم و بهمین ترتیب هم عمل خواهم کرد».

گفتم: «اگر تصمیم گرفته اید پس چهار ینده را احضار و موضوع را مطرح فرمودید؟»

گفتند: «خواستم شما از تصمیم من و موضوع نطقی که بیخواهم بکنم مسبوی باشید».

گفتم: چنایمالی یا عده‌ای همکاری می‌کردید و باید هر عملی هم که امروز بیخواهید بکنید یا مصلاحید و مشورت آنها یابشد. درست است که چنایمالی از روزی که نخست تغیر شدید به جبهه ملی اعلام فرمودید که دیگر عضو جبهه ملی نیستید ولی این موضوع مکوم است و مردم خبر ندارند، لذا هر عملی را که شما بکنید، بحسب جبهه ملی خواهند گذارده، من نمی‌گذارم شما از این اطاق خارج شوید تا رفقا بیایند».

رفتارهای کار از بیاسته بمجادله کشید، در همین موقع سید کمال (ناظم مجلس) پشت در اطاق دکتر مصدق زنگ جلسه را بمندا درآورد. دکتر مصدق از ها برخاست که بیرون برود. با دست چلو ایشان را گرفت، دستم را رها کرد، اما دو دست ایشان را از پشت محکم گرفتم تا از حرکت ایشان مانع شوم کشمکش بین ما شروع شد چند دقیقه تلا کردیم و ها قبی، زور دکتر مصدق چربید، من هم فوراً در اطاق را کلید کرده، کلید را در چیز گذاشت و گفتم تا رفقا نیایند در را باز نخواهم کرد.

دکتر مصدق و من هریک نفس زنان بطریق رفتیم، دکتر مصدق روی تختخوابی افتاد و من روی صندلی نشستم چند دقیقه گذشت، دکتر فالاطینی همراه نخست وزیر پشت در آمد و با زدن به در اجازه ورود خواست. گفتم تا رفقای دیگر نیایند در را باز نخواهم کرد. در همین گفتگو بودیم که دو سه نفر دیگر از رفقا رسیدند در را باز کردم و ماجرا را تعریف کردم و اضافه نمودم که به آقای نخست وزیر پیشنهاد کردم که ابتدا بهتر است که برای اتمام حجه شخصاً با شاه ملاقات کنید و مطالب خودتان را بگویند اگر روی خوشی نشان نداد به آخر الدوا که رفقن به جلسه و اپهاد نطق است متولّ شوید.

رفقا همکی همل مرا پسندیده و تأیید کردهند و گفتند این کار آقای دکتر مصدق هیچ به مصلحت نیست، من دیگر توقف نکردم از اطاق خارج شدم. نیبدانم بعد از شروع من چه مطالبی گفته شد ولی مولا دیدم که دکتر مصدق از تصمیم خود عدول کرده و در جلسه رسمی حضور نیافت. (صفحات ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳).

در صفحه ۹۶ کتاب به نقل از شماره ۸۷ مورخ سی ام تیر ماه ۱۳۲۱ مجله خواندنیها آقای مکی مقاله‌ای را نقل می‌کند که در مورد آن چنین اظهار نظر می‌کند صفحه ۹۵ – مقاله حاضر جامعیتین و بی طرفانه ترین نوشتة مستدل و مستندی است گه تاکنون (۲۰ تیر ۱۳۲۲) در این باره منتشر شده.

اینک از مان صفحه ۹۵ کتاب قسمت‌هایی از مقاله مذکور را که زیر عنوان نقش اشرف و ملکه مادر، است می‌آوریم:

«اکنون تقریباً روشن شده، در رأس عواملی که منجر به روی کار آمدن قواه-

السلطنه و پیشامد و قایع سی تیر گردید قبل از همه والاحضرت اشرف و ملکه مادر و بعد سیاست خارجی نقش مهی را بر عهده داشته‌اند مداخله ملکه مادر و مخصوصاً خواهر شاه در امور سلطنت، چیز تازه‌ای نبود....

.... تقریباً هفت‌ماه قبل از وقایع سی تیر بود که دکتر مصدق از دست مداخلات تاروای شاهدخت اشرف و ملکه مادر میخواست استینها بدهد، توضیح آنکه روز دوشنبه ۲۵ آذر ۱۳۲۰ ناگهان خبری به سرعت در محافل سیاسی تهران انتشار یافت این خبر ناگهانی خبر استعفای «میرزا تقیه دکتر مصدق» بود، دکتر مصدق جداً تصمیم به استعفای گرفته و حتی اعلامیه مربوط به این موضوع را نیز برای انتشار در رادیو آماده کرده بود....

بعد در قسمتی از این مقاله به نقل از روزنامه «ایران ماه آمده» است:

روز شنبه دکتر مصدق آقای حله وزیر دربار را خواسته و گله زیادی از دربار گرد و گفت ایست علیاًحضرت ملکه مادر و والاحضرت اشرف با اغلب نمایندگان مختلف دولت در مجلس ارتباط می‌پاسنند و مخالفین دولت را پیوسته تحریک و تشویق می‌کنند و آقای «میدلتون» کاردار بفارست انگلیس نقشه‌های مخالفت‌آمیز خود را در دربار طرح می‌کنند اگر ارتباط دربار با وكلای مختلف دولت قطع نشود من با بیان علت استعفای خود برای مردم کناره‌گیری خواهم کرد.

در این نوشته که قبول آقای مکی مستدل و مستند است نکاتی هست که با تحلیل آقای حسین مکی نه تنها مغایرت دارد بلکه نشانده‌نمایه موضعی است که در صفحات بعد به آن اشاره خواهد کرد در صفحه ۱۲۰ در زیرنویس می‌خوانیم:

شاه با حکومت مصدق از چندی قبل موافق نبود، متنها بر کناری مصدق هم خالی از مخاطراتی نبود و به همین لحاظ برای جلوگیری از خطرات احتمالی، به دو سه نفر از اعضای چه به ملی پیشنهاد شد که قبول زمامداری نمایند....

در صفحه ۱۴۷ می‌خوانیم:....

نگارنده از چندی قبل که تحریکاتی برای مقوّط دولت دکتر مصدق می‌شد بی‌خوبی نبود و به نقشه پشتپرده هم تا اندازه‌ای وارد شده بودم....

در صفحه ۱۲۱ در زیرنویس می‌خوانیم:

روز یکشنبه ۲۹ تیر که از «در پندس» هازم شهر بودم. نیک پور پیشام قوام را آورد که: قوام‌السلطنه می‌گوید: «حااضرم با جبهه ملی همکاری نمایم و هر کس را پتوامید در کابینه خودم وارد کنم و در مساله نفت هم مشورت نمایم و گفتم بلو پنگوئید آیا صدور چنین اعلامیه؟ و با اعلان چنگی که به ملت ایران داده‌اید؟ دیگر محلی برای همکاری باقی نداشتید....

در صفحه ۸۹ می‌خوانیم:

.... شاه هم که در صدد کنار گذاشتن دکتر مصدق بود پنکر افتاده بود که با بعضی از سران موافقین دولت مذاکره و زمینه برداشتن دولت را بسنجد، اتفاقاً روز

اول خرداد ساعت ۹ صبح از دربار به من تلفن شد که اعلیحضرت فردا ساعت چهار بعد از ظهر شما را احضار کرده است. روز ممهود همین که به سراسای پوزرگت کاخ رسیدم، خبر دادند، فوراً پذیرفت به اطاق دفتر شاه وارد شدم در حالیکه ایستاده بود، دو سه قدم بخطو آمد و دست داد. میز گردی وسط اطاق و دو مبل مقابله هم گذاشته بودند، شاه در حینی که میخواسته پنشینید یعنی هم با دست اشاره کرد و گفت پسماشید، از حال مزاجی و ناراحتی کبدی و طبیب ممالج و رژیم خذاتی و از این قبیل پوشش نمود، در همان موقع دو نفر پیشخدمت با دو میمنی که در آن فنجان چای و قندان بوده وارد شدند، یکی از آنها بطرف شاه و دیگری بطرف من آمد. پس از صرف چای، شاه قولی سیگار کامل، امریکایی را از جیب بیرون آورد سیگاری برای خود پرداشت و سپس قولی را بطرف من دراز و تعارف کرد. سیگار برداشت. خلاصه خیلی خودمانی مثل دو دوست نزدیک رفتار و مکالمه میکرد.

## در صفحه ۹۱ میخوانیم:

.... پس از ده یا پانزده دقیقه مساعیهای متفرقه، باصل پرداخت و اغلهارداشت: دکتر مصدق دیگر قادر نیست که به زمامداری ادامه دهد و در لامه هم کاری از پیش نخواهد برد و نمیتواند مسأله نفت را حل کند چون انگلیسیها تا او مصدر کار است حاضر به توافق نیستند و ما را در محاسن اقتصادی گرفته‌اند. خزانه سلطک هم خالی و دولت مبالغی مقرض است، قرضه ملی هم کاری از پیش تبره و نتوانست بعران مالی را رفع کند، بیکاری روز بروز زیادتر میشود. و سپس از زدوخوردهای خیابانی د عدم امنیت و نفوذ قوق‌العده کمونیستها و هیره صعبت کرد، بالاخره گفت: من تنبیخ‌هام حکومت را از دست جیشه ملی خارج کنم، دکتر مصدق را کنار بگذارید و یکی از شما مانند الهمیار صالح یا خود شما بیانید و مصلحت نفت را حل کنید. کلام شاه را قطع کردم و گفتم: دکتر مصدق را چگونه میتوان کنار گذاشت؟...

## در صفحه ۸۷ میخوانیم:

در آنروز من در شهر نیویورک ۲۹/۲/۲۲، دکتر مصدق نتوانسته بود با من صحبت کند. صبح روز بعد نایب نخست وزیر به من تلفن کرد.... و گفت بروید با شاه ملاقات کنید و از تحریکاتی که دربار علیه کایینه میکنند جلوگیری و او را از عواقب این تحریکات مخصوصاً حالا که موضوع در دیوان دادگستری لامه مطرح است و ممکن است پاکت محاکومیت ایران پشوه، همانطور که صراحت توجه دارید پرخطر دارد و در خارج هم مراقب مخالفین باشید.

## در صفحه ۸۷ میخوانیم:

من تا آن موقع نیچگاه تخاصی ملاقات یا شاه را نکرده بودم حتی در ملاسها هم هر کس تنبیکرم.... تخاصی ملاقات برای من بسیار سنگین و ناراحت‌کننده بود چنانچه مدتی فکرم را مشغول کرده بود که چه باید کنم.

## در ۸۹ میخوانیم:

اتفاقاً روز بعد ساعت ۹ صبح از دربار به من تلفن شد که اعلیحضرت فردا

ساخت چهار بند از ظهیر شما را احضار کرده است در اینجا باید گفته شود یا مصدق «علم‌لدنی» داشته و یا اینکه خاطره نویس در تعزیر مطالب رشته را کم کرده است. در صفحه ۸۶ آمده است:

هنگامی که دکتر مصدق برای شرکت در جلسات دیوان دادگستری بین‌المللی به لامه رفته بود دریار و اکلیسها به فعالیت پرداختند تا حکومت دکتر مصدق را ساقط نمایند. نخستوزیر از این تحریکات به اطلاع نبوده ذیرا مردم تلکراپهای دین و یا تلفون، مطالب و گزارشها را به اطلاع می‌ساندند. دکتر مصدق تیز از لامه برای خشنی‌گردن مخالفتها در موقع ضروری اقدام نیموده. برای آنکه مطلبی بدون مأخذ گفته نشده باشد بهتر است به نوشته یکی از هرآهان که هر آه دکتر مصدق به لامه رفته بود اشاره نمود آنگاه به سایر مطالب پرداخت.

نقل از شماره ۱۹۴۵ اطلاعات هفتگی مورخ ۲۲ تیرماه ۱۳۵۸: ۲۸ روز هرماه دکتر مصدق در دیوان لامه، یقلم یکی از هرآهان دکتر مصدق چه حاده‌ای پیش آمد که دکتر مصدق از رفتن به دادگاه لامه خودداری کرد؟

پس از صرف سی ساعه به مجله پطراف اطلاع دکتر مصدق رفت، دکتر خلامحسین خان مصدق با قیافه متین و سهیان خود مثل همیشه در آنجا بود. من که دید بدون آنکه مجال دهد سوالی پکم گفت: «پله درست شدیده‌اید آقا امروز بدادگاه نخواهد رفت و نطق ایشان را شخص دیگری ایراد خواهد کرد..»

پرسیدم: «آخر چهرا، چه موضوعی موجب شده است که ایشان از رفتن به دادگاه منصرف شوند؟»

چهارم داد «امروز صحیح خبرهای تازه‌ای از تبران رسیده است، تحریکات پشتد ادامه دارد و در این موقعیت خطیر هم دست پردار نیستند. یعنی حال پدرم چون مدیا است تمام پیداگزین و عصی را بوسیله تلفن با سهندس رضوی و دکتر معظمی و مکی در تمام پاکش و مسائل فوری و حادی را که پیش آمده است تلفنی با ایشان حل گند تصمیم گرفت به دادگاه نرود.»

امیدم آن است که آگاهان چریان و یا خوانندگان آگاه و پر رسمی‌کنندگان تاریخی ما را بمن حقایق امور مطلع گردند.

احمد سعیعی (ا. شنا)

### گوشه‌ای از نامه محسن میلانی به محمد تقی دانشیز و م

میلان اول منتشریات فارابی شما به وسیله دوستم احمد مهدوی دامغاتی یعنی رسید و با هی سپری در انتظار مجلدات بعدی هستم. در دیباچه آن به دو چیز اشارت نگردید.

۱- نسخه کتاب الحروف فارابی در هاکو است ایندوزم که آن به دستم برسد

تا با چهار نسخه آن را دوباره نشر دهم.  
لای فهرست آثار فارابی را امیدوارم که با کمک دانشگاه بوردو آن را با تکاه  
به نسخه‌های لاتینی و عربی چاپ کنم و به شما خواهم آگاهی داد. من از آنکه در  
دیباچه مطلعیات فارابی از من یاد کردید سپاهام گزارم.

محسن مهلی

### هفت دستگاه موسیقی

شماره ۶۰ تا ۸۰ آینده رسیده، بسیار سپاسگارام که به پنده افتخار دادید و  
مطلوب استاد «نی‌داود» را چاپ فرمودید.  
در این مطلب اشتباهی کوچک چشم می‌خورد، که یا غلط چاپی است و یا پنده  
قصور و اشتباه کرده‌ام. با پوزش فراوان، چنانچه ممکن است لطف فرموده و در شماره  
آینده آن را تصویح پفرمایید. در صفحه سیصد و ۳۰۰، در زیر موضوع «امکان تغییر  
فرم در موسیقی ایرانی» آمده است: «این سوال مطرح می‌شود که آیا نی‌داود مرگز  
در صدد آن بوده است که در فرم موسیقی ایرانی تغییری بوجود آورده و مثلًا هشت  
دستگاه متداول را بیشتر یا کمتر سازد؟»  
هشت دستگاه اشتباه است، و هفت دستگاه صحیح است. البته در گذشته بیش  
از هفت دستگاه بوده است، اما موسیقی‌دانان ایرانی در صده اخیر بیش از هفت  
دستگاه برای موسیقی ایرانی قائل نیستند.

کیفسرو پیرورزی  
(لوس انجلس)

### حقنه‌سوران

در شماره‌آخر آینده که به دستم رسیده است داستانی (یا «مجلسی» و یا «بردهای»)  
در تحت عنوان «حقنه‌سوران» بدقالم دکتر غلامعلی سیار آمده است که با پکنیا ثبت و  
تعجب خواهند. تعجب از این جهت بود که تاکنون نام چنین مرد صاحب‌قالم و صاحب  
پصیت و با قدرتی را در وصف رسم و عادات و مجسم ساختن آنها تدبیر و نشانیده  
بودم. خدا یارش باشد و باز هم از همین نوع مجالس و پرسه برای هوطنانش  
پنجه‌می‌دم.

محمدعلی جمالزاده

### فهرست کتابهای ترجمه شده به فارسی

«فهرست کتابهای ترجمه شده به فارسی» نام الیست که کتابخانه یونیورسیتی  
پژوهشی اسلامی آستان قدس رضوی آن را گردآوری و تنظیم کرده و در دست چاپ  
است، این فهرست شامل مشخصات کتابشناسی بیش از چهارده هزار عنوان کتاب  
می‌باشد که از ابتدای رواج صنعت چاپ در ایران (اوخر دوران قاجار) تا پایان

سال ۱۳۶۶ در این آن چاپ شده است.

این اثر به شیوه فهرست‌سازی معمول در علم کتابداری نوین است و براساس نام مؤلف تنظیم شده و برای افراد و صازمان‌هایی که به کار ترجمه، تالیف و تحقیقات کتابشناسی مشغولند منبع مودعه خواهد بود. علاوه بر آن، اطلاعات کتابشناسی این اثر که سعی شده است با دقت فراهم آید، قهرست‌نویسان کتابخانه‌ها را در فهرسته نویسن کتابهای فارسی کمک خواهد کرد.

کار تهیه و تدوین پیوست سال ۶۷ فهرست نیز ادامه دارد. یزودی اخلاقیه پیش‌فروش این مجموعه از طریق جاید کثیر الاتشار به اخلاق خواهد رسید. از محققان و مترجمان تفاوت می‌شود در سورتی که کتابی را در دست ترجمه دارند یا از آن مطلعند این بنیاد را آگاه فرمایند.

بنیاد پژوهش‌های اسلامی (مشهد)

### کمیابی کافند

پسالد ایرج الششار از کمیابی کافند  
فزايد بر هم بیمار از کمیابی کافند  
و نظم و نسخ دلخواهش در «آینده»  
نیاره کره چهار آثار از کمیابی کافند  
شاره آذر و دی، پهمن و اسفند «بیکشته»  
به خرداد آمد، این بار از کمیابی کافند  
گرامی پادگار دکتر افتخار سخنران را  
خدما پساري کند در کسار از کمیابی کافند  
و حق خراهم خریدار متاع دین و دانش را  
میادا خسم در این بسازار از کمیابی کافند  
امیدم آنکه توفیقش رفیق آید در این خدمت  
نبیند بیش ازهن آزار از کمیابی کافند  
دکتر سید برهان الدین میر منصوری

### خدمتگزاری پرای زبان فارسی در آستان

در هتلی که اقامت دارم در توجوان ایرانی خانه دارند، دوره دیپلماتان را در نزدیکی کلن میگذرانند. روزی که با آنها ملاقات از زبان پارسی می‌رفت گفتند ما اینجا کلاس فارسی داریم. چویا شدم گفتند هفت‌ای دو ساعت فارسی میخوانیم. پرسیدم در دیپلماتان خودتان گفتند نه در کلن پیش آقای امپاء انگلیزی. گفتم حتیا بطور خصوصی، گفتند نه کاملاً رسمی، حتی کارنامه هم میدهند و مورده قبول وزارت فرهنگ کلن هم است. سپس با یکی از آنان بیدین آقای امپاء انگلیزی رفت. ایشان سمعت شیوه و پایه‌بند زبان و فرهنگ و لای پارسی استه اصلاً اهل نور و کجور مازندران است و خود را از تبار اسپهندان طبرستان می‌داند. دوره اقتصاد را در دانشگاه وین و دکترای

ریاضیات را از دانشگاه کلن گرفته و از سال ۱۳۵۲ خورشیدی کارمند وزارت فرهنگ کلن شده و با کوشش و پیگیری ایشان زبان فارسی در دیستان و دبیرستان بجای زبان دوم پذیرفته شده است. رفت و آمد دانشآموzan کلن و املاف آن شهر تا محل کلام پارسی رایگانی است. کلامهای فارسی را در سال ۱۳۶۶ پیاده کرده‌اند.

از ایشان پرسیدم انگیزه شما در پیاده کلام زبان فارسی چه بود؟ گفت دیدم ایرانیان در آلمان بسیار شده‌اند پجه‌هاشان که در آلمان بدنی آمده و با اینکه بزرگ می‌شوند غالباً فارسی را نمی‌دانند و با اینکه کم کم از پادشاه خواهد رفت. این بود انگیزه من در ایجاد کلاسهای فارسی. هفتادی ۱۲ ساعت ایشان فارسی تدریس می‌کنند که شامل دستور زبان - انشاء - دیکته، خواندن و نوشتن است. متون کهن را خلاصه می‌کنند. اساس کارشان خلاصه کردن داستانهای شاهنامه فردوسی است و آموختن آن، هم به نظم و هم به نثر می‌پیشند - تعداد دانشآموzan زبان فارسی ایشان یکصد و پنجاه نفر است.

جلیل حقیر (سافر کلن)

### نامه دوستی افغانی از غربت آباد امریکا

از آغاز اگست در مرکز مطالعات افغانستان، دانشگاه او ماها، به تدوین فرهنگ دری به انگلیسی (بین بیست و سی هزار کلمه) مشغول هست و می‌رویم زیاد است. سنت دو سال برای این کار تعیین شده که یقیناً ناکافی است. در روزهای آخر هفته (شنبه و یکشنبه) هم بر مواد این فرهنگ کار می‌کنم.

فرهنگ فارسی مرحوم دکتر محمد معین را از کلینیک‌های خریدم که مأخذی سهم و معتبر است، ولی متأسفانه اشتیاهات و نازمایی‌های گوناگون مخصوصاً دستوری و چنرا فیاضی در آن راه یافته که یا پدیده شود تا در چاپ‌های (آینده) در صورت امکان تصحیح شود. نسخه مورد استفاده من در ۱۹۸۵ چاپ شده.

پس از دریافت نامه شما این موضوع را نشر آن که به مقیده من می‌هم است به ذهن خطور کرد. تا حال حرفهای آن، ب را تمام گردام و مسائل مورد بحث در فرهنگ فارسی به شمول اعلام، عدالت مربوط به همین حرفه است. اگر بتوانم که این نکات را گرد آورم و برای چاپ در مجموعه‌یی که شما در نظر دارید آماده بسازم شاید به گردآوری و توضیح چنان موارد و مسائل ادامه یدهم...

نمیدانم مجله‌های آینده، راهنمای کتاب، مجله دانشکده ادبیات تهران، سخن، مجلدات تحقیقات ایران‌شناسی... اکنون هم نشر می‌شود یا نه. اگر مسکن باشد فرمودادن در کتاب و مجله‌یی به مرکز مطالعات افغانستان، دانشگاه پژوهشکاران در او ماها، سودمند و سزاوار سپاسگزاری خواهد بود. خوشبختانه افغان نامه و چند کتاب دیگر چاپ اینان در مجموعه منصوص کتابخانه این دانشگاه هست.

مهد نسیم تکیت سعیله‌ی (امریکا)

### قرارداد نفت ایران و انگلیس

در صفحه ۱۲ شماره فوریه‌نین - اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۷ داشتند که این آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی مقاله‌ای درباره «قضیه تمدید امتیاز نفت جنوب» نوشته‌اند و درباره هلت تمدید قرارداد اطلاع نظر کرده‌اند که «تا یادداشت‌های سرجان کدم بی‌کم و کسر انتشار نیابد حل این مشکل تاریخی از همه محققان سیاسی خارج است.» در تایید نظر ایشان توجه خوانندگان مجله آینده و آنایان دکتر جواد شیخ‌الاسلامی و حسینعلی هروی را به قسمی از مقاله که در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۴۴ در «اویل تیوز» چاپ شده نوشته شده است چلب من‌کنم:

«مُرُوف است که شاه یا یکی از دولتان شرکت نفت انگلیس و ایران و در حقیقت خیلی بیشتر از اغلب وزیران و کارمندان هالی مقام یا شرکت دولتی می‌ورزد، امتیاز شرکت در اواخر سال ۱۹۳۲ بدست شاه لغو شد و چنانکه باخاطر داریم خود شاه بود که در پیهار سال گذشته با سرجان کدم شخیصاً مذاکرات دولت‌انه تعود و در تیجه امتیاز جدید و قرارداد جدیدی از آن به وجود آمد. ساعن چهت‌حسن تقاضم با وزیران و کارمندان هالی مقام مدت چند هفته بیضاً ماند ولی همینکه شاه شخصاً بمذاکرات مستقیم پرداخت تسلیلاتی در اوضاع فراهم شد و طبق ابلاغیه کمیانی قرارداد جدید منصفات و عاقلانه می‌باشد. از طرف دیگر بعلت افزایش درآمد ناشی از قرارداد جدید موجبات رضایت ایرانیان فراهم گردید و در وضع فعلی بین دولت ایران و شرکت نفت هم‌آنگی موجود است.»

**خسرو اقبال (واشینگتن)**

### تعداد مشترکان آینده در رشت

در گرامینه شماره ۱۱ و ۱۲ (یهمن و استند ۶۵ در صفحه ۷۹۵) آماری نشر و مشترکین آن مجله را در منطقه گیلان (رشت، لاهیجان، آذوق، سوبعه‌سراء، آستارا پترتیپ ۱۲ - ۱ - ۱ - ۴ - ۱ - ۱ - ۱) نسبتی ۱۹ نفر اعلام داشته‌اند که باعث تألف فراوان گردید. یايد استحضار داشته باشند که مندرجات ارزشمند آن مجله گرانقدر تردد مردم فرهنگ‌دومت این سامان هلاقمندان فراوانی دارد. خسوبیت‌انه اخیراً برای اینجانب معلوم گردید که اکثر خوانندگان آن مجله از سال‌ها قبل به تک‌فروشی‌های مطبوعاتی مراجعه و مشترک شده‌اند که جای بسی خوشوقتی است. خواهشند است چنانچه در آینده آماری نشر می‌فرمایند لطفاً جمع رقم حقیقی مشترکان مجله را ذکر نمایند که موجب دلگرسی بیشتر خوانندگان و تشویق دولداران گردید.

**محمد جوادی (رشت)**

**خاطره‌ای از خلام‌حسین رحیمیان**

روزی از روزهای ۱۳۴۴ مرحوم خلام‌حسین رحیمیان به آغازی آمده بود.

فرزندش سهندس رحیمیان تازه در شرکت نفت آنجا استخدام شده خویش دوری با نویسنده دارند مشتاق ملاقات ایشان بودم و دو سوال از نامبرده داشتم که یکی را بطور مفصل در آخرین شماره آینده شهریور دیدم و درباره ملی شدن نفت و تقاضای لغو امتیاز جنوب و امضانکردن مرحوم مصدق و کاملاً آنچه نوشته شده از آقای رحیمیان شنیدم.

سؤال دوم درباره پیشنهاد جمهوری شدن ایران و نامزدی مرحوم دهدزا و اینکه پس از ۲۸ مرداد که حکم اعدام ایشان صادر شده بود چگونه از زندان آزاد شده است.

آقای رحیمیان گفت که تقاضای فرجام داده و شاه دستور آزادیش را داده است. پس از رهائی از زندان تقاضای ملاقات از شاه کرده و پس از حضور در دربار از شاه میگوید علت هفو چیست؟

در کمیتری مسکو که نمایندگان کمونیست از دنیا در آنجا جمع شده بودند از طرف ایران شما نماینده بوده‌اید.

در شب آخر اقامت در مسکو استالین میهمانی یاشکوهی ترتیب داده و به اتفاق نمایندگان هر کشور جام خود را بلندکرده و بقیه بروی تأسی میجسته‌اند. هنگام پرداختن جام ایران پسلامتی جمهوری ایران گفته و حاضرین قیام میکنند ولی نماینده ایران از جای خود پرنمیغیرد استالین متوجه شده و علت را جویا میگیرد آقای رحیمیان میگوید هنوز کشور ایران مشروطه است و جمهوری نشده که پسلامتی جمهوری ایران گفته شود استالین بضراست دریافت و جمله خود را اصلاح میکند و پسلامتی مشروطه سلطنتی میگوید و آقای رحیمیان شرکت می‌کند شاه میگوید علت هفو شما این عمل بوده است.

**دکتر محمد جزايری (آواز)**

### زبان مردم لارک\*

در جزیره لارک به زبانی تکلم میشود که گویا جزو زبانهای شرقی فارسی است. البته فعله‌های کمی با این زبان تکلم می‌کنند، چگونه می‌توان در این خصوص اطلاعاتی کسب کرد.

**زیعیم معتمد**

\* گروهی از مردم جزیره لارک بزبان کمزادی (باضم کاف) سخن می‌گویند و در متون از آنها بنام کمزاری‌ها و کمازره نام برده شده است. لهجه کمزاری از گروه زبانهای ایرانی است، و در جزء دسته زبانهای ایرانی بلوچی بحساب آورده‌اند در طوائف «شمعون» و «جلندی» در مستقطع و عمان نیز با این لهجه گفتگو می‌شود و ظاهراً هم در جزیره لارک و هم در مستقطع و عمان و هم در شرق افريقيا اين لهجه در حال از بين رفتن است. در تحقیقات مینورسکی در دانش المعارف اسلام - در تحقیقات

پرسور گر شویچ درباره لبه‌های بلوچی – در تالیفات مرحوم سیدالسلطنه – در تحقیقات و پادداشت‌های مرحوم محمدابن از این لبه یاد شده و مرحوم نیکلا درست در مجله فرهنگ ایران زمین و اخیراً نیز محققین ژاپونی از آن نام برده‌اند.

### نام پدر به جای پسر

ضمن نکته‌ها و خردمندانه مدرج در شماره ۲۵ سال چهاردهم آینده من قم فرموده‌ایند: «نمیدانم بیچاره محمدبن ذکریای رازی چه کرده است که غالباً او را بنام پدرش ذکریا یاد می‌کنند!»<sup>۱۷</sup>

ضمن لحظه که این مطلب را مطالعه می‌کنم بخاطرم گذشت که سمعتني جنابعالی وقوف بر آن نیز دارید که این نهتسا محمدبن ذکریای رازی است که غالباً او را بنام پدرش یاد می‌کنند. حسین بن منصور حلّاج هم هست که فرنهاست بنام پدرش «منصور» و یا «منصور حلّاج» یاد شده و می‌شود. نهتسا چون جنابعالی هنگام اشاره به محمدبن ذکریا در موقع پیغام اشاره به حسین بن منصور حلّاج قرار نداشتند ایند، طبیعاً یا این موضوع اشاره نفرموده‌اند.

اکبر پیغمور

## توضیحاتی درباره مقاله خاندان قراگزلو همدان

پس از مطالعه مقاله آقای اذکاری راجع بخاندان قراگزلو منتدرج در شماره ۴ و ۵ سال ۱۳۶۲ مجله آینده چون مربوط بخانواده ما و حاوی پاره مطالب بود که بالطلاحت و پادداشت‌هایم تطبیق نمیکرد متناسب دیدم توضیحاتی در این ذمینه بدهم .  
 الحق باید از آقای اذکاری که زحمت زیادی در جمع‌آوری اطلاعات برای شناسائی یک از طوابیف معروف ایران متحمل شده‌اند تقدیرانی کرد و اورا مورد تعیین قرارداد.  
اینک توضیحاتی پترنی پیغام شماره صفحات مجله :

صفحه ۲۴۹ سطر ۴ : درواقع اوهم (مقصود فریدالملک است) جزو خاندان مزبور نتواند بشمار آمد. در صورتیکه پدرم از افراد مسلم خانواده حاجیلو (قراگزلو) بود. در همین صفحه تحت عنوان حاجیلو نوشته شده ( حاج عبدالحسین خان از طایفه ازیکلو (بنی‌هلالین حاجیلوها معرفی شده) . تاکنون نه شنیده و نه در جانی خوانده‌ام که ازیکلو همان حاجیلو است. شاید متوجه که این موضوع از آن انتباس شده اشتباه کرده باشد .

صفحه ۲۴۰ : عزت‌الملوک دختر امیر نظام زوجه منتمرالملک نیوید و از دو شیزگی بعد مارم‌السلطنه درآمد و درزوجیت او باقی ماند.

صفحه ۲۴۲ سطر ۷ : راجع بوقف املالکی از طرف عبدالحسین خان ، مرحوم عبدالحسین خان بد دوم نگارنده طبق وقتفاتمه که رونوشت آن را دارم بسال ۱۲۳۶ املالکی وقف اولاد ذکور خود ازیکلن خانم جانی خانم که در آن تاریخ سهنتر بودند و بعداً

محمدخان (جد دوم) هم اغناهه شد نمود. بعد از فوت عبدالحسینخان هم برادر هریله ۱/۳ سهم خود را تملک و مخصوص را بعنوان مال الاجاره بین خود تقسیم نمودند ولی در ۱۷۷۷ املاک و امانت املاک شخصی تقسیم نمودند و موردي برای ذخل و تصرف در املاک بوسیله ورثه رضوی پیش آمد.

صفحه ۲۲۴ سطر ۱: پدرم فقط بیک دختر بنام شرف جهان خانم داشت. خواهر دیگر (امیر زاهد خانم) مادری و دختر حسینخان امیر (متوفی در ۱۳۰۷) بود بعنایت العلک پسر ذوالرہاستین شوهر کرد.  
سطر ۸: میرزا هاشم خان برادرم در سفر مهاجرت فقط تا بغداد رفت و برگشت و باستانیوں نرفت و بسال ۱۳۰۷ کنسی مرحوم شد.

سطر ۱۶: اسم مسعود فرید را هدایت الله و ابوالقاسم هم ذکر کردند. در صورتی که این دو اسم لقب وکیه این جانب است که سابقاً معمول بود. فریدالسلطنه نقیب پدر و بعد برادرم بود.

سطر ۱۸: امامی فرزندان عبدالحسینخان در شجره نامه که بعداً از آن بادستواهیم کرد ذکر شده است.  
ابنکه رابع به وضع نگارنده اظهار بی اطلاعی شده ذیلاً بطور خلاصه توضیح میلهم:

از سال ۱۳۱۵ در حدود بیست سالگی بخدمت در راه آهن دولتی ایران مشغول بودم. در اواسط مدت خدمت ب مدیریت مالی آن مؤسسه منصوب شدم و همین سمت را تامیونع بازنشستگی بعنوان مأمور در سازمان برنامه و شرکت ملی نفت ایران داشتم. در جنگ دوم جهانی که راه آهن در اشغال قوای متفقین بود سال های سختی را گذرانیده و اصطکاکاتی با اسران و مأمورین آنها داشتم. در سال ۱۳۲۶ در دأس هیئتی از کارمندان مالی راه آهن برای مطالعه عازم اروپا شدم و اطلاعاتی در راه آهن بلژیک و سویس کسب کردم.

پس از بازنشستگی در سال ۱۳۲۶ پذیروت وزارت راه بوجوب تصویب نامه بمعاونت ثابت اداری آن وزارت به مدت پنج سال انتخاب شدم ولی پس از یک سال دفعه از مست خود استغفا دادم.

نظر باینکه از سابقه خانوادگی خود اطلاع درستی نداشتم از هیکی از اقوام سالخورده که در حدود شصت سال قبل فوت شد کسب اطلاع ننمودم. نام پزده که باداشت هائی از خانواده داشت شجره نامه از حاج محمد صدرخان (جد ششم) پس از اختیارم گذاشت و راجع به کیفیت تأسیس خانواده تراکزلو اطلاعاتی داده که خلاصه آن را ذیلاً مینگارم.  
(ترا مصدکه یکی از امراء با شاهزادگان ترکستان بود بطور تهر با اهوان خود

با بران مهاجرت کرد و در قریه (طسران) تزدیک کبود راهنمگ همدان گرفتار عشق دختری می‌شود و او را بناح خود دوست آورد و در آنجا متوطن می‌شود. پندوچیج از نهاد اطراف خودداری مینماید و تشکیل خانواده قراگزلورا مینهد. اولاد و احفاد او در آن حوالی زیاد می‌شود و دو قریه حاجیلو و عاشقلو بوجود می‌آید. بعد آن مراد هردو قریه خود را قراگزلو معرفی مینمایند. از شاهدهای دیگر این طایفه که در سایر نقاط از جمله شام پودماند اطلاع درستی ندارم. شاید پس از استقرار قرامنه در همدان از قبیله او نسبت‌هائی به نقاط دیگر مهاجرت کرده باشد.

چندی قبل بمنظور اطلاع و آشنایی اقوام از سایه و لاحقة خانواده بالاستاده از اطلاعاتی که بدست آورده بودم جزو خصوصی تحت عنوان (شرح حال خانوادگی) با ذکر داستان قرامنه در مقامه و شعره نامه از حاج محمد جعفرخان بیعد که خود آن را تکمیل کرده بودم با توضیحاتی راجع به خانواده از عبدالحسین خان و اولاد او تا چانیکه اطلاع داشتم تنظیم کردم.

نکات فوق توضیحاتی است که راجع به خانواده خود (حاجیلو - قراگزلو) دارم. نسبت بسایر تیره‌های قراگزلو چون (اطلاع کالی ندارم) نمیتوانم اظهار نظری بکنم. در آخر توضیحات مربوط به نوشتة آقای اذکاری بدون اینکه قصد انتقاد داشته باشم یک نکته کلی را یادآوری می‌نمایم و آن نحوه معنی افزاد خانواده است که احیاناً بواسطه ایهام، درهم بودن و پراکندگی مطالب مربوط به افراد برای خواسته بست آوردن تصویر روشن و مشخص از اشخاص موردنظر مشکل است. البته این تفصیله مربوط بتویسته‌های محترم نیست بلکه منابعی که این اطلاعات از آنها نقل شده باین صورت بوده است و آقای اذکاری برای شناساندن منابع عین نوشتة‌های آنها را با اسمی منابع ذکر کرده‌اند.

تصویر میکنم اگر در مقامه بهم راجع به طایفة شجره نامه آن را ولو ناقص قرار می‌دادند و بترتیب اطلاعات مربوط به قرده را جمع آوری و به تفصیل نمیتوشند معمول میگردد. بدینه است سیک نوشتة‌های منابع طوری است که بواسطه ایهام استخراج مطالب موردنظر اشکال زیاد داشته ولی ممکن بود درین جمع آوری مطالب پراکندگ ایهام، تردید، و یا ختدان اطلاع درجای خود منعکس می‌شد.

در ناتمه بطوریکه در بالا اشاره شد بذکر آثار و نوشتة‌های خود اختصاراً میپردازم: تنوین یکصد و پنجاه کلاسور تصاویر چاہی بازبرتویں در نقاط و وفاویع و شخصیت‌های مختلف جهان و ده کالوتون بزیله روزنامه اطلاعات و مجلاتی از بزیله مقالات مجلات خاوری که در زمان تصدیج نهاده باشی به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هدیه کردم و ده جلد راجه‌سای مصور مربوط پده کشور آسیائی و اروپائی که برای چاپ تدریبی به آقای

ابوالفضل قاسمی متصلی وقت کتابخانه دادم.

چون شرط هدیه کلاسورهای فوق الذکر بکتابخانه ادامه و تکمیل آنها بود و با وجود تذکرات مکرر هملی و انجام نشدن در صدد برآمده مجموعه دیگری از تصاویر برای خودم تنظیم نمایم. این مجموعه اکنون به بیست و پنج جلد رسیده است. برای اینکه مفیدتر و استفاده از آن برای عموم امکان پذیر نباشد در مقدمه تصاویر مربوط به کشورها خلاصه از تاریخ و وضع سیاسی و اقتصادی هر یک را نوشتم.

پرساک پیشنهادی برای تلحیض و طبع آنها بکتابخانه دانشگاه دادم که در صورت عملی شدن کتاب بی سابقه‌ای در مطبوعات ایران می‌شود. کتابخانه پس از ملاحظه نمونه با این پیشنهاد موافقت کرد ولی بعداً متذر ب فقدان اعتبار لازم شد.

غیر از کتاب «خاطرات فرید» که دوازده سال قبل بطبع رسید و مربوط بخاطرات پدرم بود که ملاحظه نرموده اید، کتابهای دیگری در سالهای تدوین و انتزاع کرده‌ام که بواسطه اشکالات چاپ تاکنون موفق بطبع آنها نشده‌ام. از جمله جلد دوم خاطرات فرید است که با استفاده از پادداشت‌های هفتادساله خود تدوین کرده‌ام و بنظر کتاب جالب است مشتمل بر دو قسمت؛ قسمت اول پادداشت‌های روزانه بسیک معمول تا سال ۱۳۴۰ و قسمت دوم که ابتکاری است حاوی اطلاعات طبقه‌بندی شده در زمینه امور شفهي، سیاسی، اجتماعی مذهبی، علمی، هنری و غیره راجع به ایران و کشورهای خارجی است.

### مسعود فرید

\*\*\*

۱- توبیخه محترم درمورد خاندان امیرالعظم شورایی پغوه و ص مرحوم امیرالعظم قابل‌توثیق ترسیم کرده‌اند (سال چهاردهم صفحه ۲۶۹) که با آنچه در همان شماره در مقاله‌ای پنجم آنای دکتر باستانی پاریزی استاد محترم تاریخ دانشگاه تهران (در صفحه ۴۱۰ و ۴۱۱) از ایشان به نیکی پاد شده است مغایرت در مقاله آنای دکتر باستانی پاریزی امیرالعظم پس از خود امیر نظام گرومن به حکومت کرمان منصب شده است در صورتیکه در نوشته آنای اذکائی ایشان به جای سید محسودخان علاءالملک دیبا به حکومت کرمان منصب شده است (سال چهاردهم صفحه ۲۶۹)

۲- زادگاه خاندان ناصرالملک مانند همه بزرگان تبره هاشتلو قریه شورین بوده است نه قصبه بیهار. هیچ یک از افراد سرشناس تبره هاشتلو در بیهار سکونت نداشته‌اند (سال سیزدهم صفحه ۵۹۸)

۳- جوان امیر راهزن، در دوره قاصرالدین شاه پدست مرحوم حسین خان امیر (حسام

- الملک اول) به هام انتاده است نه احتشام الدوله بزرگ (نوه حسام الملک اول). زیرا در آن زمان احتشام الدوله جوان کم سنی بیش نبوده است (سال چهاردهم صفحه ۲۷۵).
- ۴- شهرستان همدان امروزه با توسعه‌ای که در این شصتسال اخیر حاصل کرده طبق آمار وزارت کشور ۷۶۶ قریه و قصبه دارد. چگونه یکی از هزارگان اهل تراکیلو مدلسال پیش میتوانسته بک تنه دواری ۲۰۰، ۲۰۰، ۲۰۰ پس از پیشه آبادی باشد (سال چهاردهم صفحه ۶۰۱).
- ۵- آیا میشود هم زمان درجیات پدر به پسر همان لقب داده شود (سال چهاردهم صفحه ۶۰۴). اصلاً در تیره عاشقلو فردی بنام حسین علی خان خیاعالملک دوم وجود خارجی نداشته که ایشان این فرد را کشف کرده‌اند و در وجود ایشان هم اصرار ورزیده‌اند چنانکه خیاعالملک سومی هم در این خانواده وجود نداشته که ایشان از او یاد کرده‌اند (سال چهاردهم صفحه ۳۰۶). حسینعلی خیاعالملک فرزند حسینقلی خیاعالملک بود نه حسینعلی مرحوم.
- ۶- طبق صورت مذکورات مجلس که فتوکی آن ضمیمه شده شادروان مدرس با وکالت خیاعالملک فرمند مخالفت نکرده که نویسنده محترم جزاً بر قوم داشته‌اند (سال چهاردهم صفحه ۴۰۶). شادروان مدرس در طرح اعتبار نامه‌فرمند اجازه صحبت‌خواسته‌اند تا نظر خود را راجع به انتخاب نفر دوم از عهدان بیان دارند. مراجعتاً در نطق شود گفته‌اند: در انتخاب آقای خیاعالملک پندت مخالفتی نکردم بروای اینکه اهل ولایت بودند و البته پستگان دارند. در دوره پیش هم وکیل بوده‌اند. ولی با آن‌ها نفر وکیل دیگر مخالفم ... (صفحه ۵۱ مذکورات مجلس دوره ششم، شماره ۱۲۵۸).
- ۷- آنچه در کتاب خاطرات و تأملات شادروان دکتر محمد مصدق آمده و ایشان نقل کرده‌اند مربوط به حسینقلی خان خیاعالملک اول است نه حسینعلی فرمند (پقول نویسنده محترم خیاعالملک سوم) که در آن‌زمان جوانی حدود پیست‌ساله بوده است.
- بانک علی ایران در سال ۱۳۰۴ شمسی تأسیس شده است و آنچه مرحوم دکتر مصدق نوشت‌هایه اند مربوط به مذکوره احتشام‌السلطنه رئیس مجلس اول بار جال آن زمان برای تأسیس بانک ملی سال ۱۳۲۵ قمری است (سال چهاردهم صفحه ۴۰۴).
- ۸- مجلس چهاردهم در اسفند ماه سال ۱۳۲۲ گشایش یافت نه سال ۱۳۲۱. (سال چهاردهم صفحه ۴۰۴).
- ۹- کتاب «همت» ترجمه محمود فرمند است نه حسینعلی فرمند، از انتشارات امیر کبیر (سال چهاردهم صفحه ۴۰۴).
- ۱۰- قریه آبشینه و بالشیوه سد اکباتان در جنوب شرقی همدان است نه شمال شرقی آن. (سال چهاردهم صفحه ۶۰۰).

۱۱- ناصرالملک فقط یک دختر داشت که همسر مرسوم حسین علاء بود (ص ۵۰۵) همسر خیاءالملک از اهالی شورین بوده است.

### هوشگ فرمند

\*\*\*

## رو باه رزه - چلارکان

امروز آپارو (س سرم) را لزوج دستم جدا کردند، و این پنجاهین روز است که بیمار و برای چهارمین بار به بخش مرابت‌های دائم قلب افتاده‌ام. این بار آخر که سه‌روز پیش وسط اطاق درد سینه بروزیم زد و چهارتن از جوانان خاتواده پتوییم کرده از زمین برداشتند نگاهی بر به اطراف انداختم و دیدن قیافه‌ها مخصوصاً دو دختر کوچک گلزار و پاسمن حالی داشت که به‌طن قوی، یعنی از خسرو شیرین را جل می‌کرد. بالانکه هینک ندارم و توصیه شده است استراحت مطلق؛ بکنم نمی‌توانم خودداری نکنم. خودکار و کاخذی به التماس از یکی از خداوندان محبت و السایت (هرستاران) گرفته ماجرا را من فویسم:

توی پتو روی صندلی عقب اتومبیل افتاده بودم، درد، پشت و سینه‌ام را واقعاً اره می‌کرد. حقیقته مجال آمد کشیدن و آد گفتن نمی‌داد و امکان اشک ریختن هم نبود. همچون رشکبران نظامی مشمول نفرین او شده بودم.

هر آنکه برنظمی می‌برد و شک نفس بی آه بیند دیده بی اشک

جا به‌جا خشکیده بودم که بیتی از خسرو شیرین پیش رویم ایستاد:

اگر صد هلم جالینوس داشت چو مرگ آید به جالینوس مانی

درین حال معنی واژه «لینوس» Linus یونانی که تقریباً به معنی رثاء و مرثیه بد ذهن گذاشت، یعنی وقتی مرگ بر سر از خود مرثیه و گریه و ناله بر جای می‌گذاری. واقعه اعلم.

طبیب روزگار ایون فروش است. حالاکه این چنین شد دو ممال است دو مطلب از لیلی و مجتبون یافته‌ام مسکن است فرمتنی پیش تباید جایی چاپ بشود و حیف است استدعاء می‌کنم اگر ممکن شد چاپ بکنید.

۱- در همه سخنه‌های خطی و چاپی در مرگ لیلی که فصل خزان و اوایل خزان است مثل حال - چنین آمده:

رو باه زره فتاده در راه آلوده به خون چو موی رو باه

و من یادم است نظر داده‌ام که اولاً روایه زره ممکن است درست نباشد ثانیاً احتمال دارد این درختی پاگیاهن باشد و حالا این بیت بدون تردید برای من حل شده است. پائیز دو سال پیش هر روز صبح دامنه کوههای گوهردشت می‌رفتم و هر روز و غصه صحراء از نظر منظره عوض می‌شد.

یک روز دیگر همه‌چیز خشکیده و ازین وقت و گیاهی مانده است که میوه‌های ریز مانند داشت بهترینکه تمثیل کیا ریزدانه مانند انگور و به رنگ گوجه‌فرنگی و در آذربایجان به‌این گیاه می‌گویند قوش نوزومی (انگور برقنه). با خود گشتم مبادا این همان باشد که در نیلی و مجنون آمد و آدم مرآجعه کردم و بالآخر:

قوش نوزومی (ترکی) = عنبر الشعلب عربی است و فارسی عنبر الشعلب درست همان لغت روایه روزه خواهد بود به تقدیم راعی بر قاء بعنی (روز+ه)، پس به صورت زیر صحیح است.

«روایه روزه» فناه در راه آلوده به خون پوی روایه

بیت دیگر که بنظرم خوبی مهم است: در اوایل نیلی و مجنون آنجا که شاه اخستان از نظامی خواسته این کتابها به نظم پرکشید مصراعی به صورتهای مختلف و غلط در چهارده روایت آمده: «گوهر به کلاه آن بر اشناند و شکلهای دیگر و من تصمیح کردم با استدلال و با توجه به شکلهای شکسته بسته نسخ قدیم به صورت زیر نوشته و تصمیح کردم: «گوهر به گلانه گان بر اشناند».

و بعضی منصل پیش کشیده‌ام در تعلیقات که این لغت باید به معنی بلک چشم و غیره و تزدیک به همین معنی باشد. حالا این لغت را یافته‌ام، قوم سلاجشور و نامدار پاردولی در نزدیکی میاندوآب تاریخی دارند که جای پیش آن نیست. اما همانند مادر نظامی گوهد هستند. آنجا غریزند را وقته با محبت خطاب می‌کنند می‌گویند گلانکم (به قفع گاف) Chavakam Galalekem، درست همانکه کردان دیگر ناجیه که می‌گویند چاو کم Chavakam به معنی چشم من، همانکه مامی گوئیم «غورچشم من». پس مصراع به صورت زیر صحیح است: گوهر به گلانکان بر اشناند یعنی اشک بر چشان ریخت. چون نسخه ندارم (نم دست ندارم) شاید گوهر ز گلانکان بر اشناند صحیح باشد.

### پیروز گروهیان

\*\*\*

خلاصه پاسخ به آیه‌ادات مربوط به اشعار کسانی

شرمی در آن مجله نوشته دیدم مشتمل بر انتقاد از کتاب اشعار کسانی مروزی که اینجا نسبت فراهم آورده‌ام. برای آنکه فهم برخی از خوانندگان او جسته زوشن گردد باصول

کلی این انتقاد و روش آن بطور اختصار اشاره‌ای می‌شود و ماقبلی و پاپساح و بصیرت مردم آگاه و داوری صاحبان نظر باز می‌گذارد.

۱- از روشن التفاصیل امور اگر فهمیدند، ان شاعرانه بعدنها بلزم استفاده از این روش و ضرورت آن بخواهند برد. خاصه هنگامی که اشعار با عباراتی یکلی مشوش و مشوش باشد و آیات بس و چیز آن هم معلوم و درست نباشد.

۲- ایراد کرده‌اند چرا در زیر هر مطلب و هر جمله و های هر صفحه‌ای مأخذ قداده‌اند و از این و آن یادنگرده‌اند...

اما چنین پندارم که اگر متتقد محترم عکس این مطلب را می‌نوشتند مناسب ترمیم نمود. چه این جانب برای نشر مقاله و تقطمه شعری از دیگری شن بار قام تویسته آن را ذکر کردام. در امور علمی غرض اصلی کشف حقیقت است نه اظهار فضل و خودنمایی. هدایت شده است مؤلف چندجا «ظاهرگه نوشته»، قید این کلمه لازم نبود! مطلب قطعی است.

دانشمندان و محققان بزرگ چون مرحومان علامه قزوینی و بدیع الزمان فروزانفر و همانی و فقیزاده و امثال آنها هر وقت مطلبی را بیان میکردند با اختیاط و با قید کلمه «ظاهرگه» و «مثلی الظاهر» و «بطوری که من فهمیده‌ام» و هزاراتی نظیر آنها نقل میکردند. هدایت سهوها و اشتباهات که در چاپ اول و خ داده از توسع غلطهای مطبعی بوده که برای شتابکاری پایید آمده و خود من نیز بدین نکته متذکر و متنخواه شدم (رک ص ۱۶۰ و ص ۱۱۶) - ویشندر آنها در چاپ دوم اصلاح گردیده که متتقد محترم بجاپ دوم هیچ اشاره‌ای نفرموده و توجهی نداشته‌اند.

۴- دیگر آنکه این جانب بیاره‌ای از مجهولات به راحت اعتراف کرده و مکرر گفته است «برخی اشعار بنظر من معنی درست و روشنی ندارد، هم نسخه‌ها مشوش است و هم بس ویشن شعرها در دست نهست» (رک ص ۴۸ و ۱۱۶ و ۱۱۷) - و غالباً در کتابشان کلمه «کذا» گذاشته شده است.

اما در مورد ایرادهایی که برایات و اشعار اگر فهمیدند: از جمله آنها یکی آنست که برا بیانی «خوبیش» «خوش» چانپ شده. (این غلط مطبعی در چاپ دوم اصلاح گردیده است.) و چرا کلمه «محجّل» به «محال» تبدیل و تصحیح شده (زیرا در هیچ یک از کتب لغت چنین کلمه‌ای نیامده بتایر این غلط بودن آن برخلاف نظر شماکه نوشته‌ایه «خیر»، چنین نیست درست است...، از بذیههای می‌باشد). - یافلان قبیله سی بیت است چرا در کتاب شما بیست و هفت بیت چاپ شده؟ یا چرا جای بعض ایسات عوض شده؟ یا چرا عنوان فلان قصیده که در لهرست ذکر شده در متن کتاب نیامده؟ و چرا فلان بیت که منسوب به دقیقی است بنام کسانی آمده؟ یا چرا «باغ و صحراء» بجای «داع و صحراء»؟ آیا آمده؟ و چرا «آراست

بوستان راه «واراست بوستان راه» چاپ شده؟ و چرا معنی «مطرف کبود» بهجای «هارچه خر نکارین»، «جامه خز»<sup>۱۹</sup> یا چرا ملان بیت از ملان نسخه نقل شده نه از فرهنگ اسدی<sup>۲۰</sup> – با چرا بهجای «شغل خوبیش همی بز» «شغل خوبیش همی بز» درج شده. این طرز ایرادها به سیاستمداری و مغلطه کاری پیشتر شبیه است که بانتقادهای ادبی، غالب استادان و دانشمندان و ادبیانی که این کتاب را دیده و خوانده‌اند، از آن به نیکی یاد کرده و آن را خاصه برای دانشجویان سودمند و آموزنده تشخیص داده‌اند.

### دکتر مهدی درخشان

\*\*\*

### نسخه‌ای دیگر از دیوان حافظ

آقای هدایت ارشادی بیش از چهل سال است که در تحریر و ترویج نسخه‌های خطی مسارت دارد و بسیاری از نسخه‌های خوب و قدیمی را که بدست آورده به کتابخانه‌های ایران مخصوصاً مجلس شوریی، مجلس سنای، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ترویج و امروزه آن همه نماییس است.

آنور آنسخه‌ای از دیوان حافظ، بدون تاریخ ولی قدیمی، بهدست آورده است و در نامه‌ای به من چنین آثارهای نظر کرده «در ماههای آخر عمر حافظ» نوشته شده است. آنچه مسلم است این نسخه قدیمی است و قابل استفاده در تمهییح دیوان حافظ زیرا براساس مطابقه‌ای که میان عکس مردمی با نسخه‌های چاپی کردم این نظر قطعیت دارد. من چاپ عکس چند ورق از آن، برای آگاهی محققان حافظ شناس مطالعی هم که از آقای ارشادی شنیده شده و قابل رسیدگی است منحصر آنکه قول من شود:

آقای هدایت ارشادی من گوید که چون حافظ، حافظ قرآن و قاری آن بوده «ملک القراء» لقب داشته است و بهمین سبب است که در روزگار و مهد خود در بعضی از نسخه‌ها عنوان او «ملک شمس الدین محمد حافظ شهرآزی» آمده است و از آن جمله است آنچه ایشان دیده.

(۱) چنگی مورخ ۷۷۷ حاوی اشعاری است شاعر واژجمله بیست غزل از حافظ که آن را به مرحوم عبدالحسین خان بیات فروخته و در آغاز نقل اشعار حافظ آمده؛ منتخب اشعار ملک القراء مولانا شمس الدین محمد حافظ شهرآزی.

(۲) نسخه اختیارات بدین مورخ ۷۸۵ به خط کمال خیاث طبیب که در آغازش دو غزل از حافظ بوده و پس از آن غزلی از کمال خیاث که بیت آنرا این است:

حافظ خوشخوان من نقد کمال غیاث تقد کمال غیاث حافظ خوشخوان من و ذیلش رقم کمال غیاث قصه خوان شیرازی بوده . این کاتب هم طبیب بوده است و هم قصه خوان . ظاهراً هموست که دولتشاه سرتقشی در تذکرۀ خود احوالش را به تفصیل ذیل کمال الدین غیاث الفارسی آورده و در میدان سعادت شیراز هساط مناقب خوانی می‌افکند و ترکیب و ادویه می‌فروخت .

۳) جنگی حاوی بیش از سی رسالت عرفانی از شاهنامه الله ولی و عنین القضاة و میرسد علی همدانی . در یکی از رساله های علی همدانی عنوان حافظ « ملک شمس الدین » قیس شده بود .

۴) همین نسخه دیوان حافظ که اخیراً پیدا کرده است و ذکرش آورده شد و مقنمه گل اندام و ندارد .

نهنما ایشان متذکرست که حافظ ابرو حافظ را با عنوان « مولانا » شناسانده نه خواجه، که در مقنمه گل اندام هم مولانا الاعظم است .

### ابرج افسار





مکالمہ

مکالمہ

لر و میخانه های اسلامی

میخواسته عذرخواهی کرد  
برای خود بسیار باید  
چند که درین میان  
از اینها است که سرمه  
که از پوست نرم  
باشد و درین میان  
که از پوست نرم  
باشد و درین میان

لر و میخانه های این شهر را بگردانید  
که در آنها می خواهید از این امداد استفاده کنید

ل	ل	ل
ل	ل	ل
ل	ل	ل
ل	ل	ل
ل	ل	ل

## تکذیب مطالب هربوط به دکتر محمد هصدق در کتاب «ذکاء الملک فروغی»

چون در کتاب «ذکاء الملک فروغی و شهریور، ۱۳۴۰» نوشته آقای دکتر باقر عالی (صفحات ۱۵۸-۱۶۱) که اخیراً انتشار یافته اشاراتی به نام من شده است لزوماً این توضیعات را می‌نویسم.

۱- من بالمرزندان مرحوم فروغی (جواد، محسن، محمود و مسعود) در حشر و نشرهای معمولی آشنا شدم و پا محسود دوستی بیداکردم و چون وطن برست ولايق و کارآمد بود به او ارادت دارم.

۲- اینکه نوشته شده است که با مرحوم محسن فروغی در پاریس به هنگام تحصیل آشنا شدم درست نیست. زیرا زمانی که ایشان در فراتریه درس می‌خواند من در دانشگاه لوزان سویس تحصیل می‌کردم و از آنجا فارغ التحصیل شدم نه پاریس. من وقتی که در لیون و پاریس دوره دیپلماتیک را می‌گذراندم به عنی سالهای ۱۹۲۶-۱۹۲۲ مرحوم مهندس هنوز برای تحصیل به خارج نیامده بود. او این بار که فرزندان فروغی را (بدون محمود) در درمهمانی خانه ونسان کتابجوي خان در ژنو حدود سال ۱۹۳۲ میلادی بود.

۳- در دوره تدریس در دانشگاه تهران طبعاً هر چند پکیار مرحوم مهندس را در جلسات دانشگاهی و مهمانیها می‌دیدم و این درست نیست که نوشته شده است: «مدام پاهم در رفت و آمد و نشست و برخاست بودیم، آشنایی و معاشرت میان ما آنچنان بود که ایشان به من «غلام» بگویید، دیگر چه رسید به آنکه مرحوم فروغی بزرگ که هیچگاه او را ندیده ام مرا «غلام» نامیله باشد».

۴- آنچه درمورد مراجعت من به مرحوم مهندس نوشته شده است به این مضمون که دو روز پس از انتصاب مرحوم فروغی به نخست وزیری نزد مهندس رفیع و خواستم موجبات انتقال پدرم از احمدآباد را فرامهم سازم کذب مغض است. مراجعتهای درین باره به مرحوم مهندس نکردم. حال پدرم هم در آن روزها خوب بود.

ما از آزادی پدرمان بوسیله نامه رسمی به امیر احمدی، فرماندار نظامی تهران آگاه شدیم. نامه مذکور توسط نامه‌رسان دولتی به منزل پدرم داده شده بود و همان است

که متن آن را آفای حسین مکن در کتاب «نظقهای دکتر مصلحی» چاپ کرده و مورخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ است (صفحه ۱۱۲ چاپ دوم کتاب مذکور).

۵- اینکه از قول مهندس فروغی نوشته شده است که پدرم قریب به روز قبل از استعفای رضاشاه از تبعید بیرون آمد (ص ۱۵۷) با تواریخ مذکور تطبیق ندارد. ذیرا نامه آزادی پدرم مورخ ۲۱ شهریورست و رضاشاه روز ۲۵ شهریور از سلطنت استعفا کرد. پناپرین فامله چهار روز است نه ده روز.

۶- آزادی پدرم درین کتاب به مناسبت دوستی من با مهندس فروغی یاد شده است. ولی همه می‌دانند که مرحوم فروغی پس از تصدی نخست وزیری تحت تأثیر اوضاع پیش آمده و نظقهای نمایندگان مجلس و مالا برای جلب رضایت عمومی نخست موجبات آزادی تبعیدهای سیاسی (از جمله پدرم) را فراهم کرد و پس از آن در تاریخ ۲۶ شهریور طبق صفحه ۱۵۶ کتاب حاضر فرمان غفو عمومی را منتشر ساخت.

پدرم هم در خاطرات کوتاهی که از دوره تبعید اسدآباد خود در سال ۱۳۳۱ در سالنامه دلیا منتشر کرده است گفته: «تا شهریور ۱۳۲۰ که تمام مقصرین سیاسی خلاص شدند حکم آزادی من هم رسید و تصمیم گرفتم که در همانجا بمانم.» (کتاب مصلحی و مسائل سیاست و حقوق، صفحه ۱۶۶).

قرینه دیگر براینکه رضاشاه و دولت را آسا به لکر آزادی سخالغان سیاسی افتادند مطلبی است که در هین کتاب از قول مهندس فروغی نقل شده است و مربوط است به روز ۱۱ شهریور که رضا شاه به خانه فروغی می‌رود و هنگام خروج چون نوا کوچک فروغی را می‌پند می‌پرسد این نوا شماست؟ فروغی جواب می‌گوید نوا دختری چاکر و نوا پسری مرحوم اسدی است. «شاه باشندگان نام اسدی چهره درهم کشد. چند لحظه سکوت کرد و به لکر فرورفت. بعد خیلی جدی گفت خودتان ترتیب آزادی زندانیان سیاسی را بدهید.» (صفحه ۹۹)

پس اگر این سخن مرحوم مهندس فروغی درست است پدر من هم طبق همین دستور آزاد شد.

۷- موضوع نقشه خانه خیابان کاخ و نظارت ساختمان آن توسط مرحوم مهندس فروغی تادرست یا دروغ است، آن خانه که در حواله ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به توبه مبتداش در سال ۱۳۱۶ الی ۱۳۱۷ ساخته شده و در آن مسکن کرده بودیم.

بعلاوه چگونه ممکن است برای خانه‌ای در آن میوات که با بالغی نزدیک به سی چهل هزار تومان تمام شد مبلغ سی هزار تومان حق نقشه کشی داده شود آن هم کسی مانند پدرم که وقتی پرتفعال نسبتاً کرانی برایش خریده بودم تغورد و گفت هرام است.

تمام عرفی که در مورد نقشه و چک می‌هزار تومان و کاکه‌هزار در معرفی مهندس به نویسنده این اسناد در قبال چکی که توسط من به مهندس داده شده سراسر برداخته خیال و مورد تکذیب است.

البته، من از مرحوم مهندس فروغی برای ذمینی که در بخش ایان قوام السلطنه کوچه اعتقاد داشتم هوالی سنه ۱۳۱۸ تناقضی طرح «کروکی» کرد و ایشان آن را تهیه و لطف کرد ولی من از آن استفاده نکردم و ایشان هم حق الزعمهای از من مطالبه نکرد.

### وکتور غلامحسین مصدق

#### معنای «جهنمه» در زبان مردم بوشهر

در مجله آینده آذر سال ۱۳۶۷ (شماره ۹ تا ۱۲ سال چهاردهم) آقای سیروس پهلوان در مقاله «ایلات بهارلو و ایانلوا و جدتسمیه «جهنمه» دا به نقل از محمد شبانکارهای یادآور شده‌اند که «دو صورت پیشتر تسبیتواند داشته باشد یا این تسمیه ریشه در تلفظ ترکی «جهنمه» به معنی کفش ساقه‌بلند دارد یا اینکه «جهنمه» مصطفی «جهنمه» است که هم نام یکی از تبرهای ایل بهارلو است و هم نام دهنی است از دهستان..... به دنباله مطلب از رو و اند «معنای جهنمه نیز تاکنون بن ما پوشیده مانده است».

کلمه «جهنمه» در گویش مردم بندر بوشهر بکار می‌رود و به معنای تشکیل گروه دادن و اجتماع کردن مردم است در یکجا و در مقطع زمانی خاص. (اگر دعوا و ماده‌ای رخ دهد و یلافاسله چماعتی به دور آن گرد آید بگویند.... برای چه جهنه زده‌اند).

#### عبدالحسین احمدی وی شهری (بندر بوشهر)

آینده: «جهنمه» در بوشهری باید تلفظی از «جهنمه» باشد

#### فطن السلطنه نه مجده السلطنه

در صفحه ۶۹۸ سال چهاردهم لقب محمدعلی مجدد «فطن السلطنه» بود. نه «مجده السلطنه» (ذکر مجید سوان).

□ شماره ۲-۱ سال ۱۵ (صفه ۱۰۹) در ردیفهای ۵، ۹ و ۱۲ (جدول مبور زهره) آخر هر سطر کلمه «کم» اضافه است و باستثنی حنف شود.

### رباعیات خیام

چند ماه پیش یک نسخه از اولین چاپ ترجمه رباعیات خیام (فیتز جرالد) به مبلغ پیصد و پنجاه هزار دلار در لندن به فروش رفت.

## دوستی

و ه چه راحتی - چه راحت توصیف ناپذیری که انسان به شخصی کاملاً مطمئن باشد. با او لازم نداشت که افکار خود را بسنجد و کلمات را وزن کند، بلکه هرچه هست از دانه و کاه همه را بیرون ریزد و بداند که دست دوست مخلصی آنها را گرفته از هر بال می‌گذراند و آنچه را که به داشتن بیوزد نگاه می‌دارد و باقی را به یک نفس از مهربانی بر آنها می‌دهد به باد می‌دهد.

آینده - این قلم را آقای مجیدمران دد اوراق خود یافته و برای چاپ بدهما سپردند.

## سر و دریمی

در فسای فارس یکی از کهن‌ترین سروهای دیدنی و تاریخی ایران تا چندی پیش برپای بود. ازین سرو در بعضی از کتابهای تاریخی فارس و سفرنامه‌ها یاد شده است و من پدنه تناورش را در چند صفحه پیشین دیده بودم.

بوم.

امسال که با مهندس محمدحسین اسلام‌پناه و همایون مستعی په سروقت آن رفتیم از سرو نشانه‌ای تیود. تکه‌هایی از پدنه آن کنار اداره اوقاف افتاده بود. گفتند آن را بریندند چون خشک شده بود و چون ملکیت نداشته است چوبیش به اداره اوقاف رسیده است.

کاش سازمان میراث فرهنگی یا سازمان چنگل‌بانی قسمی از پدنه آن را تصاحب می‌کردند و بر بشی از آن را در یکی از موزه‌های فارس به سدم نشان می‌دادند مانظور که پدنه بسیاری از درختهای کهن‌سال در موزه‌های نباتات یا طبیعی یا تاریخی ممالک دیگران به نمایش گذاشته شده است. شاید این گونه فکرها خنده‌آور باشد. ولی به قول همایون یکی از کهن‌ترین موجودات ایران درگذشت.

## انتشارات هوقوفات دکتر محمود افشار

- (۱) نامواره دکتر محمود افشار - جلد چهارم
- (۲) فرمانروایان گمنام - تألیف پروین اذکانی - جلد اول
- (۳) همروه و ارنگ - تألیف ژوزف مارکوارت - ترجمه داود منشی‌زاده
- (۴) زبان فارسی در آذربایجان - نوشته و پژوهش عده‌ای از دانشمندان
- (۵) نامواره دکتر محمود افشار - جلد پنجم
- (۶) گزارش سفارت کابل - نوشته سید ابوالحسن قدماری - به کوشش محمد آصف فکرت هروی



## دانشنامه المعارف بزرگ اسلامی

نخستین جلد (آب - آل داود) بالاندازه و طرح مناسب و چاپ و کاغذ و جلد مرغوب زیرنظر کاظم موسوی چنورودی منتشر شد (۱۳۶۷). ناشر آن مرکز دانشنامه المعارف بزرگ اسلامی است که بنایه شرح مندرج در آغاز آن سازمان علمی - تحقیقاتی است و به منظور تدوین دانشنامه‌المعارفهای اسلامی عمومی و تخصصی در اسفند ۱۳۶۷ در تهران تأسیس شده است و نخستین اثر تحقیقاتی مرکز همین دانشنامه اسلامی است که به دو زبان فارسی و عربی نشر می‌شود و اینک متون فارسی در دسترس قرار گرفته است.

در مقدمه‌ای به قلم «سرپرست علمی و سرویراستار» (کاظم موسوی چنورودی) آمده است «اعتراف می‌کنم که در امر خطاپر انتعاب مدخلها با همه دقتی که به عمل آمده کمال مطلوب حاصل نشده است و مسلماً در چاپهای بعدی برخی از مدخلهای جلد اول حذف و مدخلهای دیگر افزوده خواهد شد».

شاید نکته مهمتر در تألیف دانشنامه المعارف همین است که چه باید نوشت، و از چه باید گذشت. با تعداد صفحات معین و مجلدات محدود طبعاً امکان ثناوار تمام معارف بشری را در یک دانشنامه اسلامی وارد کرد و لیته در دانشنامه‌المعارفهای تخصصی (مانند همین که نام اسلامی دارد) این امر دشوارتر است و ناچار گردد آوردن گان دانشنامه‌المعارف که با توجه به هدف و طرح خود و نیازمندی خواننده و مراجعه کننده تصمیم گیرنده خواهد بود.

غلب نامهایی که در شورای مدیران پخشش‌داده بودند می‌شود و آنها عنوانین را بوسی گزینند و ایجاد هماهنگی می‌کنند برای مراجعه کننده به دانشنامه اسلامی آشناست و هر یک در کارخود میز و آگاه نامهای محققان و مؤلفان و ویراستاران و همکاران که تزدیک به یک‌صد تقریباً نیز همان کیفیت را دارد.

بخش‌های علمی مرکز برای تألیف مقالات و ویرایش علمی نه تأسیت: معارف اسلامی- فلسفه و کلام - ادیان و مذاهب و عرفان - ادبیات - ادبیات عرب - تاریخ - چنگاهها - هنر و علوم.

بعنای این که مدخل (عنوان) برگزیده شد کار عمله انتخاب کسی است که باید در آن موضوع مقاله بنویسد و بعدتر آنکه ازو خواست چه مقدار و به چه کیفیت و براساس چه منابع و مأخذی آن مدخل را به روزاند تا هم عالسانه باشد و هم به اندازه باشد و هم منابع و مأخذ اساس و اصلی دیده شده باشد.

خوب بختانه تا جایی که آگاه شده‌ایم مرکز کتابخانه خوبی برای کار محققان تأسیس کرده است که نزدیک به یکمین هزار جلد کتاب و مجله دارد و نتوکپی منابع را در اختصار نویسنده‌گان می‌گذارد.

البته مقالات با نام نویسنده آن پاپ می‌شود و بعضی از مقالات با نام بخشی که آن مقاله را تهیه کرده است.

کلمات خارجی همه‌جا در زیرصفحات و منابع و مأخذ در پایان هر مقاله آورده شده.

بعضی از مقالات بهجهات آنکه چند جنبه دارد به قلم چند نفرست، مثل آتش راچهار پژوهش‌های نوشتهدند.

اینک تکاهی بیکنیم به چند مدخل، آن هم در زمینه‌های تاریخی و چنگاهی و بطور مثال، ورنه اگر مشابهاتی داشته باشد قید نمی‌شود.

□ آباده: مأخذ دیده نشده: تاریخ و چنگاهی شهرستان آباده، تألیف عبدالرحیم شریف، تهران، ۱۳۴۵، صفحات ۱۹۲ + ۱۹۳ - آوردن نام آثار تاریخی مهم آن منطقه فراموش شده است، مگر اینکه هنگام ذکر سوریان، ایزدخواست، سوسمق از آنها یاد شود.

□ آتش: هم از آن «آتشبازی» و تاریخ آن در چند سطری باشد می‌آمد.

□ آتشکده: از تظری چنگاهی تاریخی و باستانی جای ذکری شرداشت و وقتی مطلب آتشکده (کتاب) بیک متون و نیم است، آن آتشکده دیگر می‌توانست پنج متون داشته باشد.

□ آثار: در میان کتابهایی که با کلمه آثار نام گذاری شده است «آثار و احیاء» و شیدالدین قضل الله همدانی و «آثار ایران» (که در جای خود دست کمی از آثار عجم ندارد) مناسب است داشت که قید شده باشد.

□ آجودانباشی: ضرورت داشت گفته شود که عنوان «آجودانباشی کل» هم بوده است، حسن خان و الهمارخان در دوره قاصری به این هنوان رسیدند.

□ آجودانباشی مقدم: در مأخذ می‌باشد نام «سفرنامه آجودانباشی» چاپ

- محمد مشیری می‌آمد، اگرچه این کتاب همان سفرنامه گردرویدی چاپ خاص است که در آنأخذ گفته شده، ولی چاپ محمد مشیری مقدمه دیگری دارد و فوایدی دیگر.
- آجودان حضور: قبل از اینکه سید محمد مردک معرفی شود حق بود که خود اصطلاح توصیف شده بود که به چه شغلی اطلاق می‌شده است (مانند آجودانیاش). از همین دست است «آجودان شخصی» که چهار نفر این عنوان را داشته‌اند.
- آخوند خراسانی: از منابعی که برای اطلاع از فعالیتهای آخوند در قضایای مشروطیت اعتبار دارد مقاله عباس اقبال آشیانی است در مجله بادگار.
- آخونداد: ازین کلمه می‌باشد به آخونزاده ارجاع داده شده بود و همچنین از «آخونزاده» که خود پنین امضاء می‌کرده است به آخونداد. برای خط او به مقاله اینجانب در مجله اطلاعات ماهانه راجع به نایاشنامه نویسی در ایران مراجعه شود.
- آذربایجان: چون نام دو روزنامه «آدمیت» را آورده‌اند روزنامه آذربایجان (جیرزا آقا بلوری) دست کمی از آن دو نداشته است.
- آذری: چرا قام نویسنده مقاله باد نشده است؟
- آرایش‌نگار: ضروری به آوردن کلمه بطور مستقل نبود و می‌باشد از نظر اصول کار به صائب رجوع داده می‌شد.
- آرمان: نام این مجله تحقیقی نیامده است. اگر «آدمیت» قابل ذکرست، آرمان قابل‌ترست، مگر اینکه برای روزنامه‌ها و مجلدها سال معینی در نظر گرفته شده باشد و این مطلب می‌باشد در جایی گفته شده بود.
- امیدست این کلر سیوار سودمندکه با سرآغازی پنین، نوبت روزهای بهتری را درین دارد باید و هرچند یکبار، هرچه زودتر، مجلدی تازه از آن منتشر شود.

\*\*\*

## Encyclopaedia Iranica

Vol. III, Fascicle 7

Edited by E. Yarshater

Routledge and Kegan Paul, London, 1988.

این جزوی از Banan (بنان خواننده آواز) آغاز و به بردهایان ختم می‌شود و چهل و هشت پژوهشته در تکارش آن سهیم‌اند.

مقاله «بند (سد)» به نسبت اهمیتی که در تمدن ایران دارد کوتاه است. پلانول درین مقاله از پندتی خارس و خوزستان و حتی بند قهروندگان قام برده، ولی از پندتی خراسان پادی نکرده است. پلانول در مقاله پندر عباس از میان منابع متعدد فارسی منحصر آسفر تامة سدید السلطنه را پاد می کند، درحالی که کتاب مفصل و معروف سدید به نام خلیج فارس و پندر عباس که دوبار چاپ شده هستم قابل ذکرست.

قسمتی از مقاله «بندگ» را آقای سعیدی سرچانی نوشته است. از منابع مفید برای این قسمت کتابهای «تفہمات ثلاثه» سلیمان الحکماء و «ستگه و سبو» (یا شب تشیی رمضان) از همو قابل ذکر بود. همچنین از تذکرة نصر آبادی هم اطلاعاتی دست آوردنی است. ژ. راینو در تاریخبانکداری سنتی ایران (صرافی) مقاله قابل توجهی دارد بنام

*Banking in Persia. The Institute of Bankers Dec. 1891.*

در مقاله «بندگ» تلفظ لهجهای «دیوار» «تیفال» Tifal آمده است ولی آنچه مصطلحتر و مرسم ترست «دیفال» است. از نگه باشان درین مقاله (galataban) (کلمه فعش) پاد شده است. البته در لغتها (از جمله در ناظم الاطباء) هم ذکر آن هست ولی «حورت مصطلح و مرسم» باش غلتان است ته قلبان و قلبان به معنی همن سنگ ظاهرآ «غلت باش» بوده که در تلفظ بدان شکل ذرا مده است.

خانم مری بویس در مقاله «بانو پارس» ضرورت داشت معلم وقوع آن زیارتگاه زودشتی را که در زوجون / زوجون (۹) است ذکر کرده بود (زنگاه کنید به پادگارهای بزد جلد اول، ص ۴۵-۴۸)

کلمه باقلوا ووصفت نوعهایی که از آن می پخته اند در رسالت نورالله آشپز شاه عباس هست (آشپزی دوره صفوي دیده شود).

مقالاتهای «بار» و «باران» و «برده» مفصل و بر مطلب است. مقاله «برک» نگارش آقای ققی بیش است.

\*\*\*

## مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

### دانشگاه تهران

پس از مدت‌ها و سال‌ها که این مجله مهم ادبیات فارسی و علوم انسانی وابسته به دانشگاه تهران و تختیین مجله رسمی دانشگاهی در زمینه تحقیقات ایرانی متوقف شده بود. یک دفتر پکساله‌اش (۱۳۶۷) خوشبختانه به انتدازه (قطع) اصلی خود انتشار یافت. بیست و چهار مقاله فارسی و یک مقاله انگلیسی در آن هست و همه به حروف ریز آیینه امی

بد قواره و یا صفحه پندي ملال آزو و خسته گشته، از امتیازهای مجله ادبیات تهران، در آغاز نشرخویی نسبی چاپ و حروف مناسب و خوانای آن بود، در چاپخانه دانشگاه تهران چاپ می شد و همه امکاناتی که وجود داشت در آن به کار می رفت، معلوم نیست چرا حالاً پستان مجله‌ای یا پرسیده این سرو وضع ناسامان به چاپ برسد و از حروف خوب چاپخانه دانشگاه در حروف چیزی استفاده نشده است.

این تذکار ناشوایند منحصر آ برای آن است که مدیران دانشگاه و مجله، یا مجله را به همان حال توقف نگاه دارند یا آنکه آن را به چاپ خوبی بیارایند، شماره تازه بد چاپ و پرداخت.

ظاهرآ همه مطالب مجله پژوهشها و نگارشهای اعضا همای علمی آن دانشگاه است، به این مناسبت تذکار نکته‌ای ضرورت دارد و آن اینکه بر معنی بینا و حق شناس فرض آن است که در اولین تحقیق خود تخته سیر پیش آن موضوع و کوشش‌های پیشینیان را باز گویی کند و خوب و بدکار آنان را بتوسید و بهم عقاید و آگاهی‌های خود را عرضه کند. درباره چند مقاله از دو دفتر اخیر این نکته گفتنی است ولی مثلاً از ذکر موارد خودداری می‌شود. اینست همین سخن سربسته تأثیر خود را بشاید.

\*\*\*

## تر اثنا

تغیین شماره سال پهارم (پاییز ۱۴) این مجله غصیل چاپ تم که پکسره به زبان عربی است و سید ناشر آن « مؤسسه آل البت لایحاء التراث » است و کتابشناس متبر عقای عبدالعزیز طباطبائی از فضلانی است که در انتشار آن اهتمامی بلخ دارد.

عمله مواضیع مقالات مندرج در دوره این مجله عبارت است از معرفی نسخه‌ها، کتابشناسی، پژوهش‌های دینی و متن متوون کهنه مرتبه با مقامد مؤسسه، تردید نیست که انتشار این نوع مجله‌های تخصصی و محققانه مایه شادمانی است.

اینک که مجله به چهارمین سال انتشار رسیده است و حکایت از ناید و دوام آن دارد، این نکته را از چاپ روشن علمی و مقامد ترکی بساد آور می شود که با توجه به این که زبان مشترکه و ملی و رسمی ایران (مصرح در قانون اساسی) فارسی است و قریب به نشریه تحقیقی به ضرورت علمی به زبانی شیراز فارسی به چاپ می رسد، می باید چکیده و خلاصه‌ای از مضمون مقاله‌های مندرج در آن را به زبان فارسی در پایان همان نشریه منتشر کرد تا نایدین چنین مجله عامتر و عمومی تر گردد. چه بسا که مستشرق فارسی را از عربی بیشتر بدانند و بخوانند و البته همه ایرانیان.

\*\*\*

## فهرست مندرجات مجلات

کتابخانه مرکزی آستان قدس (مشهد) چهار دوره است (جمعاً ۱۵ شماره) که هر شماره‌ای (یکصد و سی صفحه می‌شود) فهرست مندرجات مجلات ایران را منتشر می‌کند و ابته کاری می‌باشد. اما حق نیست درین موقع که کاغذ کتاب و دیرباز است آن را با صفحات تیمه سفید و عنوانهای بزرگ مجلات نشر کنند. اگر این فهرست دوستونی و به اسلوب کتابشناسیها تهیه شود و با حروف (۱۰) به چاپ برسد تعداد صفحات حتماً به نیم تقلیل خواهد یافت.

## ایران‌شناسی

مجله‌ای است ویرزه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی که به مدیری دکتر جلال متینی (استاد ادبیات فارسی و رئیس پژوهش دانشگاه مشهد) هر سه ماه یکبار در امریکا منتشر می‌شود و تخصصتین شماره‌اش در ۲۰۳ صفحه فارسی و ۴۵ صفحه انگلیسی به چاپ رسیده و نشر شده و به دفتر مجله رسیده است.

این شماره حاوی مقاله‌هایی است از پا امیراکمن - دکتر اسلامی ندوشن - دکتر امید سالار - امیرکو اوکادا - جلال خالقی مطلق - حمید دباشی - نۇناؤد ئالىشان - حسین فرهودی - دکتر حشمت مژید - دکتر جلال متینی - برفسور نذیر احمد (هندي) - مایکل هیلمن - دکتر احسان یارشاطر و نقل دو مقاله از علی اکبر سعیدی سیرجانی و کامران قانی از روی مطبوعات ایران.

همه مقالات پژوهشی است و دکتر جلال متینی بسا این شماره نشان داده است که متعصر آ دوستدار و خواستار انتشار مجله‌ای است که از راه فرهنگی و پژوهشی نگاهبان زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران باشد.

## کتابداری

از انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

(۱)

دفتر سیزدهم. تهران. ۱۳۶۷. وزیری. ۱۶۰ ص. (شماره ۲۸)

حاوی دوازده مقاله است. دو تا از مقاله ترجمه است از نویسندگان خارجیان متخصص در زمینه کتابداری. مقالات دیگر معرفی نسخه‌های خطی و کتابشناسی است از کتابهای قدیمی. نمونه‌هایی از صفحه آرایی چاپ‌های متکی (ص ۱۶۰-۱۲۸) که درهایان

آورده‌اند همه یادگار زحمات و رفجهایی است که مرتضی ممیز موقعی که کارشناس هنری کتابخانه بود با همکاری و راهنماییها انجام داد و این مجموعه برای نمایشگاه در آنجا تهیه شده بود و حق بود که یادآور زحمات پیشیمان و علاقه مندیهای آنان و مخصوصاً ممیز شده بود، موصولاً در مقاله مترقب مرسوم است که اگر کاری را دیگران انجام داده‌اند به عدهای یادآور سابقه امرمن شوند، مانند باقی گذاردن نام مؤسس و ایجاد کننده نشریه و نمایشگاه و جز آن.

(۲)

دفتر چهاردهم - تهران - ۱۳۶۸ - وزیری - ۱۰۷ ص.

حاوی نه مقاله در زمینه کتابداری و کتابشناسی و نسخه‌شناسی است، درهایان گزارش دوسراله کلرهای کتابخانه مرکزی درج شده است و از عجائبی که در آمار آن دیده می‌شود اینهاست:

۱۰۰/۰۰۰	کتابهای چاپ فارسی
۴۲۵۰/	کتابهای چاپ عربی
۹۰۰۰/	کتابهای چاپ انگلیسی
۷۰۰۰/	کتابهای چاپ فرانسه
۲۰۰/	کتابهای چاپ آلمانی و متفرقه
<u>۲۰۱۵۵۰/</u>	

قطعاً این آمار یادگیر ثبت کتابخانه درهایان سال ۱۳۶۶ مطابق نیست و محل است که شماره آخر سال برای همه زبانها چنان اعدادی باشد. این ارقام سرداشت فقط از باب وفع تکلیف خبیط و ثبت شده است. بعلاوه کی می‌توان باور کرد که تعداد کتابهای آلمانی و متفرقه (روسی، ترکی، اردو، زبانی و دهها زبان دیگر) در چنان کتابخانه‌ای کلاً فقط دویست عدد باشد!

## فهرست کتابهای تازه

تظمیم محمد رضا نائل، احوال، ۱۳۶۸.  
رحلی، ۷۷ ص (نشریه شماره ۱۶).

فهرست است که با دقت تهیه شده و شمارهای موجود از هر مجله و نشریه را معرفی می‌کند و کلی حجم کتابخانه‌ها چنین فهرست را منتشر فهرست نشریات اداری موجود در کتابخانه من کنی دانشگاه چمران، ۱۳۶۷، تهیه و

## فهرست، کتابشناسی

اهواز، دانشگاه، کتابخانه مرکزی

**خاکسازی ، محمد علی**

کتابشناسی خراسان ، مشهد ، کنکره جهانی  
حضرت رضا علیہ السلام ، ۱۳۹۷ ، وزیری ،  
۴۲۶ ص

**رضالی ، احمد**

فهرست مشخصات کتابشناسی پایان نامه  
های دکتری دانشکده ادبیات و علوم انسانی ،  
گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی (۱۳۲۱-  
۱۳۹۶) ، تهران ، دانشکده ادبیات ، ۱۳۶۶  
وزیری ۲۱۰ ص

**مباحث اجتماعی****بهمنی ، عبدالکریم**

قنات سازی و قنات داری ، تهران ،  
مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۹۷ ، وزیری ،  
۲۲۶ ص (شماره ۳۰، ۶)  
لختین کتاب مستقل برپایه تحقیقات  
جدید است که به زبان فارسی درباره قنات  
نشر می شود .  
لختین تذکر آن است که چرا مرکز نشر  
دانشگاهی دربر گه نمونه کتاب کلمه قنات را  
به خط لاتین *Kadat* نوشته اند در حالی که  
فرنگیها هم آن را در زبانهای خود به نقل از  
فارسی *Qanat* می نویسن .

کتاب درجهار بخش (جمعاً دوازده باب)  
و چند پوست است : آشنازی با قنات - قنات  
سازی - قنات داری - هیدرولیک قنات .

فهرست مسابع حاوی مشخصات  
۳۲۵ مقاله و کتاب فارسی و ۳۲۸ کتاب و نوشته  
خارجی است و حکایت از علاوه مندی و وسعت  
مطالعات مؤلف دارد .

برای آگاهی ایشان باید گفت که ظاهرآ  
آخرین کتاب در زمینه معرفی تسبات ایران  
کتابی است که به زبان زاروبونی به قلم اکلاز اکی  
نشر شده است و معرفی آن در مجله آیینه  
پیش آمد .

عجب است که درین فهرست نام وسایلهای  
دکتر پروین نائل خانلری ، دکتر ذبیح الله صفا ،  
دکتر حسین خطیبی نست و شاید اسمهای دیگر ا  
مشهد ، مسجد گوهرشاد ، کتابخانه

فهرست نسخهای خطی کتابخانه جامع  
گوهرشاد مشهد ، جلد سوم ، تألیف محمود  
فاضل ، مشهد ، اداره حج و اوقاف ،  
وزیری ، ص ۱۰۸۷ تا ۱۸۳۸ .

دکتر محمود فاضل با معارستی که در  
فهرست خوبی نسخ خطی دارد تاکنون شش  
جلد فهرست مستقل از نسخه های موجود در  
دانشکده الهیات مشهد و مسجد گوهرشاد را  
به روش صحیح تنظیم و منتشر ساخته است .

در جلد کنوتی نسخهای ۱۰۸۷ تا ۱۶۶۴  
معرفی شده و عکس آنها که اهمیت داشته در  
پایان آمده است و ته فهرست دارد : کتابهای  
معرفی شده ، مؤلفان کتابها ، فهرست موضوعی ،  
کتابهای خط مؤلف ، تاریخ تحریر نسخهها ،  
نقش مهرها ، کاتیان ، مالکان .

مؤسسة مطالعات و تحقیقات فرهنگی  
گزارشناه ، تهران ۱۳۹۷ . وزیری ۱۷۰ ص

به کوشش حسین ثقیل اعزاز، تهران، انتشارات وحدت، ۱۳۶۶، وزیری، ۷۲۱، مص (۴۰۰ ریال)

اینکاری است از خلیل‌خان اعلم‌الدوله پذیرن معنی که در مقابل کلمه فارسی فقط یک کلمه فرانسه و سپس یک شعر فارسی به شاهد آورده است، مثال:

**demande** : **تمنا :**

ای دوست تا که نمترسی داری  
حاجت بر آر اهل تمنا را

**supplication** : **تمنا :**

توان هزار سال به طوفان نوح شست  
شرحی که ما به دل ز تمنا نوشته‌ایم

**imploration** : **تمنا :**

دلم دارد تمای و ممالش  
دریشا از تمای مجالش  
تعجب است که اعلم‌الدوله نام شاعران  
وازیز اشعار نوشته است و زنه می‌دانستم  
که این بیت از کیست

سبوئی که سوراخ باشد تخت  
به موم و سریشم تکردد درست

(زیر کلمه سریشم)  
کوشش حضرت آقای ثقیل اعزاز در نشر  
تألیفی از پدرشان درخور تقدیر است.

**درخشن ، مهدی**

درباره زبان فارسی، نهاد دوم، تهران،  
دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، وزیری، ۲۲۰، مص  
(۵۵۰ ریال).

اطلاعات و گفتارهایی است درباره  
املاء - انشاء - ترجمه و پاسداری زبان فارسی  
برای تدریس و تعلیم در دانشگاهها. چند مقاله  
مؤلف را هم که در روزنامه‌ها چاپ شده است  
در آن می‌خوانیم.

همتاً گفته شود که از امیرج المثار دو  
پادداشت درباره قنات در مجله یغما هست که  
از نگاه کتابشناسی است:

نامه‌ای درباره قنات (۳۰-۳۵۵-۳۵۶) و تحقیق رایه‌ونی درباره قنات (۳۱-۲۱۱-۲۱۲)

## زبان فارسی

### آذران (لغوی) حسین

نامنابه - مجموعه نامهای زیبای ایرانی  
چاپ هفتم با تجدید نظر کامل، تهران،  
کتابخانه طه‌وزیری، ۱۳۶۷، جیهی ۲۲۰، مص  
(۵۵۰ ریال) زبان و فرهنگ ایران (۱۱۶).

دکتر حسین آذران در سال ۱۳۳۳ ایتکاری  
کرد و مجموعه ای از نامهایی که برای  
نامگذاری نوزادان مناسب بود چاپ کرد و  
اینکه چاپ هفتم آن را که از هر جیهی آزادگانی  
و پهلوانگی یافته و به حروف زیبایی تجدید  
حروف چهنی شده است منتشر می‌شود.  
در این دفتر تنها نامهای فارسی و آفرانی  
تبار آمده است.

### ابوالقاسمی، محسن

پنج گفتار، درستور زبان فارسی، بابل،  
کتابسرای بابل، ۱۳۶۷، رقمی، ۹۴۶، مص.

در این وسایل علمی و تحقیقی این مقالات  
منتدرج است:

فعل آغازی - تحول معنی واژه در زبان  
فارسی - درجات صفت - پیشوندهای نام‌ساز  
ده، دهی، دهید، دهاد، دهاده.

اعلم‌الدوله ثقیلی، دکتر خلیل‌خان  
فرهنگ فارسی - فرانسه باشواره‌شعری.

درباره ایران و شاعران و متفکران این سرزمین  
عرضه کند.

### قزوینی، محمد

حافظ از دیدگاه علامه محمد قزوینی،  
به کوشش اسمعیل صارمی، تهران، انتشارات  
علمی، ۱۳۶۷، وزیری، ۲۵۰ تومان (۲۵۰)

محمد قزوینی «طالب و مقالات متعددی  
درباره حافظ دارد که اینجا آنها برآورده  
است. آنای اسمعیل صارمی باذوقی را به کاری  
خاص خود همه آنها را در چهار بخش تقویت  
و چاپ و کار مشتاقان و دوسترسی بدانها  
آسان کرده است.

بعض اول کتاب حاوی مقاله‌هایی است  
درباره قزوینی و سرگفتگی او از ابراهیم  
پوردادود، مجتبی مینوی، قاسم هنفی، محمد  
معین و ایرج انصاری و حتی جای مقاله سید  
حسن تقی زاده کامل‌خالی است و قصویری  
شده است که از طبع آن خودداری کردند.  
بعض دوم مقدمه‌های قزوینی است بر  
کتابها و مرتبط با حافظ - بعض سوم مقاله‌های  
قزوینی است به نقل از مجله پادگار و یادداشت  
های قزوینی و بعض چهارم نامه‌های اوست  
که در آنها مطلبی راجع به حافظ بوده است  
و بالاخره بعض پنجم لغات و تعبیرات و اعلام  
حافظ است که قزوینی راجع به آنها مطلبی دارد.

### متون پیشیمه

### بیهقی، ابوالحسن علی

معارج نهج البلاغه، حققه و قلم از  
محمد تقی دانش پژوه. اشراف السید محمود

### روایت پهلوی

روایت پهلوی متنی به زبان فارسی میانه  
(پهلوی ساسانی). ترجمه مهشید فخرانی،  
تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،  
۱۳۹۷، وزیری، ۲۲۳ ص (۶۰۰ ریال).

ترجمه‌ای است روان و گویا، کاش در  
هر بند فقرات مطالب که باشماره است سرسطر  
آورده می‌شد تایافتن هر قرءه‌ای آسان می‌بود.  
از صفحه ۸۵ یادداشت‌های مترجم برین متن  
پهلوی است، فهرست‌های کتاب هیارت است  
از: واژمهای و عبارتها، نامها و اصطلاحات،  
منتهایی که در یادداشتها به آنها انتقاد شده.

### زاد سهرم

گزیده‌های زاد سهرم، ترجمه محمد تقی  
راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و  
تحقیقات فرهنگی، ۱۳۹۶، وزیری، ۱۶۲ ص  
(۵۰ ریال)

از یادداشت‌های توضیحی و لغوی مترجم  
برمن است، ضرورت داشت که در هر بند  
فقرات که شماره گذاری دارد سرسطر چاپ  
شده بود.

ترجمه زهبا و روشن است.

### ادبیات

### حقیقت، عبدالرفیع

ایران از دیدگاه علامه محمد اقبال  
lahori، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان  
ایران، ۱۳۶۷، وزیری، ۴۵۵ ص (۱۸۰ ریال)

مؤلف با رسیدگی ریزه کارانه به اشعار  
اقبال لاهوری کوشیده است افکار اقبال را

تصویح اصفر مهدوی و مهدی قمی نژاد، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸، وزیری، ۲۱۵+۴۳۷ ص (شماره ۲۱۰).

یهی ازین دکتر اصفر مهدوی ترجمه سیرت رسول الله به انسای رفیع الدین اسحق بن محمد هدایی ابرقویه را که از متون فارس خوش زبان و شیرین و هم‌سرمه‌داری شیرازی است به چاپ منقح و با مقدمه‌ای عالمانه منتشر ساخت. اینک حلاصم سیره را که به انسای ادب و نگارنامه‌ای ناشناس از قرن هفتم هجری است از روی یگانه نسخه موجود با العاق مقدمه‌ای مفصل و محققانه درباره سیره و رجال سند و روایات و راویان محمد بن اسحق و فهرستهای متعدد دقیق منتشر ساخته و منتظر شده است که این متن را آقای قمی نژاد از روی نسخه استنساخ و با سیرت تطبیق کرد و کلیه زحمات تصویح و چاپ و فراهم آوردن فهرستهای کتاب را در عهد داشت.

### شهبازی، شهبازی

تشقائی شعری یا آثار شعری تشقائی، دو کتاب (اشعار ماذون و سروده‌های سایر شعرای تشقائی)، شیراز، ۱۳۹۷، وزیری، ۲۲+۲۱۷+۱۳۴+۸۴+۱۰+۲۰ ص.

این مجموعه در دو کتاب است. کتاب اول دو دو بخش است با مقدمه مفصل درباره تشقاپی و شاعر ترکی سرای آن ماذون. بخش اول شعرای ترکی ماذون است و بخش دوم شعرهای طاوی.

شعر فارسی او ازین گونه است:

با درد کشان دوش سرا افعمنی بود  
گفتیم غم عشق و مجال سخنی بود  
از ما همه بی قای و ازاو ناز و کرشمه  
از ما همه دل دادن ازو دلشکنی بود

المرعشی، قم، مکتبة آیة الله انمرعشی التجفی ۱۳۹۷، وزیری، ۴۶۸+۷۰ ص.

(۲۰۰ تومان) هفتاد صفحه از کتاب مقدمه عالمانه دانش پژوه و فهرستهای مختلف کتاب است. بسیاری از نکته‌هایی که دانش پژوه درباره یهی درین مقدمه عنوان کرده است تازگی دارد و حکایت از احاطه او بر منابع و مأخذ بسیارند همیشه می‌کند. حق این بود که صفحه‌ای از نسخه درین مقدمه آورده شده بود.

### حافظه شیرازی

دیوان. به تصویح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۹۷، وقی، ۵۲۹ ص (۱۷۵ رویال)

### رشید الدین فضل الله همدانی

آثار و احیاء، متن فارسی درباره فن کشاورزی، به اهتمام منوچهر ستوده و ایرج المختار، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه ملک گل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۹۸، وزیری، ۵+ هفتاد و نه ۴۲۱+۱۴۰۰ ص (رویال ۱۴۰۰)

### روشن اردستانی، صادق

دیوان روشن اردستانی، به کوشش احمد کرمی، تهران، نشریات ماء، ۱۳۹۷، وزیری، ۳۵۰ ص (۳۵۰ تومان).

این شاعر از شعرای روزگار ناصر الدین شاه است و صاحب غزلیات و قصاید به اسلوب و مضامینی که در آن عهد موسوم شاعران بود. دیوان خطاطی شده و مقدمه آن از آقای احمد کرمی است که در معرفی و نشر آثار شاعران کم نام و گفتمان پایمردی می‌کنند.

شرف الدین محمد بن عبدالله بن عمرو خلامه سیرت رسول الله، با مقدمه و

مراجع معتبر و مطالب منقول اغلب با نقد و اختیاط علمی همراه است.

### اصفهانیان، داؤد

تحولات اروپا در عصر رنسانس، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۶۷، وزیری، ۲۲۷ ص (انتشارات دانشگاه تبریز، ش ۲۹۳).

انسوس است که اخیراً دانشگاهها چنین کتابهای درسی ملبد را با حروف «مهوع» آیین امی به چاپ می‌رسانند. جایی که دانشجو را از خواندن خسته می‌کند. نام کتاب گویای موضوع آن است.

### حالوی، عبدالهادی

نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دو رویه تبدیل بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، وزیری، ۶۲۵ ص (۲۷۰۰ ریال)

### حسروی، محمد رضا

کلات قادری، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۷، وزیری، ۹۵ ص (شماره ۶۹).

حاوی اطلاعات سفرنامه‌ای و چهارگاهی و تاریخی و شرح اینیه و آثار تاریخی و مختصه درباره آبادی‌های آن منطقه است. رساله‌ای است شیرین، خواندنی و مسلو از آگاهی.

از دوره ناصرالدین شاه دو سفرنامه مأموریت کلات را آقای قدرت الله روشنی زعفرانلو در فرهنگ ایران زمین چاپ کرده است.

### دورانت، ویل

تاریخ ویل دورانت. جلد چهارم: عصر

ماذون قصیده‌ای هم به لهجه لری دارد. (ص ۱۶۷-۱۶۹)

دیگر در تاریخ جنگ ۱۲۹۸-۱۳۰۴ میان بهادرخان و حاجی رستم خان گراشی مشتوف دارد (ص ۲۱۷-۲۱۸) که برای تاریخ محلی خنج و لار خالی از اهدیت نیست.

کتاب دوم حاوی اشعار ده شاعر ترکی سرای منطقه نشانی است.

## تاریخ و چهار افیای تاریخی

### ابن مسکویه رازی

تجارب الامم، حفظه و قدم له ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۶۶، وزیری، ۴ جلد (۳۹۵ و ۴۰۵ ص)

### اذکانی، پروانه

فرمانروایان گنام. جلد یکم، تهران، ۱۳۶۷، وزیری، ۳۲۶ ص (مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی سوچولات دکتر محمود انشار پزدی، ش ۲۲) ۱۲۰۰ ریال.

بعضی یکم: امیران گرجی (هفت نفر) -

بعضی دویم هستویگان برزگانی (سه نفر) -

بعضی سوم علویان همدان (در شش بهره): سادات حسنی - شریفان علوی - علاء الدوله هاشمی - پادشاه تاریخی (مالیک و مغولان) - آثار علویان - استنتاج کلی و استدراکات.

استادی در علوم اجتماعی و تاریخ در حقیقت

کتاب نوشته است «ابن تحقیق گامی مهم در شناخت تاریخ فرهنگی و سیاسی و فاحله اجتماعی و نظامی همدان شمرده می‌شود. تحقیقی است بالارزش با بهره گیری از منابع و

ارستان نوشته، به پایه و سانید و چون نایاب شده بود سزاوارد تجدید چاپ بود و اینک تجدید چاپ جلد اول بطور افاست نشر شده است ولی با نام تازه تاریخ ارستان. هیچ معلوم نیست بوده ملاحظه نایابی اسم یک کتاب معروف شده را باید عوض کرد. این گونه چنها نام تذكرة آذر بیکدلی (آتشکله) هیچ خواهد شد.

پهرتمنیر به مناسبت تجدید طبع کتاب برای روان توبیخه داشتند آن که به این مجله اطنی یکران داشت شادمانی خواستاریم.  
سعیدی، خسرو

اللهیار صالح، جلد اول: زندگی نامه، با مقدمه ایرج افشار، تهران، انتشارات ملایم، ۱۳۶۷، وزیری، ۲۴۵ ص (۱۲۵ تoman)

این کتاب شنیده‌های خسرو سعیدی است از احوال اللهیار صالح و وقایع زندگی او به طوری که آن مرحوم برای سعیدی برگفته و روایت کرده است. جلد دوم کتاب حاوی اوراق و استاد و نویشته‌هایی است که از صاحب بازمانده است:

سلطانی، مجتبی

خط سازش، تحلیل و بررسی تحقیق و مستندی پیرامون تاریخچه، مواضع و عملکرد «نهضت آزادی ایران»، جلد اول، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷، وزیری، ۶۱۶ ص (۲۱۰ ریال).  
مالووان، م.ا.ل.

بین النهرين و ایران باستان، ترجمه دکتر رضا مستوفی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، وزیری، ۱۴۰ ص (۴۰۰ ریال).

ایمان (بخش دوم)، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ویراستاری هرمز عبدالله، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، وزیری، ۷۸۳-۱۷۱۳ ص (۳۷۰ تoman)

درباره ارزشمندی عمومی این تاریخ جای سخن تازه‌ای نیست، درجهان و ایران قاموری کامل دارد.

تجدد چاپ آن با تجدید ویراستاری که در سراسر ترجمه می‌شود آن را کتابی ارزشمندتر ساخته و مخصوصاً چون چاپ آن یکتوانخت و زیباست و فهارس مبسوط و دقیق برای آن تهیه شده است مجموعه‌ای ماندنی و داشتنی خواهد بود.

### دلدم، آسکندر

اسلام دوشوروی، تهران، مرکز فرهنگی هنری اقبال لاهوری، ۱۳۶۷، رقصی، ۱۳۸ ص.

نویسنده سفری به جماهیر شوروی و تنه و در احوال مسلمانان آنجا (مشاهده و مطالعه) این کتاب را فراهم ساخته است. اجدام‌جمهوری های مسلمان نشین یک یاکه معرفی شده‌اند و در دنبال آن مطالبی از این قبيل آمده است: نقش مسلمانان در جامعه شوروی - آموزش طلاب و مدارس علیه - اماکن متبرکه و مساجد - گردش آئی یاکو - وفاداری به آرمان اسلام.

### رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم

تاریخ ارستان، بخش اول، تجدید چاپ، به کوشش محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، کاپلر و شن دفعه‌ها، ۱۳۶۸، وزیری، ۴۶۳ ص.

مرحوم ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی سالیانی پیش ازین سه جلد کتاب به نام آتشکله

ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات  
بزدان، ۱۳۶۷، رقی، ۳۴۰ ص (۱۲۵ رویال).

**یوسف آف، فلیکس**  
خاطرات (ناقل راسپوتین). ترجمه دکتر  
عنایت‌الله رضا، تهران، کتابسرای، ۱۳۶۸،  
رقی، ۲۹۷ ص (۱۵۰ رویال).  
کتابهایی که در زمینه‌های تاریخی و  
اجتماعی موسط دکتر عنایت‌الله رضا ترجمه  
می‌شود به راستی مقید و خوائندنی، و عبرت  
آموزست.

مؤلف از محققان و باستانشناسان مشهور  
در دشتۀ مطالعات تمدن بین‌النهرین است و  
این کتاب او هم مشهور.

جای چنین کتابی برای دست یابی به  
تمدن‌های بین‌النهرین و ارتباط آن با ایران  
خالی بود و خوشبختانه آقای دکتر مستوفی  
آن را بهفارسی ترجمه کرده است.  
کاش انتشارات دانشگاه تهران عکس‌های  
مهم این کتاب را بهایین صورت غیرقابل‌تحقیص  
چاپ نکرده بود. حق بود که عکسها روی  
کاغذ برآق چاپ شده بود.

### مدرس اصفهانی، حسن

مدرس در پنج دوره تدبیریه، جلد اول،  
به کوشش محمد ترکان، تهران، دفتر نشر  
فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷، وزیری، ۴۶۲+۴۶۲ ص (۱۵۰ رویال).

### ناطق، هما

ایران در راه یابی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۴۴  
لندن، مرکز چاپ و نشر بیام، ۱۹۸۸، رقی،  
۳۳۲ ص.

مندرجات این کتاب عبارت است از:  
دولت درویشان (اشاره به حکومت حاجی  
میرآقاسی است) - روابط سیاسی - در آزادی  
ایران (اشاره است به فعالیتهای میسیونهای  
مسیحی) - اندیشه نوسازی - پیوستها.

این کتاب بیشتر بر اساس اسناد و مدارکی  
تهیه شده است که در مراکز تعلیمات لازاریستها  
و دیگر مسیحیان در فرانسه موجود است.

### هنری، جونس

هجوم افغان و زوال دولت صفوی،

## چاپهای خارج

### مسعود قمی

مثنوی شمس و قمر به انضمام غزلیات و  
اشعار پراکنده، به تصحیح و اهتمام علی آل  
داود، اسلام‌آباد (پاکستان). مرکز تحقیقات  
فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۷، وزیری،  
۲۰۵ ص، (ش ۱۱۵/گنجینه ادب، ش ۲).  
از مسعود قمی شاعر که در گذشته  
چند اگر شعری مانده است و برای نخستین بار  
است که آقای آل داود شمس و قمر او را با  
مقدمه‌ای در احوال شاعر نشر کرده است (از  
روی نسخه خطی مورخ ۹۷۷).

درباره نسخه یوسف و زلیخای مسعود  
قمی مقاله‌ای از ایرج افشار در مجله دانشکده  
ادبیات تبریز (ال ۱۳۴۴) و سه در مجموعه  
کمیته (ص ۹۷-۹۹) نشر شده است که می‌تواند  
مکمل مندرجات صفحه ۲۱-۱۹ مقدمه آقای  
آل داود باشد.

سیاسی در ایران ، نگارش مید جواد طباطبائی  
تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۲۴۶ ص (اندیشه  
سیاسی ، ۳).

(۲) تقویم تحولات چن ، گروه مطالعات  
شرق آسیا ، به کوشش زهرا طاهری امین ،  
تهران ، ۱۳۶۷ ، ۲۹۵ ص (مباحث سیاسی ، ۵)  
(۳) فرهنگ استقلال ، از جواد منصوری  
تهران ، ۱۳۶۶ ، رقیعی ، ۲۸۱ ص (مباحث  
فرهنگی ، ۱).

(۴) نگرشی جدید بر علوم سیاست : از  
مونتی پالمر ، لاری اشنون ، چارلز گایل .  
ترجمه متوجه شجاعی ، تهران ، ۱۳۶۷ ،  
وزیری ، ۱۸۸ ص (مباحث پایه ، ۱)

### کتابخانه آیت الله مرعشی ، قم

#### فهرست

۱۳۶۹-۳۵۲۹ : فهرست نسخه های خطی  
کتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی تجفی  
مرعشی . زیر نظر سید محمود مرعشی . نگارش  
سید احمد حسینی ، جلد های ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷  
قم ، ۱۳۶۸-۱۳۶۹ ، وزیری ، ۱۰۶+۳۸۴  
و ۳۷۹ و ۱۰۴+۳۸۷ + مقدیری تصویر .  
تا این مجلد ، ۴۰ نسخه در شانزده جلد  
فهرست معرفی شده است .

#### کتاب تازه

سراج الانساب : تأليف سید احمد بن محمد  
کیاوه گیلانی ، زیر نظر سید محمود مرعشی ،  
تحقیق سید مهدی وجائی ، قم ، ۱۳۶۸ ،  
وزیری ، ۲۳۲ ص .

مؤلف از داشمندان قرن دهم هجری است  
و نسخه تالیفی در کتابخانه آیة الله مرعشی در

### آستان قدس - مشهد

(۱) فرهنگ افزوده های غذایی . تأليف  
رابرت اس. ایکو ، ترجمه فخری شهیدی و  
سعید فلاحی ، مشهد ، آستان قدس (معاونت  
فرهنگی ) ، ۱۳۶۷ ، رقیعی ، ۲۷۷ ص .  
۸۰۰ ریال .

ترجمه است از :

*Dictionary of Food ingredients.*

(۲) گل و بوته در هر اسلامی ، از جهان  
اینانلو و مهران صدرالسادات ، مشهد ، بنیاد  
پژوهشی آستان قدس ، ۱۳۶۷ ، وزیری ،  
۱۳۶ ص .

(۳) کلات نادری ، نوشته محمد رضا  
خسروی ، مشهد ، مؤسسه چاپ و انتشارات  
آستان قدس ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۹۵ ص .  
۴۸۰ ریال .

### انتشارات توس

(۱) پانزده گفتار : از مجتبی میتوی . چاپ  
سوم ، تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۵۲۷ ص  
۲۴۰۰ ریال .

(۲) هفتاد سخن : از دکتر پرویز ناقل  
خانلری ، (جلد اول : شعر و هنر ، جلد دوم :  
فرهنگ و اجتماع) . تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیری ،  
۲ جلد (۵۶۶ و ۴۰۴ ص) . جمعاً ۱۰۵۰ ریال .

### دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

(۱) درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه

بیهقی، به تصحیح و تحسیله و تعلیق دکتر هادی عالمزاده، جلد اول، تهران، ۱۳۶۶ وزیری، ۱۱۸+۳۳۲ ص (۱۴۰۰ ریال) مقدمه مصحح عبارت است از کلیت تدوین لغت عرب و سهم ایرانیان - زندگانی و آثار بیهقی - تاج المصادرها - نسخه اساس و شیوه ترتیب و تدوین - چند نکته نسخه ای و ترکیبات نادروکهن - شیوه نگارش و ابدال، از من ابواب ثالثی مجرد درین جلد آمده به انضمام فهرستهای ضروری.

نسخه های مورد تصحیح پنج تاست:  
موزخ ۵۲۶ و ۶۴۸ و ۷۰۸ و ۸۵۱ و ۷۰۸ و نی تاریخ آستان قدس والبته می و یک نسخه را می شناسد و در مقدمه آنها را معرفی می کند ولی کار علمی و انتقادی خود را براساس پنج نسخه ای که معتبر و مقبولظرف است نهاده.  
(۳) ترجمه شرح اصول کافی: کتابه عقل و جهل، از صدرالدین شیرازی، ترجمه و تعلیق محمد خواجهی، تهران، ۱۳۶۶، وزیری، ۶۱۱ ص (۱۴۰۰ ریال)

(۴) ترجمه شرح اصول کافی: تألیف صدرالدین محمد شیرازی، ترجمه و تعلیق محمد خواجهی، تهران، ۱۳۶۷، وزیری، ۶۲۵ ص (۱۴۰۰ ریال).  
این مجلد کتاب فضل و علم و کتاب هجت است.

(۵) روایات پهلوی: متني، افیان فارسی میانه (پهلوی سامانی)، ترجمه مهشید خوارثی تهران، ۱۳۶۷، وزیری، ۲۴۳ ص (۱۴۰۰ ریال)  
(۶) شرح اصول الکافی: صدرالدین محمد شیرازی، عنی پتصحیحه محمد خواجهی،

تم موجود است و آن نسخه ای است که از روی نسخه کتابخانه ملک استنساخ شده، بخشی از آغاز کتاب مطالعی است مفید در تاریخ دوره صفوی و به جنگهای شاه طهماسب می رسد، تجدید چاپ

(۱) کشف الحجب و الاستار عن اسماء الكتب والاسفار: از سید امیر جعفر حسین قاسمی کشتوی، با مقدمه آیة الله العظمی شهاب الدین مرعشی نجفی، قسم، ۱۳۶۸، وزیری، ۱۷۸+۶۰۷ ص.

تجدد چاپ است از روی چاپ مشهور کلکته و حتی کار ملبدی انجام شده است.

(۲) اکفاه القنوع بما هو مطبوع، تالیف ادوارد فنلیک، با مقدمه آیة الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۶۸، وزیری ۱۸۹۷۷ این کتاب در ۱۸۹۷۷ میلادی چاپ شده بود و بسیار نایاب بود و تجدید چاپ آن مفید و ضروری.

### مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

(۱) اوزان و مقوایها در اسلام: تألیف والسر هیتنس، ترجمه و حواشی غلام رضا وزهرام، تهران، ۱۳۶۸، وزیری، ۱۱۷۷، ۶۰۰ ص.

تحقیق برفسور هیتنز از کارهای مالمانه است. این تحقیق چند سال پیش در مصر به زبان عربی ترجمه و نشر شده و ضرورت بود که به فارسی هم درآید و خوشبختانه آقای دکتر ورهرام این مقصود را برآورده.

(۲) تاج المصادر: از ابو جعفر احمد مجتبی

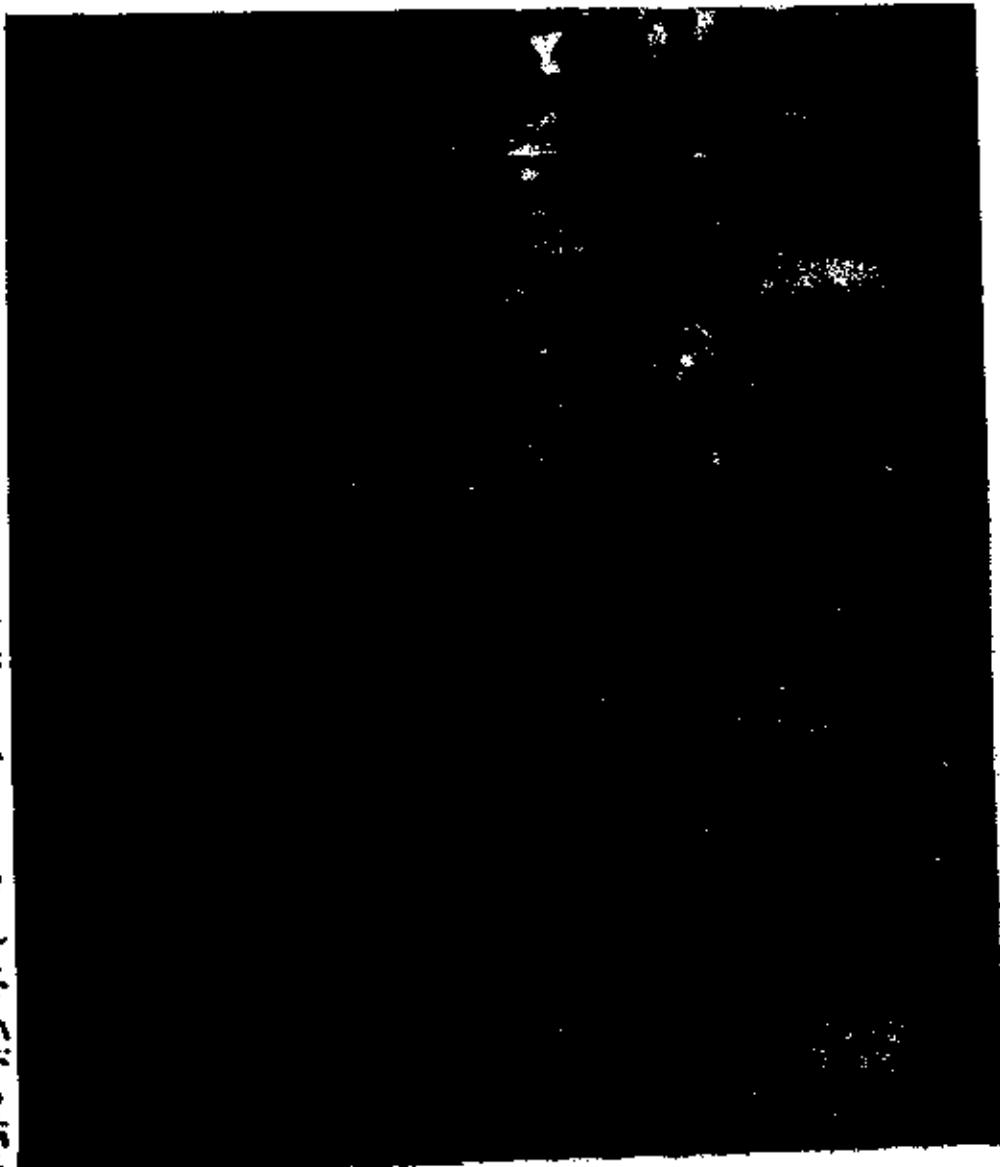
- ص ۲۷: نایب / نایب  
 ص ۲۸: ملکه چاه / ملک و چاه  
 ص ۳۰: خدار / عذار  
 ص ۳۲: زبان / زمان  
 ص ۳۶: به هشت / نهمش  
 ص ۳۷: ذوزپا به / ذوزپا به  
 ص ۳۹: ترکان / ترکان  
 ص ۴۳: شتم ظرفی / هشتم ظرفی  
 ص ۵۰: موراد / موراد  
 ص ۵۲: کشتهای شکسته و درست (دروست  
 اینجا معنی سیم و زدن دارد)  
 ص ۵۲: گلکنده / گلکنده  
 ص ۵۲: اخلاص خنا / اخلاص ختامه  
 (ظاهرآ)  
 ص ۵۶: سفرگزین / سفرگزین  
 ص ۶۰: طفیان جنت طبیعت / بخت طبیعت  
 ص ۶۰: مودت و ختامه / مودت ختامه  
 ص ۶۶: مایه / بایه  
 ص ۶۶: غرایف / طرایف  
 ص ۷۰: انسان گلدي / ایشان گلدي  
 (ظاهرآ)  
 ص ۷۱: احسنه / احسنه  
 ص ۷۲: بدینها و تبرکا / تینها و تبرکا  
 ص ۷۲: صدری / صوری
- تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیری ۵۹۶ ص (۲۰۰۰ ریال).  
 متن عربی مجلدی است که مشخصات ترجمه آن پیش از این گفته شد.  
 (۲) گزینه های زاده سهوم : ترجمه محمد تقی راشد محصل ، تهران ، ۱۳۶۶ ، وزیری ، ۱۶۲ ص (۵۰۰ ریال)  
 (۳) فواید افرضیه : از ابوالحسن قزوینی به تصحیح و مقدمه و حواشی دکتر مرهم میراحمدی ، تهران ، ۱۳۶۷ ، وزیری ، ۱۹۶ ص (۴۰۰ ریال)  
 مؤلف از ناوسی زبانان هندوستان است و کتاب را در سال ۱۲۱۱ تألیف کرده است. متن از روی دو نسخه برلنی و ملک تهران به چاپ رسیده و نادرستیهای چاپی و تحریرجایی که در آن هست ضرورت به اصلاح دارد. بطور مثال چند مورد گفته می شود :  
 ص ۱ : يوم النبا / يوم النباء  
 ص ۸ : طیس گیلک / طیس گیلکی (و ص ۵۹)  
 ص ۱۰ : خواندکار / خواندگار (در متن فارسی) دهها بار.  
 ص ۲۲ : دشت ارزن / دشت ارزن  
 ص ۲۳ : تربیت ختامه / تربیت ختامه (شاید)  
 ص ۲۷ : شتران نر و مادیه / ... مایه

### من دراه

از پای فتاده، من گون باید رفت  
 خود راه پگویدت که چون باید رفت  
 عطابر نیشابوری

گر مرد رهی میان خون باید رفت  
 تو پای پدراه درنه و هیچ پرس

عکس پادگاری از کرمان (مورخنمی مهرداد دبستانی)  
از راست به چپ: ۱) سید محمد رضا عذری کوهانی  
۲) حسین جودت رئیس هزارف ۳) محمود درستاش کوهانی  
سودا نصرت مرآت اسفندیاری



## آینده

مجله فرهنگ و تحقیقات ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

این مجله همچنانه پژوهشگری و سنتی اجتماعی، مالی و غیر آن به همراه بیان و معرفه و سازمانی ندارد، پژوهشگار و نخستین صاحب امتیاز (در سالهای ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰، چهار دوره)؛ دکتر محمود افشار

مدیر مسئول گلوری و صاحب بروانه انتشار (از سال ۱۳۵۸، دوره پنجم)؛ ابرع افشار

حکتاران مدیر؛ کریم اصله‌نامان (مدیر امور اداری) - باپک انتشار (مدیر داخلی) -

شورت الله روشنی زغفرانلو (مدیر امور همکاری) - محمد رسول دریاگشت - بهرام، کوشیار و آرش انتشار

مقالات و نامه برای مدیر مجله به شانی زیر فرستاده شود

نهانی پستی مدیر مجله؛ مددوی پستی ۵۸۳ - ۱۹۵۷ - تهران (تهران) - ایران

نامه‌های مربوط به امور اداری به شانی ذیل ارسال شود

نهانی پستی دفتر مجله؛ مددوی پستی ۳۱۲۱ - ۱۹۴۹ - تهران (تهران) - ایران

تلن شانه مدیر؛ ۲۸۴۲۵۴ - ۲۷۰۸۱۵

(۱) محل ارسال مکالمات رسمی؛ فناوران - غایابان کامرانیه - کوچه سرو ناز - هماره ۴

(۲) محل دفتر اداری؛ تهران - باغ فردوس - چهارراه خضرایه - کوچه پنهانیش (عمر لب) -

کوچه لادن - باغ مسوقات دکتر محمود افشار - هماره ۸

دفتر روزهای پنهانی و دوخته و مهندسی ۹ - ۱۴ برای پراخت اشتراک و خرید مجله باز است

دفتر مجله در گوشه گردانهای اسلام خصوصی آها آزاد است و قوهای از یکمال ال زمان رسیدن

مذاهه امکان چاپ آن تقویله بود، تل مطالب این مجله منحصر با اجازه دفتر مجله یا نویسندهان

مذاهه مجاز است. مطالب و نویسندهای بدون اینها همه از مدیر مجله است.

## کمتهای موقوفات دکتر محمود افشار

(۱) محل دفتر مجله آبتد را که رقبه‌ای از موقوفات دکتر محمود الشايری دارد - واقع متولی برای کمک به امکان انتشار مجله، از سال ۱۳۵۸ به راجیان در اختیار مجله قرار داده است.

(۲) موقوفات مذکور مطابق وقتمانه و بنا بر تبت واقع و ادامه عمل او، ترسیل دویست و پنجاه دوره مجله را خریداری کرده و به داشتمندان و مراکز علمی و کتابخانهای که وسیله ترویج و تعمیم

زبان فارسی در کشورهای مختلف منتشر شده است.

## بهای اشتراک یکساله ایران

برای ازاد؛ چهارهزار و پانصد ریال (اگر همچنانه نورآزاد و نماینده فرستاده شود پنج هزار ریال)

برای دانشجویان؛ مهه هزار و پانصد ریال - برای مؤسسات پنج هزار ریال

## بهای اشتراک برای کشورهای دیگر

چون هسترسی به مغفرگان در گفتوهای دیگر دهوار است اشتراک مجله خارج در تهران

برای دوسری پیش پیش در راهات منعوه.

اروپا و آسیا؛ هفت هزار و پانصد ریال (هوائی) - امریکا و زاین و استرالیا نه هزار ریال (هوائی)

پست زمینی همهجا؛ پنج هزار ریال

جهای آگهی هر صفحه بطور تقدیم؛ پیکهزار تومان، سطrix چهل تومان

لطفاً وجه اشتراک واحد اکثر تا آندر شهربور بوسیله چاک و یا توسط هریک از شعب پانک ملی ایران به حساب شماره ۱۷۹۵ و بعد تمام اجر انتشار نزدیکان ملی ایران با خودرس (شعبه درستوس) تهران

پرداخت و فتوکنی قبض پانکی و بطور سفارش حقیقتاً ارسال فرمائید. در هر این صورت مطلع نخواهیم شد که وجه اشتراک را پرداخت فرموده‌اید. زیرا پانک رأساً اطلاعی به ما نمی‌دهد. در صورتی که وجه اشتراک تا آخر شهریور پرداخت نشود ناچار از فرستادن شماره مهرمه پسند خواهد شد.

در صورتی که شماره‌ای از مجله قریط پست نرسد و با معیوب باشد لطفاً پیش از انتشار شماره پسندی

مارا آگاه فرمائید. ورن از ارسال مجدد مجله معتبرم

کتابخانه تاریخ (بهمدیریت باپک افشار)

غایابان انقلاب، روی روی سهندما دهان، ساختمان فروردین، طبقه دوم - تلفن ۶۰۵۴۵۶

# AYANDER

Founded in 1925 by Dr. Mahmood Afshar

Vol. 15, No. 6-9

1989

Editor : IRAJ AFSHAR

---

A PERSIAN JOURNAL OF IRANIAN STUDIES.  
INCLUDING ARTICLES ON IRANIAN HISTORY, PERSIAN LANGUAGE  
AND LITERATURE, BIBLIOGRAPHY, BOOK REVIEWS OF PERSIAN  
BOOKS AND OF FOREIGN BOOKS CONCERNING IRAN

All inquiries should be addressed to the editor:

P. O. Box 19575-583

Niyavaran, Tehran, Iran

---

Subscription manager Babak Afshar

Art advisor and abroad manager:

Bahram, Kooshiyar and Arash Afshar

---

Representative

Otto Harrassowitz

Postfach 2929

Wiesbaden, Germany

J65117.